منهاج السلامه

از ولی سید علی الحایری لاهوری

ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

این کتاب مستطاب بدایت نصاب در مسائل اصول دین بالاجمال به
استدلال براہین عقلیہ و نقلیہ و حل اعتراضات و دفع اشکالات جمیع ملل مختلفہ
بعون اللہ الملک المنان در این زمان سعادت اقتران برای استفادہ مومنین اہل ایمان

الموسوم بہ

منهاج السداد

از تصنیفات فخر الاعلام شمس الاسلام بدر التمام فحل الفحول
جامع المنقول و المعقول حاوی الفروع و الاصول الذی
اسمه الشریف فی الاشتهار کالشمس فی وسط النهار
سررشته‌دار سرکار مولوی السید علی الحائری لاہوری دام ظلہ

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام مولوی کرم بخش طبع شد

حدیث قدسی

کنت کنزًا مخفیا
فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی
اعرف

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد لله المفضل المنعام الذی تحیرت فی معرفة ذاته عقول الانام وتحیرت
افہام فحول الاعلام وکلّت عن بیان حقیقته الالسن اللافظة الکرام فهو الذی دل
علی ذاته بذاته العلام وجل عن ملائمة کیفیاته بالتمام وتجلی علی عباده
بخطابه فی کتابه العظام فالصلوٰة علی سیدنا ونبینا کاشف الظلام مبلغ
الاحکام کاسر الاصنام محمد وآله الطیبین الطاهرین الذین هم هداة الایمان
والاسلام حجج الله العلام المرسلین من الله ممهدا لاصول الاوامر والاحکام
محدد الحدود والحلال والحرام بین الخواص والعوام صلوٰة دائمة ما تعاقب اللیالی والایام

اما بعد اقل الخلیقه لاشی فی الحقیقه **السید علی الحائری** لاہوری ابن
حجة الاسلام والمسلمین سلطان المجتهدین تاج المفسرین فخر المتقدمین والمتاخرین باقیة المحدثین
سرکار شریعتمدار حاجی السید ابو القاسم الرضوی القمی مد ظله ودام بقاءه بعرض ضمیر منیر
عارف معارف دینی وخاطر خطیر واقف مواقف ایمانی میرساند چونکه بمقتضاے آنکہ

ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها درین اطراف واکناف بعضے از حضرات بیخبران
واکثر از ابناء این زمان بطمع این دنیاء دنی بد مکاسبه حتی ودر علوم دینی مشغول و

بحمد الله

الوهاب این کتاب مستطاب

هدایت مآب موسوم به منهاج السالک لاهل

الکرامه مفصل در علم کلام از توحید تا آخر معاد بعبارات

شایسته و تحقیقات بایسته مع اجوبه اعتراضات جمیع ملل مختلفه

و حل اشکالات سائر مذاهب مخترعه از تصنیفات محیی الطریقه ممیت البدعه مروج

الشریعه تاج الشیعه فحل الفحول جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول

حافظ فروع الرسول ثمرة فؤاد البتول سند المحدثین سید المفسرین فخر المحققین

راس المدققین صدر المتکلمین شمس المتفقهین الذی اسمه الشریف فی الاشتهار

کالشمس فی وسط النهار شهر مجتهد ابر مجتهد سرکار مولانا الاجل و الاعز الامجد

الاعظم الاکمل جناب مولوی السید علی الحائری اللاهوری

الرضوی مد ظله است و بفرمان رفیع الشان منیع المکان عین الاعیان رکن

الارکان مروج الملت و الایمان قامع الکفر و الطغیان سرکار عظمت مدار هز هاینس

شهزاده میر عبد الحسین خان مجسٹریٹ شهر حیدر آباد

سنده خلف الصدق غفران مآب نواب جلالت انتساب هز هاینس

سرکار شهزاده میر عباس علیخان علیه الرحمة و الغفران

مطبوع گردید تا در دنیا ابواب استفاده جاری و استفاضه ساری و

از جانب ایشان در صغار و کبار هدایت و یادگار و برای آباء و

اجداد ایشان ثواب این در آخرة ذخیره و مایه افتخار بوده باشد

حرره الاحقر الاقل

سید ابو الفضل الرضوی

القمی ساکن الحال

لاهور

انداخته و خود را ساعی در تحصیل این مرض ساخته و تشابه با سلاطین کفار در همه اشیاء و حتی گفتار
و کردار و اقوال و افعال خود را مانند ایشان پرداخته خود را مصداق من تشبه بقوم فهو منهم
آراسته از فیض دریای علوم دین و شرع متین محروم نموده اند و در مفهوم حدیث الناس علی
دین ملوکهم شامل شده اند **و حال آنکه** می بایست هر یکی از اینها چون دیگر صاحبان
ملل در عهد خود مروج خصوص کسانیکه اکثر از ایام و لیالی عمر خویش را در ملازمت حضرات
علما و مجتهدین که همه شان چراغ راه هدایت اند بسر میبرند تحقیق مسائل دینیه و تدقیق
معارف یقینیه و استکشاف سیر و اخبار نبویه از نزد اینها مد ظلهم بنمایند لکن می بینیم
که غلغله شریعت غراء در اینها بالکلیه منعدم گردیده است و هیبت و شوکتش از اینها بالمرة
منهدم گردیده است **و لذالک** بعض از شبهات مرکوز خاطرشان گردیده بکثرة جهالت
در ورطه ضلالت افتاده هستند و هرگاه کسی از ملل دیگر در اینصورت دلیلی پیش میکنند از
رد کردن او آن اینها مجبور میشوند پس چون او لیچ و پوچ و بی معنی اینها را حجة دانسته فاسد
العقیده میشوند پس بعضی از مروجین دین ختم المرسلین که حضرت خلاق لایزال اینها را
مؤید بتائید و موفق بتوفیق رفیق گردانیده است از این شکست البال خواهش فرمودند
که خالی از قیل و قال یعنی آنچه نص مقال بالاستقلال باستدلال و لو باجمال باشد
بقوانین قاطعه و براهین ساطعه بموجب قرآن و اخبار و احادیث متفقه متواتره که باعث
اطمینان بوده باشد جز نویسم لهذا بنده حقیر نیز بموافق فرمان واجب الاذعان شان برخی
از مسائل دینیه شرعیه و شمه از احکام ضروریه اصولیه که حکماء محققین علم حکمت نامند **و فرقه**
صوفیه موحدین معرفت خدا خوانند **و متکلمین** علم اصول دین گویند که باتفاق ارباب
حقائق و اصحاب دقایق شناختن آنها بر هر مکلف با شرائطه بدلیل واجب عینی است بنحویکه
بی دانش این عمل نمودن بچیزی هیچ قسمی رستگاری ممکن نیست و تقصیر در آن و عدم سعی
در تحصیل آن سند در نخواهد بود و در این کتاب **منهاج السلامة** لاهل الکرامة
ثبت نمودم و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
و منقسم کردم این کتاب را بر یک مقدمه و پنج کتاب و یک خاتمه مقدمه چون خداوند خلاق

در بیان سبب نظم الکتاب

جمیع موجودات را بنوع عبث خلق نفرموده است که آنچه خواسته باشند بعمل بیاورند و هرچه
داشته باشند در لهو و لعب خرج کنند و در امور باطله فاسده و اشیاء عاطله کاسده
مشغول باشند لکن خلاق علام چونکه حکیم علی الاطلاق است و فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة
اینست که اشاره میفرماید ما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا و در جای دیگر
تاکید بهمین میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون پس آنچه از آیات
وافره و اخبار متعدده مستفاد میگردد اینست که علت غائی از خلق موجودات و ایجاد ممکنات
نیست مگر معرفت خدا چنانچه در قدسی میفرماید کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف یعنی من خزانهٔ مخفی و پوشیده بودم خواستم که شناخته شوم پس این جمیع
مخلوقات را خلق فرمودم تا که معرفت من حاصل کنند و نیز بمقتضاء آنکه ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون علت غائی از خلقت جن و انس محض عبادت است و عبادة هم
بدون معرفت صحیح نیست زیرا که پرستش شیء مجهول قبیح و هم بی فائده است پس قبل
از عبادة معرفت باصولدین واجب است و آن عبارت از توحید و عدل و نبوت
و امامت و معاد است تنبیه بدانکه اصول جمع اصل است و آن در لغت بیخ شیء
را گویند و در اصطلاح بمعنی علمیست که آن معرفت حضرت باری و جناب رسالت پناهی
و اقرار بوحدانیت و صفات ثبوتیه و صفات سلبیه حق سبحانه بنماید و رسول آخرالزمان را
خاتم النبوة والرسالة و شریعة آنحضرت را ناسخ شرایع سابقه و کتاب آنحضرت را ناسخ کتب
سابقه بداند و خلفاء آنحضرت را اوصیاء برحق و جانشین مطلق شمارد و نیز بیوم القیمة
و حشر جسمانی و حساب و ثواب و عذاب و عقاب و فشار قبر و میزان و سوال نکیرین و جنت
و جهنم و حور و قصور و غلمان قایل و مصدق بوده باشد چنانچه تفصیل هریکی از اینها بمحل
خودش ذکر کرده خواهد شد اما دلیل در لغت بمعنی ارائه طریق است و در اصطلاح
بمعنی علم شیئی است که بباعث آن علم شیء دیگر حاصل گردد و در این کتاب مستطاب بدایت
تا بروز مسائل اصولدین را ببراهین قاطعه و قوانین ساطعه عام فهم بمفاد خیر الامور
اوسطها و نیز خیر الکلام ما قل و دل خواهم نگاشت انشاء الله تعالی و هو الموفق المعین

در تعریف معنی اصول گوید

در تعریف معنی دلیل گوید

کتاب التوحید

کتاب التوحید

و ذکر آن در سه بحث کرده میشود بالاستقلال و استدلال

بحث اول بیان تحقیق واجب الوجود و در آن چند مطلب ذکر میشوند

مطلب اوّل در میان وجود و عدم است پس بدانکه این هر دو معروف التعریف اند ولے آنچه علماء و متکلمین تعریف برای این هر دو معین فرموده اند ذکر کرده میشود پس **بعضے** از علما گفته اند ان الوجود ما یصح ان یعلم الشیٔ و یخبر عنه یعنی به تحقیق مراد از وجود وجود شئے است که دانستن آن شئے و اخبار از آن صحیح باشد **و آنچه** متکلمین میفرمایند اینست که ان الوجود ثبوت العین والعدم ضده یعنی تحقیق مراد از وجود ثبوت شئے است که اثرش بر آن مترتب گردد و مراد از عدم عکس اینست **پس خلاصه** آنست که موجود چیزے را گویند که مظهر آثار باشد یعنی اثرے بر آن مترتب شود یا باعتبار فاعل چون پیدا شدن روشنی از آفتاب و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نطفه از برائے صورت نباتی و حیوانی و انسانی **و** معدوم آنست که اثرے بر آن مترتب نشود پس اگر بر شئے اثرے مترتب شود در خارج او آن را موجود خارجی گویند و اگر اثرے بر آن مترتب شود در ذهن آن را موجود ذهنی گویند و بر این قیاس است معدوم۔

بیان ثمره تحصیل علوم دینیه

مطلب دوم بدانکه ثمره تحصیل هر علمے و نتیجه تحقیق هر معرفتے خصوص باعث ایجاد علم کلام و حکمت وغیرها معرفت ذات اقدس حضرت واجب الوجود است و این معرفت حاصل نمیشود مگر بجولان نظر و فکر نمودن در معقولات و محسوسات و سائر موجودات و جمیع ممکنات لکن آشنا شدن بچنین عالم شریف و خطه رفیع منیف کار این چشم ضعیف جسمانی نیست ؎ چشم دل باز کن که جان بینی ✦ آنچه نادیدنیست آن بینی ✦ چنانچه اگر نفس ناطقه انسانی در وجود مقدس خویش او نے تصوری و تفکری بنماید بخوبی بر آن واضح خواهد گشت که جوهر انسان نه از جنس جواهر این عالم جسمانیست و نه وجود مقدس وے از نحو موجودات عالم امکانیست بلکه حق سبحانه جل شانه این نفس ناطقه انسانی را خلع خلعت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم افضل سائر موجودات

و بهتر و بهتر جمیع ممکنات از کتم عدم به هستی وجود درآورده پس از آن زیور و لقد کرمنا بنی
آدم بر فرق مفخر بشر نهاده و ایشان را منصوب بمنصب خطاب فضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا فرموده بر همه مخلوقات مسلط ساخته و احتیاج بطرف احدے نگذاشته و همه
آنها را در تحت فرمان وے گذاشته بعضے از آنها را ماکولات و بعضے دیگر را مشروبات و
بعضے را ملبوسات و بعضے از آنها را مرکوبات و غیر ذلک را علی هذا القیاس خاص از برائے وجود مقدس
وے آفریده پس چون در همه این اشیاء مذکوره در نفس ناطقه خود او نظرے و فکرے نماید
جزم حاصل کند که این وجود شریفش نمونه از آن عالم باین عالم کشوده و نظیرے از انجا باینجا نموده گویا این
مشت خاک باین او فکر معرفت آن ذات پاک حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه
و نیز بفحوای یا انسان اعرف نفسك تعرف ربك و این ثابت است که حق سبحانه جل شانه همه این
اشیاء مذکوره را خاص از برائے بنی آدم خلق فرموده است و همه اینها را خاص برائے عبادت
ذات مقدس خویش بموجب ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون آفریده است و این پر
واضح است زیرا که احتیاج بطرف احدے ندارد و همه آنها در مخلوقیت و مرزوقیت و دیگر اشیاء
و لوازمات کلیه و جزئیه ظاهریه و باطنیه بسوے حضرت احدیت محتاج اند و این یک دلیل قاطع
و برهان ساطع بر وجوب وجود واجب الوجود است **ایضاً دلیل دیگر** بر وجوب وجود

واجب الوجود اینست که وجود شئے بدون وجود موجد آن عقلاً ممکن نتواند بود چنانکه مثلاً روز
بدون طلوع شمس هرگز معقول نتواند شد و همچنین گل هرگز بدون وجود آب ممکن نتواند بود
زیرا که این اثرے است بدون وجود موثرش صدور و ظهور آن ممکن نیست پس چگونه
متصور میتواند شد این عالم جهانی که اثرے است مستلزم موثر خود بغیر از وجود موثر موجود باشد
چنانچه سرور انبیا حضرت رسالت مآب صلعم بدوی اعرابی و عجوزے بدویه را سوال کرد کیف عرفت الله
و بم علمته قال البعرة تدل علی البعیر والخطوة تدل علی المسیر السموات بهذه النجوم
المضیئة والارضون بهذه الاودیة والجبال لا تدل الا علی الله اللطیف الخبیر یعنی اے اعرابی
چگونه حق تعالی را شناختی و بچه چیز علم بر وجود وے بهم رسانیدی عرض کرد یا رسول الله سرگین بر وجود
شتر دلالت دارد و نشانهاے قدم بر زمین دلالت بر راه رفتن دارد و آسمانها با این نجوم مضیئه

وزمینها باین اودیه وجبال دلالت نمیکند مگر بر وجود پروردگار پس آنحضرت صلعم
براین دلیل اجمالی تحسین وتسلیم وے فرموده رو بصحابه آورده وگفت علیکم بدین الاعرابی
ولله درّ من قال تامل فی ریاض الارض وانظر الی آثار ما صنع الملیک چنانچه باونے
تصورے بمطلب میتوان رسید که موجد ومؤثر این اثرے که عالم جسمانی وسائر موجودات امکانی
باشد ضروری است که غیر ممکن الوجود باید زیرا که همه موجودات ومخلوقات که ممکن بالذات اند
عاجز از ایجاد این چنین اثرے میباشند پس موجد ومؤثر این چنین آثار وآیات را واجب الوجود
و واجب بالذات گویند **ایضاً دلیل دیگر** اینست که آنچه از روئے قوانین معتبره وبراهین
معتبره در انتهاج وجود واجب الوجود ظاهر وهویدا میگردد چنانست که گوئیم وجود ممکن الوجود
محتاجست بسوئے موجدے که مؤثر آن باشد والبته باید که مؤثر وموجد وجود ممکن الوجود غیر ممکن
باشد پس اگر آن موجد نیز ممکن شد محتاج خواهد بود بطرف موجد دیگر پس اگر موجد موجد ممکن
اول شد دور صریح لازم آید مثلاً زید که ممکن الوجود است محتاج است بسوئے عمرو پس
اگر عمرو نیز ممکن باشد احتیاج وے بسوئے موجد دیگر لازم آید پس اگر موجد این عمرو همان
ممکن اول که زید است باشد پس احتیاج زید بطرف عمرو واحتیاج عمرو بسوئے زید لازم آید همین
را دور نامند واگر موجد موجد ممکن اول یعنی زید نشد بلکه ممکن ثالثے وموجد آن ممکن رابعے وهمچنین
الے غیر نهایة منتقل شده برود آنرا تسلسل گویند وکلاهما باطل پس چون بطلان دور
وانقطاع تسلسل لازم گردید انتهاء سائر موجودات بسوئے واجب الوجود واجب گردید
تنبیه بدانکه دور نزد بعض توقف الشیٔ علی ما یتوقف علیه الشیٔ حقیقت دور
اینست که دو علت یا بیشتر از آن موقوف بر همدیگر باشند چنانکه مثلاً گفته شود وقوف وجود
زید بر وجود عمرو است و وجود عمرو موقوف بر وجود زید است واین قسم را **دور مصرح**
خوانند وهمچنین اگر زیاده از دو باشند مثلاً گفته شود که وجود زید موقوف بر وجود عمرو است
ووقوف وجود عمرو بر وجود بکر است و وجود بکر موقوف بر وجود خالد است وعلی هذا القیاس
تا اینکه بجائے منقطع شود وجود آخر هم موقوف بر وجود اول که در اینجا مثلاً زید است
شود این قسم را دور مضمر خوانند **اما تسلسل** پس تعریفش اینست که هوتنهال تعریف دور و تسلسل

الشمس لمن عین النهار در حقیقت آن چنین است که توقف وجود یکی بر دیگرے بوده باشد لکن هیچ منقطع
نشود بلکه تا غیر نهایت همچنین برود و اشد آن نیز بر صاحب عقل سلیم و طبع مستقیم که دارا و سلیقه سلیمه و
ادراک مستقیمه بوده باشد پوشیده نتواند بود و حقیر تقریر بجهت اختصار این رساله مختصر مقال را در سلک
تحریر در آوردم و تطویل و تبیین قال را نه پسندیده و اگر تفصیل مطلوب باشد از رجوع بکتب کلامیه
فرق اسلامیه خاصه فرقه ناجیه امامیه حاصل خواهند شد اصل دوم آن دو مطلب اند

مطلب اول در بیان صفات ثبوتیه

در بیان صفات ثبوتیه

واما وجه تسمیه این صفات بثبوتیه اینست که باتفاق علمائے اهل معرفت کنه ذات حق سبحانه جل
شانه احدے را ممکن نتواند بود چنانچه حضرت پیغمبر فرموده ما عرفناک حق معرفتک لکن معرفت
او تعالی بمعرفت صفات است مثل بنی نوع انسان در معرفت کنه ذات چون نابینا در نزد او است چنانچه
فاضل کامل محقق مدقق علامه مجلسی می نویسد که هرچند کور مادر زاد علم برا الوان متعلقه حاصل دارد
در حقیقت آنرا تصور کرده نمیتواند و هرچه تصور کرده خطا کرده باشد پس همچنین معرفت ذات حق تعالی
احدیرا ممکن الحصول نمیتواند بود مگر بمعرفت صفات که اتصاف آنها بذات اقدس وے جائز و صحیح ثابت
باشد تنبیه چنانکه هر چیزیکه تصور آن بغیر از تصور چیزے دیگر ممکن باشد آنرا ذات نامند و عکس آن را
صفات خوانند زیرا که در اطلاق آن احتیاج بسوے ذات ثابت است و با طلاق شئے که اثبات ذات
کرده آنرا اسم گویند و صفات حضرت واجب الوجود دو صنف اند اما صفاتیکه اطلاق آنها بسوے ذات
خلاق عالم روا باشد آنها در عرف علما هشت اند قدیم و قادر و عالم و حی و مرید و
مدرک و صادق و متکلم **قدیم** در لغت بمعنی همیشگی میباشد و در اینجا بمعنے آنکه
واجب الوجود در اول وے ابتدا و در آخر وے انتهاے نیست و این پر واضح است که ضد قدم حدوث
است و تعلق این با امکان است و ضد ممکن الوجود وجوب وجود است پس تعلق قدم بوجوب وجود میباشد
وایضا ممکن الوجود بالضرورة والبداهة محتاج است بسوے دیگرے که غیر از نوع و جنس شان
باشد و آنرا واجب قدیم گویند چنانچه اگر ذات واجب تعالی موصوف بصفت قدم نباشد خروج
ذات از وجوبیت لازم آید و آن باطل است **وایضا** وجه تسمیه بلفظ خدا هم بجهت همین است
که خدا در اصل خود آی یا خود آینده بوده است و بنظر کثرت استعمال لفظ آی یا آینده از آخر آن حذف

بیان صفت قدیم

گرویده است چنانکه در تفسیر نیشاپوری وجه تسمیه آن نیز همین مسطور است بقوله و لعلنا قیل خدا ای جاء بنفسه و این برهان قاطع و دلیل ساطع بر اثبات قدم ذات حضرت احدیت میباشد نیشاپوری اگرچه بطریق برهان آورده است مگر ستم این دلیل واضح است زیرا که بنابراین وجه تسمیه در لفظ خدا که در اصل خود آمده باشد حدوث وی ثابت و لازم میشود و لو در اینصورت خود آمدن را تسلیم کنیم مستلزم زمان خواهد شد زیرا که خود آمده هم لابد در کدام زمانی آمده است علاوه برآن لازم میآید که قبل از آن زمان که آمده باید معدوم باشد زیرا که شئ از عدم بوجود میآید پس بنابراین قدیم بودن ذات واجب الوجود ثابت نمیشود **قادر** مختار بدانکه قدرت در حقیقت بمعنی قوت و توانائی است **و ارادة** عبارة از حالتیست که حاصل شود فاعل را بعد از تصور منفعت یا تفکر مضرت و این حالت مزبوره را داعی و عزم و اجماع نیز گویند **اما** اختیار در اصل بمعنی ترجیح دادن احد طرفین متساویین فعل را گویند و این ترجیح نمیتوان داد مگر بعد از حصول اراده جازمه آنطرف بر طرف دیگر پس قادر مختار درینجا عبارة است از اینکه سائر اعراض و مجردات و مرکبات و مادیات کلیه و جزئیه علی حسب اختلاف الاشکال و الالوان و غیر ذلک من الهیئة و التغیر و التبدل خلق فرموده است که تمام حکما درین متفکر و سائر علماء و عقلاء در آن متحیر و جمیع عرفا انگشت حیرت را زیر دندان نهاده احوال شان متغیر گشته است که احدیرا از سلف و خلف پی بحقیقت صنائع و بدایع او بهیچ تخیل تحصیل نشده است و نتوان شد پس چه رسد کسی را بخلق نمودن این چنین اشیائیکه مطوف بچنین دقائق و باریکیها بوده باشند پس این مطلب مذکور نظر بقدرت وی است **اما** نظر باختیار پس جمیع موجودات و سائر ممکنات در نزد وی در وجود و عدم متساوی الطرفین میباشند لکن چونکه گذشت که اراده تعلق میگیرد بعد از تصور منافع لهذا فاعل این چنین صنائع عجیبه و بدایع غریبه از روی کمال دانش وی بآن مصالح وجود موجودات را بر عدم ترجیح فرموده نیست مراد از قدرت و اختیار مگر همین **و ایضا** بدانکه اثبات اختیار و قدرت در ذات حضرت احدیت بدین نحو است که چون دو شئ نقیض و ضد همدیگر باشند پس ناچار یکی از آنها احسن و اشرف از دیگری باشد عقل سلیم و طبع مستقیم حکم کند که بطرف احسن و اشرف ضروری است که حق تعالی متصف بوده باشد چون قادر و مضطر و مختار و مجبور احسن الطرفین که

در وجه تسمیه لفظ خدا گوید

ادله بر اثبات اختیار و قدرت ایضا [?]

قدرت و اختیار بوده باشد باید در حق سبحانه موجود باشد و اگر نه ظاهر است که نقص صریح در ذات حضرت
واجب الوجود لازم آید و بطلان آن ظاهر است تصریح آن چنین است که اگر مثلاً اختیار کرده شود اجبار است
تعلق بحضرت احدیت نداشته باشد لازم آید که هیچ وقتی اثرش منقطع نگردد چون حرارت که اثر آتش
است بجهت عدم اختیار آن در ذات نار موجود است و هیچ وقتی از آن منفک نمیشود و همچنین پیداشتی که
اثر آفتاب است مستلزم ذات او گردیده است و هرگز از آن منقطع نمیشود **و یا مثلاً** در طبع
کتب اگر تصور نموده شود مستفاد گردد که هر قدر کاغذ بر یک سنگ طبع نموده شوند همه بصورت هیئت
واحده خواهند بود و ظاهر است که این بسبب عدم اختیار سنگ است و اگر نه باختیار خود باشکال مختلفه
و صور متفاوته میتوانست ساخت و حال آنکه هر یکی بالبداهة و الضرورة معاینه و مشاهده میکنند
که هر یکی از اجناس و انواع جمادات و نباتات و حیوانات و غیره ذلک را باشکال مختلفه و احوال متغایره
در اوقات متفاوته آفریده و پس این بنفسه حجة صحیح و برهان صریح بر اثبات مطلوب میباشد و از نقلیات
بسیار آیات بر مطلوب دلالت صریح دارند **و منجمله** آنها انّ الله علی کل شیء قدیر **و در جای**
دیگر میفرماید انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و تفصیل مطلب از رسائل
شیخ ابی علی ابن سینا **و** کتاب التوحید دریابند **علم** بدانکه در لغت دانستن لکن
علم حق سبحانه و تعالی میان علما محل خلاف است و علم بر دو صنف است **اول حصولی** و
آن عبارة است از حصول صورت شیء خارج در ذات عالم چون علم نفس ناطقه بموجودات خارجی
و مثل حصول صورت سماوات در ذات مکین پس بعضی از حکما مانند ارسطو **و** ابی علی **و** ابی نصر
قایل اند باینکه علم واجب الوجود حصولی است **امّا** بعضی از علما مانند محقق نصیر الملة والدین بعدم
آن قایل گردیده اند **دوم حضوری** و آن عبارتست از حضور ذات شیء نزد عالم چون علم نفس
ناطقه بذات خود و پس کلام بعضی از محققین مانند مولینا علامه مجلسی و سید العلما کاشف است
باینکه علم حضوری تعلق بذات واجب الوجود ندارد زیرا که بنا بر علیه اتحاد عالم و معلوم لازم آید و
انعدام معلوم مستلزم انعدام عالم خواهد بود و هو باطل **و امّا** بعضی از حکما چون شیخ شهاب الدین
سهروردی الشهیر بشیخ اشراق قایل اند بعلم حضوری **امّا** آنچه علمای متکلمین و بعضی از حکما میگویند
که علم حضرت واجب الوجود عبارت است از اینکه سایر اشیا و بماهیته کلیه در نزد حق سبحانه

در تحقیق اقسام علم عند الحکماء والعلما

جل شانه کشوف و هویدا است زیرا که علم او فعلی است و آن عبارتست از اینکه فاعل فعلی را قبل از ایجاد آن در ذهن خود تصور نماید و بعد از آن بر طبق الصورت مختزعه حاصله عند الذهن اختراع آن نماید چنانچه بنا مثلاً ابتداءً قبل از ایجاد مکان در ذهن خود تصور صورت آن مینماید و بعده بر نهج آن صورت متصوره عند الذهن در خارج اختراع آن خانه میکند پس عبارت مذکور کاشف این است که جمیع موجودات و سائر ممکنات یعنی آنچه ماسوای واجب الوجود است بسبب مخلوقیت کنهه و ماهیت آنها بحق سبحانه ظاهر و معلوم است **پس** ثابت شد که حق تعالی علی کل حال یعنی قبل الایجاد و حین الایجاد و بعد الزوال عالم بذات هر شئی کما هو حقه میباشد **و اما** آنچه بعضی از فلسفیین معترض آن شده اند که علم الٰهی بجزئیات تعلق نگیرد جوابش از عبارت مذکور مکشوف که جزئیات همه ماسوای خدای اند پس داخل در مخلوقات اند بنا بر علیه **تخصیص البعض دون البعض** لازم آید و هو باطل قطعاً **حیّ** بیان آن در دو مطلب است **مطلب اول** بدانکه حیوة در لغت زیست را گویند و این بر دو گونه است حقیقی و مجازی **اما حقیقی** پس آن هوائیست که حق تعالی در هر ذره از ذرات جسد هر طفل در بطن مادر خویش داخل میسازد و همین را در عرف روح نامند **و اگرچه** در تعیین معنی روح بین الحکما و علمای علل اختلاف کثیر واقع شده است **بعضی** گویند اصل آن رطوبت غریزیه است و اگر از صاحب سیفه بیک نعل یا بیک قسے که رطوبت غریزیه وی بیرون میآید نباید بمیرد **و بعضی** گویند که خون صالح شرائین است و اگر نه بسبب بیرون آمدن خون بدن شاید بمیرد **و بعضی** گویند روح اجتماع ابخره ایست که از خون متکون شده در عروق و اعصاب سریان نمود و موجب حس حرکت وی میگردد چنانچه گاری تفنگ بذریعه اجتماع ابخره حرارت آب حرکت مینماید **و بعضی** گویند که روح نفس فرو بردن و بیرون آوردن است زیراکه شخص مصدوب بحبس نفس کردن میمیرد چنانچه ابن الاعرابی گفته است که روح و نفس شئ واحد است **پس** خون معنی حیوة ثابت گردید باید دانست که لازمه آن تغیر و تبدل صحت و مرض و صغر و کبر و غیر ذالک من اللوازمات کما لا لازم لا تستقام العضو و الغموم میباشد و ظاهر است که همه آنها تعلق بممکن الوجود دارند و اطلاق اینگونه حیوة چگونه بر ذات واجب الوجود جائز تواند بود **اما مجازی** و آن در حقیقت

در تحقیق معنی حیوة و اقسام آن

بمعنی اطلاق اللفظ فی غیر ما وضع له یعنی اطلاق و استعمال لفظ در چیزیکه موضوع برای آن نباشد
پس این چنین حیوة با تعلق با مور دینی دارد و چنانچه اگر کسی شخصے را هدایت کند گویا زمرده را زنده
نموده باشد پس استعمال کردن حیوة در آن مجاز صحیح باشد کما قال تعالی من احیی نفسا فکانما احیی
الناس جمیعا و هرگاه کسی زمینے را آباد کند نیز اطلاق حیوة مجازا در ان صحیح باشد کما قال تعالی و
یحیی الارض بعد موتها و این گونه حیوة نیز اطلاقش بر ذات واجب الوجود روا نباشد زیرا که اطلاق
این در حوادث باشد بنا بر علیه کردن ذات اقدس از حوادثات لازم آید و آن باطل باشد اما مطلب
دوم در بیان حیوة حق سبحانه بدانکه واجب الوجود بلا جسم لوازم آن عالم بجمیع معلومات و قادر بر
مقدورات می باشد و اگر نه بودن واجب الوجود از حوادث لازم آید و بطلان آن پر ظاهر است مرید
و آن در حقیقت بمعنی اراده کننده امرے و این از لوازمات حیوان است و این اراده حیوانی بر
واجب الوجود جائز نباشد و اگر نه بودن ذات اقدس از حوادث لازم آید و معنی اراده در کتب قدرت
بثبوت رسیده است که مراد از ان حالتے است که حاصل شود فاعل را بعد از تصور منفعت یا تفکر مضرت
پس مراد از اراده حق تعالی عند الحکما تعلق گرفتن علم الهی با یجاد ممکنات باشد و عند
المتکلمین مراد از آن رجحانیست که بسبب آن ترجیح دهد ایجاد فعلے را نظر بمنفعت و ترجیح دهد
ترک فعلے را نظر بمضرت و این ثابت است زیرا که نسبت ایجاد و عدم هر شئے بطرف قدرت حق
مساوی است و لیکن بمشاهده برسیده باشد که بعضے از اشیاء را مقدم و بعضے دیگر را موخر
خلق فرموده است و توضیح این مطلب بدان نحو است که چون بمقتضای مصلحتے اراده تعلق بفعلے
گیرد و خالی از منفعت نباشد مثلاً زید که ایجادش قبل از وجود عمرو بوده است بمنفعت آن در همین باشد
و همچنین عمرو تاخیر در ایجادش خالی از منفعت نباشد مدرک بدانکه مراد از این یا فتن
اشیاء باشد و این متعلق بحواس خمسه گردد و اول آنها سمع است و آن قوتیست در عصبے از اعصاب
گوش پس بحفظ وصول آواز درک آن نماید و هم او در عرف قوة سامعه نامند دوم بصر و آن
عبارتست از قوتے که حضرت حق تعالی در عروق مجوف چشم آفریده و بسبب آن اشکال و الوان و مقادیر
و غیر ذلک را ادراک نماید بچندین شرایط که در بحث رویت ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی و
همین را در عرف قوة باصره نامند سوم شم و آن عبارتست از دو قطعه که در دو طرف دماغ

در بیان معنی حیوة

در بیان معانی اراده و سمع و بصر

چون دو سر پستان زن بیرون آمده که بذریعهٔ آنها بوی خوش را از بوی بد تمیز میدهد و آنرا در عرف
قوهٔ شامه گویند چهارم **ذوق** و آن عبارتست از قوتی که حق سبحانه آنرا در اعصاب زبان پیدا فرمود
و بسبب آن ذوق اشیاء را بکسی معلوم میتواند کرد پنجم **لمس** و آن نیز قوتیست که حضرت واجب الوجود
آنرا در عروق و اعصاب جسد پیدا فرمود و شدت و ازدیاد آن قوت در رؤس اصابع بنحوی پیدا شده
که انسان بسبب آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست را ادراک مینماید و همه آنها از لوازمات
جسم اند پس اطلاق این گونه ادراک در ذات واجب الوجود چگونه جائز میتواند بود **اما** مراد از
ادراک خدا این است که آنچه بچشم دیده و بگوش شنیده شود بدون آنها ادراک آنرا نماید لکن علم
او بمذوقات و مشمومات و ملموسات را بجهت عدم ورود در شرع ذوق و شم و لمس نمیتوانند گفت
و اگر نه احتیاج ذات بلوازمات لازم آید پس ثبوت جسم گردد و بطلان او نیز ظاهر است.
صادق مراد از آن راست گوئی است که مطابق واقع باشد و ضد آن کذب است و
ظهور کذب یا بجهت خوفی یا بکثرت جهالت و یا بوجه عجز و بهر سیدن طمعی باشد و همه آنها از لوازم
جسم اند و نسبت همه بطرف واجب الوجود جائز نباشد **و ایضاً** پر ظاهر است که کذب بسبب
قباحت آن عند العقلاء مذموم باشد پس اتصاف حق تعالی بامور قبایح چگونه جائز باشد پس بطلان
کذب صدق الهی ثابت گردد و آن عبارت است از اینکه آنچه حق سبحانه وعده و وعید و زجر و
توبیخ و امر و نهی نسبت بموجودات فرموده است صحیح و برحق است زیرا که خوف و طمع و عجز
و احتیاج و جهل که داعی بر کذب اند در وی بالقطع منتفی اند **متکلم** و مراد از آن
قوتیست که آنرا ناطقه گویند و بذریعه همان انسان قادر بر تکلم گردد **و لکن** مراد از کلام الهی
نه آنچنانست که مانند کلام انسان باشد که مستلزم جسم و لوازم آنست بلکه مراد از کلام الهی آنست
که از روی قدرت کاملهٔ خویش آواز را ترکیب داده در اجسام غیر عادیه پیدا فرمود چنانچه کلم الله
موسی تکلیماً و کلام خود را در درخت آفرید بحضرت موسی خطاب فرمود **اما** اشاعره کلام را دو
قسم گویند کلام لفظی و کلام نفسی اول را حادث و ثانی را صفتی قدیم و قایم بذات حق تعالی دانند و این
فرقه قرآن مجید را مع سیاهی جلد و غلاف آن را نیز بجهت همین با خدای قدیم میدانند **اما عند
اصحابنا** اگرچه کلام حادث است لکن قدرت بر ایجاد آن قدیم و عین ذاتست و اگر نه

تعدد قدما لازم آید پس باعث شرک گردد وهو الباطل کما لا یخفی **تنبیه** این صفات
ثمانیه مزبوره تعلق بذات واجب الوجود دگیرند بر نهجیکه ذات اقدس متصف بآنها میتوانند شد
واگرنه خلو ذات از کمالات لازم میآید واین چگونه بر ذات مستجمع صفات الکمال روا باشد فافهم

بحث ثالث در بیان صفات سلبیه گوید

وچونکه این صفات بذات خدا تعلق نگیرند آنها را صفات سلبیه گویند وآن نیز هشت صفت
اند نه مرکب بود نه جسم نه مرئی نه محل بے شریک است ومعانی تو غنی دان خالق **مرکب** وآن عبارت
است از امتزاج اشیاء متعدده بنحویکه من حیث الاجتماع آنرا کل ومرکب گویند واین نیز بر
دو گونه است **اول** چون انسان که از عناصر اربعه مرکب باشد وانرا ترکیب ذهنی گویند **دوم** چون
جسم که از ماده وصورت واعضاء وجوارحه مرکب بود وآنرا ترکیب خارجی نامند وهیچ کدام ازینها تعلق
بذات حق سبحانه وتعالی نگیرند پس چون الٰهی نه مانند انسان است که مرکب از عناصر اربعه باشد وآن عبارت است
از خاک وباد وآب وآتش که حق سبحانه این اشیاء متضاده را باهمدیگر صلاحیت داده مرکب فرموده است ونه مانند ملائکه
ونه مانند اجنه که عبارت اند از اینکه الملائکة والجن والشیاطین اجسام لطیفة قادرة علی التشکل باشکال
مختلفة یعنی مراد از ذوات ملائکه وجن وشیاطین آن نیست که آنها مخلوق اند از اجسام لطیفه وقادر باشند که
باشکال مختلفه متشکل توانند شد از این است که گاہے مرئی شوند وگاه است دیده نشوند وفرقے هست
در اینها مگر بعضے از عوارض پس بعضے از اینها که همیشه در تحبب خیرات باشند آنها ملائکه اند وآنها یکه در تحبب شر
باشند شیاطین اند وآنها یکه بین الامرین یعنی گاہے در تحبب خیر وگاہے بشر در تحبب باشند آنها اجنه باشند **اما**
شیخ ابو علی ابن سینا در رساله حدود میگوید الجن هو حیوان هوائی ناطق مشف الجرم من شانه ان یتشکل
باشکال مختلفة ولیس هذا رسما بل معنے اسم یعنی جن حیوانیست که مخلوق از هوا باشد وکلام گوید
شفاف الجرم لکن قادر است برانکه متشکل باشکال مختلفه بتوانند شد لکن این متشکل شدن اینها باشکال
مختلفه رسم وفعل اینها نباشد بلکه این معنی اسم اینها باشد وبعضی دیگر قایل اند بانکه اجساد اینها از نار است
چنانچه فاضل امیر سید محمد باقر داماد قدس الله سره وسید الحکماء وغیرها در کتاب قبسات چنین تحقیق فرموده اند
که ان الجن لیست اجساما ولا جسمانیة بل هی موجودات مجردة مخالفة بالماهیة النفوس البشریة
متعلقة باجساد ناریة وهوائیة قادرة علی التصرف فی هذا العالم یعنی جن نه از اجسام اند و

در تحقیق صفات سلبیه گوید

در تحقیق صفات اجنه گوید

جسمانیتے ندارند بلکه موجودات مجرده اند مخالف با ماهیت بشر میباشند لکن تعلق آنها با اجساد ناریه و هوائیه باشد و قادر اند بر تصرف کردن در این عالم یعنی هر انچه بخواهند میتوانند کرد **سوال** بنابر تحقیق مذکور که در حقیقت اجنه گفته شد در شیطان ملعون مطرود چه میگوئید بنص قرآن وکان من الجن ففسق عن امر ربه و وے نیز از جملهٔ اجنه میباشد **جواب** شکے نیست که شیطان از اجنه باشد زیرا که خلقت وے از نار است چنانچه حق تعالیٰ چون دربارهٔ سجده کردن بآدم شیطان را خطاب فرمود در جواب عرض کرد خلقتنی من نار وخلقته من طین یعنی خلق فرمودی مرا از آتش و آدم را از گل پس سابق گفتیم که قسمے از ایشان همیشه مرتکب شر شوند و ایشان شیاطین باشند پس وے نیز از همین قسم میباشند پس حق سبحانهٔ مانند هیچ که لیے از انها هم نیست و نه مانند عقل است که از جواهرات باشد و نه مانند لونے که از اعراض است باشد و نه مانند محل شئے که از اجسام است باشد زیرا که همه آنها خلق یمکن الوجود گیرند چگونه حضرت احدیت متصف بآنها میتواند شد **ایضاً** پر ظاهر است که همهٔ آنها از ممکنات باشند و سائر ممکنات موجودات خدا باشند پس اگر خدا نیز متصف بآنها بوده باشد یا بودن حق تعالیٰ خالق و مخلوق کلاهما لازم آید و یا خروج آنذات اقدس از خالقیت لازم آید و الا لازم بقسمیه باطل والملزوم ایضاً مثله **پس** تعریف ذات حق تعالیٰ این است هو ذات دائمة قائمة واجبة مجردة عن الجسم ولوازمه مستجمعة لجميع الصفات الكمال والجلال یعنی مراد از خالق زمین و زمان ذاتیست که بودن آن در هر حال واجب باشد و مجرد است از جسم و لوازم آن و جامع جمیع صفات کمالیه و جلالیه میباشد و همان صفات را ثبوتیه گویند پس آنچه میکند با نمیکند همه تعلق بذات واجب الوجود دارد زیرا که قدرت کاملهٔ وے جمیع ممکنات و سائر موجودات را احاطه فرموده است و هیچ شئے از ان خارج نیتواند بود چنانچه حضرت امیر مومنان علیه السلام در خطبه خود فرموده است هو فی الاشیاء علی غیر ممازجة خارج منها علی غیر مباینة داخل فی الاشیاء لا کشئ فی شئ داخل خارج منها لا کشئ من شئ خارج یعنی حضرت احدیت عز اسمه وجل شانه در اشیاء بدون ممازجه است و خارج از اشیا بدون مباینه است داخل در اشیاء است نه مانند شئے که داخل در شئے باشد و خارج است از اشیاء نه مانند شئے که خارج از شئے دیگر باشد پس غیبت مراد از این جا اینکه قدرت کاملهٔ وے محیط بر همه موجودات است اما آنچه

در تحقیق معنی لفظ صمد گوید

فرقۂ مجسمہ تمسک ببعضے از آیات متشابہات چون الرحمن علی العرش استوی قایل بجسمیت خدا میشوند انہا تاویل بمعنی دیگر گردیدہ وتفصیل مطلب بتفسیر بے نظیر **لوامع التنزیل** والد ماجدم حجۃ الاسلام ابو الارامل والایتام حضرت الحاج السید ابو القاسم الرضوی القمی منفصلاً مسطور است اگر خواہید رجوع فرمائید **جسم** وآنعبارۃ است از چیزیکہ لہ ابعاد ثلاثہ یعنی دارای طول وعرض وعمق باشد واین بر دو گونہ است یکے بسیط وآنعبارۃ است از آنکہ لا ینقسم الی اجسام مختلفۃ الطبایع یعنی جسم بسیط از یک شئے بدون آمیزش شئے دیگر مخلوق شدہ میباشد وانقسام آن بسوے اجسام مختلفۃ الطبایع نتواند بود چون آب وآتش دیگرے مرکب کہ آن عبارتست از آنکہ ینقسم الی اجسام مختلفۃ الطبایع چون حیوان مثلاً کہ انقسام آن بسوے عناصر اربعہ کہ یکے از انہا مخالف طبیعت دیگرے را باشند پس ہر یکے از اقسام مزبور مخلوق باشند پس این چنین صفات بر ذات حق سبحانہ اطلاقش جائز نباشد **وایضاً** پر ظاہر است کہ ہر جسمے بلوازم محتاج است بحا اینکہ لوازم محتاج جسم باشند پس اگر ذات الٰہی جسم باشد احتیاج آن نیز لازم آید پس حدوث ثابت گردد و حال آنکہ وجوب وجود واجب الوجود سابقاً ثابت شد **مرئی** وآنعبارۃ است از چیزیکہ رویت آن ممکن باشد ورویت ہیچ شئے بدون حصول شرائط اثنا عشر ممکن نتواند بود **اول** جسم بودن آن شئے واگر نہ ممکن رویتہ نتواند بود **دوم** اینکہ بسیار شفاف نباشد **سوم** بسیار صغیر نباشد **چہارم** سخفی سفرہ نباشد چون آفتاب **پنجم** آنکہ رائی ومرئی ہر دو در جہت باشند **ششم** آنکہ مرئی قریب تحدچشم نباشد **ہفتم** آنکہ باید مرئی بسیار بعید نباشد **ہشتم** آنکہ حایلے بین الرائی والمرئی نباید باشد **نہم** آنکہ نیز بین رائی ومرئی تاریکی سفرہ نباشد **دہم** آنکہ مرئی ذی لون باید باشد **یازدہم** آنکہ حاسہ بصر در وقت رویت سلامت باشد **دوازدہم** آنکہ ہر یکے از رائی ومرئی متقابل ہمدیگر ویا در حکم متقابل باشند پس بوجدان این شرائط مزبورہ رویت شئے میتواند شد چنانچہ بفقدان آنہا عدم رویت لازم است واین امریست کہ ہیچ صاحب عقل سلیم وطبع مستقیم را مجال انکار در این نباشد واین نیز پر ظاہر است کہ چون رویت شئے بغیر از وجدان شرائط مذکورہ ممکن نتواند شد واین شرائط مذکورہ نیز از لوازمات جسم باشند وجسم از موجودات باشد وسائر موجودات مخلوق خدا باشند

در تحقیق شرایط رؤیت

پس این چنین رویت چگونه بر ذات حضرت احدیت روا باشد واگر نه جسمیت خدا لازم آید پس حدوث
ذات اقدس ثابت گردد وبطلان آن ظاهر است **امّا** آنچه آیات قرآن دلالت بر عدم رویت حق سبحانهٗ
دارند چون آیه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر یعنی حضرت احدیت
را چشمها ادراک نتوانند نمود وآنذات اقدس بقدرت کامله خود نور همه چشمها را ادراک میفرماید
وچون حضرت موسیٰ علیه السلام از جانب قوم اتماماً للحجه عرض کرد رب ارنی الخ یعنی خدایا
ذات اقدس خود را بمن بنمای وازاینجا باثبات رسید که هرچند سوال حضرت موسیٰ از جانب
قوم بود لکن بباعث عدم قابلیت شان بلفظ ارنی که متکلم واحد است بعرض حضرت احدیت رسانید
یعنی بمن ذات اقدس خویش را بنما پس در جواب خطاب رسید که ای موسیٰ لن ترانی واز روی
قاعدهٔ علم نحو لفظ لن بمعنی نفی ابدی میآید یعنی در دنیا و آخرة هرگز رویت من نخواهی کرد البته
هر صاحب بصیرت بمطلب میتواند رسید که باوجود آنکه آنحضرت از اولو العزم بود ویرا رویت
حق سبحانهٗ ممکن نباشد پس غیر آنحضرت چگونه رویت ذات واجب الوجود میتواند کرد **اشکال**
هرگاه رویت خدا ممکن نباشد پس حضرت موسیٰ پیغمبر اولو العزم چگونه رویت خدا را وله برای
نفس خودش از حق تعالیٰ سوال کرد هرگاه دانسته سوال کرد لازم میآید که خلاف علم خود کرده باشد
وهرگاه نادانسته سوال کرد جهل پیغمبر لازم میآید **جواب** این پر ظاهر است که سوال آنحضرت
محض اتمام حجت بعدم رویت ذات اقدس برای قوم بود واگر نه آنحضرت میدانست که رویت خدا
احدیرا ممکن نتواند شد **امّا** آنچه از آیات که بظاهر مخالف مطلب ذکر وارد شده اند چون
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة پس بنا بر قول فرقهٔ مجسمه ترجمهٔ این آیه شریفه چنین میشود که چشم
های مردم بروز قیامت بسوی پروردگار خود نظر کننده خواهند بود **ونزد امامیه** بیانش در دو
مطلب کرده میشود **اول** آنکه میگوئیم وجوه جمع وجه است ودر لغت بجز این چهار معنی بمعنی دیگر نیامده است
وآن رو وطرف وذات وقسم میباشد پس چگونه مراد از وجه در اینجا چشم میتواند بود حال آنکه معلوم است که
دلیل نقلی فرع است واثبات احتجاج آن بدون برهان عقل نتواند شد پس در اموریکه دلیل نقلی مخالف
مرعقل باشد در آنحال احتجاج بآن صحیح نباشد بلکه مؤول بمعنی دیگر خواهد شد **دوم** بدانکه لفظ نظر
بر چهار قسم است **اول** بمعنی انتظار **دوم** بمعنی رحمت **سوم** بمعنی تفکر وتامل **چهارم** بمعنی

در بیان جواب اعتراض بعدم علم سوال کرده

رویة آمده است پس بچو سبیل مراد از نظر در این صورت بلا وجود قرینه رویة نمیتواند بود بلکه آیه مأول
بحذف مضاف میباشد بنا و علیه نظر بتاویل انتظار میشود پس معنیش چنین میشود منتظر الی ثواب ربها
و بنا بر معنی تفکر و تامل تاویل چنین خواهد شد متفکر الی الحکم ربها یعنی در ایشان نسبت باحکام
خواهد رسید متفکر خواهند بود و بر فرض تسلیم که نظر بمعنی رویت درین مقام فرض باشد پس گوئیم
که آن نیز بحذف مضاف مأول خواهد بود و تاویل آن چنین باشد که الی رحمة ربها ناظرة اما
لفظ الی در لغت بمعنی نعمة که جمعش الآء است نیز آمده است بنا بر آن تاویلے لازم نباشد
آنگاه تقدیر عبارة چنین خواهد شد وجوه یومئذ ناظرة نعمة ربها ناظرة بنا برین تقدیر
لازم نباشد **تنبیه** بدانکه در هر مورد که حدیث یا آیه شریفه مخالف عقل باشند ناچار بتاویل معنے
دیگر خواهد شد و اگر نه اجتماع نقیضین لازم آید و بطلان آن بر ظاهر است پس آیه شریفه اذا جاء
ربک والملک صفا صفا نیز بتاویل اذا جاء نعمة ربک خواهد شد و هرگاه بیشتر ازین تفصیل و
تحقیق مسئله رویت خواهی پس رجوع کن برساله شریفه موسوم **نفی رویة الله** مصنفه
حجة الاسلام مرجع الاعلام والدنیا علام سید ابوالقاسم القمی لکھنوی مدظله العالی که درآن ابواب
حقایق را کشوده و در رفع حجب استار دقایق نموده برای هر منتهی مبتدی و مقتدا و مقتدی ابواب
استفاده سازی و استفاضه جاری نموده است **محل** بدانکه محل اسم مکان است و آن بمعنی دخول در چیزی
دیگر میباشد پس این چنین صفتے چگونه بر ذات اقدس جائز میتواند شد و اگر نه احتیاج
خدا ثابت گردد چنانچه فرقه **صوفیه** گویند که خدا نیز در اشیاء داخل میشود چنانچه اشیاء در خدا
داخل اند و بطلان این زعم فاسد شان بر ارباب یقین پنهان نتواند بود زیرا که مثلاً اگر حق سبحانه
داخل اشیاء باشد احتیاج خدا بطرف محل لازم آید پس حدوث ذات لازم گردد و اگر شئے دیگر در خدا
داخل شود محل حوادث گردد پس حدوث نیز لازم آید و علی کلا التقدیرین خروج ذات از وجوب
لازم آید و بطلان آن ظاهر است و دیگر آنکه گذشت که حضرت امیر مومنان سرور متقیان در خطبه
فرموده هو داخل فی الاشیاء لا کشیئ فی شیئ داخل و خارج منها لا کشیئ من شیئ خارج یعنی
حق تع داخل در اشیاء است و لے مانند شئے که در شئے دیگر داخل باشد و خارج است از اشیاء و لیکن مانند
شئے که از شئے دیگر خارج باشد و مراد از آن این است چونکه سائر موجودات و جمیع ممکنات

مخلوقات خداے اند پس ذات اقدس آنکه همه این ممکنات را مکانی حافظ نموده است شش آیات در توحید
حق سبحانه جلّ شانه احدے از جنس نوع خود ندارد و اثبات مطلوب بدو گونه تواند شد **اوّل** بدانکه اگر
شریکے بر آن ذات اقدس بوده باشد **پس یا** اراده هر یکے از ایشان در یک شئے با آن واحد موافق هم دیگر
خواهد بود بنا بر علیه وجود معلول واحد بدو علت تامه لازم آید **و یا** اراده هر یکے از ایشان مخالف
هم دیگر خواهد بود بنا بر حصول این صورت اجتماع نقیضین لازم آید و بنا بر نفی این صورت ارتفاع
نقیضین لازم آید چنانچه اگر کسی بنظر صادق نظر نماید بطلان هر صور مذکوره چون آفتاب تابان در
رابعة النهار هویدا و آشکارا گردد **و یا** اراده یکے از ایشان بوقوع نیاید بنا بر این عجز دیگرے لازم
آید و عجز بر ذات اقدس اطلاق نتواند شد پس چون نبودن خدائے عاجز مبرهن گردید وحدانیت
حق تعالی نیز ثابت گردید **و ایضاً** اگر قائل بدو خدا بوده باشیم و یکے را صانع عالم علوی و دیگر را
سفلی باتفاق هر دو شان بدانیم پس احتیاج هر یکے از ایشان بطرف دیگر لازم آید زیرا که مثلاً صانع
عالم سفلی محتاج است بطرف آفتاب و همچنین بطرف مهتاب و باران و غیر ذلک و اگر نه بعمل آمدن اناج
وغیره معقول نتواند بود **و همچنین** صانع عالم علوی محتاج است بطرف صانع عالم سفلی زیرا که بجز
در روشنی آفتاب و مهتاب وغیره ناچار بر زمین آید و زمین از مصنوعات صانع عالم سفلی باشد **پس**
چون در این هنگام احتیاج هر یکے از ایشان بسوی دیگرے ثابت گردد و سابقاً مبرهن بثبوت رسیده
است که این چنین صفات بذات اقدس تعلق نگیرند پس چون بطلان شریک باثبات رسید
ناچار وحدانیت حق سبحانه جلّ شانه واجب گردید و هو المطلوب **امّا آنچه** آیات توریة
و انجیل و قرآن دلالت بر این مطلب میکنند از حد بیرون افزون اند چنانچه ما مشتے از خروارے نبذے
از ایشان در اینجا ذکر مینمائیم **امّا** توریت در باب ۶ استثنا وارد شده است لتعلم ان
الرب هو الله ولیس غیره یعنی بدرستیکه اے موسے پروردگار تو خدائے واحد است و نیست
کسے جز از من در کتاب اشعیا در باب ۴۵ وارد شده است انا هو الرب ولیس غیری ولیس حق یعنی
من چنان خدا هستم که احدے سوائے من خدا نیست **امّا انجیل** در باب ۱۲ وارد شده است ان اوّل الوصایا
اسمع یا اسرائیل الرب الهنا رب واحد یعنی تحقیق اول وصیتها گوش ده اے اسرائیل که
پروردگار ما خداے واحد است شریکے ندارد و در باب ۴۴ وارد شده است یقول الرب

از راه عقل تحقیق وحدانیت خدا

آیات کتب سماویه بر وحدانیت خدا

انا الاول والاخر ولیس الغیری یعنی میفرماید حق سبحانه که من هستم از همه اول و آخر همه غیر من هستم که خواهم بود و احدی غیر از من خدائی نیست و غیر از این در جاهای دیگر چون بابها و بابها نیز وارد شده اند چنانچه اگر رجوع کرده شود بهتر ازین روشن خواهد گردید که احدی غیر از واجب الوجود خدای نتواند بود و همه کل از موجودات و مخلوقات و ممکنات که محتاج یکدیگر اند خدای واجب الوجود نتواند شده احدیر الفبت ولدیت یا والدیت بسوی ذات مقدس حق نتوان داد اما آنچه از آیات قرآن وارد برین مطلب اند چون آیه شریفه فاعلم انه لا اله الا الله و نیز سوره قل هو الله احد الخ و آیه شریفه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الٰهکم اله واحد الخ ناطق صریح و صادق صحیح بر مطلب ما نحن فیه میباشد و این امر بیست که خود حق سبحانه در قرآن مجید مدلل تصریح میفرماید چنانچه آیه شریفه لو کان فیهما الٰهة الا الله لفسدتا دلیل قوی میباشد باین معنی که اگر ما بین ارض و سما جز از خالق مطلق و معبود بر حق خدای دیگر میبود هر آئینه آسمان و زمین با آنچه در میان آنها است فاسد میشد **سوال** بدانکه فساد چون لوازمات دیگر از متعلقات بشر اند پس چگونه جواز نسبت آن بسوی حق سبحانه جل شانه روا دیده اند بود و اگر نه تساوی ذات اقدس با ذات ممکن در امر مخصوص لازم آید و حال آنکه معلوم است بر امر یکه تعلق بممکن الوجود گیرد حادث است بنا علیه بودن ذات واجب الوجود محل حوادث لازم آید پس امکان نیز ثابت گردد و بنا بر عدم فساد اگر قائل بوجود خدایان باید از دو بوده باشیم چه حرجی لازم میآید **جواب** باید دانست مراد از فساد در این آیه شریفه که مذکور شده است لفسدتا نه فساد یست که لازمه معنی عناد باشد باین معنی که از روی عناد و حسد یکدیگر فساد که عبارت از جنگ و قتال جدال است مابین خود نمایند بلکه فساد در این سوره عبارت است از اینکه اگر ما بین زمین و آسمان دو خدا بودی بسبب عدم انتظام شان دنیا تباه و خراب شدی بنا بر این وحدانیت خدا ثابت شد و چونکه غرض حقیر در این رساله وجیزه اثبات حق بنهج اختصار است لهذا در کتاب التوحید باینهمه قدر اکتفا کرده میشود +

کتاب العدل و نفی الظلم عن الله تعالی

در لغت عبارت است از اینکه وضع الشیء فی موضعه بحیث لا یلزم ظلماً یعنی هر شئ را چنین در محل خود وضع نماید که مستلزم ظلم نگردد و در اصطلاح شریعت عبارت است

از آنکه بسبب قبیح بودن ظلم نسبت آن بجز حق سبحانه جائز نباشد پس صدور هیچ نحو از انحاء صدور
فعل قبیح از ذات اقدس معقول نتواند بود بلکه آنچه میکند یا نمیکند حسن و عین مصلحت است و تمام
این بحث در چند اصل است **اصل** بدانکه آنچه از افعال و اقوال از بنی نوع انسان بظهور آید خالی
از دو حال نخواهد بود **پس یا** فاعل آن فعل مستحق مدح و تحسین گردد چون عدل مثلاً که بجا شجع
و اهل ملل مثل ارباب اصنام که بعد اسلام بشام شان نرسیده است فاعل آنرا مستحق مدح و تحسین
دانند و چنین فعلی را حسن و نیک و خوب گویند **و چونکه** فاعل این فعل مستحق جزاء خیر باشد و
جزاء خیر متعلق بذات اقدس تعالی گیرد آن جزاء او را ثواب گویند **و یا** مرتکب آن فعل مستحق مذمت و
ملامت گردد چون ظلم مثلاً که بر همه بصیرت و اهل ملت که کفار و مشرکین که قائلین بنفی شرایع اند
فاعل آنرا مستحق مذمت و ملامت میدانند و این فعل نیز در هر لسانی اسمی معین دارد و آنرا قبیح گویند **و چونکه**
فاعل این فعل مستحق جزاء شر باشد و جزاء شر متعلق بذات حق سبحانه جل شانه دارد آنرا عذاب و عقاب گویند
و از این جا باثبات رسید که حسن و قبح عقلی است نه شرعی تنها بخلاف آنکه زعم اشاعره چنین است که محض
شرعی است باین معنی که اگر شرعی نبودی حکم کردن بحسن حسن و قبح قبیح معنی نداشتی **و حال آنکه** عقلی
بودن اینها سابقاً باثبات رسید که قطع نظر از شریعت مطهره چون تفحص و تجسس نموده شود مستفاد گردد
که کفار و مشرکین که خارج از اسلام و دین اند و ابداً شریعت را قبول نداشته اند از روی عقل حسن حسن و
قبح قبیح را قائل اند چنانچه سلاطین کفار چون نصاری و یهود و هنود که فی زماننا هذا موجود
اند ظلم را بر رعایا نمی پسندند بلکه اگر از رعایا یکی بدیگری ظلم کند آنرا قبیح شمارند و برای فاعل آن جزای شر

دهند فیا صاحب العقل السلیم والطبع المستقیم سهل تتدبرها کشف الحجاب عن وجه المرام و تذکرها
بتذکرها بصیرة فی هذا المقام علی وجه التمام **پس چون** حسن حسن و قبح قبیح عقلاً باثبات رسید صدور
فعل قبیح بر حق سبحانه جائز نباشد زیرا که ظهور فعل قبیح یا بسبب جهلی و یا بحصول غرضی و یا احتیاجی
و یا سهو و نسیانی و یا عجزی و یا لجاجتی و یا بجهتی میباشد و هیچ کدام از اینها در ذات اقدس
واجب الوجود ممکن الوجود نتواند بود و بنابر عدم وجود داعی چگونه ظهور فعل قبیح معقول تواند بود پس
ثابت شد که حق سبحانه جل شانه آنچه میکند یا نمیکند عین حسن است و فعل حسن گاه است که منصوص است
خواه نص فعلی باشد یا نص قولی و گاهی بدو صنف منقسم باشد واجب و مندوب **پس واجب**

تحقیق حسن و قبح عقلی است یا شرعی

فعلے را گویند کہ فاعل او مستحق مدح و تارک آن مستحق مذمت باشد چون صلوٰۃ یومیہ مثلاً و مندوب
فعلے را گویند کہ فاعل او مستحق مدح باشد و لے تارک آنرا مستحق مذمت و ملامت ندانند چون نوافل
مثلاً و کراہت کہ نہی بر فعل و بر ترک آن وارد نباشد و آن فعل حسن غیر مخصوص را مباح
گویند پس مباح فعلے را گویند کہ فعل و ترک آن مساوی الطرفین یعنی بغیر رجحان طرفے باشد مثل
چاے خوردن مثلاً و امّا بر فعل قبیح منحصر در دو است خواہ منبعث فعلی باشد یا منبعث قولی و این نیز
دو قسم منقسم گردد باین معنی کہ اگر فاعل فعلے را ملامت و مذمت نمایند و بر ترک آن مستحق مدح دانند
آنرا حرام گویند چون زنا مثلاً و اگر بر ترک آن مستحق مدح گردد و در فعل آن مذمت نباشد آنرا
مکروہ گویند چون وطی قبل از غسل حیض پس معلوم شد کہ حق سبحانہ جل شانہ در ہمین پنج
قسم منحصر است و امر حق تعالی نسبت بہ بندگان تعلق باعمال حسن گیرد و نہی الٰہی عز اسمہ
نسبت بہ بندگان از فعل قبیح باشد و این پر ظاہر است کہ بجہت قبیح بودن قبیح نہی برائے بندگان
فرمود پس جواز نسبت این قبیح بر خود ذات اقدس ہیچگونہ معقول نمیتواند بود خصوص ہنگامیکہ دلائل
نقلیہ متعددہ برائے اثبات مقصود موجود باشند منہا وما اللہ یرید ظلماً للعباد زیرا کہ ظلم
فعلیست قبیح بہ بندگان خود ہیچگونہ نمیتواند کرد و منہا ان اللہ لا یامر بالفحشاء والمنکر وغیر از این
بسیارے از آیات دیگر ناطق صریح و صادق صحیح میباشد چنانچہ مثلاً جبر کہ از افعال قبائح است بر
ذات خدائے تعالی جائز نباشد چنانچہ آیہ شریفہ قرآن ناطق است ولو شاء لہدٰکم اجمعین یعنی اگر
بخواہد میخواست ہر آئینہ ہمہ را ہدایت میکرد لیکن چونکہ ظلم و جبر فعلیست قبیح حق سبحانہ جل شانہ
مرتکب آن نمیشود بلکہ برائے شما بارسال رسل و انزال کتب ابلاغ احکام و راہ جنت و جہنم نمودہ است فمن
شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر آیا تصور نمیشود کہ خدائے عادل نہ جبر کردہ و نہ تفویض مطلق
بلکہ بندگان را بیانہ روی خلق فرمودہ نہ مختار ساختہ است کہ ہرچہ بکنند باختیار خود کردہ باشند ہمین است
معنی لا اکراہ فی الدین لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین پس نہ تفویض مطلق است کہ ارادہ الٰہی
دخلے بافعال عباد نگیرد اگر ہرچہ خواست باشد بکنند یا نکنند و نہ جبر است کہ ہرچہ میکنند خدا کردہ است کہ
اگر مثلاً خدا اعضاء و جوارح برائے ما خلق نمیفرمود مرتکب افعال قبیحہ و اعمال شنیعہ نمیشدیم پس فعل ما
فعل خود ما باشد بلکہ آنچہ میکنیم باختیار خود میکنیم و ہمان امر بین الامرین است باین معنی کہ تصرف

خدا او را فعال عباد عبارت است از ارسال رسل و ابلاغ احکام و بعد از اعلام احکام مختار اند خواه راه
جنت گیرند و خواه راه جهنم اختیار نمایند و از اینجا جواب کسانیکه قایل اند باینکه بسبب خالقیت فعل
انسان فعل خود خدا است مستفاد گردید لکن بنهج دیگر میگوئیم که مثلاً حداد اگر شمشیرے ساخته
نزد زید فروخته شده و او بهم آمیخته سر عمرو را از بدنش جدا کند آیا زید که قاتل است ماخوذ گردد
یا حداد و حال آنکه بیچاره حداد یک آله چون آلهاے دیگر اختراع نموده است نه باین قصد
که زید سر عمرو را جدا نماید همچنین خدائے عادل خالق همه اعضا و جوارح است لکن بقصد اینکه
با نها اعمال قبیح کرده شود خلق نفرموده است پس اگر شخصے باین اعضا مرتکب اعمال قبیحه شود چگونه
نسبت آن فعل بطرف خدا روا باشد و حال آنکه حضرت امیر مومنان اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب
علیه السلام فرموده است لا تقولوا وکلهم الله الی انفسهم فتوهنوه ولا تقولوا اجبرهم
علی المعاصی فتظلموه ولکن قولوا الخیر بتوفیق الله والشر بخذلان الله وکل سابق
فی علم الله یعنی نگوئید که خدا تعالی واگذاشته است بندگان خود را بخود شان در هر امر بنا بر آن خدا
را عاجز و ضعیف گردانیده خواهید بود و نیز مگوئید که حق سبحانه جل شانه بندگان خود را
بر معاصی مجبور کرده است پس بنا بر آن حق تعالی را ظالم گردانیده خواهید بود بلکه چنین بگوئید که
فعل خیر بتوفیق خدا است و فعل شر بخذلان خدا است و هر امرے از خیر و شر در ازل معلوم ذات
اقدس بود بے آنکه علم او سبب فعلے از خیر و شر شده باشد و فعل خود را حمل بر غیر نمودن البته
ظلمیست عظیم و حال آنکه لا تزر وازرة وزر اخرى یعنی نگیرند یکے دیگرے را خود گنهے اند بود چنانچه
آیه شریفه من یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره دال بر مطلب ما
میباشد یعنے اگر ذره از عمل نیک کرده باشد بجزاء آن خواهد رسید و همچنین اگر مرتکب ذره از
عمل قبیح شده باشد بجزاء آن خواهد رسید پس با وجودیکه این چنین فرموده چگونه ممکن میتواند
بود که فعل بنده فعل خدا باشد **وایضاً** اگر نسبت جبر بطرف خدا جائز باشد ظلم صریح لازم آید
زیرا که بنا بر این میتوانیم گفت که از اینطرف شراب را حرام قرار داده است و از اینطرف ما را
جبراً مجبور بشرب او داشته است و حال آنکه ظلم فعلیست قبیح و آن بر ذات باری تعالی جایز نباشد
علاوه بر آن لازم میآید که نعوذ بالله تم جمیع انبیا علیهم السلام ناری و شیطان و نمرود و

ادله بر بطلان جبر بسیار

وجال ناجی باشند زیراکه بنابراین لازم می‌آید که نعوذ بالله انبیا جمیعاً مخالف حکم خدا را هدایت
کرده باشند **و دلیل نقلی** چون آیه شریفه و لعنة الله علی القوم الظالمین بجواب
دارا مطلب با استدکه با وجود لعنت فرستادن بر قوم ظالمان چگونه ظلم بر ذات اقدس خویش
جائز میداشت **و در** جاے دیگر میفرماید ان الله لا یظلم مثقال ذرة یعنی تحقیق
خدا کریم ذره از ظلم هم نسبت بندگان خود نمیکند **و در** جاے دیگر میفرماید وما الله بظلام
للعبید در هر جا انکار از ظلم میفرماید و لعنت بر ظلم کنندگان میفرستد واین امر بدیهی است
که بجهت قبح آن چگونه ذات اقدس روا دارد آن باشد بلکه حق سبحانه جل شانه یامر بالعدل و
الاحسان و ینهی عن الفحشاء والمنکر **اما آنچه** از متشابهات که بظاهر مخالف برهان عقل
باشند تاویل آنها بما یوافق العقل واجب است چون آیه شریفه یضل من یشاء و یهدی
من یشاء در لغت عربیه بچندین معنی استعمال گردیده اند و منجمله آنها اضلال بمعنی اهلاک و ابطال
نیز آمده است و هدایة بمعنی ثواب نیز آمده است بنابراین تاویل آیه چنین باشد که یضلّ الله
الکفار و یثیب المومنین یعنی هلاک میکند کفار را و ثواب میدهد مومنین را و همچنین آیه شریفه
وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه قضے در این مورد بمعنی اوجب آمده است یعنی واجب
گردانید رب شما اینکه عبادت نکنید مگر بجان معبود برحق را و همچنین آیه شریفه و قدرنا بینکم
الموت قدرنا بمعنی الزمنا یعنی موت حیات شما لازم گردانیده ایم **تنبیه** آیا نشنیده که
ابوحنیفه مسئله گفت **یکی** آنکه هر شخصے هرچه میکند آن فعل خدا است تعلق با آن شخص ندارد و شخص
در اعمال خوب و بد مجبور است **ثانی** آنکه خدا دیده نمیشود زیراکه آنچه هست قابلیت رویت
دارد **ثالث** آنکه شیطان با آتش نمیسوزد زیراکه از آتش خلق شده است و جنس
بجنس خود اذیت نمیرساند چون این مطلب بسماع بهلول رسید کلوخے برداشت و بر سر ابوحنیفه
بزد و سروے را بشکست و خون جاری شد پس ابوحنیفه بشکایت بهلول در نزد خلیفه رفت
و خلیفه بهلول را طلبیده استفسار حال باعث قیل و قال نمود بهلول از این قضیه انکار کرد و گفت من کے
سر ترا شکستم بلکه خدا شکسته است ابوحنیفه گفت سر من درد میکند بهلول گفت غلط میگوئی
درد را نشان من بده تا ببینم گفت دیده نمیشود و بهلول گفت چگونه شد آنوقت که گفتی بجز

اول قطعیه بر اثبات عدل خدا

جواب ابوحنیفه با فعل بهلول

نیست که شے موجود باشد و دیده نشود و با این دلیل قابل رویت خدا شده بود پس ابوحنیفه
گفت سرم شکسته بزدن کلوخ بہلول گفت چگونه میتواند بود و حال آنکه الآن میشکافی جنس بجنس
خود اذیت نمیرساند و اینک کلوخ از خاکست و تو ہم از خاک مخلوق شده ہستی چگونه بتو اذیت
رسانیده است اگرچه بحث جبر دقیق است لکن نه قسمی که موقوف بر تحصیل علمے یا طول بحثے
باشد اگرچنانچه صاحب عقل سلیم و طبع مستقیم در ادله مذکوره تاملے فرماید چون شمس رابعة النہار
بروے روشن گردد که ہیچ نحوے از انحاء جبر را بطرف ذات اقدس حق سبحانه جل شانه راجع
نتواند بود چنانچه حماقت قائلین بجبر بہتر ازین روشن گردد ان شاء الله تعالے ٭

اصل فی القضا والقدر و نفی الظلم والجبر

پس بدانکه چون که ہر شے در علم حق تعالی گذشته لہذا ہمه اشیاء را قبل از ایجاد آنہا بر لوح محفوظ
مسطور فرموده است مراد از ما ذکر نه اینست که آنچه حق تعالی نوشته است زید چنین عمرو
و نیز سائر موجودات از انفعلیت در آورده ہستند بلکه آنچه زید میخواست که بعمل آورد و چونکه
در علم حق سبحانه قبل از بوجود آمدن وے گذشته بود انرا در لوح محفوظ ثبت فرمود و ثبت
فرمودن حق تعالی موجب فعل آوردن زید نشده است چنانچه مثلاً ہرگاه کسیکه فردا صبح بر
مطلع شمس علم دارد و اخبار میکند که آفتاب فردا از مشرق طلوع خواہد کرد پس این خبر
دادن وے باعث طلوع شمس از مشرق نشده است و اگرنه امر و نہی و ثواب و عذاب و وعد
و وعید نسبت به بندگان فرمودن معنی نداشتے زیرا که بنا بر ہر دو صورت اجتماع نقیضین لازم
آید و بنا بر نفی ہر دو صورت ارتفاع نقیضین لازم آید و کلاهما باطل و بنا بر بودن صورت
اول که آنچه بقدرت حق تعالی بر لوح محفوظ مسطور گردید زید آن را بفعل آورده است ظلم صریح
لازم آید و پر ظاہر است که ظلم امریست قبیح چنانچه سابقاً در بحث گذشته بعرض ثبوت رسیده
است و اطلاق نسبت قبیح بر ذات واجب الوجود نیز قبیح است و بنا بر بودن صورت ثانیه که زید
آنچه میخواست بفعل آورد چونکه در علم حق تعالی گذشته لہذا آن را قبل از وجود وے بر لوح محفوظ مسطور
فرمود مطلب ما ثابت است و قطع نظر از عقل نقل نیز شاہد قوی برے اثبات مطلب ما ذکر میبائیم
کما ورد فی الصحاح لعن الله القدریة علی لسان سبعین نبیاً یعنی حق تعالی فرقه قدریه را از

ادله بر قضا و القدر

زبان پیغمبر و پیغمبر تو لعنت فرستاده است و ایضاً در جای دیگر وارد شده است
القدریة مجوس امتی یعنی فرقه قدریه مجوس امت من میباشند پس حضرات ملک چگونه جواز نسبت
این بطرف ذات واجب الوجود روا میدارند و خود را در منطوق احادیث مزبوره داخل مینمایند
البته این مسئله ایست دقیق و قابل تحقیق لکن هر کس مستعد ادراک این مسئله نمیتواند کرد چنانچه چون بعضے از
جهال که بوئے علم بمشام شان نرسیده است چون بحث با همدیگر نمایند کار خراب کنند و عقیدهٔ
سلیمه قدریه خود را فاسد گردانند و آخر کار نتیجه آن چنین باشد که خود را از ایمان و دین خارج نموده بمذهب
فرقه قدریه تمسک جویند اینست که حضرت امیر مومنان علی ابن ابی طالب چنین اشخاص را منع گردیده است
از تفحص و تفتیش این چنین مسائل که عقل شان از ادراک آن قاصر است چنانچه سائلے از حضرت مظهر
العجائب علی ابن ابیطالب علیه السلام از حقیقت حال این مسئله سوال نماید آنحضرت در جواب آن سائل
میفرماید بحر عمیق فلا تلجه یعنی این بحریست عمیق داخل شدن در آن مناسب حال تو نباشد و سائل
ثانیه مرتبه فقال طریق مظلم فلا تسلکه یعنی مرتبه ثانیه سوال کرد پس آنحضرت در جواب فرمود راهیست
بسیار تاریک رفتن بآن راه مناسب حال تو نباشد پر ظاهر است که ممانعت آنحضرت چنین اشخاص را
محض اینست که بسبب جهالت چون بحث در این کنند از جاده ایمان منحرف گشته یا مذهب قدریه داخل
کنند و یا مذهب تازه اختراع نموده بعقیدهٔ بے اندازه افترا نمایند اما حقیقت بنوعیست که گذشت
چنانچه حدیث اصبغ بن نباته که علی طرق العامة والخاصة وارد شده است در این باب کافی و
شافی است صاحب استقصاء النظر وغیره نیز این حدیث را آورده اند و مضمون حدیث
آنست که بعد از انصراف از حرب صفین شیخ شامی که در آن سفر همراه بود از آنحضرت سوال
کرد که خبر ده مرا از رفتن ما بشام که آیا بقضا و قدر الهی بود یا نه حضرت فرمود نعم یا شیخ هیچ
بلندی بر نرفتید و هیچ نشیبی فرود نیامدید مگر بقضا و قدر حق سبحانه بود و سائل عرض کرد پس
زحمت و تکلیفے که کشیدیم و بر خود گوارا داشتیم در نزد حق تعالی حساب نخواهد بود و هیچ اجرے
برای من نخواهد رسید حضرت فرمود که عظیم گردانیده شده است اجر شما در این خدمتیکه از شما
کرده آید و در کردن آن مجبور نبوده اید شیخ عرض کرد و چگونه مجبور نبوده ایم و حال آنکه قضا و قدر ما را
در آن بجانب برده است حضرت فرموده است مگر قضا حتمی و قدر لازمی گمان کرده اید چنین نیست

ودیگر نه امر و نهی و ثواب و عقاب وعده و وعید الٰہی باطل و عبث گردیده و این اعتقاد بت پرستان است و تابعین شیطان بلکہ حق سبحانہ جل شانہ بندگان خود را از روے تخییر امر فرمودہ و از روے تخییر نہی نمودہ است نہ بصورۃ اجبار و اکراہ و از آنہا اطاعت گیرد و نہ تکلیف زیادے بآنہا نمودہ باشد بلکہ بر عمل قلیل جزاے کثیر عطا میفرماید و در حالتیکہ مطلوب گردد نافرمانی او لازم نیاید و در حالتیکہ اطاعت و کند کراہتہ بر او ثابت نگردد و ارسال رسل و انزال کتب و تخلیق ارض و سماء بیہودہ و عبث و بیفائدہ نگردیدہ است ذالک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار

پیغمبر خدا صلعم از این تقصیر مسرور گردید و گفت انت الامام الذی نرجوا بطاعتہ یوم النشور من الرحمن غفرانا یعنی توئی آن امامیکہ از طاعت او امید از خداوند داریم رضوانہ۔ اوضحت من دیننا ما کان مشتبہا جزاک ربک عنا فیہ احسانا۔ یعنی تو مشکل دین باگشت واضح جزاے تو احسان دہد رب احسان

اصل فی وجوب لطف اللہ علی العباد

و آن عبارت است از آنکہ قریب نماید مکلف را بطاعت و بعید کند از معصیت لکن نہ بنہج اجبار و اکراہ و آن بر دو گونہ بود **لطف مقرب** و آن عبارت است از ارسال رسل و انزال کتب و ابلاغ احکام و اکمال عقول و اتمام نعمت و در شرح مقاصد علامہ تفتازانی التفصیل مسطور است **و لطف ممکن** عبارت است از ایصال رزق و جمیع حواس و سلامتی اعضاء **و لطف** مطلق بر واجب الوجود نسبت بر بندگان واجب است و اگر نہ نقض غرض الٰہی لازم آید چنانچہ اگر ارسال رسل یا قوام حواس یا سلامتی اعضاء یا ابلاغ احکام مثلاً کہ ہمہ آنہا لطف است اگر نسبت بہ بندگان منتفی بود ہیچگونہ ایشان نیکیہا از بدیہا تمیز نمیدادند و ہیچگونہ مستحق نعمات جنت میشدند پس غرض حق سبحانہ کہ معرفت ذات اقدس باشد فاسد گردیدے و صدور فعل عبث از واجب الوجود لازم آمدے و بپایہ بطلان بعرض ثبوت رسیدہ است کہ نسبت فعل عبث بر ذات اقدس وے جائز نباشد **و دلیل دیگر** اینست کہ حضرت واجب الوجود نفس لطیفہ انسانی را عبث شہوت نفسانی فرمودہ و ظاہر است کہ انسان بسبب بودن این شہوۃ مرتکب افعال قبیحہ و اعمال شنیعہ میشد پس اگر نسبت بایشان لطف منتفی بود در آن وقت مستحق جزا و شر شدن ایشان معنی نداشتے و بہتر دانستند کہ بغیر از تکلیف کردن با آنچہ مستحق عذاب شدہ باشیم پس اگر بغیر از لطف نمودن بایشان داخل جہنم میفرمود ظلم صریح لازم آید چنانچہ

تحقیق تخییر امر و نہی مختص قضا و قدر

اثبات لطف بر خدا

تعلیقات شاهد مطلب ما میباشد و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا یعنی اگر
هلاک میکردیم ایشان را قبل از اتمام حجت و ارسال رسل البته میگفتند که چرا از برای ما پیغمبر بنزد ما نفرستادی
تا که ما را بطرف راه راست هدایت میفرمود پس بنابر آن عذاب کردن ایشان ظلمیست عظیم و این صفت و
امثال این صفات را بطرف ذات اقدس حق هرگز راه نخواهد بود **اصل در بیان حسن تکلیف**
بدانکه هرچند تکلیف در لغت بمعنی مشقت و کلفت در حقیقت است لیکن در اینجا مقصود است از آنکه امر میکند
حق سبحانه بندگان خود را بآنچه مصلحت و منفعت مر ایشان باشد و نهی میکند بندگان را از آنچه مضرت و نقصان
مر ایشان باشد و تکلیف بر دو گونه بود **عقلی** آن عبارتست از حکم کردن عقل باحکام عقلیه و بودن حسن
آن محتاج بدلیل نیست بلکه این امر پر روشن است چنانچه اگر در تعریف مذکور تدبرے تصور نموده شود
منجلی مستغنا گردد و **شرعی** تعریف آن در اول این بحث مذکور شده لکن دلیل حسن آن اینست که چون
سابقاً باین اشاره شد که حق سبحانه بنی نوع انسان را بهترین جمیع موجودات و کاملترین جمیع ممکنات
خلق فرموده است پس ازینجا بالضرورت واجب است شرافت ذاتی بنی نوع انسانی بجمیع موجودات عالم امکانی مکشوف
گردید پس عقل حکم میکند باینکه چنین ذاتے مستجمع شرافت ذاتی را که شرافت صفاتی نیز باید که حاصل شود و مکرم معظم
شود در صفوف ملائکه و تحقیق کردن در صفوف و بحاصل شدن احکام دینیه بعمل آوردن امور شرعیه دینیه حسن تکلیف
باشد **دلیل دیگر** اینست که نفس ناطقه انسانی بسبب شهوت نفسانی مرتکب افعال قبایح و اعمال
شنایع و فضایح چون زنا و لواطه و شرب خمر و فساد و فتنه و فحش و غیبت و امثال آنها گردد پس
مستحق جهنم شود چنانچه بنابر مواظبت آن بر عبادات شرعیه فرعیه چون صلوة و صوم و طاعات
شرعیه اصولیه چون مراعات حقوق و اجتناب از جور و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر و غیره و غیره
که بسبب آن مستحق جنت گردد و معلوم است که این امریست حسن و همین را تکلیف گویند پس
در حسن تکلیف علی کل حال مجال انکار نیست **اصل در بیان ایلام** بدانکه سابقاً باثبات
رسید که حق سبحانه آنچه میکند یا نمیکند همه آن بمقتضای حکمت بالغه و مصلحت کامله بموجب فعل
الحکیم لا یخلو عن الحکمة میباشد **پس** عدم علم بحسن شیء موجب نقض حکمت یا باعث
بودن مضرت نمیتواند بود و بیشتر معنی عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و نیز عدم
الدلیل لا یکون دلیل العدم چنانکه مثلاً اگر خبر غلبیت زید بسماع ما نرسیده باشد هرگز باعث

ادله بر اثبات حسن تکلیف عباد من الله تعالی

عام علیت زید نیشوانده شد همچنین ندانستن ما مصلحت و حکمة حضرت احدیت را دلیل بر عدم آن
نمیباشد **پس** چون باثبات رسید که حق تعالی آنچه میکند یا نمیکند خالی از حکمة و مصلحت نیست باید
دانست که مصلحت بر دو گونه بود **یکی** منفعت چون عقل و علم و حلم و صحت و سلامتی و وسعت
رزق و آل و عیال و امثال آنها **و دیگر** مضرت چون آلام و اسقام و هموم و غموم و مرض
و تنگی رزق و غیره و غیره لکن محل نزاع اینست که با وجود آنکه حق سبحانه رحیم و رحمن و کریم و حکیم
و غفار و ستار است چگونه مصلحت و حکمت او مقتضی مضرت حیوان باشد میگوئیم سابقاً باثبات
رسید که فعل حق سبحانه بمقتضاء آنکه حکیم علی الاطلاق است خالی از حکمت نیست **زیرا که** هرچند بعضی
از امور که بظاهر موجب مضرت میباشند لیکن فی الواقع آن امور عین منفعت اند چنانچه می بینیم که بسا
از احیان بسبب کثرة بارش خانهاء مردم منهدم میگردد لکن بالمقابل این مضرت قلیل منافع عظیم
حاصل میشوند **پس** بهر حال چه عقول بنی آدم ادراک منافع و مصالح نموده باشند یا از
ادراک آن قاصر و بی مجال باشند چون و چرا نباید و عدم رضا نشاید **و این بر ظاهر است**
که اگر مثلاً زید پسر خود عمرو را بزند ناچار عمرو را ازین ضرب الم و صعوبتی بهم رسد پس هرچند بظاهر
ازین ضرب الم و رنجش بعمرو رسیده است لکن فی الواقع از روی مصلحت و حکمت که عین
تادیب و تهذیب و تعلیم و تعلم است نموده است تا افعال سنجیده و اعمال پسندیده نماید **پس**
خدا اینکه از پدر ما رحیم تر و از جمیع مادرها کریم تر نسبت به بندگان خود باشد چگونه متصور
میتواند بود که با ایشان ضربی رساند و اگر نه ظلم صریح لازم آید پس هرچند بظاهر آلام
و صعوبتها و نقصانها نسبت به بندگان میرسند لکن فی الحقیقت چونکه بمقتضای حکمت حکیم
علی الاطلاق رسیده هستند عین منفعت برای ایشان میباشد **و ایضاً دلیل دیگر اینست**
که میگوئیم قضیه کربلاء معلی که از اسعد بن محمد شین باسانید معتبره متعدده در سانید خود آورده
اند برای اثبات مطلب ما ناطق صریح و صادق صحیح میباشد زیرا که جمعی خدا ناشناس سائر شهداء
حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را با این زحمتها و مشقتها شهید کردند و عیال و اطفال او را اسیر
نموده بکمال ذلت در شام بردند و در مجلس یزید پلید در حضور جمیع اراکین دولت و حواشی
نشینی آن ملعون بردند و اسباب و آلات آنها را جبراً غصب کردند و خیمهاء ایشان را باتش سوزانیدند

وچه قدر ظلم بے جرم بر حرم آنحضرت نمودند چنین مجتبے که معصوم از جمیع صغائر و کبائر گناهان
و باعث قیام زمین و زمان باشد اهل کوفه و شام آنحضرت را بقتل رسانند و با وجود امکان منع
نشدن قدرت کامله حق تعالی از چنین قتلے جز از مصلحت و حکمت وے چه باشد **اما عوض**
این آلام پس بدانکه چون مصلحت کامله و سنت شامله حضرت احدیت خواه از انعام سنت باشد یا مضرت
باثبات رسید باید دانست که یکه ضرر آنحضرت از جانب حق سبحانه میرسد چون امراض و آلام و
احراق چه از آتش باشد یا از افتادن صاعقه وغیره وغیره و عوض آنها تعلق بذات اقدس
حق سبحانه دارد **و یکدفعه** از جانب غیر خدا رسیده است پس این ایلامے که از جانب ذوی العقول
رسیده باشند عوض آنها بخود آنها تعلق دارد لکن حق سبحانه بعدل و انصاف نسبت با ایشان
نماید **و ایلامیکه** از غیر ذوی العقول رسیده است در عوض آنها خلاف عظیم است لکن
نزد محققین عدلیه بقوانین قاطعه و براهین ساطعه چنین به ثبوت رسیده است که عوض آنها
بر حق تعالی واجب است زیرا که با ایشان تمکین و قدرة عطا فرموده است و زاجرے
چون عقل وغیره برائے شان نگذاشته است . و مفصل تر از رساله حکمة الایلام در باب

هذا الکتاب فی بیان نبوة الانبیاء

و در آن چند اصل اند اصل بدانکه نبوة در لغت بچندین معانی مستعمل است **منجمله** آن نبی
ماخوذ از نبا و که بمعنی خبر است **بنابراین** نبی مخبر صادق من جانب الله الی الخلق بلا
واسطه بشر است **وفی الشریعة** النبوة عبارة عن الریاسة العامة للشخص المعهود المنصوص
من جانب الله تعالی هذه الریاسة والرسالة لا تحصل الا بقوانین القاطعة القاهرة و براهین الساطعة
الباهرة و باظهار اعجاز الخارقة حتی یدل علی صدق مقاله وجواز عدالته **یعنی** نبوة
عبارتست از ریاست عامه از برائے شخص معهود یکه منصوص از جانب حضرت احدیت بعمل
بوده باشد پس بعد از این ریاست و رسالت عامه بحصول نخواهد مگر بدلائل قاطعه و اظهار خوارق
بنحو یکه دلالت بر صدق مقال و حسن حال نماید **اصل** در بیان دلائلیکه بسبب آن اثبات نبوت میشود
پس بدانکه چون باعث ایجاد ممکنات و خلق سائر موجودات عبادات شرعیه و طاعات احکام
الهیه بمقتضاے ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بعرض ثبوت رسیده باید دانست که شرع

سبل نجاة وصحیح معرفت مبدء و معاد بجمیع العباد البته باید تا موجب بقاے شریعة و باعث
عدم وقوع نسیان ازین معرفت و موثر تقرب ذات حضرت احدیت گردد و تفصیل مطلب باین نحو است
که چون عدم جسم و لوازم آن نسبت بحضرت احدیت باثبات رسید معلوم گردید که هریکے در آن تحقیق
اغراض الهیه کلیه و جزئیه با عدم مشاهده مع کثرة سهو و نسیان خویش بدون توسط احدے پیش حق تعالی
نمیتوانستند نمایند فلابد له من السفراء فی خلقه یعبرون عنه الی عباده ویدلونهم علی مصالحهم
ومنافعهم ما به بقاؤهم وفی ترکه فناؤهم حتی یعلمهم ان هذه الافعال افعال مما یقرب الی الله الکریم
ویستوجب بها الجزاء العمیم فثبت الآمرون والناهون من الحکیم العلیم فاذا رجعنا الی جداننا
وجدنا انهم الانبیاء المنصوصون من الله الرحیم ارسلهم بلطفه الکریم وفضله العمیم لهدایة العباد
الی الصراط المستقیم در شرح تجرید الاعتقاد علامه حلی انچه فرموده بعینه عبارة آن
البعثة حسنة لاشتمالها علی فواید کمعاضدة العقل فیما یدل علیه واستفادة الحکم فیما لا یدل
وازالة الخوف واستفادة الحسن والقبح والمنافع والمضار وحفظ النوع الانسانی وتکمیل
اشخاصه بحسب استعداداتهم المختلفة وتعلیمهم الصنایع الخفیة والاخلاق والسیاسات والاخبار
بالعقاب والثواب فیحصل اللطف للمکلف و وجوب بعثت معلوم است که نوع انسان اشرف انواع
کائنات و افضل اصناف مخلوقات و ممتاز باشرف خواص و افضل صفات است و مختص بعقل و فهم
و معرفت آلهی و دانستن حقایق اشیاء کما هی و قابل ترقی بمدارج فضل و کمال و ارتقاء بمعارج
جمال و جلال واهل فضائل ماثوره و مکارم مشهوره که از غایت وضوح و شهرت روشن تر از نور و
مشهور تر از جمیع امور است چه اگر هیچ مذکور نبی از براے خلق نیامده و هر وقت هریکے از عباد و غیر
از حضرت احدیت قابلیت تحقیق ضروریات کلیه و جزئیه نداشتند پس ایجاد موجودات عبث
و بے فائده لازم میآید و یا خلاف مطلوب حق تعالی واقع میشد و بطلان آن واضح است پس وجود
انبیاء در هر زمان ثابت است و دلیل دیگر چنانست که گوئیم چون معلوم گشت که نفس ناطقه
انسانی بسبب شهوة نفسانی مغلوب الحواس العقل میشود و ازینجا است که باعث فتنه و فساد
و مورث حسد و قبح و عناد دیگر و پس اگر براے شان من جانب الله نبی نیامد البته عالم
خراب و فاسد میگردید و قطع نظر ازین میگوئیم که بدون ارسال رسل و ابلاغ احکام انسان

ادله بر وجوب بعثت انبیاء

بگوید مستحق جزاء خیر و شر میگردیدند و اگر نه ظلم صریح لازم آید و آن قبیح باشد و قبیح بر ذات حضرت واجب الوجود جائز نباشد **تنبیه** بدانکه گاهی نبی بر نفس خویش است و گاهی تابع انبیاء سلف پس در این هنگام لفظ نبی خاص خواهد بود **و اما** لفظ رسول اطلاق نشود مگر برکسانیکه بطرف دیگران مبعوث برسالت شده باشند پس رسول بر نفس خویش هم میباشد زیرا که نسبت بینهما عموم و خصوص مطلق است باین نحو که ماده اجتماع شان لفظ رسول است و در لفظ نبی ماده افتراق بوضوح میرسد پس هر رسولی نبی خواهد بود و لی بعضی از انبیاء رسول نمیتوانند شد و بعضی با وجود بودن رسول نبی نیز خواهند بود **و اما** نبی آخر الزمان هرچند در اول زمان نبی بر نفس خویش بود لکن در آخر چون فائز بمرتبه رسالت شد بعثت شان بسوی جمیع موجودات گردید و از اینجا است که نبی آخر الزمان را در نماز و آذان و تشهد و غیره رسول الله میخوانند و نبی الله نمیگویند و از اینجا است که آنحضرت فرموده ست علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل لکن که رسل بنی اسرائیل گفته است **فصل** در بیان عصمت و در آن دو بحث اند

بحث اول در عصمت انبیاء علیهم السلام گوید

پس بدانکه باتفاق جمیع امت عصمت انبیاء بقرائن قاطعه و براهین ساطعه ثابت است مگر طایفه از خوارج که عصمت را شرط ندانند **و** حشویه نیز تجویز تعمد صغیره و کبیره نمایند **و** نیز مذهب معتزله که تعمد صغیره را تجویز کنند و لی در کبیره محل کلام دانند کما اینکه ابو هاشم از معتزله تعمد صغایر را جایز میداند **و** جبائیه بر سبیل خطا جایز دانند و بر طریق غیر خطا محل اشکال دانند **و** فرقه اشاعره اگرچه صدور صغایر و کبائر بر طریق عمد جائز ندانند مگر بر سبیل سهو قدحی ندانند چنانچه امام الحرمین از اشاعره تجویز آنها مینماید و تفصیل احوال جمیع آنها در شرح مقاصد مسطور است **و اما** فرقه ناجیه امامیه کثرهم الله فی البریه قایل اند که در هیچ وقتی صدور معصیت صغیره و کبیره از انبیاء ممکن نخواهد بود سواء کان بالعمد او بالجهل او السهو و النسیان حتی لا یجوز و تقاعلی سبیل التاویل در باب اثبات این مطلب چند دلیل اند اول بر ظاهر است که جمیع قوای نفسانی مطیع عقل اند و عقل نیز من حیث هو عقل مانع است از اینکه اراده قبیح و فعل معصیت از وی صادر شود و این عقل بر دو قسم بود عقل ناقص و عقل تام قسم اول بر حسب عموم بنی نوع انسان

بغیر از انبیا و اوصیا است پس بجهت ضعف عقل شیطان بر ایشان غالب آید و مرتکب معصیت
شوند **قسم دوئم** عقل نام که خاص برای انبیاء و اوصیاء باشد پس بجهت قوة تعقل که موجب قهر
قوای نفسانی است با وجود عدم داعی معصیت صادر نتواند شد و همین عین عصمت باشد **دلیل دیگر**
اینست که سابقاً در بحث اثبات نبوة بوضوح رسید که عمده باعث ارسال رسل هدایت خلق است **زیرا که**
ایشان بباعث بودن شهوة نفسانی و تسلط شیطانی مرتکب معصیت شوند و ظهور امور قبایح نمیشود
مگر بسبب عدم عصمت شان **پس** هادی ایشان که نبی باشد اگر بمرتبه عصمت فایز نیست پس خود
آنها در طلب هدایت بطرف دیگرے محتاج خواهد بود. **پس** شخص محتاج بهدایت دیگری را چگونه
هدایت میتواند کرد **ازانجا بوضوح** رسید که هادی خلق ایشان همان کسے تواند شد که عمداً و سهواً
از جمیع صغائر و کبائر معصوم و مطهر باشد فکون ذلک داعیاً الی قبول اوامره و باعثاً لتتمیم
اغراض الالهیه و موجباً لانقیاد احکام الشرعیه و لالتصدیق و لاعتماد علی شیء من افعاله و اقواله
پس عصمت انبیا ثابت گردید **و دلیل دیگر** چنانست که عصمت انبیا نظر بمکلفین لطف است
زیرا که تکلیف نسبت بایشان لطف است **و توضیح** آن چنانست که چون حسن تکلیف بثبوت
رسید باید که موصل از تکلیف معصوم باشد زیرا که از غیر معصوم صدور معصیت و وقوع سهو
و نسیان ممکن است بنابران خلاف غرض حق تعالی لازم میآید و آن جائز نباشد و قطع نظر از
نقل دلیل عقل تیز بر اثبات این مطلب ناطق است **و از نقلیات** آیه شریفه اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول بخوبی دال بر مطلب است باین نحو که آیه عموماً مقتضی اطاعت خدا و رسول
خدا — در همه زمان بدون استثنا را آن میباشد پس اگر نبی صلعم معصوم نمیبود چگونه حق سبحانه
جل شانه با وجود امکان صدور معصیت از نبی ع اطاعت و امتثال وی را بر جمیع خلق در هر حال واجب
میفرمود پس اگر مکلفین در حال ظهور معصیت از نبی صلعم اطاعت و امتثال وے نمایند امتثال
در معصیت فرموده خواهند بود و آن بالاتفاق والاجماع باطل و حرام هست و اگر در حالت معصیت
اطاعت و امتثال وے نه نمایند آنگاه امتثال فرمان واجب الاذعان حضرت احدیت نموده
نخواهند بود باین معنے که حق تعالی اطاعت حضرت رسول خدا را چون اطاعت خود بدون استثناء
بر عوام اناس واجب گردانیده هست و ایشان بوجه عدم امتثال در حال معصیت بالضرورت مخالفت

اثبات عصمت انبیاء

از حق سبحانہ جل شانہ نمودہ اند و **غیر ازین** آیات دیگر کہ ہر یکے از آنہا دلیل قاطع و برہان ساطع بر
وجوب عصمت و طہارۃ انبیاء علیہم السلام میباشد وارد اند و **منجملہ** آنہا آیہ شریفہ من
یطع الرسول فقد اطاع اللہ یعنی کسیکہ اطاعت کرد حضرت رسولخدا را پس ہر آئینہ اطاعت کردہ
ہست پروردگار خویش را و در جای دیگر میفرماید وما اتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا
یعنی آنچہ آورد حضرت رسولخدا برای شما پس بگیرید و عمل کنید و از آنچہ نہی نماید شما را پس باز آئید
و ترک کنید انرا و این اطاعت رسولخدا ہے چون اطاعت خدا در عموم اموریکہ ابلاغ آن نماید واجب عینی
ہست **چنانچہ** ابو اللیث سمرقندی در ذیل تفسیر آیہ شریفہ میگوید کہ یقال اطیعوا اللہ فی فرایضہ
والرسول فی سنتہ وقیل اطیعوا اللہ فیما حرم علیکم والرسول فیما بلغکم **وایضا قال اللہ** سبحانہ
وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن اللہ فجعل طاعۃ رسولہ طاعتہ وقرن طاعتہ بطاعتہ
ووعد علی ذلک جزیل الثواب واوعد علی مخالفتہ بسوء العقاب واوجب امتثال امرہ واجتناب
نہیہ وائمہ اطہار علیہم السلام و بسیارے مفسرین فرمودہ اند وما ارسل اللہ من رسول الا فرض
طاعتہ علی من ارسلہ الیہ کہ در عموم امور اطاعت حضرت رسولخدا ہے بر جمیع امت فرض عین و عین
فرض ہست **وایضا** حق سبحانہ بحضرت رسول خدا صلعم خطاب میفرماید قل ان کنتم تحبون
اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ یعنی اگر دوستی خداوند بجوا اسید پیروی من در عموم امور نمائید تا کہ حق
سبحانہ نیز دوست دارد شما را **وایضا** در جاے دیگر میفرماید ولکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ
محمد ابن علی الترمذی در ذیل تفسیر آیہ شریفہ میگوید کہ مراد از کلمہ الاسوۃ فی الرسول یعنی الاقتداء
بہ والاتباع لسنتہ و ترک مخالفتہ فی قول و فعل مطلقا یعنی مراد از کلمہ اسوۃ آنست کہ مطلقا
یعنی در عموم امور اقتدا بحضرت رسولخدا ہے صلعم نمودن و پیروی بسنت آنحضرت کردن و ترک
مخالفت آنحضرت در جمیع افعال و اقوال نمودن است **پس** از جمیع آیات مزبور و احادیث مذکورہ
باثبات رسید کہ حق سبحانہ جل شانہ اطاعت و پیروی آنحضرت صلعم در ہر حالت بر جمیع امت
چون اطاعت نفس خویش واجب فرمودہ ہست پس عصمت انبیاء علیہم السلام نا چار چون قرص
رابعۃ النہار ہویدا و آشکار ہست کہ احدی را مجال شبہ و انکار نخواہد بود زیرا کہ
چون مردم را امر بمعروف و نہی از منکر فرماید و خود مرتکب معصیت بشود پس در منطوق آیہ شریف

أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم شامل خواهد بود و قطع نظر ازین اگر نبی معصوم نباشد
البته وثوق بافعال و اقوال وی حاصل نشود و انگاه مکلف بانقیاد او و نزدیک و از مخالفت او دور
نشود واین عین مطلوب باشد چنانچه عدم خفاء این مطلب بر روشن است و آیه شریفه لاغوینهم
اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی شیطان میگوید که جمیع ذریهٔ آدم علیه السلام را بگناه
اغوا کنم مگر بندگان خاصه را و ایشان نمیتوانند بود مگر انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام زیرا
که انبیاء را بجهت عصمت شان بدام خویش نمیتوانند آورد و پس عصمت انبیاء هم ثابت است چنانچه
ازینجا دو مطلب ثابت گردید اول آنکه بمقتضای الجنس الی الجنس یمیل باید که نبی و
رسول از جنس خود شان باشد بالضرورت ورنه نفرت از وی خواهند کرد و پس غرض حق تعالی بوقوع
نخواهد انجامید ثانی آنکه چون وجود شریف انبیاء علیهم السلام باثبات رسید باید دانست که چون نبی صلعم
دعوی نبوت نماید پس برای اثبات آن معجزه خوارق عادة ظاهر کند بنحویکه دلالت بر صدق مقال و حسن حال او نماید

بحث ثانی در حقیقت عصمت ملائکه گوید

در عصمت ملائکه

پس بدانکه اگرچه حقیقت و ماهیت ملائکه در کتاب التوحید باثبات رسید لکن
بجهت بیان مطلب بنحو اجمال در اینجا نیز تکرار کنیم که ملائکه طبقات مختلف اند و بالا
ترین طبقات کروبیان اند و از جمله ایشانست روح القدس که آنرا جبرئیل نیز گویند و
همه آنها متصل مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس حضرت احدیت باشند و هر یکی از ایشان سر بسجود
عبودیت نهاده که نه طعام شان تسبیح و شراب شان تقدیس حضرت احدیت قرار داده اند
اینست که در حدیث وارد شده است ناله کرد آسمان از ثقل حمل وحق دارد که ناله کند ما فیها موضع
قدم الا و فیها ملک ساجد او راکع زیرا که نیست در آسمان موضع قدمی مگر آنکه در انجا ملکی
در سجود یا در رکوع میباشد و شاهد بر قول حق سبحانه و هم لا یستکبرون عن عبادته
ولا یستحسرون یسبحون باللیل والنهار لا یفترون و ایضاً در جای دیگر میفرماید و هم
لا یستکبرون یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون پس اگر ایشان معصوم
نمیبودند چگونه نفس خویش را پیش از همه در عبادت حضرت معبود بحق مشغول میداشتند چنانچه
اقتضای عدم عصمت اینست که رغبت بطرف عبادت ننمایند پس عصمت شان بوضوح رسید

اشکال در کفر ابلیس

اشکال ابلیس ملعون باوجود این قدر عبادة چرا کافر با شد گردید اگر ملک بود پس معصوم بود صدور معصیت وکفر از وے چه معنے دارد و اگر از ملائکه نبود پس چه میگوئید در آیه شریفه واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس الخ ابلیس از ملائکه نبوده هست میبایست که چنین بفرماید اذ قلنا للملائکة وابلیس حال آنکه در اینجا استثناء فرموده هست بنابران لغو بودن کلام حضرت علام لازم میآید در **جواب گوئیم** استثناء در اینجا نه متصل هست که محل ایراد باشد بلکه استثنا منقطع هست باین معنی که از اول داخل ملائکه نبوده است چنانکه میگوئی جائنی القوم الا حمارا و حمار از اول داخل در قوم نبوده هست و همین را منقطع میگویند بنابرین اشکالے لازم نمیآید و موید قول ما قول حق تعالیٰ نیز میباشد که تصریح فرموده است بقوله وکان من الجن ففسق عن امر ربه و چونکه خلقت جن از نار هست لهذا خود ش گفته هست خلقتنی من نار **پس اگر** از ملائکه میبود میبایست که از جنس ملائکه و خلقت شان از نور هست میبود و چونکه خلقت ملائکه از نور است از اینجا است که همیشه مرتکب افعال حسنه میباشند و اعمال قبیحه را بطرف اینها راهے نباشد و این اقتضاے عصمت شان باشد و چونکه خلقت ابلیس از نار باشد از اینجا است که بسبب عدم عصمت بعد از این قدر عبادت نیز کافر گردید و هرگاه زیاده مفصل تر خواهی پس رجوع کن بکتاب عصمة الانبیاءؑ والملائکه مصنفه حجة الاسلام والد ماجد علامه جناب الحاج السید ابو القاسم الرضوی القمی اللاهوری سلمه القوی که دران مفصل بادله قاهره اثبات عصمت فرموده است

تنبیه بدانکه باعث اختلاف انبیاء علیهم السلام بسبب اختلاف زمان است و تفصیل مطلب باین نحو هست که حضرت احدیت بمقتضاے حکمت بالغه خود طبایع بنی نوع انسان را نیز مخالف همدیگر خلق فرموده هست که طبیعت هریکے از اینها وضعے و مناسبتے مر طبیعت دیگرے را ندارد از اینجا است که حق سبحانه موافق اهل هر عصر انبیاء مختلف براے شان ارسال کرده هست چنانکه اطباء موافق طبایع مریض ها دوا و براے شان تجویز مینمایند

اصل فی نبوة نبینا محمد بن عبد الله

نبی آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم و ایشان پسر بزرگوار

[illegible]

حضرت عبدالمطلب بن عبدمناف بن قصی بالضم بن کلاب بالکسر بن مُرّة بالضم بن کعب
بالفتح بن لوی بالضم بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بالفتح بن کنانہ
بالکسر بن خزیمہ بن الیاس بن مُضر بالفتح بن نزار بالکسر بن معد بالضم بن
عدنان بالفتح شاہ عبدالحق دہلوی نقل میفرماید کہ تا اینجا نسب شریف آنحضرت
صلعم نزد ارباب سیر و تواریخ متفق علیہ است لکن بالاتر ازایں بن ادو بن ہمیسع بن
نبت بن حمل بن قیدار بن اسمٰعیل بن ابراہیم بن تارخ بن ناحور بن شارخ بن
ارغو بن قالغ بن غابر بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس
بن اخنوخ بن ادو بن مہلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم
علی نبینا وآلہ وعلیہ السلام میباشد و اسم گرامی والدہ ماجدہ شان آمنہ بنت
وہب بن عبدمناف بن زہرہ بن کلاب بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب
الی آدم علیہ السلام است و بیان تفصیل نبوة آنحضرت در دو مطلب ہست مطلب اول
در بیان افضلیت حضرت نبی آخرالزمان صلعم بر جمیع انبیاء علیہم السلام ہست پس بدانکہ چون
نبوة آنحضرت صلعم باثبات رسید باید دانست کہ آنحضرت افضل از جمیع انبیاء و سلف ہست
زیراکہ وجود آنسرور از ہمہ پیشتر و عبادة وے از ہمہ بیشتر است و شاہد مدعٰی حدیث
کنت نبیا وآدم بین الماء والطین صادق صحیح و ناطق صریح میباشد و غیر ازایں
احادیث دیگر نیز برائے اثبات مدعٰی ابرار اخیار در مسانید خویش باسانید معتبرہ اختیار فرمودہ
اند منجملہ حدیث شریف ہست کہ آنرا حضرت اسد اللہ الغالب مولانا علی ابن ابیطالب
علیہما السلام میفرماید کہ حق سبحانہ نور مقدس حضرت رسالت مآب خلق فرمودہ ہست پیش
از آسمانہا و زمینہا و عرش و کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و جمیع خلق
و سائر پیغمبران چہار صد و بیست و چہار ہزار سال و بان دوازدہ حجاب خلق فرمود پس
آن نور مقدس حضرت رسالت مآب صلعم در حجاب اول کہ حجاب قدرت بود دوازدہ ہزار
سال سبحان ربی الاعلٰی وبحمدہ میگفت و در دوم کہ حجاب عظمت بود یازدہ
ہزار سال سبحان عالم السر میگفت و در سوم کہ حجاب منت بود دہ ہزار سال

سبحان من هو قایم لا یلهو میگفت و در چهارم که حجاب رحمت بود نه هزار سال سبحان
الرفیع الاعلیٰ میگفت و در پنجم که حجاب سعادت بود هشت هزار سال سبحان من هو
دائم لا یلهو میگفت و در ششم که حجاب منزلت بود شش هزار سال سبحان العلیم الکریم
میگفت و در هفتم که حجاب هدایت بود پنج هزار سال سبحان ذی العرش العظیم میگفت
و در هشتم که حجاب نبوت بود چهار هزار سال سبحان رب العزة عما یصفون میگفت و در نهم
که حجاب رفعت بود سه هزار سال سبحان ذی الملک والملکوت میگفت و در دهم که حجاب هیبت
بود دو هزار سال سبحان ربی الاعلیٰ وبحمده میگفت و چون نام مقدس آنحضرت بر لوح
ظاهر گردانید پس چهار هزار سال بر لوح میدرخشید پس آن اسم مطهر را بر عرش اعلیٰ نوشت پس
هفت هزار سال در آنجا میدرخشید تا اینکه حق سبحانه آن نور مقدس را در صلب حضرت ابو البشر آدم
نازل فرمود پس در اصلاب طاهره از صلبی بصلبی دیگر منتقل میگردید تا اینکه حق سبحانه او را از صلب
عبد المطلب بیرون آورد و شاهد مدعی روایات متعدده که بطریق خاصه و عامه وارد شده اند
منجمله آنها مرویه اهل سنت و جماعت است که لم یزل ینقلنی الله تعالیٰ من اصلاب الطاهرین
الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی الله فی عالمکم هذا و آنچه قاضی ابو الفضل عیاض
در کتاب الشفا گفته اینست عن عباده و عن ابن عباس رضی الله عنهما لما خلق الله آدم
اهبطنی الی الارض فی صلبه وجعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قذف بی فی النار
فی صلب ابراهیم ثم لم یزل ینقلنی فی اصلاب الکریمة الی الارحام الطاهرة حتی اخرجنی
بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط پس آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم ولا فخر چونکه
آنچه از کتب تواریخ و سیر بوضوح میرسد چنان است که احدی از انبیاء مثل آنحضرت در عبادت و
هیبت و شجاعت و رفعت و عظمت و منزلت و سعادت و هدایت و کرامت و شفاعت و فضائل
و فواضل و مناقب و معاجز و کمالات ذاتی و صفاتی و علم و حلم و خلق و کرم و سخاوت وغیره
نبوده و هست چنانچه این امور با بزرگی حسب و ترفع نسب در جمیع طبقات در میان عجم و عرب معروف و در
افواه و السنه جمهور مشهور و در کتب سیر و تواریخ مذکور هست پس ذات رفیع الدرجات آنحضرت
بجمیع خصال حمیده متحلی و از تمامی اخلاق رذیله متخلی است و بر صاحب عقل سلیم و طبع مستقیم

بر ظاهر و هویدا است که اجتماع این صفات حسنهٔ نفیسه بقدریکه مذکور گردیده جز در خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء صلعم متصور امکان نپذیرد بلکه هر که را اندک فهمی باشد و از خیالات و همی بگذرد و قدرے تفحص احوال و تجسس افعال آنحضرت نماید جزم کند که اینگونه علم و عمل و فصاحت و بلاغت و بزرگی حسب و نسب و خلق قوة انبیاء عظام و پیغمبران گرامی مرسل هست و هر یک از انبیاء عظام ترک اولے عظیم که منافی خلوصیت و مخصوصیت نسبت بحبیب صادق حقانی و طبیب حاذق ربانیت صادر گشته ولے آنسرور معظم صلعم مصدر و مقصود آن واقع نگردیده تا بآنکه بارش از همه بیشتر و کارش از همه پیشتر افتاد و پس چگونه افضلیت نبی آخر الزمان صلعم بر دیگر انبیاء سلف ثابت نباشد و حال آنکه خطاب مستطاب حضرت رب الارباب بر لولاک لما خلقت الافلاک در مسئله ما نحن فیه بنهایت کفایت است **و توضیح** مطلب چنین است که اگر وجود فائض الجود حضرت رسالتمآب صلعم مقصود بحق معبود نمیبود شیئے از موجودات بعرصهٔ وجود نمی آمد نیست که از حوت تا ملکوت و از عرش تا بفرش و از سماک تا بسمک جمیع حیوانات و جمادات و نباتات و انسان و سائر انبیاء و جمیع مرسلین بوجود نمی آمدند مگر ببرکت وجود ذیجود آنحضرت صلعم چنانچه این مطلب بر متتبع علم اخبار و تواریخ و سیر پوشیده نخواهد بود **و حدیث دیگر** که آنحضرت میفرماید انا سید العرب و العجم و علی سید العرب ناطق صریح و صادق صحیح بر مطلب ما میباشد **دلیل دیگر** و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین **یعنی** نفرستادیم ترا اے محمد مگر رحمة از برائے عالمیان و این نمیتواند شد مگر نظر بآنکه آنحضرت افضل و اکمل و اعلم و اعمل بوده از جمیع موجودات و در آن جمیع انس و جن و انبیاء و ملائکه داخل اند **پس** افضلیت آنحضرت صلعم از جمیع انبیاء ثابت هست

مطلب ثانی در بیان اعجازیت قران مجید

بودن قران مجید ببراهین عقلیه از اعجاز آنحضرت ثابت است زیراکه علمائے ماهر از اهل اسلام و سائر فرق که ایشان در حکمت و کلام سررشته تام و تمام بوده در آن متامل و ناظر بوده و میباشند و بر فکرهائے گذشته آنچه عقل ایشان بوده افزوده اند **معهذلک** عشرے از اعشار و یکے از هزار آنچه در ضمن یک سوره بلکه یک آیه شریفه از قرآن مندرج است بیان ننموده اند هفتاد و سه گروه که در طریق اسلام بهم رسیده اند و جمیع شان قرآن را کلام خدا میدانند هر یک از برائے هر آیه معانی میکنند که مناسب مذهب ایشانست **و الحق** در تحقیق حق سر فنش

در حقیقت و اعجازیت قران مجید گوید

عقل سلیم و طبع مستقیم مضطرب هست معارف علمیه واجبه اش غیر ممکن الحصول و مواقع عینیه حقه اش
غیر متوقع الوصول بسبب بودن قرآن در اقصی مراتب بلاغت و اعلی درجات فصاحت علی ما یعرفه

فصحاء العرب بسلیقتهم و علماء الفرق بمهارتهم فی الفنون العربیة جمیع بلغاء عرب و فصحاء
سائر بلاد با این سلیقهٔ سلیمه و دراکهٔ مستقیمه از معارضهٔ قرآن و اتیان برابر یک آیهٔ شریفه از آن نیز
عاجز و قاصر گردیدند پس چه رسد برابری تمام قرآن که شش هزار و شش صد و شصت و شش آیه
است چنانکه علامه زمخشری در کشاف آورده هست و این پر واضح است که معارضهٔ قرآن
نظر بکمال فصاحت و بلاغت آن خارج طاقت بشریت که یقیناً احدے انکار در این مطلب نمیتواند
کرد چه آنکه اگر چنین نبودے چگونه جانهاے عزیز خویش را بهلاکت انداختے و چرا مثل قرآن نیاوردے
باوجود آنکه در هیچ زمانے فصاحت و بلاغت میان عرب بمرتبه نبود که در زمان مشرکین قریش بود معهذا ایشان
از معارضهٔ قرآن عاجز گردیدند و خود را بقتل رسانیدند پس آیا متصور میتواند شد در این زمان
که فصاحت و بلاغت بلکه هر علم و هنر ورسیه هم سراسر قلم کشیده شده هست کسی معارضهٔ قرآن میتواند کرد

اینست که حق سبحانه جل شانه میفرماید در سورهٔ بنی اسرائیل هست قل لئن اجتمعت الانس والجن علی

ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی اے
محمد بگو مر ایشان را که اگر تمام انسان و جن جمع بشوند براے اینکه بیاورند مانند آنرا اگرچه باشند
برخے از ایشان مر برخے را هم پشت و مددگار پس فصحاء عدنان با این فصاحت و بلاغت شان

چون از اتیان بمثل مانند قرآن عاجز آمدند آنگاه فرمود ام یقولون افتراه قل فاتوا
بعشر سور مثله مفتریات یعنی بلکه میگویند که خود بر بافته هست اینها بگو تو اے
محمد پس بیارید ده سوره مانند آنکه ساخته و بر داخته بوده باشند از اینهم عاجز آمدند لهذا

فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله چون از آن

هم عاجز آمدند حق سبحانه جل شانه در جواب شان فرمود فان لم تفعلوا ولن تفعلوا
فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین پس باوجود غایت
فصاحت و نهایت بلاغت احدے از جن و انس از اتیان ما یدانیه فضلاً عما یساویه مرخیان
عاجز گردیده اند که انگشت حیرت در دهان نهاده بعضے بمرتبه ایمان فائز گردیدند بعضے

دیگر جانہاے عزیز خویش را بزیر شمشیرہا بہلاکت رسانیدہ اند والبتہ اگر مقدور شان بودے
التزام الشرور بمعارضۂ قرآن اختیار مینمودند وہرگز مقابلۂ سیوف را بر معارضۂ حروف
ترجیح نمیدادند پس مضطر شدن ایشان بقتل وقتال وحرب وجدال ومقابلہ دلالت بر
کمال عجز شان دارد وبناء علیہ معجزہ بودن قرآن بقوانین قاطعہ وبراہین ساطعہ چون
شمس رابعة النہار چنان ہویدا وآشکار گردید کہ احدے را مجال انکار نتوانند بود **فوائد**

هذا كتاب الله الوهاب بنظم غريب واسلوب عجيب ما رأى قبله ولا بعده مثله
ابصار لبيب ولن يوجد قط كتاب اداب اديب بهذا الترتيب والتهذيب و
كهذا النظم والاساليب فاعرضوا عن معارضته سائر الفصحاء من الاطراف و
جميع البلغاء من الاكناف ما يدانيه فضلا عما يساويه بل عن اتيان سورة
قصيرة وآية صغيرة فلو تمكنوا عليه ما يضحوا اعناقهم تحت سيوف
خصامهم فهذا هو الدليل الاقهر والبرهان الاظهر على ان القرآن كتاب
الله الاكبر فلا ينكره الا من كفر والله اعلم **تنبیہ** بدانکہ در زمانہ ہر نبی ہر
فعلے کہ بکمال داشت حق سبحانہ جل شانہ بمقتضاے حکمت کاملہ ونعمت شاملہ خود نبی
آن زمان را مطابق ہمان کمال معجزہ عنایت فرمود چنانچہ در زمان حضرت داؤد علے
نبینا وآلہ وعلیہ السلام علم موسیقی بنہایت مروج بود لہذا معجزہ آنحضرت تلاوت زبور
بود با کمال صوت خوش کہ از استماع آن طیور ووحوش جمع میشدند وچون در زمان
حضرت موسے علے نبینا وآلہ وعلیہ السلام سحر بنہایت مروج بود لہذا معجزہ آنحضرت
منقلب شدن عصا بصورت حیہ وفرو بردن اسباب وادوات سحر ساحران بود
وچون در زمان حضرت عیسے علے نبینا وآلہ وعلیہ السلام علم طب بنہایت مروج بود
ہمینست کہ معجزہ آنحضرت ازالہ امراض واعادہ صحت واحیاے موتے وابراے اکمہ
وابرص بود وچون در زمانہ نبی آخر الزمان حضرت محمد ابن عبد اللہ صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم فصاحت وبلاغت بنہایت مراتب بود لہذا معجزہ آنحضرت قرآن بود وہمینست
کہ جمیع فصحاے زمان با این سلیقہ سلیمہ ودراکہ مستقیمہ مضطرب وپریشان ساختان

سالک ربانی و عارفان معارف سبحانی را علم و جزم قطعی حاصل است که تحصیل کنوز و رموز
قرآن بلند تر از آن است که تصریح مطالب آن را بمیزان قیاس توان سنجید و تشریح معانی
آن برتر است از آن که در معیار بیان توان گنجید هرگاه مفصل تر خواهی که ادلهٔ قاهره و براهین باهره
اثبات اعجاز و حقیقت حقیقت قرآن مجید ملاحظه فرمائی پس رجوع کن برسالهٔ شریفهٔ خوارق البوارق
که حقیر فقیر رسالهٔ مذکوره را در خصوص همین مسئلهٔ اعجازیت و حقیقت قرآن مجید متضمن براهین مختلفه
متعدده نوشته است و کیفیت حدیث قرطاس را مفصل ذکر کرده است من شاء فلیرجع الیها

مطلب ثالث در بیان معاجز مختلفه

که مکرر بظهور آمده اند پس بر عارف معارف دینی و واقف مواقف یقینی پوشیده و مخفی نیست
که معجزات آنحضرت افزون از چندین هزار است که زبان تقریر از بیان آن قاصر و بی مجال
و این وریقه نیز گنجائش تفصیل مقال را ندارد ولکن بجملهٔ از آن چون مشتی از خروار و یکی
از هزار را در سلک تحریر در آورم تا محبین خواندان اختر برج نبوت و مخلصین آنمهر سپهر رسالت
و فتوت و اصحاب حق شناس بغیر از وهم و قیاس و بدون وساوس التباس چون در درر غرر آب دار و
جواهر زواهر تابدار برچینند پس بدانکه شاهد علی آیات قرآن است منجمله آنها آیهٔ شریفهٔ و
شهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات یعنی شهادت دادند بانکه محمد صلی الله علیه و آله
و سلم بر حق است و آمد بایشان با معجزات ظاهره و آیات باهره و بینات وافره حتی تدل علی
صدق مقالته و جواز عند الله اما معجزاتیکه بغیر از قرآن شاهد بر نبوت آنحضرت
میباشند بسیار اند بلکه معجزه هر نبی در آنحضرت موجود بود چنانچه در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری مسطور است که از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام سوال کرده شد
که آیا محمد را معجزه بود چون معجزه حضرت موسی علیه السلام در بلند کردن کوه بر سر آنها که قبول توراة
نکردند حضرت فرمود آری بحق خداوندیکه او را براستی مبعوث گردانیده است که حق تعالی از آدم تا آخر
پیغمبر هیچ معجزه به پیغمبری نداده است مگر آنکه آنحضرت را داده است مثل آنها یا بهتر از آن را
منجمله در کتب اخبار و حدیث و تواریخ وارد است چنانچه شاذان ابن جبرئیل در کتاب فضایل
روایت کرده است که چون یک ماه از حمل حضرت رسالت مآب صلعم گذشت جمیع آسمانها و زمینها

در معجزات مختلفه دیگر گوید

نزد نبی ما معجزه‌ای از معجزهٔ هر نبی بهتر بود

در ظهور معجزات در ایام حمل آنحضرت گوید

وکوہہا و درختہا یکدیگر را بشارت دادند کہ از حمل حضرت رسول خداے یک ماه گذشت انگاه حضرت عبد اللہ با عبد المطلب روانہ مدینہ محترمہ گردید پس از گذشتن پانزده یوم عبد اللہ برحمت حق پیوست کہ ناگاه سقف حجرہ شگافتہ شد و ہاتفے ندا کرد کہ برحمت حق پیوست کسیکہ در صلب محترم وے خاتم پیغمبران بود چون دو ماه از حمل شریف حضرت ختمی مرتبت صلعم گذشت حق سبحانہ جل شانہ امر فرمود ملکے را کہ ندا کند در آسمانہا و زمینہا کہ تمام مخلوق صلوات بفرستند بر محمد و آل محمد و استغفار کنند براے امت آنحضرت وچون سہ ماه گذشت ابو قحافہ از شام برگشت چون قریب مکہ رسید ناقہ او سر خود را بر زمین گذاشت و سجدہ میکرد پس ابو قحافہ چوب بر سر او زد و چون سر بر داشت گفت مثل تو ناقہ ندیدہ بستم انگاه ہاتفے ندا کرد کہ اے ابو قحافہ حزن حیوانے را کہ اطاعت تو نمیکند مگر نمے بینی کہ کوہہا و دریاہا و درختہا و ہر مخلوقے بغیر از آدمیان سجدہ شکر کردہ اند پروردگار خود را بشکر انکہ سہ ماه از حمل محترم حضرت رسول آخر الزمان صلعم گذشت و قریب است کہ آنحضرت را خواہی دید وچون چہار ماه از حمل آنحضرت گذشت زاہدے بود حبیب نام در راه طایف از صومعہ خود روانہ مکہ معظمہ شد در اثناے راه بطفلے رسید کہ بسجدہ افتادہ بود و ہر چند او را بر میداشتند مکرر بسجدہ میرفت پس حبیب الطفل را بر داشت شنید ہاتفے ندا میکند اے حبیب دست از وے بردار مگر نمے بینی کہ سجدہ شکر میکند براے انکہ از حمل شریف حضرت رسول خداے صلعم چہار ماه گذشت است وچون پنج ماه از حمل شریف آنحضرت گذشت وحبیب بصومعہ خود برگشت دید کہ صومعہ وے در حرکت است و قرار نمیگیرد و بر محراب او کلمہ طیبہ جمیع ارباب صوامع نوشتہ بود کہ اے اہل بیع و صوامع بخدا و رسول او محمد را ایمان بیاورید کہ قریب است آنحضرت بدنیا ظاہر شود پس حبیب گفت ایمان آوردم بخدا و رسول آخر الزمان صلعم وچون شش ماه از حمل آنحضرت گذشت اہل مدینہ و اہل یمن بطرف عیدگاه خود رفتند و رسم و رواج ایشان آن بود کہ سالے چند دفعہ نزد درخت عظیمے کہ آنرا ذات الانواط گویند میرفتند و در انجا عیش و عشرت میکردند و اشیاء خوب میخوردند و مے آشامیدند پس ہمہ آنہا نزد آن درخت جمع شدند انگاه یک صداے عجیبے از آن درخت شنیدند کہ اے اہل یمن دیوانہ و بت پرستان جاء الحق وزہق الباطل ان الباطل کان زہوقا پس ترسیدند

در بیان معجزاتی که در ایام حمل آنحضرت صلعم ظاهر شد گوید

و بسرعت تمام بجانهاے خود برگردیدند و چون هفت ماه از حمل آنحضرت گذشت سواد بن قارب بخدمت حضرت عبدالمطلب حاضر شد و گفت دیشب میان خواب و بیداری دیدم که درهاے آسمان گشوده گردیدند و ملائکه فرود آمدند بسوئے زمین گفتند زینت کنید زمین را که نزدیک شد تولد حضرت محمد پسرزاده عبدالمطلب رسول آخرالزمان پس من گفتم کیست آن گفتند محمد ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف پس عبدالمطلب گفت این خواب را پنهان کن و چون هشت ماه از حمل محترم آنحضرت صلعم گذشت در بحر اعظم ماهی که از جمیع ماهیان اعظم است و اژدها طبنوسا گویند راست شد و بر دم خود ایستاد و تمام بحر را از این بزرگی بغایت طلاطم آورد پس ملکے چند مامور گردیدند و آنماهی را مانع شدند که قرار گیر و تمام بحور را بطلاطم نیاور و آنماهی بسبحن آمد و گفت پروردگار خالق من روزیکه مرا آفریده امر فرموده بر گاه محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم را بعرصۂ ظهور آورد دم براے آنحضرت و امت مرحومه وے دعا کن و اینک شنیدم که ملائکه بعضے مر بعضے را بشارت میدهند که نبی آخرالزمان قریبست که بعرصۂ ظهور آید و اسے بر برت پرستان که از دست آنحضرت و اصحاب وے بقتل خواهند رسید لهذا بحرکت آمدم پس ملائکه ندا کردند که خموش باش دعا کن و لے اینقدر بحر اعظم را بحرکت نیاور و چون نه ماه از حمل شریف آنحضرت گذشت حق سبحانه جل شانهٗ بملائکه بر آسمانہا حکم فرمود که فرود روید بسوئے زمین پس ده هزار ملائکه نازل گردید و بدست هر ملکے قندیلے بود از نور که تمام عالم را روشن ساخته بودند و بر هر قندیلے نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دور مکه معظمه محترمه ایستادند و میگفتند که اینست نور محمد بن عبدالله صلعم و چون نه ماه باختتام رسید حضرت آمنه بنت وهب بمادر خود برده گفت میخواهم که تنها داخل حجره شده بر مصیبت وفات شوهر خود گریه کنم بعد ازاں مادر وے راضی شد پس حضرت آمنه بحجره داخل شد که ناگاه وے را درد زائیدن گرفت برخواست که دروازه بگشاید هر چند جد و جهد کوشش کرد و لے گشوده نشد مایوس گردیده بنشست و از تنهائی و یگانگی وحشت بروے مستولی گشت درین بین سقف خانه شگافته شد و چهار حوریه آراسته و پیراسته از جنت بآن حجره فرود آمدند و بآمنه گفتند که مترس بر تو باکے نیست ما آمده هستیم که ترا خدمت کنیم پس از آن یکے در جانب راست و یکے در جانب چپ و یکے در پیش رو و یکے در پشت سرش نشستند

در بیان خبر ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله گوید

پس آمنه بیهوش شد چون بهوش آمد دید که حضرت رسول آخر الزمان بسجده آمیده درآمده است و پیشانی نورانی بر زمین نهاده و انگشت شهادة را برداشته لا اله الا الله میگوید و آنحضرت پاک و پاکیزه ختنه کرده و ناف بریده متولد گردیده و سر بسجود عبودیت گذاشت و پس از آن سر از آن برداشت و بطرف آسمان نظر نمود و نورے از آن ساطع گردید و تمام عالم را فرا گرفت و بمحض وجود آمدن آنسرور ایوان کسرے بلرزید و چهارده کنگره افتاد و آتشکدهٔ فارس که پیش از هزار سال افروخته بودند فرونشست و دریاچه ساوه که کفار او را میپرستیدند خشکید و وادے سماوه که از سالها سال آب در آن دیده نشده بود آب در آن جاری شد و تخت هر پادشاهے در آن صبح سرنگون شد و سحر ساحران باطل گردید و قریش در میان عرب بزرگ شد و کاهنے نبود مگر آنکه آواز لا اله الا الله از انها شنیده بود و شیطان در ولادت حضرت عیسےٰ از سه آسمان ممنوع گردید و بولادت آنسرور از هفت آسمان ممنوع گردید و چهل روز او را در قلعه محبوس گذاشتند و بتهائیکه بحول کعبه محترمه گذاشته بودند همه آنها سرنگون شدند و زمین بول و غایط آنسرور را فرو میبرد و عرق آنحضرت خوشبوئیش از مشک و عنبر بیشتر بود و خلق کثیر را از طعام یسیر شکم سیر میفرمود و از هر طرفے که میگذشتند تا چندین روز بوے عنبریت در آنجا پیدا بود و هر وقتیکه سنگ ریزه ها بدست مبارک میگرفت شهادت بر نبوت آنسرور صلعم میدادند و مشغول تسبیح میشدند و جسد اطهر را در آفتاب وغیره سایه نبود و جوشیدن آب کثیر از پنجهٔ آنسرور بنحویکه تمام لشکر با ناقه‌هاے شان سیراب میشدند و کلام کردن حیوانات با آنحضرت چون گرگ و شیر و پلنگ و اثر بر زمین سخت یا سنگ نشان اعضاے و جوارح آنسرور صلعم منقوش میشدند و همیشه اصابع و جبین مطهران اطهر در شب تاریک بنحوے منور بودند که تمام آن منزل بسبب آن پر نور و روشن میشد و هیچ وقتے پرنده از بالاے سر آنحضرت نمیگذشت و اکثر لخته ابر بر سر منور آنحضرت صلعم سایه مے افگند و کلام کردن شانهٔ مسموم مشویه گوسفند وقت تناول فرمودن حضرت و هر وقت بهر طرفے که میگذشت از جمیع در و دیوار و اشجار و انهار و کوه ها و سنگ ریزه ها آواز سلام و تسبیح و تهلیل و شهادت بر نبوة آنحضرت صلعم مے آمد و آنچه جمیع انبیاء سلف با عجاز آمده اند همه معاجز و خصائص که

در معجزاتیکه بعد از ولادت حضرت رسول شده اند

اختصاص بآن نداشت در آنسرور جمع بودند و فواکه متعدده باقسام مختلفه در اوان متعذره خصوص در غیر موسم شان از برای آنسرور و نیز از برای اہل بیت طاہرین طیبین از جنت میرسیدند و بر شانہ مبارک آنحضرت مہر نبوت و رسالت مشتمل بر دو سطر که در یکے لا اله الا الله و در سطر دیگر محمد رسول الله بنور یزدانی و بخط سبحانی منقوش بود و استجابت دعوات آنحضرت بمحض طلب و غیر از این معجزات دیگر لا تعد ولا تحصی اند کما هی فی الکتب مذکورة وفی التواریخ مسطورة وکما هی علی السنة الجمهور مشهورة وعلی الطالبین غیر مستورة وگنجایش این صحیفه انیقه بیش از ثبت این نبیا شد وزبان تقریر نیز از بیان آن قاصر و بے مجال میباشد.

ولله در من قال

مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفٰى الْهَادِي النَّبِيُّ اَجَلُّ — الْمُرْسَلِيْنَ ابْنُ عَبْدِ اللهِ ذُوْ الْكَرَمِ

محمد برگزیده هادی و پیغمبر بزرگترین همه — پیغمبران پسران عبد الله که صاحب بخشش است

كَاَنَّمَا قَلْبُ مَعْنٍ سُلَّ فِيْهِ فَلَمْ — يَقُلْ لِسَائِلِهٖ يَوْمًا سِوٰى نَعَمِ

گویا دل معن وارد شده است در آنحضرت پس نه — گفته است از برای سائلے هیچ روزے مگر بلے

اَفْنٰى جُيُوْشَ الْعِدٰى غَزْوًا وَقُلْتُ لَهُمْ — سِوٰى قَتِيْلٍ وَمَاْسُوْرٍ وَمُنْهَزِمِ

نابود کرد لشکرهای دشمنان را در جنگ نیستی که نیست — دشمنان را سوای قتیل شده و اسیر شده و گریخته شده

سَنَاهُ كَالْبَدْرِ يَجْلُوْ كُلَّ مُظْلِمَةٍ — وَالْبَاْسُ كَالنَّارِ يُحْرِقُ كُلَّ مُجْتَرِمِ

نور روی آنحضرت چون شب چارده روشن میکند تاریکی — و غضب او چون آتش میسوزاند هر گناهکار را

فَاِنَّ فَضْلَ رَسُوْلِ اللهِ لَيْسَ لَهٗ — حَدٌّ فَيُعْرِبَ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ

پس بدرستیکه فضل رسول خدا را نیست از برای او — اندازه پس بتواند ظاهر کرد از او گوینده بدہانے

وَكَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيْقَتَهٗ — قَوْمٌ نِيَامٌ تَسَلَّوْا مِنْهُ بِالْحُلُمِ

و چگونه درک کنند در دنیا کمالات خالصه او را — مردمے بخواب خود خورسند گشته اند از وجود او بخواب دیدنی

فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيْهِ اَنَّهٗ بَشَرٌ — وَاَنَّهٗ خَيْرُ خَلْقِ اللهِ كُلِّهِمِ

پس غایت دانش انسانی بشان آنحضرت پس او از نوع انسان — است و حال آنکه آنحضرت بہترین جمیع موجودات است

وَكُلُّ آيٍ اَتَى الرُّسُلُ الْكِرَامُ بِهَا — فَاِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُوْرِهٖ بِهِمِ

هو احسن الشفیق

جنابك عند الله أعلى وأرفع
اے پیغمبر جناب تو نزد خداوند بلند تر و بالاتر است
وجاهك يوم الحشر أغنى وأنفع
و مکان تو در روز قیامت غنی کننده تر و نفع دهنده تر

وأنت الرسول المصطفى المجتبى الذي
و تویی رسول برگزیده و پسندیده آنچنان که
إليه تناهى الفضل والفخر أجمع
بسوئے تو منتهی است فضائل و مفاخر بالتمام

وحب رسول الله ذخري وعدتي
دوستی رسول خدا ذخیره و توشه من است
إذا الملك لا يغني ولا المال ينفع
وقتیکه ملک بے نیازی نمیدهد و نه دولت سود میبخشد

أيا طامعا في حصر آيات مصطفى
اے کسیکه طمع داری شمردن معجزات محمد برگزیده
كريم أفي حصر الكواكب تطمع
صاحب کرم آیا میشود در شمردن ستاره ها طمع میکنی

وأذكر منها للتبرك نبذة
دیگر از معجزات آنحضرت از برائے تبرک پارهٔ را
يسر بها قلب وينعم مستمع
که مسرور میشود بآن دل و خوش میشود گوش شنیدن آن

فأشهد أن الجذع حن تشوقا
پس گواهی میدهم بآنکه تنه درخت ناله کرد از شوقیکه داشت
إليه كما حن المشوق المودع
بسوئے او همچنانکه ناله کرد مشتاق وداع کننده

وأشهد أن البدر ليلة تمه
و گواهی میدهم بآنکه ماه در شبے که تمام بود
له انشق تصديقا له وهو يطلع
از برائے او شق شد برائے تصدیق کننده او و در آن حال که طالع بود

وأشهد أن الشمس غابت فردها
و گواهی میدهم بآنکه آفتاب پنهان شد پس برگردانید او را
فلم ينفرد بالرد للشمس يوشع
پس نیست منفرد بمعجزه برگردیدن از برائے آفتاب یوشع

وكم من شجرات أقبلت من مكانها
و چه بسیار از درختها روی آوردند از جائے خود
تجيئ إلى أين شاء عامدة ثم ترجع
مے آمدند تا جائیکه خواسته بود آنجا پس برمیگردیدند

وإن كلام الذئب أبدع آية
و بتحقیق کلام گفتن گرگ بهترین علامت است
له وكلام الضب من ذاك أبدع
از برائے او و کلام گفتن سوسمار از کلام گفتن گرگ بهتر است

وأشهد أن الجيش أشبع جمعه
و گواهی میدهم بآنکه لشکر سیر گردانید جماعت آنها را
بما لم يكن للواحد الفرد يشبع
بآن چیزیکه نبود از برائے یک نفر تنها سیر کننده

وَمِنْ كَفِّهٖ قَدْ كَانَ لِلْمَاءِ وَالْحَصٰى
و از کف دست آنحضرت کہ تحقیق از برائے آب و سنگریزہ
تَحَامُدُ تَسْبِيْحٍ مُّبِيْنٍ وَّمَنْبَعٌ
ہمچنانکہ صحیح است تسبیح آنحضرت سنگریزہ و منبع آب بود

وَاَشْهَدُ بِالْمِعْرَاجِ قَطْعًا بِصِدْقِهٖ
و گواہی میدہم بمعراج رفتن آنحضرت در حالت قطع برائے تصدیق او
وَاَشْهَدُ بِالْاٰيَاتِ فِيْهِ وَاَقْطَعُ
و گواہی میدہم بہمہ معجزات و علامات بنوع علم و قطعی

فَجَازَ الطِّبَاقَ السَّبْعَ لَيْلَةَ جَازَهَا
پس گذشت از طبقہائے ہفت آسمان در شبی کہ گذشت از آنہا
وَيُفْتَحُ مِنْهَا كُلُّ بَابٍ وَّمَشْرَعٌ
و کشودہ میشد از آن آسمانہا ہر دروازہ و ہر راہ گذرگاہ

وَكُلُّ سَمَاءٍ جَاءَهَا قِيْلَ مَرْحَبًا
و ہر آسمانے کہ رسید آنحضرت گفتہ شد مرحبا
وَاُرْسِلْتَ لِلْخَلْقِ الشَّفِيْعِ الْمُشَفَّعُ
و فرستادہ شد از برائے مخلوقات شفاعت کنندہ و شفاعت قبول کردہ شدہ

وَفِيْ وَالضُّحٰى اَوْ سُوْرَةِ النَّجْمِ وَحْدَهَا
و در سورۂ والضحی یا در سورۂ والنجم یکے از آنہا
بَلَاغٌ لِّاَفْهَامِ الْاَنَامِ وَمُقْنِعٌ
خبری است از برائے فہمیدن مردم کہ کفایت میکند

وغیر ازین بسیاری از قصائد فصحائے زمان و بلغائے دوران و ائمہ اطہار کہ ناطق قرآن و قامع کفر و طغیان اند در شان آن نبی آخر زمان وارد است کہ از حیز بیان خارج است لیکن چند معجزہ دیگر کہ قدرے محتاج تفصیل اند در مطلب علیحدہ ذکر کنیم تا طالبان حق شناس تصدیق بلا قصور نمودہ باشند و فیضے نیز از آن بر داشتہ باشند انشاء اللہ تعالے۔

مطلب رابع در معراج جسمانی آنحضرت صلعم

پس بدانکہ شاہد صادق بر معراج جسمانی آنحضرت صلعم آیہ وافی ہدایہ سُبْحَانَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى الَّذِيْ بَارَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيَهٗ مِنْ اٰيَاتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ۔ پس بدانکہ لفظ عبد اطلاق نشود مگر بر جسد یکہ ذی روح باشد چنانچہ اَرَاَيْتَ الَّذِيْ عَبْدًا اِذَا صَلّٰى بخوبی دال برین مطلب میباشد پس بنابرین ترجمہ این آیہ شریفہ چنین خواہد بود یعنی منزہ است آنخداوندی کہ سیر فرمود بندہ خود را در شبے از مسجد الحرام بسوئے مسجد اقصے کہ برکت دادہ ایم دور آنرا برائے آنکہ بنمائیم او را از آیات عظمت و جلالت خود بدرستیکہ حق سبحانہ عالم است بہر چہ شنیدنی و دیدنی است و معراج آن سرور بین العلما محل اختلاف است و اختلاف نیز در چندین امور است اول آنکہ اختلاف در وقت عروج است

یعنی که آیا قبل از هجرت است یا بعد از آن پس بعضی گفته اند که قبل از هجرت است و بعد از آن نیز اختلاف کرده اند که چند بی قبل از هجرت بوده است پس نزد بعضے شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان است و بعضے دیگر قایل اند باینکه بیست ویکم ماه مبارک شش ماه قبل از هجرت معراج آن حضرت بوده است و بعضے گفته اند که در ماه ربیع الاول دو سال بعد از بعثت بوده است و بعضے بعد از هجرت در بیست و هفتم ماه رجب المرجب در سال دوئم هجرت معراج آنسرور گفته اند **ثانی** اختلاف شان دراینست که مکان عروج کجا بوده است پس بعضے مسجد حرام گفته اند و نزد بعضے خانه ام هانی خواهر امیر المؤمنین بوده است و بعضے دیگر قایل اند باینکه از شعب ابی طالب معراج آنحضرت بوده است **ثالث** محل نزاع اینست که آیا بمرتبه واحد معراج آنسرور بوده است یا بمراتب متعدده از منازل متفرقه پس بعضے از حضرات بمرة واحده قائل گردیده اند و بعضے دیگر بضد آن لیکن **داعی** گوید که البته آنچه از آیات وافره واحادیث ظاهره ظاهر وهویدا میگردد چنین است که معراج آنحضرت نه بمرتبه واحده بوده است بلکه آن اختر برج رسالت وفتوت ومهر سپهر نبوت مراتب متعدده از منازل متفرقه بر نهج مختلف عروج فرموده اند اینست که در وقت ومکان عروج اختلاف واقع گردیده است که بعضے ذکر یک معراج وبعضے از معراج دیگر ذکر فرموده اند چه اگر چنین نبودے پس باوجود کمال وضاحت وغایت صراحت در آیه مزبوره من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی که محل عروج غیره هم مذکور است چگونه چنین اختلاف عظیم واقع گردیدی وشاهد مدعا آیه شریفه والنجم اذا هوی یعنی بحق ستاره که طلوع میکند یا غروب میکند ودر تفسیر آیه شریفه چنین است که مراد از نجم نبی آخر الزمان است چنانچه بحق ناطق حضرت امام صادق میفرماید که بحق محمد صلعم در هنگامیکه بمعراج رفت یا از معراج فرود آمد ما ضل صاحبکم وما غوی گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلعم و خطا نکرد و هر چند مفسرین در باب خلافت حضرت امیر تفسیر نموده اند لیکن بنا بر روایت این معصوم علیه السلام بنهایت وضوح رسید که معراج خلاصه جمیع موجودات نه یک مرتبه بوده است چنانچه این مطلب بر متتبع اخبار وآثار بالبداهه اظهار پوشیده نخواهد بود پس چون تعدد معراج آنسرور عالم باثبات رسید بنا بر این جواب اختلاف مذکوره چنان بوضوح میرسد که احدے را مجال اشکال در ان نخواهد بود

در اختلاف مکان و زمان معراج گوید

و توضیح مطلب باین نحو است که بنابر تعدد معراج آنحضرت ممکن است که یک مرتبه معراج آنحضرت
قبل از هجرت بوده است و مرتبه دیگر بعد از هجرت و یک مرتبه از خانه ام هانی و مرتبه دیگر از مسجد حرام
پس چون نظر کنیم جزم نمائیم که معراج آنسرور عالم با جسد اقدس اطهر در شبے از مقام مسجد الحرام بسوے
مسجد اقصےٰ بوده است **رابع** محل اختلاف در مسجد اقصےٰ ست پس نزد بعضے مسجد اقصےٰ در
شام است لیکن **داعی** گوید که آنچه از روایات معتبره بوضوح میرسد چنین است که مراد از
مسجد اقصےٰ بیت المعمور است که در آسمان چهارم است چنانچه از امام ناطق جعفر ابن محمد الصادق
پرسیده شد که در که معظمه چه مسجد بیت فرموده اند که مسجد حرام پس ازان پرسیده شد مسجد اقصےٰ
در کجا است فرمودند که در آسمان است و چنین روایتیکه سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام کرده
شده است نیز مشعر مطلب ما میشود حاصلش چنین است که آنحضرت بعض اصحاب خود را درباره تفسیر
آیه شریفه مذکوره پرسیدند در جواب گفت که میگویند از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس رفت فرمودند
نه چنین است که بظن تو رسیده بلکه از مسجد زمین به بیت المعمور آسمان عروج فرموده اند که آن مسجد
بالاے کعبه است و از کعبه معظمه تا اینجا همه حرم محترم است لکن در شام بنابر روایت حضرت امام همام
جعفر صادق علیه السلام مسجد کوفه است **پس** حاصل الکلام و ملخص مرام چنانست که آنحضرت با همین
جسد اطهر اقدس در شبے از مسجد الحرام بسوے بیت المعمور عروج فرمود پس از آنجا بسدرة المنتهیٰ
عندها جنة المأوىٰ که بر فلک هفتم است و از آنمقام بعرش اعلےٰ پس از انجا بمقام قاب قوسین
او ادنیٰ توقف فرمود پس حضرت رسالت پناهی در انمقام که قریب پرده وحدت بود مشغول استماع
اسرار الٰهی گردید **پس** بعد از ملاحظه امور عجیبه و اشیاء غریبه و سیر بهشت عنبر سرشت بحضرت خاتم
الانبیاء والمرسلین محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم خطاب مستطاب حضرت رب الارباب
رسید که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورده رسول باآنچه فرستاده شده بوده
بسوے او از جانب پروردگار پس حضرت فرموده که من از جانب خود و از جانب امت خود در جواب
آن عرض کردم والمؤمنون کل آمن بالله وملٰئکته وکتبه ورسله لا نفرق
بین احد من رسله یعنی جمیع مومنان ایمان آوردند بخدا و ملائکه و کتابها و رسولهاے او
میگویند که جدائی نمے اندازیم میان هیچ یک از رسولان بلکه بهمه ایمان مے آوردیم ایشان بجملے از

دربیان معراج حضرت رسالت پناه — متعدد بودن معراج آنحضرت

احوال معراج رفتن آنحضرت و اگر تفصیل مطلوب باشد از تتبع کتب اخبار معلوم خواهد شد و در اینجا
بجهت اختصار این رساله بمجاله اکتفا بهمین قدر نمودیم و تطویل قیل و قال را نه پسندیدیم و هرگاه تفصیل
معراج خواهی پس رجوع کن بکتاب مستطاب **بهجة العروج** مصنفه حجة الاسلام والد ماجد علام
حضرت الحاج السید ابو القاسم الرضوی القمی ثم لاهوری سلمه القوی **وحقیر فقیر** نیز
فوائد معراج حضرت رسول اکرم صلعم را در ضمن بحث عروج حضرت عیسے مسیح مسعود علیه السلام در مجلد ثانی
غایت المقصود بتفصیل بسند و ال نوشته هستم و هو ولی التوفیق و خیر رفیق

اصل در آیات زبور و توراة و انجیل بر نبوة

حضرت رسول اکرم صلعم دلالت صریح دارند تا بدیدن آنها و تصور ورد آنها اذهان صافیه و افهام زکیه
را لطف تازه و فرحت بے اندازه حاصل گردد **اما از زبور** تقلد ایها الجبار السیف
فان ناموسک و شرائعک مقرونة بهیبة یمینک و سهامک مسنونة والامم
یخرون تحتک یعنی اے صاحب عظمت و جبروت بر بند شمشیر را زیرا که شریعة تو مقرون است بهیبت
دست و بازوے تو و سهام تو تیز کرده شده اند و جمیع امم در تحت حکم تو جاری خواهند شد **و ایضا**
قول حضرت داؤد است که فرمود اللهم ابعث جاعل السنة حتی یعلم الناس انه
بشر خلاصه مضمونش آنکه خداوندا بفرست قرار دهنده شریعة را تا که بدانند مردم اینکه حضرت عیسے
بشر است نه پسر خدا و بر متتبع اخبار و آثار بخوبی بوضوح رسیده باشد که عمده مشقت و صعوبت
آن سرور در امر دین برین بود که هدایت میکرد مردم را از شریک قرار دادن پس بعضے مردم را بنحو
زجر و توبیخ از تثلیث نسبت بحضرت احدیت مانع میگردید و بعضے دیگر را بطریق ترغیب و تحریص
و اما انجیل پس بعضے از آیات را ذکر کنیم تا باعث مسرت و کثرت محبت محبین خاندان
نبوت و اخر برج رسالت و فتوت شده باشد **پس منجمله** آنها ما ورد فی الاصحاح الخامس
انی اطلب الی ابی حتی یعطیکم و یعطیکم فارقلیطا لیکون معکم الی الابد الخ و حاصل مضمون
چنین است که من میطلبم از خداے خود برائے شما فارقلیط یعنی محمد صلعم تا بماند با شما تا آخر
زمان و فارقلیط لفظ سریانی است بمعنی پسندیده و محمد در عربی نیز قریب بهمین معنی است پس
گویا ترجمه اش چنین باشد که آن محمد صلعم که روح حق و حقیقت و کاشف الخفیات است بجهت عظمت

وجلالت قدرش این عالم تاب وتوان ندارد که قبول کند اورا ومرتبهٔ او را بشناسد مگر کسانیکه فی الجمله از بواطن وملکوت اشیاء اطلاعے بهم رسانیده باشند وبحقایق ودقایق وارواح مجردات پے برده اند وعمدهٔ باعث نشناختن شان بجهت اینست که آنسرور عالم وآدم چون بصورت خودشان است ومقیم میان خودشان است ودر خوردن وآشامیدن وخوابیدن وبازار رفتن وهم داستان شدن بصورت خودشان است لهذا اورا نشناسند والا اینکه از خودشان دانند

اما توراة پس منجمله آیات باب ۱۸ سفر استثناء است سوف اقیم لهم نبیا مثلك من بین اخوتهم اجعل کلامی فی فمه ویکلمهم بکل شیء امره به ومن لم یطع کلامه الذی یتکلم به باسمی فانا اکون المنتقم من ذلك خلاصه مضمونش چنانست که عنقریب است که قائم نمایم ایشان را پیغمبری مثل تو از برادران بنی اسرائیل که از اولاد اسمعیل باشند وجاری کنم کلام خود را از زبان او وحکم کند میان شان بجمیع آنچه امر نمایم اورا وهر کسیکه اطاعت امر او نه نماید من منتقم او خواهم بود

داعی گوید آنچه از علامات در آیهٔ مذکوره فرموده است حضرت پیغمبر آخر زمان دارای همه اینها بوده زیرا که شرط اول یعنی اقیم لهم نبیا مثلك بوضوح میرسد که آنحضرت در اغلب امور شرایع با حضرت موسے هم مثل اند چون حلیت وحرمت بعضے از اشیاء وحدود وتعزیرات وغیر ذلك لیکن حضرت عیسے یقیناً مراد ازین فقره نشد زیرا که این مطلب بغایت عیان است که نصارے طهارت ونجاست وحدود وحلیت وحرمت اشیاء را فروع مذهب ندانند بلکه اینکه کمالات وعبادات شان بنا بر رواج دنیا واستحکام سلطنت باشد وشرط ثانی یعنی یکلمهم بکل شیء آمره به این علامت نیز در آنحضرت بکمال وضاحت وغایت صراحت رسیده است که هیچ وقتے از هوا وهوس خویش کلام نگوید بلکه حق سبحانه اول وحے میفرستد بعد از آن آنسرور آن وحی وآن کلام حق تعالے را بمردم رسانند وشاهد عادل آیه وافی هدایه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحے یعنی پیغمبر ما هیچ وقت از هوای نفس خویش سخن نگوید مگر آنچه کلام کند چه در حالت خواب باشد یا در بیداری در صحت باشد یا در حالت بیماری همه آن سخنها وحی است که از جانب حق سبحانه رسیده است زیرا که حق سبحانه ارسال وحی وقتے دون وقتے تخصیص نفرموده است اینست معنی شرط ثانی که در آیه مزبور مسطور است پس چون درین

در دعای آصفی بیانات مگوید

مطالب مذکوره غور بکنند جزم نمایند که مراد از آیهٔ توریة که مذکور شد جز از حضرت محمد بن عبدالله
کسی دیگر نتواند بود چنانچه غیر ازین آیات دیگر از زبور و توریة و انجیل لا یعد و لا یحصی درین مطلب
ناطق صریح و صادق صحیح پیدا شده حقیر دربارهٔ اثبات نبوة نبی آخر الزمان از انجیل و توریة
و زبور و دیگر صحف که بر انبیای سلف نازل شده اند رساله علیحده منتخب نموده ام موسوم به
بشارات احمدیه من شاء فلیرجع الیها که در آن علاوه بر اثبات نبوة حضرت ختمی
مرتبت صلعم امامت حضرات ائمه اثنا عشر و شهادت حضرت سید الشهداء امام ابی عبدالله الحسین علیهم السلام
نیز در کلمات واضح بمقابله آیات قرآن و احادیث نبی آخر الزمان صلعم نوشته ام و در اینجا بجهت
اختصار وجیزه بهمین قدر اکتفا کردم **تنبیه** بدانکه چون آنحضرت در هیچ وقتی از اوقات چه در
صحت باشد چه در حالت بیماری چه خواب باشد چه بیداری سخن نگوید تا آنکه حق سبحانه وحی نفرستد
باثبات رسید پس چگونه عمر در مسئلهٔ قرطاس رد کلام حضرت خیر الانام نموده است چنانچه در صحیح
بخاری **و در صحیح مسلم و در** کتاب الملل والنحل که هر دو اینها از اعاظم علماء اهل سنت و جماعت
اند باختلاف عبارت و اتفاق مطالب در حیز تحریر در آورده اند که محمد ابن اسمعیل البخاری
باسناده عن عبدالله ابن عباس قال لما اشتد بالنبی مرضه الذی توفی فیه قال
ایتونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی فقال عمر ان رسول الله
قد غلب علیه الوجع حسبنا کتاب الله یعنی زمانیکه شدید شد مرضیکه آنحضرت
در آن مرض فوت شد آنحضرت میفرمایند که کاغذ و دوات بیاورید تا اینکه بنویسم از برای شما وصیتی که بسبب آن
از جادهٔ صراط مستقیم گمراه نخواهید شد پس عمر ابن خطاب گفت بدرستیکه درد بر رسول غلبه کرده است بس است
و کفایت میکند برای ما کتاب خدا و در این باره اختلاف و گفتگوی بسیار شد پس حضرت فرمود برخیزید از پیش
من لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا و بین کتاب
رسول الله یعنی سزاوار نیست نزد من تنازع کردن از اینجا است که میگفت ابن عباس مصیبت عظیم
حایل شدن و مانع شدن عمر بود میان ما و میان وصیت نوشتن پیغمبر ای والله صدق ابن عباس
زیرا که پیغمبر قرطاس و دوات را طلبید و نیز خواست که وصیت بنویسد مگر بوحی حق سبحانه بوده است
پس اعراض و تردید نمودن عمر قول پیغمبر را آنچه مقتضای حدیث الراد علینا کالراد علی الله است

حدیث قرطاس از کتب اهل سنت

نسبت بمنصفین باید واگذاشت تا از روے انصاف نظر کنند که آیا میتوان مدلول حدیث واقع شدہ را
غیر و آیا آنچه عمر مانع شد از نوشته شدن وصیت پیغمبر بر حق بود یا نه بلی حق اینست که صاحب کتاب
الملل والنحل که یکے از اعاظم علماے اہل سنت و جماعت است در اوائل کتاب مذکور در این قضیه آنچه
انصاف فرموده قابل صاد و ثبت و داد فواد با شرف العباد است که اول خلافے که در عالم شد لعنت
ابلیس بود از سجده حضرت آدم علیه السلام و اول خلافے که در میان اسلام در مرض موت پیغمبر واقع
شد مخالفت عمر بود که منع نمود از نوشته شدن وصیت پیغمبر و ایں منع شدن عمر اہل تواریخ و سیر و
علماے حدیث با ختلاف عبارت بچنان تفصیلے در کتب خود نوشته اند که اکثر را شبه در آن نتواند بود و
البته اکثرے از منصفین را مجال انکار در آن نخواهد بود چنانچه صحیح مسلم که یکے از معتبرترین
کتب اہل سنت و جماعت است حاصل مضمونش چنین نوشته است که چون حضرت رسول صلے الله علیه
وآله وسلم بیمار شد دوات و کاغذ طلبید تا بنویسد وصیتے که مختلف نشوند بعد از و و اراده آنحضرت
این بود که در حالت موت خود بر خلافت و امامت پسر عمش علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز نص نموده
باشد پس عمر از نوشته شدن آن وصیت مانع شد و گفت پیغمبر شما هذیان میگوید پس بسبب این
حرف در میان اصحاب غوغاے عظیم واقع شد و اختلاف کردند پس حضرت از این حرف ناخوش
شد و فرمود دور شوید نزد من تنازع کردن خوب نیست داعی گوید نمیدانم که عمر ابن
خطاب چه مصلحت دیده کلام خیر الانام علیه السلام را که ملهم بوحی خالق علام سخن میگفت تردید نموده
است آیا آنحضرت را صاحب وما ینطق عن الهوی نمیدانسته است یا در مقابل نص اجتهاد
جایز میدانسته است و در این هر دو صورت تردید نمودن عمر معقول نیست زیرا که اگر قول حسبنا
حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل لیهجر مطابق واقع باشد پس از ابتداء ارسال رسل تعطیل عمل
خواهد بود بنا بر آن فعل عبث لازم میآید با وجود آنکه تفسیر یک آیه قرآن مجید را هم نمیدانست آن
در مسند که وی را عارض میشد خود و ش در فتاویش معطل میماندند و آخر کار پناه بحضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیهما السلام مے آوردند تا اینکه حضرات اہل سنت و جماعت نقل کرده اند که در
هفتاد موضع گفته است عمر لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی علیه السلام نبودے عمر هلاک شدے
پس باید منصفین از روے انصاف ببینند که از مانع شدن عمر خطاب رنجش و اذیت با آنحضرت

انصاف صاحبان عقل و صاحبان تمیز

رسیده است یا نه بنا بر اول مدلول حدیث من اذی علیا فقد اذی الله میتواند واقع بشود یا نه
و بنا بر ثانی میگوییم که اگر مانع شدن عمر باعث اذیت آنحضرت میشود چگونه آنحضرت میفرمود
که برخیزید سزاوار نیست تنازع نمودن در حضور من **توضیح** این عبارتیکه آن سرور در جواب
عمر گفته است چه منصفین میتوانند گفت که آنحضرت در عدم قوام حواس خود گفته باشد و آیا در
حالت عدم قوام حواس چنان حرفی که مشتمل مصالح و حکم باشد میتوان گفت چه کسانیکه صاحبان سلیقه
سلیمه و دراک مستقیم باشند و با نصاف درین بحث غور و نظر نمایند جزم کنند که آن حضرت صلعم با ینکه معصوم
بوده و هیچ وقت بغیر از وحی کلام نمیفرمود و تردید کلام آنجناب و نسبت دادن هذیان بطرف ایشان صریح
خطا باشد پس انصاف اینست که منصفین چشم حق را نباید بهم نگزارند و حق اهل حق را نباید تلف
نمایند زیرا که این کار محرفین دین و اخوان شیاطین باشد که از روی حسد و کینه یا از روی
دنیا پرستی و یا از روی جهالت و ضلالت باطل را در مقابل حق قائم نموده باشند لیکن الحق یعلو
ولا یعلی چگونه میتواند شد که شئیکه باطل باشد بی آنکه حقیقت و اصلیتی داشته باشد حقیت
آن ثابت گردد و این ظن فاسد کاسد کسانی هست که از روی جهالت و غایت ضلالت خود ترویج
باطل کرده اطفای نور حق نموده باشند لیکن والله متم نوره ولو کره المشرکون **پس**
منصفین را بباید و مروجین را شاید که چنان شیطان پرستانرا از اختراع فتنهای تازه و افتراء
بدعتهای بی اندازه تنبیه نموده باشند و از انصاف گذشته باشند و اهل حق را بحق وا داشته باشند
و ظلم به نسبت حال شان نکرده باشند و تعصب بکار نبرده باشند زیرا که این کار اشرار باشد و اگر
خود منصفین نیز چشم پوشی نموده چون بعضی از ضعفاء عقول یا جهول بر فضول تفضیل مفضول نموده
باشند البته ظلم در حق شان کرده باشند والعاقل تکفیه الاشارة و هرگاه زیاده برین تحقیق
مسئله قرطاس خواهی پس رجوع کن بکتاب **خوارق البوارق** که در آن بالتفصیل تحقیق این کرده
هستم **کتاب الامامت** و در آن چند بحث اند بحث اول در بیان اختلاف مذاهب
آیا واجب است امامت یا نه و بنا بر اول آیا نصب امام بر خدا واجب است یا بر خلق و نیز در تعریف امامت و در آن چند اصل اند

اصل در تحقیق تعریف امامت گوید

پس بدانکه نزد بعضی الامامة ریاسة عامة لشخص من الاشخاص فی امور الدین والدنیا

در تعریف امامت گوید

وتنزو لبعضے الامامة عبارة عن خلافة شخص من الاشخاص للرسول فی اقامة قوانین الشریعة وحفظ حوزة الملة علی وجه یجب اتباعه علی کافة الامة یعنی امامت عبارتست از خلافت شخصے از اشخاص از جانب حق تعالے بجاے رسول خدا بجهت قائم نمودن قواعد شریعت وحفظ کردن حلقه ملت بنحویکه اتباع وپیروی او بر جمیع امت بالسویه واجب باشد پس درینجا چند امور باثبات رسید اول آنکه ریاست خاصه چون ریاست قاضی بلدی یا ولایة قریشی داخل باین ریاست عامه نباشد ثانی بودن دو امام دریک زمان امکان نپذیرد زیرا که یا بر دو یکسان الدرجه باشند بنا برین رجحانے در اتباع بر دو ممکن الحصول نتواند بود ویا متفاوة الدرجه باشند وبنا برین اتباع مرجح علیه بقوانین قاطعه وبراهین ساطعه باطل است وقطع نظر معلوم است که عمده از وجود امام ابلاغ احکام واعلام سایر انام وارتفاع فتنه وفساد است ولی بودن دو امام دریک زمان باعث اختلاف وموجب وقوع فتنه وفساد وبین العباد خواهد بود وازین جاواست که وجود دو امام دریک زمان امکان نپذیرد واصل بدانکه اختلاف نموده اند مردم در شش امر اول آنکه آیا امامت واجب است یا نه دوم آنکه آیا عقلا واجبست یا سمعا پس بعضے از ضعفاے عقول چون فرقه نجدیه که از خوارج اند قایل بعدم وجوب آن گردیده اند مطلقا وجمهور اهل سنت واکثر معتزله وحشویه واصحاب حدیث واشاعره وبعضے از فرقه دیگر قایل اند باینکه واجب است سمعا واما اصحابنا الامامیة کثرهم الله فی البریة وابو الحسین البصری وبعض المعتزلة فعلی انه واجب عقلا سوم از محل اختلاف اینست که آیا نصب امام بر خدا واجبست یا برامت پس اهل سنت وجماعت قایل اند باینکه وجوب نصب امام برامت است واحتجاج نموده اند باینکه اقامت حدود وتجهیز جیوش براے جهاد وغیر ذلک من الامور که باعث حفظ نظام وحمایة بیضه اسلام اند واجب است برامت واین مطلب موقوف بر وجود امام است پس وجود امام مقدمه واجب خواهد بود وبنا بر قواعد علم اصول مقدمه واجب نیز واجب میباشد لهذا بجهت وجوب ذی المقدمه برامت وجوب مقدمه آن نیز برانها خواهد بود اینست که چونکه نصب امام برامت از اهم واجبات بود لهذا در دفن رسول خدا تاخیر نموده در تفحص وتجسس این مطلب در آمدند وروایت کرده اند که چون حضرت رسول صلعم وفات یافت ابو بکر گفت ایها الناس من کان یعبد محمدا وان محمدا قد مات

اختلاف مذاهب امامت

تواریخ پر روشن است که در آن روز بر خلافت ابوبکر اجماع بهم نرسید بلکه چند نفر معدودی در آن روز
بر بیعت ابوبکر راضی گردیدند و اغلب اهل اسلام بر خلافت ابوبکر راضی نبوده بیعت نه
نمودند چنانچه صاحب حبیب السیر که یکے از علماء اهل سنت و جماعت است در
جزو چهارم از مجلد اول در بحث خلافت ابوبکر مینویسد که فرقهٔ اهل اسلام بآن هم رضا ندادند
و گفتند ما با هیچکس بیعت نمی نمائیم مگر بعلی ابن ابی طالب و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و
عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابوذر غفاری و ابو ایوب
انصاری و جابر بن عبد الله و ابو سعید الخدری و بریده بن الحصیب الاسلمی از آنجمله بودند و
میگفتند - زمشرق تا مغرب گر امامست + علی و آل او ما را تمام است انتهی لیکن چند نفر
معدودی که بر قضا بیعت نمودند یک نفر را جبرا بر بیعت ابوبکر راضی ساختند چنانچه در
روضة الاحباب مسطور است که سعد هرگز بر بیعت ابوبکر راضی نبود آخر الامر بسبیل اکراه از
سعد بیعت ستانند چه اگر اجماع همین را گویند پس دُنیا شیء را ظلم نه مانند پس بنابراین
صحابه بدون تحقق اجماع بچه مستند بوده در تدفین پیغمبر تاخیر انداخته مشغول وجوب تعیین خلیفه
گردیدند پس اگر وجوب بعقل مستند ایشان بود اهل سنت و جماعت قایل بآن نیستند و اگر بنا بر
اعتقاد ایشان مستند وجوب سمعی بوده پس بالاتفاق پیغمبر امت را امر بر تعیین امام در هیچ
وقتے نکرده بود چنانچه بر متتبعین علم سیر و تواریخ زیاده برین روشن خواهد بود فجزاهم الله
علی ما فعلوا جزاءً کثیرا و در ناسخ التواریخ از امام صادق آل محمد آنچه آورده
چنان بوضوح میرسد که چون کار خلافت بر ابوبکر استحکام یافت خواست که از حضرت امیر
المومنین عذر خواه شود و عدم رضا خود را اظهار نماید کس وقتے را از بیگانه پرداخته ساخته
بر علی در آمد و گفت یا علی سوگند یاد کنم بخدا که آفرینندهٔ محمد است که مرا در کار خلافت رغبتے
و حرصے نبوده است و خود را شایستهٔ این کار ندانستم حضرت امیر علی علیه السلام بفرمود
یا ابابکر اگر ترا در امر خلافت رغبتے نبودے چرا حمل این عهده را اقبال نمودی ابوبکر گفت باعث
حمل این عهده اینست که از رسول خدا شنیدم که فرمود ان الله لا یجمع امتی علی ضلال
در جاے دیگر لا یجمع امتی علی الخطاء یعنی حاصل آنکه امت من بر ضلالت و بر خطا اجتماع

تحقیق در علماء اهل سنت عدم اجماع بر خلافت ابوبکر

عذرخواهی ابوبکر از علی در خلافت

غلط خواص امامی را بیان وجه خلافت از ان علی

زنمائیند لیکن چون دیدم که امت آنحضرت اجماع نموده اند بر اینکه خلیفه و جانشین حضرت را
قرار دهند لاجرم چون اجماع امت را نگریستم فرمانبرداری پیغمبر آخر الزمان نمودم حضرت امیر علی علیه السلام
فرمود اینکه گوئی پیغمبر فرمود امت من بر ضلالت اجتماع بهم نرسانند آیا من از امت آنحضرت نیستم و آیا
سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و سعد بن عباده و عباس و عشیرت و متابعین او از امت آنحضرت نیستند
و همچنین جماعتی که انکار خلافت تو داشتند چون ابو ذر و ابو ایوب و جابر ابن عبد الله و ابو سعید
و بریده بن الحصیب وغیره وغیرهم آیا از امت آنحضرت نبوده اند عرض کرد البته همه شان از امت رسول خدا
اند حضرت امیر علیه السلام فرمود پس بچه وجه در این حدیث تمسک جوئی و دعوی اجماع امت گردی
داعی گوید چه کسانیکه از صاحبان سلیقه سلیمه و ذهن مستقیمه رجوع بعلم اخبار و سیر و تواریخ
کرده اند جزم نموده اند که بر خلافت ابوبکر اجماعی بهم نرسیده بود که حمل حدیث بر آن توان شد **دیگر**
چونکه عصمت امریست خفی جز از حضرت احدیت احدی بر این اطلاع بهم نتواند رسانید **پس** اگر نصب امامت
باختیار امت بودے هر آئینه هرج و مرج و فتنه و فساد بین العباد واقع گردیدے از اینجاست که
نصب امام تعلق باحدے نتواند گرفت مگر خاص بحق سبحانه جل شانه چنانچه حقیت مطلب بر عارفین
معارف دینی و سالکین مسالک یقینی چنان بنهایت وضاحت و نهایت صراحت رسیده است که انکار
در چنین امر آشکار البته چون انکار شمس رابعة النهار خواهد بود ٭

اصل در بیان شرائط مخصوصه امامت است

در تحقیق عصمت ائمه گوید

پس بدانکه شرائط امامت عین شرائط نبوة اند الا ما اخرجه الدلیل و آن نبوة است و مراد از این
شرایط صفاتیست که مخصوص بانبیاء و ائمه هدی باشند پس عمده در این سه صفات اند که باقی
صفات دیگر همه متفرع بر اینها خواهند بود **شرط اول** عصمت و مراد از ان اینست که حق
سبحانه نسبت بخواص اشخاص چون انبیاء و ائمه هدی و ملائکه و من شابههم فی الاخلاص
چون حضرت فاطمه زهرا و حضرت مریم علیهم السلام لطف خاص بنحوی نموده باشد که باقی از آوان
مصدر ظهور خطاء و گناه صغیره و کبیره واقع نتواند شد و اثبات این عصمت بچندین از دلائل میتوان
شد **دلیل اولی** اینکه عمده باعث بودن امام حفاظت بیضه اسلام و ترویج شرع حضرت
خیر الانام و تبیان اغراض الهیه و اعلام احکام شرعیه فرعیه است کما هو فی الکتب مسطور

وعلی السنة الجمهور مشهور و علی الظالمین غیر مشهور را **وتصریح** مقام چنان
است که گوییم چون انقیاد و تکلیف عباد بشرع مطهر باثبات رسید ناچار برای ابلاغ و اعلام آن حافظی
متین باید زیرا که باکثر از ناس باکثرة وسواس مختلط حواس تسلط خناس با وهم و قیاس خویش
تحقیق حقایق مشار و تدقیق دقایق مواقف ممکنة الحصول نتواند بود چه کسیکه از صاحبان سلیقه سلیمه
و دراک مستقیم در تفحص و تجسس این مطلب برآمده اند جزم نموده اند که لا یکون حافظ شرع النبی الا
الکتاب او السنة او الاجماع او القیاس او البرائة الاصلیة او الامام ولیکن هیچ کدام از اشیاء
مذکوره بغیر از وجود امام صلاحیت حفظ شریعت خیر الانام را ندارد زیرا که همه آنها محتاج بسوی امام
پس اگر امام مثلاً معصوم نباشد جزماً و حتماً مصدر ظهور خطاء و سهو و نسیان خواهد بود و بنا بر این حفاظت
شرع نبی صلعم نتواند شد و نیز غرض حق سبحانه و تعالی بحصول نخواهد انجامید چنانچه صاحب عقل سلیم و طبع مستقیم را
انکار در چنین امر آشکار نخواهد بود **دلیل دیگر** آنکه اگر مثلاً امام معصوم نباشد البته باعث لزوم
تسلسل ائمه هدی خواهد بود **تصریح مقام** چنانست که گوییم انسان بسبب جائز الخطاء والنسیان
بودن محتاج بطرف امام علیه السلام است چه بر تقدیر فرض عصمت ایشان احتیاجی بطرف امام علیهم السلام
نتواند بود **پس اگر** امام علیه السلام مثلاً خودش جائز الخطاء والنسیان باشد احتیاج وی بطرف
امام دیگر خواهد بود و همچنین اگر انتهاء این بطرف امام حق معصوم تواند رسید البته مطلوب ما چون
شمس رابعة النهار هویدا و آشکار گردد و بهیچوجه محل شبهه و انکار نخواهد بود و اگر منتهی بطرف امام معصوم نشود
تسلسل و حرج لازم آید و بطلان آن در بحث دور و تسلسل بنهایت صراحت و نهایت وضاحت رسیده است
پس نیز مطلوب ما حاصل است **وآنچه از نقلیات** شاهد بر مطلوب ما تواند شد بسیار اند
منجمله آنها آیه انی جاعلک للناس اماما که خطاب مستطاب حضرت رب الارباب بحضرت ابراهیم
رسید که میخواهم ترا برای مردم امام قرار دهم حضرت ابراهیم عرض کرد ومن ذریتی یعنی میخواهم
که از ذریة من هم شخصی امام قرار دهی خطاب رسید لا ینال عهدی الظالمین یعنی ای ابراهیم این عهد
امامت که مخصوص از جانب من است به ظلم کنندگان نخواهد رسید **تصریح** بر صاحب دراک مستقیم
و سلیقه سلیمه پوشیده نماند که از آیه مزبوره چندی از اهم امورات که فی الحقیقه هر یکی از آنها بینه قاطع
و حجة ساطعه اند بوضوح تواند رسید **اول** آنکه از کلام لا ینال عهدی الظالمین بوضوح رسید که امامت

عهد و میثاق مخصوص بر حق سبحانه است که احدی دخل بآن نتواند داد و اگر اضافهٔ عهد بسوی یای متکلم
چه معنی داشته و ایضاً از کلام الظالمین بوضوح رسید هر کسے که از جملهٔ ظالمین باشد قابلیت تحمل این
میثاق و عهد امامت را ندارد و نیز حق سبحانه این عهد امامت خود را بچنان اشخاص تفویض نماید پس
اگر گفته شود چگونه بعضے از صحابه بدون قرار دادن حق سبحانه متمسک باین عهد امامت شده مطاع و امام
خلق قرار داده شدند و بنا بر این خلاف مطلوب ثابت گردد **جواب گوئیم** که بسیار چنان اشخاص امام
خویش قرار داده اند خطا کرده اند و هر گاه صاحب دولت را امام گویند پس بسیارے یهود و نصاری و مجوس
بیشتر از اینها دولت و عزت و حکم و دسترس در امور دنیا داشتند و اغلب مردم ایام و لیالی خویش را در ملازمت
اینها میگذرانند پس اگر قائلین باجماع اینها را نیز اجماع دانسته امام خود قرار دهند بعدی ندارد پس معلوم شد
که اینکه از صحابه از روی دنیا پرستی خود را امام خلق قرار داده اند فی الواقع امام نیستند زیرا که عهد امامت
بمعنی مذکور در اینها مفقود است **ثانی** مراد از کلمهٔ اماماً نه اینستکه نبوة باشد زیرا که قبل از رسیدن این
خطاب آنحضرت بمرتبهٔ نبوة فائز گردیده بود پس اگر مراد ازین خطاب نیز نبوة باشد تحصیل حاصل لازم
آید و آن بالضرورة باطل باشد و بنا بر این باثبات رسید که مراد ازین عهد که مضاف بسوی یای متکلم شد
نتواند بود مگر خاص میثاق و عهد امامت بنحویکه نبوة را دخلی در این عهد نتواند بود **ثالث** از کلمهٔ
انی جاعلک بوضوح رسید که قرار دهنده امام علیه السلام نیز جز حق سبحانه کسی دیگر نتواند بود زیرا که
معنی لفظ چنان است که من امام قرار دهنده ترا برای مردم امام پس مفهوم چنان خواهد بود که جز ازین احدی
قرار دهندهٔ امام نتواند بود و **توضیح** مقام چنانست که گوئیم مراد ازین کلمه که قرار دهندهٔ امام حق
سبحانه است خالی از دو حال نباشد یا اینکه حق سبحانه بدون واسطهٔ احدی امام قرار دهد و یا بواسطهٔ
معصوم و **ولی** از روی اجماعی که بدون صحبت معصوم بهم رسانیده امام قرار داده شود حجت
نتواند شد زیرا که هیچ کدام از دو حالت مزبورهٔ سابقه در آن موجود نباشد چنانچه حقیقت مطلب بر اصحاب
بصیرت و ارباب بینش پوشیده نتواند بود **تنبیه** بدانکه چون باجمال تشریح معنی آیت بوضوح رسید پس حاصل
مراد آیة چنان است که ای ابراهیم ما ترا امام قرار دهیم در میان مردم امام حضرت ابراهیم عرض کرد که
پس تو ایم بعضے از ذریهٔ من هم کسی را امام قرار ده پس خطاب رسید که ای ابراهیم این عهد امامت من بکسانیکه
از ذریهٔ تو ظالم و فاسق و فاجر باشند نتواند رسید زیرا که حمل این عهد امامت نتوانند نمود و بنا بر آن تو

ادلهٔ عصمت امام علیه السلام

تفصیل جزئیات این آیه شریفه هرگاه خواسته باشی پس رجوع کن بمجلد اول کتاب مستطاب غایت المقصود
در اینجا نظر باختصار بر همین قدر اکتفا کرده شد **شرط ثانی** افضلیت و مراد ازان حیثیت که در جمیع صفات
حسنه که فرق بران نتواند گرفت بدلیل آنکه اگر مثلا امام افضل از رعایا نباشد پس **یا** مساوی ایشان
باشد و **یا** مفضول خواهد بود **پس** بنابر اول ترجیح بلا مرجح لازم آید و بنابر ثانی تفضیل مفضول و
هر دو باطل باشد و **تشریح** مقام چنان است که اگر شما بنابر تساوی امام و ماموم در قرار دادن یکی
از ایشان امام بدون دیگری ترجیح و اولویت ثابت نمیتواند شد و بنا بر عدم ثبوت رجحان **یا** هر دو
باید در آن واحد امام باشند و بطلان این صورت سابقا باثبات رسیده است که بودن دو امام در
زمان واحد ممکنة الحصول نتواند بود **و یا** هیچ کدام از ایشان امام نباید باشد و بطلان این صورت
نیز بنهایت وضاحت و نهایت صراحت رسیده است باین معنی که اگر مثلا امامی در دنیا نباشد حجت حق تم
بر مردم تمام نشود و غیبت مراد از آنچه مستفیض است از حضرت امیر مومنان علی ابن ابیطالب علیه السلام
انه قال لا یخلو الارض عن قایم بحجة الله اما ظاهرا مشهورا و خایفا مستورا لئلا یبطل
حجج الله تعالی و ضیاع آیاته **تماما** بنا بر ثانی تفضیل مفضول لازم آید و این بدو واضح است که با وجود
مفضولیت امام و افضلیت رعایا یقینا تفضیل بر مفضول خواهد بود و قبح این بر هر واضح است چنانچه
... کار و در این جز از مکابره چیزی دیگر نتواند بود **دلیل نقلی** پس آیه افمن یهدی الی الحق احق
ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون دلیل قاطع و برهان ساطع بر افضلیت
امام خواهد بود **تنبیه** چون شرط افضلیت امام باثبات رسید خلیفه و امام شدن مفضول معقول
نباشد بلکه این کار جهول بر فضول باشد چنانچه بر محققین عارف و مدققین موافق که فی الحقیقت
موسسین اساس اند اگر بدون وهم و قیاس نظر کنند جزم نمایند که چنان اشخاص مع بروجین
شان یقینا بر عین خطا باشند و مطاع و واجب الاتباع خلق از هیچ نحوی نتوانند شد **شرط ثالث**
نص و آن در **لغت** بمعنی اظهار امری باشد **و در اصطلاح** لفظی را گویند که احتمال
فهمیدن غیر آنچه ازو فهمیده شود نباشد و آن بر دو صنف باشد **یکی فعلی** و آن عبارة است از
لطفی که حق سبحانه مخصوص بخواص اشخاص بخوبی نموده باشد که بسبب آن قادر بر اظهار بعضی
از افعالیکه غیر عادیه بشر باشد تواند شد چون معجزه مثلا که مقارن دعوای امامت بنحوی اظهار

امام باید افضل از تمام رعایا باشد

کراحدے از بشر را ممکنه الحصول نتواند شد **دیگر قولی** وآن نیز بر دو صنف بود **یکی جلی** وآن لفظے را گویند که دلالت بالصراحت والوضاحت بنحوے بر مطلوب کند که احتمال فہمیدن غیر آن نباشد چون یا علی انت خلیفتی ووصیتی ووارث امری فی امتی من بعدی ای من ابتداء موتی **دیگر خفی** وآن لفظے را گویند که موضوع بجہت چندین معانی شده باشد وبر وقت اطلاق آن لفظ بدون تخصیص من حیث هو لفظ احتمال فہمیدن ہر یکے از معانی موضوع له آن لفظ بود ولکن بنا بر اطلاق آن لفظ در حالتیکه مشتمل بر یکے از قراین داخلیه وخارجیه ظاہریه وباطنیه بوده باشد جز از معنی مطلوب چیزے دیگر از ان فہمیده نتواند شد چون علی ولی کل مومن ومومنة مثلاً لفظ ولی موضوع بجہت چندین معانی میباشد ومنجمله آنہا محبوب ومحب وناصر ومعین وجانشین وغیره وغیره میباشند وبنا بر اطلاق لفظ ولی بدون تخصیص معنی اگرچه احتمال فہمیدن ہر یکے از معانی مزبوره میتواند بود ولے چون در صورت تعیین نصب خلیفه گفته شده است که عمده قراین است بر عدم بالتبع دلالت بر معنے محبوب ومحب وناصر ومعین که عمده از لوازم این منصب خلافت است مینماید لکن بالاصالت جز از معنی جانشین بر چیزے دیگر دلالت نتواند کرد **پس** چون معنی نص بوضوح رسید باید دانست که این مسئله یعنی در اینکه نص طریقه تعیین امام علیه السلام است نزاعے نداریم لکن محل خلاف اینست که آیا غیر از نص طریقه دیگر برائے تعیین امام تواند بود یا نه **پس** بعضے فرقہا چون راوندیه قایل اند باینکه گرفتن ارث نیز طریقه تعیین خلیفه تواند شد **واما** زیدیه گویند که قیام باین منصب ودعوة مردم نیز طریقه تعیین خلیفه میباشد **و** فرقهٔ اہل سنت وجماعت گویند که اختیار کردن امت شخصے را نیز طریقه تعیین امامت میباشد **اما** اصحابنا الفرقة الناجیة **الامامیة** کثرہم الله فی البریة چنان گویند که جز از نص خدا ورسول وامام سابق بر لاحق طریقه در تعیین امامت نتواند بود **واحتجاج** نموده اند باینکه چون وجوب عصمت امام علیه السلام بثبوت رسید باید دانست که عصمت امرے است خفی جز علام الغیوب بعون القلوب احدے اطلاع بر آن ہم نتواند رسانید **پس** اگر نص طریقه تعیین امام علیه السلام نبودے تکلیف نمودن بما به پیروی واتباع آن تکلیف مالایطاق لازم آمدے وبطلان آن بر واضح است **تنبیه** چون اوصاف ثلاثه که عمده از شرایط امامت است باثبات رسید باقی ہمه اوصاف دیگر که متفرع بر آن ہستند ناچار در ضمن آنہا داخل خواہند بود و

تشریح مقام چنان است که گوئیم چون افضلیت مثلاً که یکے از عمده شرائط امامت است
باثبات رسید ناچار متصف بودن امام علیہ السلام باوصاف دیگر چون اعلم و افهم و ارحم و اکرم و
اورع و اشجع و اقویٰ و اتقیٰ و اذکیٰ و ازہدتر و عابدتر و حلیم تر **حاصل** آنکہ
مستجمع بجمیع صفات بشریه و مختص بسائر کمالات جسمانیه و روحانیه کہ جبه آنہا مستحق بصفت افضلیت
اند مستفاد گردید چہ بنابر فقدان یکے از آنہا افضلیت امام علیہ السلام ثابت نتواند بود **اصل**
بدانکہ چون اوصاف ثلاثه کہ عمده از شرائط امامت است بوضوح رسید باید دانست اول خلفاء
کہ مختلف بین الفرق است کدام شخص است **پس عباسیه** گویند اول خلفاء حضرت رسول عباس
ابن عبد المطلب است **و احتجاج** شان گرفتن ارث باشد و نزد **اهل سنت و جماعت**
خلیفه اول حضرت رسولؐ ابوبکر ابن ابی قحافه است **و احتجاج** شان جماع بعض صحابه است
و تفصیل این مقال اجمال شان در اول بحث امامت این مختصر مسطور است **و امّا** اصحابنا الفرقة
الناجية الناميه **الامامیّه** قایل اند باینکه بعد آنحضرت خلیفه مطلق و جانشین برحق
اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب علیهما السلام است **و احتجاج** شان وجود اوصاف
ثلاثه و تواتر نص است و بیان آن در چند بحث است **بحث اوّل** در افضلیت و اعلمیت
آنحضرت علیه السلام و در آن دو مطلب اند

مطلب اول در بیان افضلیت امام علیه السلام گوید

بر عارفین معارف اختر برج نبوة و رسالت و واقفین مواقف مهر سپهر فتوت و ولایت پوشیده
نماند کہ صاحب کتاب **ثاقب المناقب** از محمد بن عمر واقدی روایت کرده است کہ هارون الرشید
در روز عرفه مجلس جمیعے از علماء ربهم رسانید چنانچه روزے نشسته بود و شافعی و محمد بن حسن و ابو یوسف
با بعضے از حضرات دیگر و هفتاد نفر از علماء مستندین کہ هر یکے از آنہا در اغلب علوم و فنون دست
رس تام و تمام داشتند در پیش نشسته بودند پس از آن هارون الرشید متوجه شافعی شده و پرسید
که تو چند حدیث در فضائل علی ابن ابیطالب علیهما السلام روایت میکنی شافعی گفت چهار صد بلکه
بیشتر رشید گفت آنچه داری بگو و اندیشه مکن شافعی گفت پنج صد بلکه بیشتر پس از آن متوجه محمد بن
الحسن شده گفت که تو در فضیلت آنحضرت چیزی داری گفت بیشتر از هزار پس از آن روے بجانب

ادلهٔ افضلیت امام بر سایر مردم

بیان افضلیت علی در باب [illegible]

ابو یوسف کرده پرسید تو چیزے از فضائل آنحضرت داری گفت پانزده هزار و اقدی گوید پس
از آن رو بجانب من آورده پرسید تو چیزی از فضائل آنحضرت داری **واقدی** گوید در جواب گفتم
بقدریکه ابو یوسف دارد پس **چون** رشید از سوال و جواب فراغت حاصل نمود گفت و اما من
فضیلتے از او دارم که بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده هستم و از هر فضیلتے و منقبتے که شما روایت
میکنید برتر است **پس داعی گوید** آنچه در تعداد فضائل آنحضرت علیه السلام نوشته شد بعدے
ندارد بلکه فضایل و مناقب آنحضرت بیشتر از آنست که در حیز بیان توان گنجید و برتر از انست
که بمیزان وهم و قیاس توان سنجید **چنانچه** وارد شده است لو ان الریاض اقلام والبحر
مداد والجن حساب والانس کتاب والله ما احصوا عشر عشایر فضائلك یا ابا الحسن یعنی
اگر جمیع درختها قلم کرده شوند و دریا مرکب و سیاهی بشوند و جمیع جن حساب کننده باشند و بنی انس
نویسنده باشند سوگند بخداوند شمردن عشر عشایر فضائل تو یا علی ابن ابی طالب ممکن الحصول نتواند
شد و غیر از این احادیث دیگر که بطریق خاصه و عامه درین باره وارد اند که چون انسان نظر کند
جزم نماید که نوشتن این غیر ممکن الحصول و رسیدن باین غیر متوقع الوصول خواهد بود **و لی** بمجملے از آنها
چون عشرے از اعشار و یکے از هزار در سلک تحریر در آوردم تا محبین اختر برج رسالت و مخلصین
مهر سپهر ولایت چون در سطور آبدار و جواهر زواهر تابدار برچیده و مطالعه آن نورے تازه و سرورے
بے اندازه حاصل نموده باشند پس بدانکه فضیلت آنحضرت علیه السلام بدو نحو است **یکے**
از براهین قرآن **و دیگر** از سنت نبی آخر الزمان صلعم **اما** آیات قرآنیه پس منجمله آنها آیه شریفه
مباهله قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم الخ با جماع
مفسرین این آیه شریفه در آل عبا شرف نزول و عز وصول یافت اکثر مفسرین چون کشاف و غیره
در ذیل آیه شریفه مینویسند لا شیئ اقوی منه علی افضل اصحاب الکساء و بیضاوی
و غیره در ذیل آیه شریفه چنان مینویسند و فیه دلیل علی من اتے بهم یعنی این دلیل است بر فضیلت
کسانیکه در مباهله همراه حضرت رسول خدا صلعم بوده اند و آنها باتفاق مفسرین حضرت
محمد مصطفےٰ و علی مرتضےٰ و فاطمه زهرا و حسن مجتبےٰ و حسین شهید کربلا علیهم السلام بوده اند چنانچه
اخطب خوارزم روایت میکند که چون حضرت رسول عربی صلعم این چهار تن را با خود جمع فرمود

اثبات افضلیت علی بن ابیطالب ؑ

پس آنحضرت صلعم دعا کرد اللهم احشرنی من زمرة محبیهم یعنی خدایا مرا از زمره یکی از دوستان آنها محشور بنما پس افضلیت اصحاب بر جمیع صحابه و قرابه چون شمس رابعة النهار ظاهر و هویدا است · بیان دلالتش برین نحو است که آیه اولاً ابنا جمع ابن است و ابن ماخوذ از بناء است که معنی بنیاد باشد بنا ر علیه ابن معنی پدر میباشد از اینجا است که حق سبحانه تعالیٰ لا جرم حسنین را ابن الرسول خوانده است تا اینکه امت هم ایشان را ابن الرسول بدانند چنانچه در صواعق محرقه و اخطب خوارزم و فردوس دیلمی و غیرهم آورده اند قال النبی ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی علیه السلام یعنی تحقیق خداوند قرار داده است ذریت هر نبی را در صلب خودش لکن ذریت و اولاد من در صلب علی ابن ابی طالب علیه السلام موجود است قال رسول الله صلعم هذا ابنی الحسن و جای دیگر میفرماید الحسن والحسین ابنای یعنی حسن و حسین علیهما السلام هر دو فرزند دلبند من هستند از اینجا است که مکرر حضرت رسول خدا صلعم فرموده است حسین منی وانا من حسین یعنی حسین از من است و من از حسین هستم پس از اینجا بوضوح رسید که مراد از کلمه ابنائنا که در آیه شریفه مذکور است نیستند مگر حسنین علیهما السلام چنانچه هر دو بزرگوار با حضرت رسول در مباهله شریک بوده اند **اشکال** چرا در آیه حسنین را ابنائنا گفته شد نه اولادنا **جواب** اولاد جمع ولد است و ولد عام است هر مولود را گویند خواه از انسان باشد یا حیوان حلال زاده باشد یا حرام زاده لکن ابنائنا جمع ابن است و ابن اطلاق نشود مگر بر پسری که از نکاح شرعی متولد شده باشد و چنین پسر معنی وجانشین پدر خود میباشد و در آیه اشاره بطرف همین است که حسنین ابنا رسول یعنی بعد از علی بجای رسول جانشین اند **ثانیاً** نسائنا ماخوذ از انس بضم همزه است و چونکه بالاتفاق ثابت است که در مباهله از اناث غیر از صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام احدی نبوده لهذا معلوم است که نبی آخر الزمان نهایت مانوس با حضرت فاطمه بوده است چنانچه در ترمذی و مشکوٰة وغیرها در آداب سفر آورده اند که حضرت رسول خدا صلعم بسفری تشریف نمیبرده است مگر اینکه بعد از ملاقات جمیع اقارب و احباب ملاقات آن صدیقه طاهره تشریف بهرده از انجا بسفر روانه میشدند و چنین از هیچ سفری بر نگردیده اند مگر اینکه اول از هم

بیان ثبوت افضلیت علی از آیه مباهله

اثبات افضلیت علیؑ از آیۂ مباهله

بملاقات آن صدیقہ تشریف مے بردہ اند از اینجا است کہ آنحضرت میفرمودہ است فاطمۃ
بضعۃ منی من اذاها فقد اذانی یعنی فاطمہؑ زہرا پارۂ از من است ہر کہ او را اذیت کند
بمن اذیت کردہ است و در احادیث متواترہ وارد شدہ است کہ ہمیشہ حضرت رسول اکرم صلعم
فاطمہ زہرا را میبوسید و بجز بدن مبارک وی را مے شمید **ثالثاً** آنکہ مراد از کلمہ انفسنا غیر از
حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیہما السلام احدے نمیتواند شد چنانچہ فخر رازی وغیر از
این از محققین نیز ہمین قایل اند و بیان دلالتش چنانست کہ گوئیم ممکن نیست انسان نفس خود
را طلب کند پس فرمودن حضرت رسول صلعم کہ ندع انفسنا یعنی نفس حقیقی خویش را میطلبم
بظاہر معقول نمیتواند شد بلکہ ناچار مراد از چنین کلمہ شخصے باید کہ بمنزلۂ نفس رسولخدا
باشد باین معنی کہ بنحوے مثل حضرت رسول صلعم باشد کہ بجز ما اخرجہ الدلیل باقی ہمہ گویا خود
حضرت رسول باشد و بر ہر صاحب بصیرت پوشیدہ نمیتواند بود کہ یقیناً جز از حضرت امیر
علیہ السلام احدے از سلف و خلف و جمیع انس قابلیت مماثل بودن با حضرت رسولخدا صلعم ندارد
چنانچہ بسیارے از روایات متفقہ شاہد بران میتواند بود **منہا** قال رسول اللہ صلعم
علی منی و انا من علی یعنی علی از من است و من مثل علی ہستم **منہا** قال رسول اللہ
یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و عظمک عظمی یعنی اے علی گوشت تو مثل گوشت
من است و خون تو خون من است و استخوان تو استخوان من است **منہا** قال رسول
اللہ صلعم انا و علی من نور واحد الخ یعنی من و علی از یک نور مخلوق شدہ ہستیم
وغیر ازین بسیارے از روایات دیگر دربارۂ مماثل بودن این دو وجود مقدس وارد اند
کما لا یخفی پس ازین روایات مزبورہ باثبات رسید کہ نبیؐ و علیؑ مثل ہمدیگر اند الا ما اخرجہ
الدلیل و آن نبوۃ است اینہم نظر بلفظ نبوۃ زیرا کہ انگشت رسالت و ختم نبوۃ باسم
ختم النبوۃ صلعم ختم شدہ است و اگر نہ درین حال ہم دارائے معنی نبوۃ میباشد وغیر
ازین میگوئیم کہ عمدہ از دلائل و براہین کہ دارائے مطلب ما تواند بود بردن حضرت
علی علیہ السلام است در مباہلہ چہ اگر مراد از نفس خاص علی نمیبود یقیناً حضرت رسولخدائے
صلعم دیگران را نیز شریک مباہلہ میفرمود کما ہو واضح **تنبیہ** بدانکہ نفس در لغۃ بمعنی

روح وجسد که همین دو چیز مرکب را نفس گویند باین معنی که به بقاء روح بقاء جسد و بفناء آن فناء
جسد لازم است **واطلاق** فرمودن حضرت رسول نفس را بر حضرت امیر علیه السلام اشاره است بجز
اینکه من وعلی چون روح وجسد گویا متحد ومتلازم همدیگر هستیم بنحویکه از انفراد یکے بقاء دیگرے محال
است از اینجا است که بروایت ترمذی ومشکوٰة مکرر حضرت رسول میفرموده اللهم لا تمتنی
حتی لم تریني علیا یعنی خدایا نمیران مرا تا که ملاقات با حضرت امیر علیه السلام نمایم ونیز اشاره
است بطرف آنکه حضرت رسول صلعم وحضرت امیر علیه السلام من حیث الاجتماع واحد اند چنانکه
روح وجسد من حیث الاجتماع یکے معاینه کرده میشود ومن حیث الانفراد منفرد ودو شے میباشند
کما اینکه حضرت رسول فرموده است فاختارنی نبیا واختار علیا اماما یعنی مرا نبی قرار
داده است وعلی را امام علیه السلام وغیره ازاین نیز آیات دیگر چون آیه شریفه اولئک خیر البریة
وغیرها در بارهٔ فضیلت حضرت امیر علیه السلام نازل گردیده اند **اما سنت متواتره**
پس بحدیست که تقریر آن محال تر از پر محال وقلم از تحریر آن قاصر وبے مجال است **ولی منجمله**
آنها پنج فضیلت در اینجا ذکر کنیم تا محبین خاندان رسالت ونبوت ومخلصین صاحب امامت وفتوة
را از مطالعه آن نورے تازه وسرورے بے اندازه حاصل شده باشد **فضیلت اولی** در القاب
آنحضرت پس القاب حضرت کمتر از پانصد نخواهد بود واینک ما برخی از آنها را مینگاریم اسد الله
ویدالله وخلیفة الله وقدرة الله وولی الله وعین الله واذن الله واول
السابقین بالاسلام واول المصدقین فی الایمان واول المصلین بالنبی وقسورة
المسلمین وابو الائمة الطاهرین وآیة الله فی الارضین وبحار السخاوة والسماحة
والعبادة ومصدر النجدة والشجاعة وواسطة قلادة الفتوة ونقطة دائرة
المروة وزینة الامارة والامامة وملتقی شرفی الابوة والنبوة ووارث علوم الرسالة
والخلافة وثمرة بیعة الشجرة واجود الخلق وافضل الصحابه وعزة اهل التقی و
مفتاح الهدی ومصباح الدجی والعروة الوثقی ولیث الوغی وغیث الوری
وصاحب هل اتی ومنهوم لافتی وممیت البدعة ومحیی السنة ومقیم الطریقة ومروج
الشریعة ومثبت الملة ومفرق الکتائب ولیث بنی طالب ومطلوب کل طالب وغالب

بیان افضلیت علی بر سائر انبیاء و اولیاء

کل غالب و هزبر الغالب و عدل و حق و یعسوب الدین و المسلمین و مبیر الشرک والمشرکین و قاتل الناکثین و مولی المومنین و شبیه هرون و شبیه یحیی و صراط الدین و غضنفر الابطال و المولود فی الکعبه و الشاهد من الله علی الامم و ذو القرنین الامة و مذل الاعداء و معز الاولیا و راس احزاب الله و اساس جند الله و رئیس اصحاب توحید الله و اخطب الخطبا و ابلغ البلغا و العروة الوثقی و المصلی الی القبلتین و ولی الثقلین و قرین کتاب رب العالمین و ثانی کتاب الله فی الدنیا و الدین و اصل صاحب العصمة و الطهارة و مظهر العجائب و مظهر الغرائب و ساد انفاق النفاق و شاق جماجم الشقاق و العالم المنایا و البلایا و صاحب فصل الخطاب و العالم بالانساب الی یوم الحساب و ریاض العدل و التوحید و منهاج الشریعه و نفس الرسول و اخ الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة و صاحب اللواء و قسیم الجنة و النار و صدیق الاکبر و فاروق الاعظم و سید العرب و کشاف الکروب و باب مدینة العلم و مولی المومنین و وصی الرسول و قاضی دین الرسول و الکرار غیر الفرار و کاسر اصنام الکعبه و قاسم الاصلاب و شاهد و داعی و هادی و قاید الغر المحجلین و قدوة اهل الکساء و امام الائمة الاتقیاء و ابن عم المصطفی و شفیق النبی المجتبی و مرتضی

فضیلت ثانیه موفق ابن احمد بسند صحیح از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود حق سبحانه از برای برادرم علی فضایلے مخصوص فرموده است که از ذکر جمیع اینها دست احصار قاصر است که یک فضیلت از فضایل برادرم علی بنویسد پیوسته ملائکه برای او استغفار میکنند مادامیکه از آن کتاب اثرے باقی باشد و کسیکه گوش دهد بفضیلتے از فضائل آنحضرت بیامرزد حق برای او گناهانے را که بگوش شنیده است پس از آن فرمود نظر نمودن بعلی علیه السلام عبادت است و ذکر آنحضرت عبادت است قبول نمیکند حق سبحانه ایمان هیچ بنده را مگر بولایت او و بیزاری جستن از دشمنان او

فضیلت ثالثه روایتیست که علماے فرقه ناجیه امامیه کثرهم الله فی البریه سندش را بحضرت صادق آل محمد علیه السلام رسانند چونکه

در فضیلت علی بن ابی طالب گوید

اہل تواریخ و سیر در کتب خود ذکر فرموده‌اند در فضیلت حضرت امیر علیه السلام اسد الله الغالب علی ابن
ابی طالب علیهما السلام وافی و کافی توانند شد و حاصل مضمون روایت چنانست که چون امر خلافت بر
ابوبکر استحکام گرفت خدمت حضرت امیر علیه السلام بجهت اظهار عدم رضا رضا خود حاضر گردید پس
حضرت امیر علیه السلام فرمود اے ابوبکر اکنون مرا خبر ده که مستحق این امر کیست ابوبکر گفت کسی که
بوفا و نصیحت و دفع مداهنه و محاباة و حسن سیرت و اظهار عدل و علم بکتاب و سنت و فصل
الخطاب با زهد در دنیا و قلت رغبت در دنیا و انصاف مظلوم از ظالم قریب و بعید متصف
باشد البته آنکس خلیفه رسول خدا بود پس حضرت امیر علیه السلام فرمود اے ابوبکر ترا سوگند
بخداوند مید هم این خصالیکه ذکر کردی در خود میدانی یا در من گفت در تو یا ابا الحسن آنگاه
حضرت امیر علیه السلام فضائل خود را شمردن گرفت و در هر یک او را سوگند میداد و ابوبکر تصدیق
مینمود پس حضرت امیر فرمود آیا اسلام من بر تمامیت مسلمین سبقت گرفت یا اسلام تو
آیا من اہل موسم را حامل سوره برائت بودم یا تو آیا من جان خود را در وقت ہجرت برخی
پیغمبر کردم یا تو آیا ولایت خدا و رسول در آیه زکوة خاتم برای من نازل شد یا برای تو آیا
در یوم غدیر پیغمبر مرا مولای تو و مولای کل مسلم فرمود یا ترا آیا وزارت حضرت مرا بود چنانکه
هارون موسی را یا ترا آیا رسول خدا با من و اہل من و فرزندان من با مشرکین نصاری
مباہلت جست یا با تو و اہل و فرزندان تو آیا آیه شریفه تطہیر از برای من و اہل و فرزندان من
فرود آمد یا برای تو و عشیره تو آیا من و فرزندان من صاحب دعوت حضرت رسول خدا صلعم ہستیم
که فرمود اللهم هولاء اهلی الیک لا الی النار یا تو و اہل تو آیا این آیه شریفه که خداوند فرموده
است یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا در حق من است یا در حق تو
آیا من آنکسم که از آسمان در حق او ندا آمد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یا تو
آیا منم آنکس که از برای نماز من شمس مراجعت کرد یا از برای تو آیا لوای فتح را رسول خدا
در خیبر مرا داد یا ترا آیا ترا ندوه پیغمبر و جمیع مسلمین بقتل عمرو بن عبدود برداشتی یا من
آیا تو از جانب رسول خدا رسالت جن یا فتی و کار بہائے بردی یا من آیا ترا از آدم
علیه السلام تا بدست از سفاح و زنا مطہر فرموده یا مرا چنانکه فرموده انا وانت من نکاح

در افضلیت علی بر ابوبکر گوید

یا من سفاح من ادم الی عبد المطلب آیا ترا حضرت رسول صلعم اختیار فرمود و بفرمان خدا
عز اسمہ فاطمہؑ را داد یا مرا آیا تو پدر حسن و حسین ہستی کہ دو ریحان حضرت رسول صلعم اند یا من کہ
میفرماید ہذان سید اشباب اہل الجنۃ و ابوہما خیر منہما آیا برادر ترا دو بال است
کہ در جنت با فرشتگان طیران میکند یا برادر مرا آیا من ضامن قرض پیغمبرؐ شدم و در موسم حج
ندا دادم با نجاز موعد آن یا تو آیا تو ہستی کہ حضرت رسول صلعم برائے اکل طیر خواند و فرمود
اللہم ائتنی باحب خلقک الیک بعدی یا تو آیا ترا بشارت رسول خدا صلعم بقتل ناکثین و
قاسطین و مارقین بر تاویل قرآن داد یا مرا آیا من بآستانہ واپسین سخن رسول خدا شنودم
و متصدی غسل و دفن وے شدم یا تو آیا رسول خدا صلعم در علم قضا مرا دلالت کرد و فرمود
علی اقضاکم یا ترا آیا رسول خدا صلعم در حین حیات خود اصحاب را مامور داشت کہ مرا بامارت
سلام دہند یا ترا آیا تو بقرابت پیغمبرؐ پیش دستی داری یا من آیا تو ہستی کہ خدا در ہنگام حاجت دنیا
عطا داد و بفاد و باعک جبرئیل و اضغت محمدؐ اعلیہ السلام و اقضت و لدہ ای ہنگام
اوپر بجر بیت پس حضرت امیر علیہ السلام فرمود آیا تو ہستی کہ رسولؐ او را در کسر اصنام کعبہ
محترمہ بر کتف مبارک خود حمل فرمود و اصنام را بشکست و چنان رفعت یافت کہ اگر خواستے تو
با فوق آسمان میرسانید یا من آیا تو ہستی کہ رسول خدا صلعم فرمود انت صاحب لوائی فی الدنیا
والآخرۃ یا منم آیا تو ہستی کہ چون حکم رسید ببستہ جمیع ابواب مسجد فرمان شد کہ باب او کشودہ
باشد و از برائے او در مسجد ہمان باشد کہ از برائے رسول خدا صلعم است یا من انگاہ فرمود
سوگند میدہم ترا بخداوند تو ہستی آنکس کہ پوشیدہ بحضرت رسول صلعم صدقہ اورد و سخن براز
گفت یا من و تحقیق کہ خداوند جماعتے را عتاب فرمود باین آیہ شریفہ ءَاَشفقتم اَن تقدموا
بین یدے نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب اللہ علیکم فاقیموا الصلوۃ و
اتوا الزکوۃ واطیعوا اللہ و رسولہ واللہ خبیر بما تعملون یعنی آیا بیم کردید از درویشی
کہ ہنگام راز گفتن صدقہ قہا را پیش گذرانید و ہر یک چیزے بصدقہ دہید شما این نکردید و خداوند
در گذرانید از شما این حکم پس اقامہ نماز کنید و زکوۃ واجب را ادا نمائید و اطاعت خدا کنید
کہ خدا بر کردار شما دانا است آیا پیغمبر خدا صلعم درحق تو فرمود ہنگام تزویج فاطمہ زہراؑ

افضلیت علیؑ بر جمیع انام

افضل لهذا افضلیت حضرت امیر علیه السلام بر جمیع صحابه ثابت است داعی گوید البته مساواة حضرت علی علیه السلام با جمیع انبیاء علیهم السلام من حیث الانفراد ثابت است ولی من حیث الاجتماع افضلیت علی علیه السلام بر جمیع انبیاء غیر از نبی آخر الزمان نیز ثابت است **تشریح مقام** باین نحو است که گو ثیم نظر باینکه حضرت امیر علیه السلام در مقابل هر نبی دارای صفت اوست مساواة علی علیه السلام با هر یکے از انها ثابت گردد ولکن نظر باینکه هر نبی دارای هر صفت واحد است و حضرت امیر علیه السلام دارای صفات جمیع انبیاء و علامات است البته افضلیت آنحضرت علیه السلام بر همه آنها بجز از حضرت رسول خدا صلعم ثابت گردید **فضیلت خامسه** در بیان مودت و محبت حضرت امیر علیه السلام و آن بر سه گونه است **قسم اول** مکتوبه دفتر سه و آن عبارتست از انکه حق سبحانه جل شانه محبت و مودت حضرت علی ابن ابی طالب علیهما السلام را بر نفس نفیس خویش واجب گردانیده است چنانچه باسانید معتمده در مسانید خویش اکثر محدثین چون صحیح مسلم و صحیح بخاری و غیرها آورده اند قال رسول الله

لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه فبات الناس یدکون لیلهم ایهم یعطاها و یرجون کلهم قال عمر ما احببت الامارة الا فی ذلک الیوم الی قوله فاعطاه علیا یعنی حضرت رسالت مآب صلعم فرمود که فردا رایت اسلام را به شخصے خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و نیز حق سبحانه و رسول خدا آن شخص را دوست داشته باشد حق تعالیٰ فتح خیبر بر دست مبارک آنحضرت علیه السلام خواهد کرد پس چون شب شده مردم بخواب نرفتند کردیده شور و فردا که ام یکے این رایة اسلام داده شود قرار گیرد ولکن بعضے از منافقین که بزعم ناقص شان بخیال این بودند که مراد حضرت رسول صلعم ما باشیم تمام شب مصلحتها و سخن هاے بے معنی میکردند و حال آنکه نمیدانستند با وجود موجود بودن کرار غیر فرار علی ابن ابی طالب علیهما السلام چگونه این بے حیا ها پرده حیا از رو بر انگنده این خیال محال بر نفس خویش کرده بودند و عمر ابن خطاب که او را یکے از معتبرین شمرده اند گفت که دوست نداشتم رایة اسلام را مگر در آن یوم پس ها چون صبح شد پیغمبر آخر الزمان آن رایة اسلام را بنفس نفیس کرار غیر فرار علی علیه السلام اسد الله الغالب علیه السلام عنایت فرمود.

اثبات افضلیت علی بر انبیاء کرام

ن وجیتٔ اول الناس ایمانا واکثرهم اسلاما یا در حق من آیا رسول خدا صلعم در حق
تر فرموده الحق مع علی وعلی مع الحق لایفترقان حتی یردا علیّ الحوض یا در حق من
و از این گونہ فضائل ومناقب کہ اختصاص بآنحضرت علیہ السلام داشتند شمردن گرفت و
ابوبکر تصدیق میکرد **ودیگر** کسانیکہ متتبعین علوم اخبار وحدیث وسیر وتواریخ باشند جزماً
وحتماً میدانند کہ حضرت امیر علیہ السلام بعد از رسول آخر الزمان صلعم بہتر وافضل ترین روئے
زمین بوده است **فضیلت** ساتویں حدیثیست کہ حضرات خاصہ وعامہ چون بغوی
وابن طلحہ شافعی واحمد حنبل واخطب خوارزم وفخر رازی وابن مغازلی وبیہقی
ودیگر جمہور علماء در مسانید خود باسانید معتبرۂ معتمده مینویسند قال رسول اللّٰہ صلعم
من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعتہ والی میکائیل فی درجتہ و
الی جبرائیل فی عظمتہ والی آدم فی علمہ او هیبتہ؏ والی نوح فی شکره
او صبره؏ والی ابراهیم فی خلتہ؏ او سخاوتہ؏ والی سلیمان فی ملکہ
والی داوٗد فی شجاعتہ؏ والی موسیٰ فی بطشہ؏ او فطانتہ؏ والی
عیسیٰ فی عبادتہ؏ والی محمد فی شرفہ وکمال منزلتہ؏ **فلینظر الی علی**
ابن ابیطالب علیہما السلام یعنی کسیکہ اراده کند اینکہ ببیند بلندی مرتبہ حضرت
اسرافیل وبلندی درجہ حضرت میکائیل وعظمت حضرت جبرئیل وعلم وہیبت حضرت آدمؑ
وشکر یا صبر حضرت نوح علیہ السلام وخلة یا سخاوت حضرت ابراہیم علیہ السلام وملک حضرت سلیمان
علیہ السلام وشجاعت حضرت داوٗد علیہ السلام وصولت یا ذکاوت حضرت موسےٰ علیہ السلام و
عبادة یا سیاحت حضرت عیسےٰ علیہ السلام وشرافت وکمال منزلت حضرت محمد رسول اللہ صلعم
ہر آئینہ نظر کند بعلی ابن ابی طالب علیہما السلام کہ حق سبحانہ جل شانہ ہر یکے ازین بزرگواران را یک
امر مخصوص فرموده است **لٰکن جمیع** این خصایل وفضایل در حضرت امیر علیہ السلام جمیع فرموده
است پس حضرات خاصہ وعامہ خصوصًا در ذیل این حدیث مینویسند کہ بنابراین حدیث
حتماً مساواة علی علیہ السلام با انبیاء علیہم السلام ثابت گردید وافضلیت انبیاء علیہم السلام از
جمیع صحابہ بوجوہے ثابت است کہ محل کلام احدے نتوانند شد **پس نتیجہ** آنشد کہ مساوی الافضل

اثبات افضلیت علیؑ بر سائر انبیاء

تشریح مقام آنست که از اینجا ثبوت رسید **اولاً** آنکه نهایت الفت و غایت محبت علیؑ
نسبت بخدا و رسول و چنین نهایت شفقت و الفت و غایت مهربانی خدا و رسول نسبت بعلی ابن ابیطالب
بحدیست که احدے از خلایق را ممکن الحصول نتواند بود از اینجا است که پیغمبر آخر الزمان صلعم فرموده است
یا علی الخ یعنی حق سبحانه را نشناسد مگر ذات محمد و ذات علی و نیز احدے مرا نشناسد مگر حق سبحانه و تو
و ذات علی و نیز اے علی احدے ترا نشناخت مگر حق سبحانه و تو و ذات محمد صلعم **والبته** این مقوله
آنحضرت صلعم بعض فرقات حسب آیات آنحضرت صلعم بظهور پیوسته که در باره علی مردم بدو قسم متفرق شدند
یکے بسبب افراط بحد غلو رسیدند که بجهت خدا و یرا پرستیدند **ویکے دیگر** بسبب تفریط در
خصایل فضایل و منازل تنزیل نمودند پس مقام و منزلت و یرا نشناخته کردند آنچه کردند **و فرقهٔ**
ناجیه امامیه بسبب خیر الامور اوسطها صاحب الامر حضرت رسول اوسط امور را اختیار
کردند که بحد پرستش باشد و نه از منزلت شایان ذات مقدس مے تنزیل باشد پس اینها ناجی گردیدند
ثانیاً آنکه احدے از صحابه و قرابه قابلیت حمل رایة اسلام غیر از علی علیه السلام نداشت و در
جهان را اختیار سفیر سود **و لیکن** امور یکه نسبت باین اصحاب اند قطع نظر از دلائل نقلیه براہین عقلیه نیز
دلالت میکنند که هرگز قابلیت حمل آنرا ندارند کما اینکه وضاحت این امر با اهل عرفان پوشیده نتواند
بود **و ایضاً حدیث طیر مشوی** است که اکثر جمهور محدثین چون ابن حنبل وغیره
باسانید معتبره مشهوره در مسانید خود مینویسند که چون خدمت حضرت رسول آخر الزمان صلعم طیر
بریان حاضر کردند آنحضرت صلعم سه مرتبه دعا کرد و اللّٰهم ائتنی باحب خلقک الیک لیاکل هذا
الطیر معی فجاء علی علیه السّلام فاکلهما یعنی حضرت رسول صلعم دعا کرد خداوندا بفرست نزد
من شخصے را که از جمیع مخلوقات دوست تر داشته باشی که ناگاه علی ابن ابی طالب علیهما السلام تشریف
آن منزل گردید **و انس** آنحضرت علیه السلام را واپس گردانید و چنین در مرتبه ثانیه نیز
حضرت امیر علیه السلام تشریف آوردند و انس واپس گردانید چون حضرت رسول صلعم مرتبه ثالثه دعا
کرد نیز حضرت امیر علیه السلام تشریف آوردند و حضرت رسول از انس استفسار حال فرمود انس عرض
کرد که علی علیه السلام است آنحضرت علی را نزد خود طلبید و سبب تراخی را استفسار فرمود حضرت
امیر علیه السلام عرض کرد که دو مرتبه اول چون دعا کردید نیز من حاضر شده بودم لکن انس واپس کرده

پس حضرت رسول از انس استفسار وجه این فرموده انس عرض کرد وقتیکه شما دعا کردید وطلب
احب خلق فرمودید من گفتم که خدایا شخص مذکور از انصار باشد حضرت فرمود افی الانصار افضل
من علی یعنی انس آیا در انصار کسی هست که از علی علیه السلام افضل باشد **تنبیه مقام**
اول بدانکه آنچه ما اینجا ذکر حدیث طیر بود بالاتفاق است لکن **امام** احمد بن شعیب نسائی دراین
حدیث اینقدر زیاده کرده است فجاء ابوبکر وجاء عمر این علانیه افتراء واختراع راوی
میباشد زیرا که روایت اوله متواتر است پس آنچه مخالف تواتر باشد یقیناً موضوع است
پس بنابر تسلیم اینقدر موجب لزوم فضیحت عظیمه برای شیخین است زیرا که با وجود آمدن آنها
برای شان اذن دخول حاصل نشد **یقیناً** واضح این کلمات **یا** در باطن دشمن شیخین بوده است
یا دوست است احمق **دوم** بر اهل عرفان پوشیده نیست که کلمه احب افعل التفضیل است واستعمال
آن باضافه دراینجا میباشد ومضاف الیه که خلق باشد اسم جنس است **وبعضی** بالحاق الف و
لام استغراقی خلق را دراینحدیث اطلاق فرموده اند بهرصورت این خلق محیط جمیع مخلوقات عرشی وفرشی
ونوری وناری وخاکی میباشد ودعاء حضرت رسول صلعم این بود که خدایا برای اکل طیر مشوی
شخصی را بفرست که از همه مخلوقات وممکنات وموجودات عرشی وفرشی نزد تو محبوب تر باشد ودر
هر مرتبه حضرت امیر علیه السلام تشریف آورده از اینجا معلوم شد که حضرت امیر علیه السلام نزد حق
سبحانه وتعالی محبوب ترین جمیع موجودات است **ایضاً حدیث کسر اصنام** که بطرق
خاصه وعامه وارد شده است چنانچه احمد در مسند **و** ابو علی موصلی **و** صاحب تاریخ بغداد **و** زعفرانی
در فضائل **و** خطیب خوارزمی در اربعین **از** جابر آورده که گفت با حضرت رسول داخل شدیم یوم حج
کعبه سه صد وشصت صنم کفار قریش گذاشته اند وصنم اکبر که **هبل** نام فوق سطح کعبه بود پس حضرت
رسول بر کتف حضرت امیر علیه السلام ایستاد لکن بسبب ثقل نبوة نتوانست آنحضرت را بردارد حضرت رسول
تبسم فرموده وعلی را بر کتف خود سوار کرد پس ایستاده شد حضرت علی میفرماید سوگند بخداوند اینقدر
بلند فرمود مرا لو اردت ان انال السماء لنلتها پس آن صنم اکبر را از بالا انداختم ثم رمیت
بنفسی عن سطح الكعبة ولم يصبني جرح ولا الم **وایضاً حدیث سد ابواب**
است که اکثر محدثین ومورخین چون مشکوة **و** مسند احمد حنبل **و** ترمذی **و** صاحب مصابیح وغیرهم

در افضلیت علی بر سایر انام

در مسانید خود با سانید متعدده آورده اند امر رسول الله صلعم سدوا ابواب الا باب علی علیه السلام
یعنی زمانیکه صحابه جدو در مسجد رسول خانه بنا کردند و دروازه خانهای بطرف مسجد گذاشتند پس
حضرت رسول صلعم امر فرمود که جمیع دروازه های خود را از طرف مسجد مسدود نمائید مگر در حضرت
امیر علیه السلام کشوده باشد زیراکه لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری وغیر
علی علیه السلام یعنی وجه مسدود نشدن باب علی علیه السلام این بوده است چونکه علی نفس رسول
و خون و گوشت و استخوان علی بعینه چون حضرت رسول صلعم بوده است و هر دو حضرت از یک نور
مخلوق شده بودند لهذا حضرت رسول فرموده است که حلال نیست برای احدی اینکه جنب سازد
خود را در این مسجد غیر از من و غیر از علی علیه السلام پس صحابه در این بعضے صحبتهای غیر معقول
و حرفهای نامناسب میگفتند پس آنحضرت در جواب اینها فرمود والله ما سددت ابوابکم
ولا فتحت باب علی ولکن الله سد ابوابکم و فتح باب علی علیه السلام یعنی
سوگند بخداوند که من مسدود نکردم ابواب خانهای شما را و نکشودم باب علی علیه السلام را
لکن حق سبحانه مسدود کرده است ابواب شما را و کشوده است در خانه علی علیه السلام را لقضیه
مقام بدانکه وجه کشوده بودن باب علی علیه السلام اینست که اوّلاً جواز جنب شدن یا
یا مجامعت کردن آنها با محلات خود در مسجد رسول دلیل است برانکه آنحضرت از جمیع اقسام خبائث
صوریه و انجاس معنویه و افعال قبیحه و اعمال شنیعه و اقوال ضمیمه و صفات رذیله پاک و پاکیزه
اند و هیچ نحوی مصدر و قوع آنها نگردیده اند و نیز نمیتوانند شد چه اگر حضرت امیر علیه السلام
متصف بکدامے ازین امور میبود یقیناً در آنوقت چون حضرات نمیتوانست داخل
مسجد شد ثانیاً اینکه حق سبحانه جل شانه خواسته است که چون ابتداء و انتها یعنی چون
ولادت و وفات آنحضرت که در بیت الله بوده هم چنین تمام مدت حیوة خود نیز در خانه
خدا بوده باشد و نیز اشاره است بسوے آنکه مردم بدانند چون خانه پرورده و خانه
زاد مثلاً اولاد محرم اسرار خانه و صاحب خانه میباشد همچنین حضرت امیر علیه السلام
چونکه خانه زاد و خانه پرورد گار است گویا واقف اسرار ربانی و عارف معارف
سبحانی میباشد ثالثاً آنکه اشاره است بطرف آنکه هر کسیکه بطرف علی علیه السلام برود

در فضیلت علیؑ بر سائر امم

آنشخص برابر بجانب خدا و نزد خدا یعنی بطرف حق میرود چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده آن
الحق مع علیٍّ و علیٌّ مع الحق یعنی حق با علی است و علی با حق است و دور میکند حق بطرفیکه
علی دور میکند **قسم ثانی** مودة اختراعیه و آن عبارة است ازاینکه حق سبحانه و تعالے
محبت و مودة حضرت امیر علیه السلام را در قلوب مخلوق خصوص مومنین تعظیماً له ایجاد و اختراع
میفرماید و بیان آن در دو توضیح میشود **توضیح اول** از قول خدا عز اسمه ان
الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی کسانیکه ایمان آوردند
و جمیع اعمال صالحه بعمل آوردند زود باشد که حق سبحانه و تعالے در قلوب آنها محبت را پیدا فرماید
در ذیل آیه شریفه چون ضحاک و ثعلبی و زمخشری و ابونعیم وغیرهم از براء ابن عازب و ابن
عباس وغیرهما روایت کرده اند بعد ازاینکه حضرت امیر علیه السلام چند رکعت نماز کرد حضرت رسول
صلعم فرمود یا ابا الحسن ارفع یدیك الی السماء وقل اللهم اجعل لی عندك عهداً
واجعل لی فی صدور المومنین ودا فنزلت هذه الایة الشریفة یعنی اے علی علیه السلام
بردار دستهاے خود را بطرف آسمان و بطلب از حق سبحانه اینکه قرار بده مر را نزد خود عهد
امامت و در سینه هاے مومنین محبت و مودت چون حضرت امیر علیه السلام چنین کرد هنوز دعاے
آنحضرت باختتام نرسیده بود که این آیه شریفه شرف نزول یافت **و اکثر** مفسرین در ذیل
همین آیه شریفه آورده اند یلقی وُدَّ علیٍّ فی قلوب المومنین یعنی محبت علی علیه السلام
در قلوب جمیع مومنین القا کرده میشود **و بعضی** از محدثین و مفسرین فریقین بدین
نحو آورده اند که انّ محبّة علی ابن ابی طالب فی قلب کل مومن یعنی بدرستیکه محبت
و مودت علی علیه السلام در قلب هر مومن است **توضیح ثانی** از احادیث نبویه چنانچه اکثر
محدثین فریقین مینویسند قال رسول الله من احبّ علیّاً اعطاه الله بکل عرق فی بدنه
مدینة فی الجنة الا ومن احب ال محمد امن من الحساب والمیزان والصراط یعنی حضرت
رسول آخر الزمان صلعم فرمود هر که دوست داشته باشد علی علیه السلام را عطا کند حق سبحانه
عوض هر رگیکه در بدنش است شهرے در جنت آیا نیست چنین کسیکه دوست داشته باشد
اهل بیت طیبه طاهره حضرت رسالت مآب را بے خوف است از حساب و میزان و صراط

در فضیلت علی بر سائر انام

حدیث دیگر از جملۂ متفق علیہ است قال رسول اللہ حب علی ابن ابی طالب
یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی حب حضرت امیر علیہ السلام چنان گناہان را
میخورد چون آتش ہیزم را میخورد حدیث دیگر کہ دیلمی و احمد حنبل و اخطب
خوارزم و سید علی ہمدانی بروایت انس و حذیفہ و ابن عمر آوردہ اند قال رسول اللہ
حب علی ابن ابی طالب حسنۃ لا تضر معہا سیئۃ و بغض علی سیئۃ لا
تنفع معہا حسنۃ یعنی محبت علی حسنہ است کہ مضرۃ نمیرساند با این گناہے و بغض
علی علیہ السلام گناہیست کہ نفعے نمی بخشد با آن حسنہ حدیث دیگر کہ در جمع بین صحاح
ستہ وارد است قال رسول اللہ صلعم یا علی لا یبالی من مات علی بغضک مات
یہودیا او نصرانیا یعنی اے علی باکے نیست ہر کہ بمیرد و بغض و عداوت تو داشتہ
باشد یہودی یا نصرانی خواہد مرد حدیث دیگر کہ مجلسی علیہ الرحمہ از عبادۃ الصامت
و جابر وغیرہما آوردہ اند کنا نمتحن اولادنا بحب علی ابن ابیطالب علیہما السلام فمن
کنا نراہ لا یحبہ کنا نعلم انہ لیس ابن حلال یعنی امتحان میکنیم اولاد خود را بمحبت حضرت
علی علیہ السلام پس ہرگاہ انکار میکرد از محبت آنمکرم معظم میدانستیم کہ او ولد حلال نیست
حدیث دیگر قال صلعم لا یحب علیا منافق ولا یبغضہ مومن یعنی دوست
نمیدارد علی علیہ السلام را منافق و دشمن نمیدارد آنحضرت را مومن حدیث دیگر
قال النبی صلعم جائنی جبرئیل من عند اللہ بورقۃ خضراء مکتوب فیہا ببیاض
انی افترضت محبۃ علی ابن ابی طالب علی خلقی فبلغہم ذلک عنی یعنی حضرت
رسول صلعم فرمودند نزد من جبرئیل از جانب رب جلیل بایک برگ سبزے آمد کہ مکتوب است بسفیدی
بدرستیکہ من فرض گردانیدم محبت و مودت حضرت علی علیہ السلام را بر مخلوق خود پس از جانب
من محبت علی علیہ السلام بایشان برسان حدیث دیگر قال رسول اللہ صلعم
ان مفتاح اعمال المومنین حب علی ابن ابی طالب علیہما السلام یعنی بدرستیکہ کلید
صحایف اعمال مومنین حب علی علیہ السلام است وغیر ازین بسیارے احادیث دیگر
بطرق موالفین و مخالفین لا تعد و لا تحصے وارد اند تنبیہ از آیہ شریفہ مزبورہ احادیث

در افضلیت علیؑ بر سائر انام

مذکوره ثابت شده بظهور پیوست که محبت علی علیه السلام در قلوب کافرین ومنافقین جا نگیرد چنانچه
بعضے از منافقین که حکم بظاهر اسلام داشتند واز اصحاب حضرت رسول خدا صلعم محسوب بودند ظاهراً اگر
مدعی محبت ومودت حضرت امیر علیه السلام بودند لکن چونکه باطناً از روئے بغض وعداوتیکه با علی علیه السلام
داشتند ونیز از روی طمع ودنیا پرستی حرصهائے تازه وبدعتهائے بے اندازه نمودند بر وقت مردن یهودی
نصرانی مرده اند وآنها با اینکه چنین اعمال وافعال غیر مشروعه کردند وخلاف حکم خدا ورسول صلعم تصرفات بیجا
وناحق کرده صاحب حق را از حقیت خود باز داشتند وحضرت امیر علیه السلام را اذیتهائے بیجا رسانیدند هرگز
مصداق آیه شریفه مزبوره واحادیث مذکوره واقع نتوانند شد فافهم **قسم ثالث** مودت کسبیه
وآن عبارت است از اینکه بر خلق واجب است کسب مودة ومحبت آل محمد علیهم السلام بموجب قل لا
اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربیٰ ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی ای
محمد صلعم بگو مر بندگانم سوال نمیکنم از شما عوض ابلاغ رسالت خود مگر محبت با اقارب من پس اینکه محبت را
کردن الاصل والحقیقت حسنه ایست اکتساب نماید زیاده میکنم از برائے او در اکتساب یک حسنه حسنه
دیگر باتفاق مفسرین نزول آیه شریفه مودة در قربی رسول است چنانچه در **کشاف** است که از
حضرت رسول صلعم پرسیده شد قربی شما کدام کسے اند که محبت آنها بر ما بنحوے فرض است که بدون
آن هیچ قسم رستگاری ممکن نیست حضرت رسول صلعم فرمودهم علی وفاطمه والحسنان یعنی اقارب
قربی من دوازده نفر اند اول آنها علی پس فاطمه پس حسن وحسین ونه فرزند از اولاد آنحضرت علیهم السلام
اند **پس** کسب محبت ومودت آنها بر هر مومن فرض عین است **پس** چون مومن کسب محبت ومودت
آنها مینماید حق سبحانه وتعالیٰ نیز محبت آنها را در قلوب مومنین القا میفرماید **تنبیه** بنابر آنچه
مذکور شد بوضوح پیوست که منکر محبت آنها باجماع اهل قبله کافر است که اهل اسلام نسبت بخوارج
بجهت نکیر نمودن حکم بتکفیر کرده اند **ولی** اگرچه معاویه با آنحضرت علیه السلام قتل وقتال بسیار وجنگ
وجدال بیشمار نموده است ودر تمام قلمرو خود خطیبهائے چند بر منابر معین وتعیین نموده بود
وآنها علیهم اللعنه بعد هر نماز علی طریق الفضاحة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان
بر منابر لعن ودشنام بر علی علیه السلام میگفتند ولکن چونکه انکار از محبت آنها نمیبود لهذا حکم
تکفیر بدین جهت ننموده‌اند فافهم **کما قال الشافعی**

در افضلیت علی بر سایر انبیا گوید

یا آل بیت النبی حبکم فرض من الله فی القرآن انزله — کفاکم عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صلوٰۃ له

ایضاً قال الشافعی

قِیلَ لِی قُل لِعَلِیٍّ مَدحاً — ذِکرُہُ یُخمِدُ نَاراً مُوصَدَہ
گفتہ شد برائے من بگو برائے علی علیہ السلام مدحے — ذکر علی خاموش میکند آتش برافروختہ را

قُلتُ لَا اَقدِرُ فِی مَدحِ اِمرِءٍ — ضَلَّ ذُو اللُّبِّ اِلیٰ اَن عَبَدَہ
گفتم من قادر نیستم در مدح مردے کہ — گمراہ شد صاحب عقل تا اینکہ بپرستید اورا

وَالنَّبِیُّ المُصطَفیٰ قَالَ لَنَا — لَیلَۃَ المِعرَاجِ لَمَّا صَعِدَہ
و رسول برگزیدہ گفت برائے ما — در شب معراج زمانیکہ بالا رفت بمعراج

وَضَعَ اللّٰہُ بِظَہرِی یَدَہُ — فَاَحَسَّ القَلبُ اَن قَد بَرَّدَہ
گذاشت خداوند بہ پشت من دست خود را — پس احساس کرد دل من کہ سرد کرد اورا

وَعَلِیٌّ وَاضِعٌ اَقدَامَہُ — فِی مَحَلٍّ وَضَعَ اللّٰہُ یَدَہ
و علی واگذارد پاہائے خود را — در محلے کہ گذارد خدا دست خود را

ایضاً فی علی علیہ السلام

ایھا الخصم تذکر سنداً — متنہ صح بنص و خبر
اے دشمن آنحضرت یاد بیاور روایتے را از رسول — کہ اصل آن روایت درست بتصریح روایت شدہ است

اذ اتی احمد فی خم غدیر — بعلی و علی الرحل نبر
ہنگامیکہ آورد محمد در منزل غدیر خم — علی را و بر جہاز شتر بالا رفت

قال من کنت انا مولاہ — فعلی لہ مولیٰ و مفر
فرمود کسیکہ باشم من مولاء او — پس علی برائے او مولا و پناہ است

قبل تعیین وصی و وزیر — ہل ترے فات نبی و ہجر
پیش از تعیین وصی و تشخیص وزیر — دیدی کہ بمیرد رسول یا بجائے ہجرت کند

من اتی فیہ خصوص بخصوص — ہل باجماع عوام ینکر
کسیکہ بالخصوص در حق او نصوص آمدہ باشند — با جماع بعض عوام انکار میتوانیم کرد

فضائل مخصوص آنحضرت

آیة الله وهل یجحد من / خصه الله بآیٍ وسور

علی نشان خداست انکار چگونه کرد / بکسیکه او را خدا بآیات وسوره های قرآن مخصوص نموده

ودّه اوجب ما فی القرآن / اوجب الله علینا وامر

دوستی آنحضرت بنص قرآن واجب است / خدا بر ما واجب کرده است وبآن امر فرموده است

مدعی حب علی وعدا له / مثل من انکر حقا واقر

ادعا کننده دوستی علی و دوستی دشمنان او / مثل کسی است که انکار کند حقی را و اقرار کند

وغیر ازین از قصاید عربی و فارسی در فضائل و مناقب امیر مؤمنان و مولائے متقیان علیه السلام بنهایت فصاحت و نهایت بلاغت گفته اند بنحویکه زبان تقریر و اعضاء تحریر از بیان و ثبت قاصر و بے مجال است و زیاده برین نیز موجب تطویل قال و قیل است لکن قصیدهٔ مختصر فارسی اینست

قصیدهٔ فارسی

اے آنکه تو ولی خداوند اکبری / هادی ممکناتی و شافع محشری
مولائے خلق کرده حقت در غدیر خم / یزدان نهاد بر سرت این تاج سروری
داماد مصطفائی و هم سرّ لو کشف / قائم مقام احمد و بر خلق سروری
آیات رحمت حق حلال مشکلات / هستی و نیست لایق این رتبه دیگری
فرمان گذار حکم تو باشد قمر بچرخ / بر عرش و کرسی و قلم و لوح امری
هم خانه شیتی اے سرّ لم یزل / کشتی بحر علم نبی را تو لنگری
اشجار گر قلم شود و بحرها مداد / نتوان نوشت وصف تو از حرف دفتری
جز تو نبوده است کسی خانه زاد حق / زاده ز کعبه کے ولدے شد ز مادری
رایات کفر تو ز تیغ افگنی بکف / ببریده سر کشیده بخون عمرو عنتری
در خدمت نبی خدا اے ولی حق / جامے بکف گرفته و ساقی کوثری

مطلب ثانی در اعلمیت حضرت امیر المومنین علیه السلام

واین مطلب نیز بر اصحاب بصیرت و ارباب سیرت بنهایت وضاحت و نهایت صراحت رسیده که علم آنحضرت نه بمرتبه بود که احدے از بشر را ممکن الحصول نتواند بود چه کسانیکه سیر در علم

سیر و حدیث و تواریخ نموده اند جزم کرده اند که رسیدن باین مرتبه غیر متوقع الوصول خواهد بود و چنانچه بعضے از جهول پر فضول که دخل و تصرف بیجا در امور اینکه اختصاص بخواص اشخاص داشتند مینمودند **ولی** با وجود این در افضلیت و اعلمیت حضرت امیر المومنین حرفے نداشتند بلکه در اکثر مشکلات لا ینحل بطرف آنحضرت علیه السلام رجوع مینمودند و آن مولاے متقیان و امیر مومنان جمیع مشکلات شانرا بنحوے تشریح میفرمود که احدے را مجال اشکال نمودن در آن نبود زیرا آنحضرت مکرر میفرموده است لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر با و بسم الله الرحمن الرحیم یعنی اگر بخواهم که تقریر کنم در تفسیر با و بسم الله الرحمن الرحیم هر آئینه بار هفتاد شتر خواهد شد البته همین شخص است که در مسجد کوفه در جلوس خواص و عوام انام که اغلب شان بارشته تام و تمام و سلیقه سلیمه و درایه مستقیمه بودند آن امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم بر منبر حضرت خیر الانام بتعلیم حضرت ملک العلام قیام تام نموده چنان میفرموده اند که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سوال کنید از من قبل از انکه از میان شما غائب شوم و دست مبارک بر سینهٔ بے کینه گذاشته میفرمود که این صندوق علم است و این موضع لعاب و آب دهان مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلعم است پس فرمود اگر اهل توراة و اهل انجیل و اهل زبور بیایند و سوال کنند هر آئینه حکم کنم در میان ایشان از کتاب ایشان و خداے من قادر است که این کتابها را بنطق آورد تا دلالت بر صدق مقال حسن مآل من نمایند **و در بعضے** روایت است که آنحضرت علیه السلام فرمود سلونی من طرق العرش فانی اعرف بها من طرق الفرش یعنی سوال کنید مرا از راه هاے آسمان بتحقیق من راه هاے عرش را از کردہ راه هاے فرش عارف ترهستم **و در بعضے** روایات وارد شده سلونی عما دون العرش **و نیز** وارد شده است که آنحضرت فرمود سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیة الا وقد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل نزلت ام فی جبل یعنی ابن حجر مکی وغیره آورده اند که فرمود سوال کنید مرا از کتاب خدا و علم من در قران چنان است که هیچ آیتے نیست مگر آنکه میدانم در کدام ساعت نازل شده است در شب نازل شده است یا در روز در زمین مستوی نازل شده است یا در کوه **و ایضا** وارد شده است که آنحضرت علیه السلام میفرموده است اوتینا علم المنایا والبلایا و علم الانساب و فصل الخطاب یعنی ما هستیم که داده شده است مرا

در اعلمیت علیؑ از سائر انام گوید

علم ورودها ومرگها وبلاها را هستیم که میدانیم نسب های جمیع خلق وعلم کردن بحق را **وایضاً** وارد
شده است که مولای متقیان علیه السلام فرموده انا عالم المنایا والبلایا وانا صاحب العصا والمیسم
یعنی من هستم کسیکه واقف هستم بر مرگها وبلاها که بمردم میرسد ومن هستم کسیکه صاحب عصا ومیسم است
وایضاً بطرق حضرات خاصه وعامه وارد است که آنحضرت علیه السلام فرموده علمنی رسول الله
الف باب یفتح من کل باب الف باب یعنی تعلیم فرموده است مرا نبی امی صلعم بنوا این علوم
هزار باب از علم چون یکی از هر باب بمن هزار باب دیگر از علوم کشوده میشوند **ایضاً** مکرر آنحضرت فرموده
است لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً یعنی من آنچه در صغر سن خود میدانستم ومعرفت
الهی وحضرت رسالت پناهی صلعم داشتم اگر درین سن که جمیع پرده ها وحجابها کشوده شوند
وبرداشته شوند هر آئینه در معرفت من زیادتی نخواهد شد یعنی من انتهای مراتب معرفت در همان
صغر سن داشتم ودر معرفت من نقصان نبوده که بکشف حجابها زیادتی تواند شد **وایضاً**
بطرق حضرات خاصه وعامه وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام میفرموده است والله ما
انزلت آیة الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت وعلی من نزلت ان ربی وهب لی
قلبا عقولا ولسانا ناطقا یعنی سوگند بخداوند که نازل نشده است آیتی مگر آنکه میدانم در چه
نازل شده ودر کجا نازل شده وبر کدام یکی نازل شد بدرستیکه پروردگار بخشش ولطف فرموده است از
برای من دل یادگیرنده وزبانی بیان کننده **وایضاً** اخرج الطبرانی عن ابن عباس و
ابو نعیم فی المعرفة واخرج العقیلی وابن عدی وغیرهم فی مسانیدهم بالاسانید المختبة
المختبرة قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی حضرت رسول صلعم فرموده
که من مدینه علم وعلی بود درا او انما المصطفیٰ مدینة علم وعلی بابها من اتاه اتاها
وایضاً اخرج البغوی فی حسان المصابیح والترمذی عن علی علیه السلام قال النبی
صلعم انا دار الحکمة وعلی بابها یعنی حضرت رسول صلعم فرمود من هستم خزانه حکمت الهی وعلی است
دروازه آن **وایضاً** اخرج الحاکم عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلعم رحم الله
علیاً اللهم ادر الحق مع علی حیث ما دار **وایضاً** وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام
مکرر میفرموده است هذا کلام الله الصامت وانا کلام الله الناطق یعنی این قرآن کلام

در اعلمیت علی بر سایر انام گوید

و فرقان حمید کلام خدا است کہ سخن میگوید و من چنان کلام خدا ہستم کہ سخن میگویم بنحویکہ حق از باطل چون روز از شب تمیز میگردد **وایضاً** اخرج السیوطی فی التاریخ وابن الحجر فی الصواعق وغیرہما عن عایشہ وام سلمہ قال رسول اللہ صلعم علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یتفارقا حتی یردا علی الحوض یعنی حضرت رسول صلعم میفرمود کہ آنچہ علی علیہ السلام میگوید و میکند مطابق قرآنست و آنچہ در قرآنست مطابق قول و فعل علی علیہ السلام است و این ہر دو از ہم جدا نشوند تا آنکہ بر کوثر نزد من وارد شوند و مبین این حدیث حدیث دیگر است کہ حضرت رسول پیغمبر فرمودہ است انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی اہل بیتی کہ عترۃ طاہرہ طیبہ خود را قرین قرآن و ثانی فرقان نقل فرمودہ است و این ہر دو اصح است کہ ایشان اند الراسخون فی العلم تمام قرآن مجید تفصیلاً و تفسیراً و تاویلاً و تنزیلاً و ناسخاً و منسوخاً و محکماً و متشابہاً و خاصاً و عاماً و جزواً و کلاً و مقیداً و مطلقاً و منفصلاً و مجملاً و ظاہراً و باطناً در خانہ ایشان شرف نزول اجلال یافتہ است پس باوجود این چگونہ حضرت امیر علیہ السلام ادعاے چنین نہ نماید چہ اگر چنین نبودے چگونہ عمر ابن الخطاب کہ اہل سنت و جماعت ویرا خلیفہ ثانیہ میدانند ہفتاد و یک جا در مشکلات خود بطرف آن مشکل کشا رجوع نمودے بقولہ لولا علی لہلک عمر یعنی بعد از حل نمودن مشکلات عمر میگفت اگر علی نبودے ہر آئینہ عمر ہلاک شدے پس چون خلیفہ چنین باشد مریدانش چہ باید باشند **لیکن باوجود** ثبوت اعلمیت و افضلیت امیر مومنان و مولاے متقیان علیہ السلام چگونہ بعضے از جہول بر مفضول تفضیل مفضول مینمایند چشم از حق پوشیدہ باطل را در مقابل ناطق بحق قایم مینمایند و این بلا شبہ ترجیح بلا مرجح خواہد بود ہر چند میخواہند کہ نور روشن خدا را خاموش کنند لیکن واللہ یتم نورہ ولو کرہ المشرکون **وایضاً** بروایات حضرات خاصہ و عامہ وارد شدہ است واللہ اوتی علی تسعۃ اعشار العلم وھو مختص بہ واللہ ھو شریک مع سایر الناس فی العشر الآخر یعنی ابن عباس میگوید سوگند بخدا کہ دادہ شدہ است بعلی ابن ابیطالب علیہما السلام نہ عشر از علم در حالیکہ آن نہ عشر مخصوص ذات فایض البرکات آنحضرت علیہ السلام است بنحویکہ احدے را

شراکت در آن نباشد و در حصۂ آخر که بمخلوق داده شده است سوگند بخداوند که آنحضرت علیہ السلام در انہم شریک است **وایضاً** عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلعم انا میزان العلم و علی کفتاہ والحسن والحسین خیوطہ والفاطمۃ علاقتہ والائمۃ من بعدی عمودہ یوزن اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا **ایضاً** بطرق حضرات خاصہ و عامہ وارد شدہ است افرض اہل المدینۃ علی ابن ابیطالب علیہما السلام یعنی عالم ترین اہل مدینہ در علم فرائض و حاکم ترین آنہا حضرت امیر علیہ السلام است **ایضاً** وارد شدہ است کہ حضرت رسول فرمود صاحب سری علی ابن ابی طالب علیہما السلام یعنی عالم بجمیع اسرار من علی علیہ السلام است و احدے غیر از علیؑ واقف اسرار نبوی نبودہ است **ایضاً** وارد شدہ است علی اعلم من بقی بالسنۃ یعنی کسانیکہ باقی ماندہ اند در دنیا حضرت امیر علیہ السلام عالم ترین ہمۂ آنہا است بسنت رسول آخر الزمانؐ **ایضاً** قال علی علیہ السلام لو ثنیت لی الوسادۃ لاحکمت بین اہل التورٰۃ بتوراتہم وبین اہل الزبور بزبورہم وبین اہل الانجیل بانجیلہم وبین اہل الفرقان بفرقانہم یعنی اگر گذاشتہ شود برائے من تکیہ ہر آئینہ حکم کنم میان اہل توراۃ بتوراۃ آنہا و میان اہل زبور بزبور آنہا و میان اہل انجیل بانجیل آنہا و میان اہل قرآن بقرآن آنہا۔

تنبیہ بدانکہ اینقدر احادیث و اخبار در بارۂ اعلمیت و افضلیت حضرت امیر علیہ السلام جملہ علمائے اہل قبلہ کہ ہر یکے در علم حدیث و اخبار سر رشتہ تمام دارند در مسانید خود و با سانید معتبرہ معتمدہ بحیز تحریر آوردہ اند کہ بنوشتن محض احادیث اعلمیت آن حضرت ضخیم تر ازین وجیزہ کتابے خواہد شد نظر باختصار گذاشتم بیا حق کتاب را خالی برائے آئینہ دیدہ انخودم پس معلوم شد کہ آن مظہر عجائب و غرائب بعد از نبی آخر الزمان صلعم از جمیع انبیاء و سلف اعلم و افضل است و این بعید نیست چنانچہ قصۂ حضرت موسیؑ و حضرت خضر علیہما السلام شاہد مطلب ما تواند شد باوجود آنکہ حضرت موسیؑ از جملہ انبیائے اولو العزم بودہ است و حضرت خضرؑ نبی بنفس خود بودہ است مگر آنکہ حضرت خضرؑ بفرمان حق سبحانہ میکرد حضرت موسیؑ علم بآن ہم نرسانیدہ است چنانچہ حق سبحانہ در کتاب عزیز خویش در سورۂ کہف اشارہ ہمین فرمودہ است بقولہ تعالیٰ فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا

در اعلمیت علیؑ بر سائر انبیاء گوید

آتَیْنٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنٰهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا خلاصه کلام الخ این هر دو
بزرگوار در کشتی نشسته بودند ناگاه حضرت خضر علیه السلام تخته کشتی از هم جدا جدا نمود و حضرت
موسی علیه السلام متحیر گشته گفت اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا اِمْرًا پس
ازان هر دو بزرگوار میرفتند تا اینکه رسیدند بجائیکه اطفال ببازی مشغول بودند پس حضرت
خضر علیه السلام یکی از بچها را بقتل رسانید پس حضرت موسی نیز درانجا اعتراض کرد و گفت
اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُکْرًا این نیز دیگر دیوار رسیده که قریب
بافتادن پس خضر آن را بسبب استحکام اساسش محکم و راست کرد پس حضرت موسی علیه السلام
درانوقت نیز اعتراض کرد پس حضرت خضر علیه السلام گفت هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِکَ
سَاُنَبِّئُکَ بِتَاْوِیْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَّلَیْهِ صَبْرًا پس حضرت موسی علیه السلام بسبب عالم
نبودن برین امور بسیار متحیر گشت تا اینکه حضرت خضر تشریح امور ثلاثه کرد و گفت ای
موسی بدان چون ما در کشتی نشسته بودیم و این کشتی از مساکینی بود که در دریا بواسطه
آن کشتی کسب معاش خود میکردند و من میدانستم که عقب ما سلطان جابری است که
جمیع کشتی ها را ببیگاری جبرا میگیرد لهذا این کشتی را ناقص کردم که آنرا معیوب دانسته
دست ظلم و ستم از سر این مساکین بردارد چنانچه حق سبحانه در کتاب عزیز خویش اشاره
باین فرموده است بقوله تعالی اَمَّا السَّفِیْنَةُ فَکَانَتْ لِمَسٰکِیْنَ یَعْمَلُوْنَ فِی الْبَحْرِ
فَاَرَدْتُّ اَنْ اَعِیْبَهَا وَکَانَ وَرَآءَهُمْ مَّلِکٌ یَّاْخُذُ کُلَّ سَفِیْنَةٍ غَصْبًا و بعد
ازان فرمود ای موسی علیه السلام بدانکه غلامی را که من بقتل رسانیدم تو علم براین
نداری و حق سبحانه مرا تعلیم فرموده است که این طفل باعث طغیان و موجب زیادتی کفر
خواهد شد و در بعضی روایات دیده شده است که قاتل بعضی از انبیاء علیهم السلام خواهد
شد اینست که طفل را بقتل رسانیدم چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خویش نیز باین طرف
اشاره فرموده است بقوله تعالی وَاَمَّا الْغُلٰمُ فَکَانَ اَبَوٰهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِیْنَا
اَنْ یُّرْهِقَهُمَا طُغْیَانًا وَّکُفْرًا لکن حق سبحانه عوض این پسر پسری دیگر که بهتر و خوبتر
باشد لطف و رحمت خواهد فرمود و ای موسی پس بدان باعث استحکام جدار آنست

در اعلمیت علی بر سائر انبیاء عم گوید

کہ زیر این دیوار خزانہ ایست مخفی و محفوظ برائے دو یتیم محترم کہ در مدینہ اند پس حق سبحانہ
چنان خواستہ است کہ این خزانہ محفوظ باشد تا آنکہ آن دو یتیم بحد رشد و بلوغ برسند
و من بحکم خداوند عز اسمہ این دیوار را محکم ساختم تا آنکہ احدے بر آن اطلاع بہم نرساند چنانچہ
حق سبحانہ بطرف این در کتاب عزیز خویش اشارہ فرمودہ است بقولہ تعالی واما الجدار فکان
لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحتہ کنز لہما الی قولہ تعالی ذلک تاویل مالم تسطع
علیہ صبرا۔ پس بوضوح پیوست کہ باوجود آنکہ حضرت خضر علیہ السلام ادعاے سلونی قبل ان
تفقدونی یا ادعاے سلونی عن طرق العرش فانی اعرف بہا من طرق الفرش وغیر
اینہا از ادعاہائیکہ اختصاص بذات مقدس حضرت علی علیہ السلام داشتند نکردہ است چنان امور
مجہول را بجناب حضرت موسی علیہ السلام رسانید پس کسیکہ صاحب علم ما کان وما یکون باجماع امت
باشد غیر از نبی آخر الزمان بر جمیع انبیاء سلف چرا افضلیت واعلمیت واکملیت وے ثابت نباشد

توضیح داعی گوید کہ علم حضرت امیر علیہ السلام اگرچہ بالقطع والیقین ما تحت علم حق
سبحانہ وتعالی است لکن در ما فوقیت او از علوم بشریہ نزاعے نداریم واین معلوم است کہ سائر
فصحاے ہر زمان و جمیع بلغاے دوران باین فصاحت وبلاغت خصوص در معانی کہ سر رشتہ تمام تمام
دارند تاکنون باین سلیقہ سلیمہ ودر ادراک مستقیمہ شان از افہام وتفہیم کلام آن امام علیہ السلام علیہ الصلوة والسلام
الی ساعة القیام قاصر وبے مجال اند چنانچہ این مطلب بر متتبعین علوم سیر و تواریخ واخبار و حدیث
پوشیدہ نتواند بود کہ ادعیہ واحادیث وقصاید وخطب وغیرہ کہ از آنحضرت وارد شدہ اند ودر ہر حرف
مبلغے از علوم نحو وصرف ومنطق ومعانی وبیان وفصاحت وبلاغت وحساب واصول
فقہ وکلام وتفسیر وحدیث خزینہ مہیا شدہ ودر ہر نقطش کنوز رموز دفینہ بلکہ جمیع علوم کہ
مذکور شدند با دیگر علومیکہ ہمہ آنہا تاکنون در دار دنیا مروج اند انتہاے ہمہ آنہا بسوے آنجناب
میشود وبسیار از شعراء قصاید لا تعد ولا تحصے گفتہ اند۔ **قصیدہ فارسیہ**

سزاوار محراب و منبر توئی۔ چو بر شہر علم نبی در توئی۔ تو کردی بشمشیر اسلام راست۔ زعبر نبی منبر او تراست

ایضاً فی شان علی علیہ السلام

ہو النباء المکنون والجوہر الذی + تجسد من نور من القدس زاہرا

در اعلمیت علیؑ بر سائر انامؑ گوید

اوست خیر پوشیده و گوهر انجا نکه
قبول تن کرده است از نور عالم قدس درخشنده است

ووارث علم المصطفیٰ وشقیقه اخا
ونظیراً فی العلی والاواصر

و وارث علم نبی و وصی او و برادر پیغمبر است
ونظیر اوست در بزرگی و بلندی

الا انما التوحید لولا علومه
کعرضة ضلیل ونهبة کافر

آگاه باش بدرستیکه توحید خدا اگر نبودی علوم آنحضرت
بود در معرض تلف شخص بسیار گمراه و غارت شده کافر

وایضاً فی شان علی علیه السلام

بئر معطلة وقصر مشرف
مثل لآل محمد مستطرف

چاه بسیار عمیق پر آب و قصر بسیار مشرف و بجهة بلندیها
مثل خوش است برای آل محمد صلعم

فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی
والبئر علمهم الذی لا ینزف

پس قصر مجد و بزرگی ایشان بالا رفته نمیشود
و چاه عمیق علوم ایشان به بر داشتن کم نمیشود

وایضاً فی شان علی علیه السلام

تمسک بالکتاب ومن تلاه
فاهل البیت هم اهل الکتاب

چنگ بزن بکتاب خدا و کسیکه خوانده است اورا
پس اهل بیت رسول اهل کتاب و اهل قرآن اند

بهم نزل الکتاب وهم تلوه
وهم کانوا الهداة الی الصواب

بایشان نازل شد کتاب خدا و ایشان تلاوت کردند
و ایشان بودند هادی بسوی کارهای صواب

امامی وحد الرحمن طفلا
وآمن قبل تشدید الخطاب

امام من بتوحید خدا در کودکی قایل شد
و ایمان آورد برسول پیش از محکم شدن خطاب و امر خدا

علی کان صدیق البرایا
علی کان فاروق العذاب

علی بود بسیار تصدیق کننده رسول از همه خلق
علی بود جدا کننده عذاب و نعیم بهشت

وغیره ازین بسیارے فصیحے زمان و بلغاے دوران قصائد غرا در افضلیت و اعلمیت امیر مومنان و مولاے متقیان نوشته اند بر متتبعین سیر و تواریخ و اخبار پوشیده نیست

بحث ثانی در عصمت وطهارة ائمه اطهار گوید

دانکه عصمت در اصطلاح عبارتست از لطف خاصے که حق سبحانه وتعالی نسبت ببعض اشخاص

در فضایل و مناقب علی گوید

خود نموده است از این جا راست که در هیچ آنے از آوان هیچ نحوے از انحا مصدر خطا
وسهو ونسیان واقع نتواند شد لهذا مرتکب شدن گناهان صغایر وکبایر عمداً وسهواً وجهلاً
ممکن نتواند بود واثبات این مطلب بدو صنف تواند شد عقلی ونقلی **امّا برهان عقلی**
پس پوشیده نماند که آنچه از فواید که بوجود مقدس نبی صلعم مترتب میشوند بدون تفاوت همان
فواید بوجوده بوجود امام علیه السلم نیز مترتب میشوند واین معلوم است زیرا که امام علیه السلم خلیفه و
جانشین نبی صلعم بجهت ابلاغ ما یجب علی النبیّ ابلاغه میباشد **پس آنچه** از دلائل وبراهین
که بر عصمت پیغمبر صلعم ناطق اند چنانچه بعضے سابقاً مذکور شده‌اند همان براهین ساطعه وقوانین
قاطعه بر عصمت ائمه علیهم السلم نیز ناطق صریح وصادق صحیح اند **و اگر نه** ابلاغ ما یجب علی النبی ابلاغه
بحصول نخواهد انجامید **پس** فوائدیکه از وجود امام وخلیفه مترتب میشوند مترتب نخواهند شد
چنانچه بر افهام زاکیه واذهان صافیه پوشیده نیست **دلیل** دیگر اینست که اگر نبی نوع انسانی
بسبب عدم عصمت شان مصدر خطا وسهو ونسیان واقع تواند شد لهذا مرتکب معاصی شوند
نزاعے نداریم پس دلیل شان بطرف صراط مستقیم بعد از نبی آخر الزمان خلیفه برحق وجانشین
مطلق است چنانچه سابقاً بمعرض ثبوت رسیده است **پس اگر** هادے سبل بعد از رسل صلعم معصوم
نباشد چون یکے از خود شان است در هدایت محتاج بدیگرے خواهد بود پس نظر در دیگر کنیم اگر این
هادی دیگر معصوم باشد مطلوب باسلوب خوب وبرهان مرغوب ثابت گردد واگر چون یکے از خود
شان باشد پس این نیز در طلب هدایت محتاج بدیگرے خواهد بود وهکذا **پس** این نحو تسلسل
صریح لازم آید وبطلان آن در محلّ خودش ثابت است **فافهم پس** چون این مطلب باثبات رسید
که خلیفه برحق وجانشین مطلق نمیتوان شد مگر کسیکه معصوم باشد پس از اینجا بعیان رسید
که امیر مومنان ومولاے متقیان علیه السلم بنصوص قرآنی واحادیث متواتره خلیفة النبی الاعظم
قایم بمقام النبی لابلاغ ما یجب علی النبیّ ابلاغه میباشد اگر این حجة خدا معجز اوصیا معصوم
نبودے چگونه صاحب وما ینطق عن الهوىٰ یعنی رسول عربی صلعم در غدیر خم خلیفه و
جانشین خویش وی را قرار میفرمودے پس عصمت وطهارت آنحضرت علیه السلام از روے برهان
عقلی ثابت است بجزیکه احدیرا مجال شبهه وانکار نتواند بود **وامّا دلیل نقلی**

در تحقیق عصمت وطهارت علیؑ گوید

پس آیۂ شریفۂ تطہیر است کہ در شان اہل بیت عصمت و طہارت نازل است بہذا ایشان از جمیع نجاسات و خباثات و معاصی صغیرہ و کبیرہ پاک و پاکیزہ اند چنانچہ ترمذی در کتاب التفسیر در سورۂ احزاب بروایت حضرت ام سلمہ میفرماید لما نزلت هذه الاية الشريفة على النبي صلعم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا في بيت ام سلمة فدعى النبي فاطمة وحسنا وحسينا بكساء وعلي خلف ظهره فجللهم بكساء ثم قال اللهم هولاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وقالت ام سلمة وانا معهم يا رسول الله قال انت على مكانك وانت على خير حاصل مراد اینست کہ زمانیکہ نازل شد آیۂ شریفۂ تطہیر بر پیغمبر در خانۂ ام سلمہ کہ زوجۂ آنحضرت بودہ است پس حضرت رسول صلعم صدیقۂ طاہرہ فاطمۂ زہرا و حسن مجتبیٰ و حسین شہید کربلا و امیر مومنان علی علیہ السلام را عقب سر ایشان نشانیدہ عبای خود را بایشان پوشانیدہ و پس ازان عرض کرد بار خدایا اہل بیت من این چہار تن اند دور و زایل گردان از ایشان ہا دۂ جمیع گناہان و پلیدی ہا را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی حضرت ام سلمہؓ عرض کرد کہ من ہم با ایشان شریک ہستم حضرت رسول فرمود خیر تو بجای خود ہستی تو بمقام زوجیت ہستی و لے عاقبت تو بخیر است **تصحیح مقام** بدانکہ مراد از رجس گناہ و جمیع اقسام پلیدی از اعمال و افعال و اقوال میباشد زیراکہ رجس اسم جنس است پس مشتمل و متضمن جمیع اقسام پلیدیہا و معاصی صغار و کبار میباشد چنانچہ علمای لغات بخوبی تصحیح آن فرمودہ اند منہا **در قاموس** بگوید الرجس المأثم وكل ما استقذر من العمل المودي الى العذاب والشك والعقاب والغضب یعنی مراد از رجس جمیع اقسام گناہ است و عملیکہ مودی و منجر بعذاب و شک و عقاب و غضب تواند شد و ابن اثیر **در نہایہ** میگوید الرجس القذر وقد يعبر به عن الحرام والفعل القبيح والعذاب واللعنة والكفر یعنی مراد از رجس قذر است و قذر تعبیر کردہ شدہ است از جمیع محرمات و افعال قبایح و عذاب لعنت و کفر و **در منتہی الارب** میگوید رجس بالکسر پلیدی و گنہ و ہر کار پلید و زشت و کاریکہ موجب عذاب باشد و شک و عقوبت و خشم و لعنت و **در مجمع البحرین** میفرماید و فی قولہ تعم انما يريد الله

در تحقیق عصمت و طہارت ائمہ گوید

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ای الاعمال القبیحة والمآثم و همچنین همه اهل لغات
در کتب خود تشریح فرموده اند که منجمله معانی رجس است جمیع گناهان صغایر و کبایر حتی
امور اینکه موجب تنفیر باشند پس چون معانی رجس بالکسر بوضوح پیوست باید دانست
که ظاهر ترجمه آیه شریفه چنانست که جز این نیست میخواهد حق سبحانه و تعالی که دور و زایل
گرداند از شما جمیع اهل بیت سائر اقسام گناهان صغایره و کبایره و باز دارد همه شماها را از صدور
افعال رذیله و اعمال شنیعه و اقوال قبیحه پس چون این آیه شریفه تطهیر شرف نزول یافت در
جامع الاصول از سمعانی و نیز در ترمذی از انس وغیره روایت کرده اند کان
رسول الله یجیئ کل غداة فیقوم علی باب علی و فاطمة فیقول الصلوة انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الی قریب ستة اشهر یعنی حضرت رسول
آخر الزمان صلعم هر صبح بر دروازه حضرت امیر علیه السلام تا قریب شش ماه تشریف آورده آیه شریفه
تطهیر میخواندند و عبد الله مرزبانی از حمراء و اخطب از سعید خدری و سیوطی
از ابن عباس چنین روایت کرده است لما نزلت آیة وأمر اهلک بالصلوة شهدنا
رسول الله تسعة اشهر یاتی کل یوم باب علی وقت کل صلوة فیقول السلام علیکم و
رحمة الله وبرکاته اهل البیت انما یرید الله لیذهب الخ یعنی چون آیه شریفه مزبوره
شرف نزول یافت رسول آخر الزمان صلعم تا نه ماه بر دروازه حضرت امیر علیه السلام بروقت
هر نماز تشریف آورده بعد از اینکه از حق سبحانه طلب رحمت و برکت میکرد علی الاتصال آیه
شریفه تطهیر تلاوت میفرمود توضیح مقام بدانکه چون آیه شریفه تطهیر مجملاً مراد آن
معلوم شد پس مفصلاً چندے از امور مهمه نیز از این بوضوح پیوست و بیان دلالتش
چنانست که گوئیم اولاً در آیه شریفه تطهیر کلمه انما از برائے حصر است یعنی که ذهاب
رجس منحصر است در آل عبا علیهم السلام بنحوے که احدے از زوجات و اصحاب و اقارب
دخلے در آن ندارند۔ چنانچه کافه مفسرین و محدثین معتبرین از مورخین در مسانید خود
باسانید معتبره و متعدده ببلاغ تحریر آورده اند که چون آیه شریفه تطهیر شرف نزول یافت نبی آخر الزمان
حضرات آل عبا علیهم السلام را زیر عبا و شتری خود جمع کرده ام المؤمنین یعنی حضرت ام سلمه بعرض

در تحقیق عصمت اطهار کرده اند

آنحضرت صلعم رسانید اما من اهل البیت یا رسول الله صلعم یعنی من هم آیا از اهل بیت رسالت هستم
حضرت رسول صلعم در جواب فرمود انک علی خیر انت من ازواج رسول الله یعنی ای ام سلمه
تو از اهل بیت نیستی بلکه از جمله ازواج هستی و عاقبت تو بر خیر میباشد ثانیا کلمه یرید الله
باثبات میرساند که عصمت و طهارت انبیاء و ائمه علیهم السلام من جانب الله است نه من جانب
الناس و واقعی است که عصمت یعنی گذشته حاصل نمیشود دیگر اذهاب ماده جمیع اقسام
ارجاس و انجاس و اخباث ظاهری و باطنی جزئی و کلی و اذهاب ماده شئ احدی غیر از خالق جهان
ماده کرده نمیتواند لهذا فاعل اراده و آیه مزبوره باسم الله ذکر فرموده است پس کسانیکه
که بعضی از جهول بر فضول چنین مرتبه رفیعه غیر ممکنة الحصول قرار دهند عصمت آنها بجهت
تحصیل دنیا و فرضی بود نه من عند الله تعالی فافهم ثالثا لام لیذهب لام کی است فائده
این لام عند النحاة آنست که چون بر مضارع داخل شود بعد آن لام آن مصدریه مقدره باشد
لهذا پس مستقبل را بتاویل مصدر برد و از اینجا است که تقدیر آیه شریفه چنان کرده میشود انما
یرید الله اذهاب رجسکم یا اهل البیت الخ چونکه مصدر مقتضی از منه ثلاثه است
بنابراین حاصل معنی آیه مزبوره چنانست که حق سبحانه و تعالی همیشه میخواهد که در هر یکی از
از منه ثلاثه یعنی زمان گذشته و زمان حال و استقبال از شما اهل بیت علیهم السلام جمیع ماده
اقسام انجاس و ارجاس و اخباث را دور و زائل گرداند پس مراد حق سبحانه و تعالی در اینجا
چند چیز است یکی اظهار اراده خودش نسبت باهل بیت علیهم السلام که من از همیشه میخواهم
که شما همیشه در از منه ثلاثه پاک و پاکیزه باشید و دیگر اظهار تطهیر اهل بیت علیهم السلام میباشد
کما لا یخفی رابعا الف و لام الرجس استغراقی است و رجس اسم جنس افرادی است
و هو ما وضع للحقیقة من غیر اعتبار الفردیة و یصدق علی القلیل و الکثیر
یعنی اسم جنس افرادی وضع کرده شده است از برای حقیقت که اعتبار فردیت در آن
نباشد و بر قلیل و کثیر از آن حقیقت علی السویه اطلاق شود و لکن چون بر این قسم اسم
جنس الف و لام استغراقی داخل شود در آن وقت تمام حقیقت ما وضع له مراد باشد
چنانکه این مطلب نوشته شد در علم نحو مفصلا نگاشته اند پس چون این مطلب بوضوح

در تحقیق عصمت و طهارت گوید

رسید میگوئیم که رجس اسم جنس افرادی است نه جنسی زیرا که بر قلیل و کثیر از رجس علی السویه
صادق اید پس بدخول الف و لام مراد از کلمه الرجس که در آیه شریفه مزبوره مذکور است نفی
تمام حقیقت ما وضع له که عبارت از جمیع انواع ارجاس و انجاس و اخباث معنویه و صوریه
چون حیض و نفاس و احتلام غیره وغیره است میباشد چنانچه سابقاً در حل معانی رجس که از لغات
مختلفه نگاشته ایم معلوم شده باشد **تفریع** بنا بر آنچه نوشتیم باثبات رسید که حق سبحانه
اہل بیت رسالت صلعم را از جمیع اقسام انجاس و ارجاس و اخباث و اقذار چون گناه صغیره
و کبیره بلکه از ترک اولے و خون حیض و نفاس و احتلام وغیره وغیره از ابتداء عمر تا آخر ظاہراً
و باطناً پاک و پاکیزه فرموده است **کما فی الصّواعق** وغیره قال النبی صلعم
ابنتی فاطمه حوراء الانسیه لم تحض و لم تطمث یعنی رسول آخر الزمان صلعم
فرمود دختر نیک اختر من حوریه از ذات ادمیه است که خون حیض نمی بیند بخلاف عایشه
که بجهت عدم عصمت و طهارة جمیع آن اموریکه از صدیقه کبرے فاطمه زہراء علیہا السلام
ظهورش ممکن نبوده است از عایشه ہمیشه ظاہر میشد ندو نیز ہمیشه نجس بوده بهر وقت معینه
ہمیشه خون حیض وغیره میدید **کما فی الترمذی** وغیره عن عایشه قالت
کنت انا ارجل راس رسول الله صلعم و انا حایض یعنی عایشه گفت که من
ترجیل موے سر حضرت رسول صلعم میکردم و حال آنکه در حیض بودم **فوجه** آنست
که عایشه داخل اہل بیت علیہم السلام و آیه تطهیر نبوده است خامساً آنکه **الف**
ولام در کلمه اہل البیت عهد یست یعنی اہلبیت معلوم و معین که با آنحضرت تحت عباء
داخل بودند پس بنا برین مراد از کلمه اہل که در اہل البیت است احق و اولے است و مراد
از اہل بیت خانه معینه نبوة و امامت و وحی و علم و فضل و کمال و عصمت و طهارة است
پس بعبارة اخرے بنا بر آنچه مذکور شد معنی اہل البیت آنست که احق و اولے و لایق سکنت
خانه حضرت رسول بجاے رسول صلعم احدے نیست غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند
حسین علیہم السلام و ہمین معصوم و مطهر از جمیع انجاس و ارجاس اند سادساً کلمه **یطهرکم**
تطهیرا تاکید ما سبق را مینماید تا که ضعفاے عقول و جهول به فضول این امر عصمت

در تحقیق عصمت و طهارت علی گوید

و طهارة را که عمده شرایط نبوة و امامت است سهل شمارند و حق اہل حق را بغیر مستحق رسانند
پس بنا بر این تشریحاتیکه نگاشتیم خلاصه ترجمه آیه شریفه تطهیر چنانست که حق سبحانه و تعالی در اینجا فقط از
از منتهای ذات اہل بیت رسالت علیهم السلام را از جمیع انواع ارجاس و نجاسات و اخباث ظاهری و باطنی صوری و
معنوی طاهر بالذات و مطهر بالغیر فرموده است **تنبیه** بنابرین عصمت و طهارة
جمیع اہل بیت رسالت علیهم السلام کالشمس فی رابعة النهار چنان هویدا و آشکار گردید که احدی را مجال
انکار در آن نتوانند بود و بدین جهت که عصمت و طهارة ایشان از روی برهان عقل و قران ثابت است
خلیفه برحق و جانشین مطلق غیر از حضرت امیر و خلفائیکه موصوف بصفات مزبوره باشند احدی دیگر
نتواند شد و اگر نه ابلاغ ما یجب علی النبیؐ اینجا بحصول نخواهد انجامید **و آنچه** از جمله احادیث
متضمن مطلب تواند شد بطریق خاصه و عامه لاتعد و لاتحصی وارد اند **و منجمله** احادیث که اہل سنت
نیز در مسانید خود باسانید معتبره متعدده آورده اند عن ابی لیلی الاشعری قال قال رسول الله
تمسکوا بطاعة ائمتکم فان طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله چه اگر احتمال
وقوع شان مصدر خطا و سهو و نسیان بودی چگونه عموماً اطاعت شان مطلقاً بر بنی نوع انسان واجب
گردیدی و عن ابن عمر قال قال رسول الله الامام الضعیف ملعون یعنی من یحتاج الی غیره فی امور
الدین پس اینجا بالخصوص تشریح و تصریح فرموده است که اگر امام و خلیفه رسول در امور دین محتاج
دیگری باشد آن خلیفه ضعیف و ملعون است پس ثابت شد که قابلیت و حقیت خلافت ندارد و این معلوم است
که احتیاج بدیگری از عدم عصمت است و بنا بر اخبار و احادیث خاصه و عامه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عالم ترین جمیع خلق است چنانچه سابقاً باثبات رسید که آنحضرت علیه السلام بعد از رسول عربیؐ اعلم از جمیع
انبیاء و افضل و اعلم است و از اینجاست که عمر ابن خطاب که بزعم اہل سنت خلیفه رسول است در مقامات
و یک مقام در امور دین احتیاج خود را بسوی حضرت علی علیه السلام ظاهر کرده است و حضرت امیر علیه
السلام این محتاج را در جمیع مقامها نجات از هلاکت نجاة داده اند که در مقامات و یک جا گفته است لولا
علی لهلک عمر فافهم و تامل و هذا اقوی الدلیل الاقوی و البرهان الاظهر فیه هل بتدبره
کشف الحجاب عن وجه المرام و تزداد بتذکره بصیرة فی هذا المقام و یظهر بتفکره
عصمة امام الانام علی وجه التمام **تنبیه** مفصل تحقیق عصمت و طهارة حقیر فقیر در

مجلدات غایت المقصود کرده‌هستم وجناب الاسلام والد علام جناب الحاج السید ابوالقاسم الرضوی القمی درخصوص مسئلهٔ عصمت ملائکه وانبیاء والائمه علیهم السلام باستقلال باستدلال کتاب مستطاب عصمة الانبیاء تصنیف فرموده اند من شاء فلیرجع الیهما پس بدانکه چون بوضوح رسید که جز ائمه علیهم السلام احدی از بشر معصوم نیست باید دانست بعضی از اخبار احاد چون لا یجتمع امتی علی خطاء او علی ضلالة از محل اعتبار خارج اند زیرا که بعضی از محققین بعد از تحقیق سند گویند که حدیث مزبور از جمله روایات ضعیفه است و بعضی گویند حدیث موضوع است لکن داعی گوید بر فرض صحت این خبر یقیناً از جملهٔ احاد است پس علماء جمهور اخبار احاد هرگز حجت نبوده اند شد فافهم

بحث ثالث در بیان نص بر امامت حضرت امیر علی علیه السلام است

و در آن دو مطلب اند **مطلب اول** در بیان نص بر امامت وخلافت امیر المؤمنین حضرت اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیهما السلام و در آن دو توضیح اند **توضیح اول** در نصوص قرآنی **نص اول** آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان آنچه حق سبحانه بتو امر فرموده است دربارهٔ ابلاغ آن اگرچنانچه ابلاغ آن نه نمائی پس گویا از اصل ابلاغ رسالت من ننموده باشی وحق سبحانه وتعالی از شر اشرار خلق حافظ و نگهبان تو است اکثر محدثین ومفسرین اتفاق کرده اند که نزول آیه شریفه چندین مراتب شده است منجمله ابتداء در عرفه ونیز در جحفه نازل گردیده است بارے اکثر از مورخین ومفسرین چون حافظ ابو نعیم در کتاب نزول و واحدی در اسباب النزول و ثعلبی و ابن مردویه و ابو القاسم حسکانی و ابوبکر شیرازی و بسیارے دیگر باسانید معتبره متعدده در مسانید خود روایت کرده اند که این آیه شریفه اول در عرفات نازل شد حضرت ادای امامت را بخوف منافقین موخر انداخت تا رسیدند بمسجد خیف جبرئیل باز همین آیه شریفه گرفته نازل شد آنجناب باز تاخیر فرموده ابلاغ امر امامت تا رسیدند بکراع الغمیم که مابین مکه ومدینه است جبرئیل باز همین آیه گرفته نازل شد حضرت صلعم فرمود حبیبم میترسم از اینکه یکذبونی ولم یصدقونی فی علی یعنی تکذیب من خواهند کرد تا آنکه بغدیر خم رسیدند که اند

حجفہ یک فرسخ است و جبرئیل نازل شد با خبر عصمت آنحضرت از مردم آنگاہ حضرت رسولؐ
مطمئن شد پس چون این آیہ شریفہ در غدیر خم شرف نزول یافت اکثر محدثین چون ثعلبی و
امام فخر الدین رازی در ذیل تفسیر آیہ شریفہ روایت آوردہ کہ قال ابو جعفر محمد ابن علی علیہ السلام
معناہ بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وفی روایۃ اخری فی فضل علی علیہ السلام
پس بحکم نزول آیہ شریفہ حجۃ خدا صاحب ما ینطق عن الھوی حضرت محمد ابن عبد اللہ صلعم با
بسیاری از جنود در غدیر خم کہ منزل مقصود بود در منظر سعود و زمان محمود و در آن بزم مسرت
و کامرانی شرف ارزانی فرمودہ بارے آنچہ مقدار تعداد جنود و عساکر آنحضرت بمحل قطع و یقین
رسیدہ است اینست کہ لشکر و عسکر آنحضرت صلعم کمتر از صد و بیست و چہار ہزار نفس نبودہ
است و در خواص الامۃ ابن جوزی نوشتہ وکان عددھم مائۃ وعشرین
الف یعنی یک لکھ و بیست ہزار نفس بودہ اند و بروایت دیگر وارد شدہ وکان
عددھم اکثر من سبعین الف کعدد اصحاب موسی اذا اخذ منھم بیعۃ ھرون
چونکہ تمام شباہت ہارون بموسی در علی بودہ است لہذا عدد نفوس وقت بیعۃ حضرت امیر
علیہ السلام زیادہ از ہفتاد ہزار بقدر اصحاب موسی بود کہ از آنہا بیعۃ ہارون گرفتہ شد
حضرت امیر در ہر چیز مشابہ ہارون بود حتی کما نقضوا بیعۃ ھرون واتبعوا العجل
والسامری کذلک نقضوا بیعۃ علی واتبعوا غیر الحق پس چون حجۃ خدا رسول
آخر الزمان بموجب نزول فرمان واجب الاذعان حق سبحانہ جل شانہ بجہت ابلاغ خطاب
مستطاب رب الارباب بمقام غدیر خم رسیدند ناگاہ ناقہ آنحضرت بآنجا توقف نمود و آنحضرت
از ناقہ بزیر تشریف آوردند و فرمودند این ہمان مقامیست کہ حکم بابلاغ خطاب مستطاب
شدہ است وکانت حرارۃ الھواء بحیث لو وضع اللحم علی الارض لتشوی وشدت
حرارۃ بنحوی بود کہ اگر گوشت بر زمین میگذاشتند کباب میشد پس اکثر محدثین و مورخین
فریقین نوشتہ اند کہ بحکم آنحضرت منادی منادی الصلوۃ قائمۃ پس آنچہ از جنود و عساکر
مقدم و مؤخر بودہ اند چون ہمہ در آن موضع غدیر خم بفرمان واجب الاذعان آن فخر العرب
والعجم جمع نمودہ شدند امر فرمود تا از پالانہای شتر منبر درست کردند و آنحضرت بر منبر

در تحقیق حدیث غدیر گوید

در تحقیق حدیث غدیر

تشریف بردہ بنہایت فصاحت و نہایت بلاغت خطبہ ادا فرمود پس از آن حضرات خاص
و عام روایت کردہ اند چنانچہ سید علی الہمدانی الشافعی در کتاب مودۃ فی القربیٰ
منبر بیہ فقام رسول اللہ صلعم واخذ بید علی ابن ابی طالب علیہما السلام فقال
ایھا النّاس الست اولیٰ بکم من انفسکم امرکم وانہاکم وما لکم علی امر ولا
نھی قالوا بلیٰ یا رسول اللہ صلعم فقال فمن کان اللہ مولاہ وانا مولاہ
فھذا علی مولاہ یامرکم وینہاکم ما لکم علیہ امر ولا نھی فقال اللّٰھمّ وال
من والاہ وعاد من عاداہ وانصر من نصرہ واخذل من خذلہ فلقیہ
عمر فقال ھنیئًا ھنیئًا لک یا علی ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولای
ومولیٰ کل مومن ومومنۃ یعنی حضرت رسول صلعم دست مبارک حضرت امیر علیہ السلام
را بدست مطہر خود گرفتہ بر منبریکہ از پالان شتر قائم نمودہ بودند تشریف بردہ فرمود
ایہا الناس آیا نیستم من مختار تر بر نفس ہائے شما زیادہ تر از شما وامر ونہی از جانب حق
سبحانہ بر شما میکنم وشما امر ونہی بر من نمیتوانید کرد عرض کردند آرے یا رسول اللہ صلعم
چنین است کہ فرمودید پس آنحضرت صلعم دست مبارک حضرت امیر علیہ السلام را بنحوے بلند
کرد کہ حضرات خاصہ وعامہ در مسانید خود مینویسند فظہر بیاض تحت ابطہ یعنی
سفیدی زیر بغل آنحضرت نمایان شد بعد آن فرمود کسیکہ خدا ومن بر نفس او مختار تر از
کردہ خودش باشیم اینک علی علیہ السلام نیز مختار تر بر نفس او خواہد بود پس از آن بدعا
خیر یاد فرمود تا اینکہ اہل سنت وجماعت مینویسند کہ عمر خطاب کہ یکے از صحابہ آنحضرت صلعم
بود چون با حضرت امیر علیہ السلام ملاقی شد دست مبارک آنحضرت علیہ السلام را بدست
خود گرفتہ عرض کرد خوشگوار باد بشما یا علی صبح ومساء کردی درحالیکہ مولائے من و
مولائے کل مومنین ومومنات شدہ بودی فاوّل من بایع علیًّا یوم الغدیر کان عمر
وابوبکر وعثمان وطلحہ وزبیر وکانوا یبایعون ثلاثۃ ایام متوالیۃ بیعتہم
متصل یکے بعد از دیگرے در خیمہ کہ بفرمان حضرت رسول صلعم نصب شدہ بود مردمے
رفتند بعلی بلفظ یا امیر المومنین سلام میکردند ومرحبا وہنیئًا ومبارکبادی میگفتند وبیعت

میگوید سید علی همدانی شافعی در کتاب **مودة فی القربی** مینویسد
چون رسول عربی صلعم ابلاغ رسالت فرمود قال عمر لما نصب رسول الله صلعم علیاً علماً فقال اللهم
انت شهیدی علیهم قال وکان فی جنبی شاب حسن الوجه وطیب الریح فقال
یا عمر لقد عقد رسول الله عقداً لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت
یا رسول الله انک حیث قلت فی علی وکان فی جنبی شاب حسن الوجه وطیب الریح
قال کذا وکذا قال نعم یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یوکد کما قلته
فی علی یعنی عمر خطاب روایت کرده است زمانیکه حضرت رسول صلعم ابلاغ رسالت فرمود وعلی را
در موضع غدیر خم علم اسلام بفرمان حق تعم قرار داد در جانب من جوانے خوش روے وخوشبوے
وخوش خوے بود پس مخاطب بسوے من شد وگفت یا عمر بتحقیق حضرت رسول صلعم درباره خلافت
علی ابن ابی طالب علیهما السلام چنان گره مضبوطے بسته است که احدے نکشاید مگر منافق ای عمر
بترس ازینکه این گره از دست تو کشوده شود پس عمر خطاب از حضرت رسول صلعم استفسار
حال این شخص جوان نمود وعرض کرد این جوان مگر علی علیه السلام است آنحضرت صلعم فرمود
آرے اے پسر خطاب لکن این جوان از اولاد حضرت آدم علیه السلام نیست بلکه جبرئیل است بحکم
پروردگار جلیل آمده وخواسته است که آنچه من بشما از جانب حق سبحانه در مقام غدیر خم در میان صد
بیست وچهار هزار نفر صحابی رسانیدم تاکید آن بنماید تا که حقوق علی واولاد او علیهم السلام ضایع
وتلف وغصب ننمایند **تشریح مقام** بدانکه عمر خطاب یکے از کسانے است که ابلاغ حدیث
غدیر میان آنها حضرت رسول فرموده است لکن منصفین بنظر انصاف باید ملاحظه نمایند که از
میان این همه جم غفیر مخصوص شدن عمر خطاب بخطاب پر عتاب حضرت جبرئیل خالی از علتے نیست
وآن علت مخفی آنست که عمر صاحب اعتبار بوده است وقاعده چنانست که اگر چند نفر میان شهر
مخالف مرضیه مطهره رفتار نمایند سید قوم در محضر همه شان یکے ازآنها که ذی عزت واعتبار
باشد تنبیه بنماید هر چند در آنوقت مخاطب بخطاب بزرگ قوم میباشد لکن منشاء او از خطاب
بمصاحبان دیگر هم میباشند همچنین هر چند مخاطب بخطاب حضرت جبرئیل همین عمر بوده است
لکن منشاء او بخطاب دیگر منافقها وهمصاحبها وغاصب حقوق اهلبیت هم بوده اند فافهم وتامل

تنبیه حضرت خاصه وعامه مینویسند چون حجة خدا حضرت محمد مصطفے صلعم بوجب نزول آیه شریفه ابلاغ رسالت یعنی حدیث غدیر رسانید پس ازان امر فرمود جمیع مردم را بانیکه سلموا علی علیؒ بامرة المومنین امرة بکسر همزه بمعنی امارة است یعنی سلام کنید بر علی علیه السلام باسم امیرالمومنینؑ بعضے از محدثین چون ابن مردویه وغیرا و باسانید معتبره معتمده روایت کرده اند بانیکه ان رسول الله امرنا ان نسلم علی علیؒ بیا امیرالمومنین یعنی رسول خدا صلعم بما امر فرموده است که بگوئیم السلام علیك یا امیرالمومنین اگرچه نبی آخرالزمان صلعم ابلاغ تبیین امارت علی علیه السلام بعد از تعیین خلافت وامامت فرمود لکن حق سبحانه قبل از بوجود آمدن آدم علیه السلام امیرالمومنین بودن علی علیه السلام تعیین وتبیین فرمود چنانچه اکثر محدثین ومورخین چون فردوس الاخبار از حذیفه یمانی وغیرا و روایت کرده اند اذا نزلت ایة اذا اخذ ربك من بنی ادم من ظهورهم الخ قال رسول الله صلعم لو یعلم الناس متی سمی علی امیرالمومنین ما انکروا فضله سمی امیرالمومنین وادم بین الروح والجسد وقال الله الست بربکم قالت الملائکة بلے فقال تبارك وتعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم یعنی زمانیکه آیه شریفه مذکورة الصدر شرف نزول یافت رسول خدا صلعم فرمود اگر بدانند مردم که درکدام زمان حضرت امیر علیه السلام موسوم بامیرالمومنین گردید هر آئینه هرگز انکار از فضل وبزرگی نتوانند کرد موسوم شد علی بامیرالمومنین زمانیکه حضرت ابو البشر آدم علیه السلام درمیان روح وجسد بود پس حق سبحانه فرمود آیا نیستم من پروردگار شما ملائکه بمعرض جواب رسانید نداے چنین است که فرمودی پس حق تعالی فرمود من رب شما هستم ومحمد صلعم نبی بر شما وعلی علیه السلام امیر بر شما میباشد لکن چونکه بروقت نزول آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ابلاغ رسالت که تعیین خلافت وتبیین امامت است نبی آخرالزمان بموجب فرمان واجب الاذعان خلاق علام بنهایت انتظام ونهایت احترام در خواص وعوام انام رسانید پس ازآن آن اختر برج نبوة ورسالت امارة مهر سپهر فتوة وامامت را که قبل از بوجود آمدن حضرت ابو البشر آدم علیه السلام حق سبحانه جل شانه بر جمیع خلق تعیین فرموده است بلفظ سلموا علی علیؒ بامرة المومنین یا بیا امیرالمومنین بیان فرمود

تتمه بدانکه بعد ابلاغ رسالت حضرت رسول اکرم صلعم

فرمود فلیبلغ الحاضر الغائب یعنی هر شخص حاضر این تمام قضیه خلافت علی را بهر شخص غائب بجا رساند
بنا برین چون این خبر امامت علی منتشر شد و به بعضے از ضعفاء عقول رسید چون زید ابن ارقم
و انس و حارث ابن نعمان فهری وغیرهم انکار از حقیت این حدیث کردند اکثر مورخین مفسرین
و محدثین در رسائل خود آورده اند که آنوقت حضرت در شورے شهادت طلبیدند و تمامی نفر شهادت
دادند که در غدیر خم رسول آخر الزمان صلعم ابلاغ رسالت یعنی حدیث غدیر را تبلیغ فرمودند و ما بگوش
خود سماعت آن نموده هستیم پس آنوقت آنحضرت علیه السلام زید و انس را بد علے بد یاد فرمود پس
در همان وقت زید اعمی و انس مبروص گردید و اما قضیه حارث ابن نعمان فهری چنانست
که اکثر مفسرین چون ابو القاسم حسکانی و ابو نعیم وغیرهما مینویسند چون قضیه حدیث غدیر
بسماع حارث رسید بر ناقه خود سوار شده آمده داخل خدمت حضرت رسول صلعم شد و مجلس آنحضرت
در آنوقت مملو از صحابه بود عرض کرد قول من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا امن عند نفسک
ام من الله فقد احمرت عیناه فقال صلعم والذی لا اله الا هو انه من الله قالها ثلثا
فقام الحارث وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فارسل من السماء علینا حجارة او
ائتنا بعذاب الیم قال فوالله ما بلغ ناقته حتی رماه الله من السماء بحجر فوقع علی
هامته فخرج من دبره وانزل الله سئل سائل بعذاب واقع الخ یعنی حارث عرض کرد
یا محمد تو ما را بتوحید خدا و نبوت خود دعوت فرمودی و ما قبول کردیم و بنماز و صیام امر فرمودی اطاعت
تو کردیم با این همه راضی نشدی تا اینکه بازوے پسر عم خود حضرت امیر علیه السلم را گرفته برما تفضیل
دادی آیا این امر از طیب نفس خویش کردی یا از حکم خدا پس از سماع این حرف هر دو چشم
مطهر آنحضرت چون خون احمر گردیدند و فرمود سوگند بخداوند که حاکم و صاحب اختیار شدن علی
بر نفوس بنی آدم جز از جانب خدا کسی دیگر نبوده است و همین حرف را آنحضرت صلعم سه مرتبه
تکرار فرمود پس حارث ایستاده و گفت خدایا اگر محمد راست میگوید پس بر من سنگے یا عذاب
شدیدے بفرست هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگے بر سر او آمده از مقعد او بیرون شد پس از
آن آیه شریفه سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع الخ نازل شد پس
چون حضرت رسالت مآب بکمال انتظام و احترام تمام ابلاغ رسالت فرمود اکثر ارباب تواریخ خطب

در تحقیق حدیث غدیر گوید

محدثین ومفسرین چون موفق بن احمد مکی وابن مردویه وابن طلحه شافعی وابن عساکر و
ابو القاسم حسکانی وامام سیوطی وغیرهم در تفاسیر ومسانید خود مے آورند در همان روز که هجدهم
شهر ذی الحجة الحرام بود بعد از اینکه از مردم بیعت علی علیه السلام گرفته شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد یعنی اے محمد صلعم امروز که هجدهم
شهر ذی الحجة الحرام است بجهت تعیین وتبیین نمودن خلافت خلیفه برحق وجانشین مطلق دین
ترا بنهایت کمال رسانیدم ونهایت نعمات خود را بر تو ختم نمودم واز دین واسلام تو خوشنود
شدم پس حضرت خیر البشر صلعم بعد از آن گفت الله اکبر و در بعضے اخبار دیده شده است که فرمود
الحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی وولایة علی ابن ابیطالب
علیهما السلام وصاحب جامع الاصول وصحیح مسلم از طارق ابن شهاب روایت کرده است ان
جماعة من الیهود قالوا لعمر انا معاشر الیهود لو کان ینزل علینا ما نزل علیکم من قوله سبحانه
الیوم اکملت لکم دینکم الخ وکنا نعلم انها فی ای یوم نزلت لکنا نتخذ عیدا یعنی جماعتی از یهود
به عمر خطاب گفتند چنین آیه شریفه اکمال دین واتمام نعمة اگر بر ما یهود نازل میشد ویوم نزول
آن را میدانستیم هر آئینه آن یوم را عید بزرگ قرار میدادیم عمر در جواب گفت که انا اتخذنا
ذلك الیوم عیدا یعنی این روز هجدهم را یوم عید قرار دادیم اینست که بطرق حضرات خاصه وعامه
روایت کرده شده است چونکه در این یوم هجدهم ذی الحجة الحرام خلافت علی علیه السلام ابلاغ نموده شده
ودر همین روز حق سبحانه اکمال دین واتمام نعمة بر نبی آخر الزمان فرموده است وراضی شده است
از دین واسلام آنحضرت صلعم از اینجا است که بجهت رضاء وخوشنودی پروردگار این یوم برای مجیین
اختر برج نبوت ورسالت ومهر سپهر فتوت وامامت یوم المبارك والعید والسرور قرار داده شده هر فعل
حسن در این یوم عید ثوابش اضعف مضاعف میباشد چنانچه سید علی همدانی شافعی در کتاب
مودة القربی وابن مغازلی در کتاب المناقب وخطیب در تاریخ بغداد وغیرهم مسنیده
عن ابی هریرة قال من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجة کان له کصیام ستین
شهرا وهو الیوم الذی اخذ فیه رسول الله بید علی علیه السلام فی غدیر خم
فقال صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه الخ یعنی هر کسیکه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام

در تحقیق عید غدیر گوید

بغیر و ثواب صوم آن یوم بمقدار ثواب صوم شصت ماه است و این روز همان روزیست که حضرت رسول دست علی بدست خود گرفته فرمود کسیکه من صاحب اختیار بر نفس او باشم علی علیه السلام نیز همچنان بر نفس او صاحب اختیار میباشد و حقیر فقیر در خصوص این حدیث غدیر بالتفصیل و استقلال از روے استدلال عقلیه و نقلیه رساله مسماة **الغدیر فی امامة الامیر** مع اسماء اکثر رواة و اثبات تواتر نوشته ستم و حجة الاسلام والد علام جناب الحاج السید ابوالقاسم الرضوی القمی در تفسیر **لوامع التنزیل** و شمس المتکلمین فخر المجتهدین امام اہل الحدیث علامة المجلسی در مجلد امامت **بحار الانوار** و فرید العصر وحید الدهر نور نشاتین جناب العلامه السید حامد حسین لکهنوی در تحقیق جزئیات حدیث غدیر بالخصوص مجلدے از مجلدات **عبقات الانوار** تصنیف فرموده است من شاء التفصیل فلیرجع الیها و درباره قضیه غدیر خم اکثر فصحاے زمان و بلغاء دوران قصائد تعد و لاتحصے درست کرده اند منجمله **قصیده فاضل کامل ملا علی الخوئی**

ایها الخصم تذکر سندا ‏ | ‏ متنه صح بنص و خبر
اذ اتی احمد فی خم غدیر ‏ | ‏ بعلی و علی الرحل نبر
قال من کنت انا مولاه ‏ | ‏ فعلی له مولی و مفر
قبل تعیین وصی و وزیر ‏ | ‏ هل تری فات نبی و هجر
من اتی فیه نصوص بخصوص ‏ | ‏ هل باجماع عوام ینکر
ایة الله و هل یجحد فیه ‏ | ‏ خصه الله بآی و سور

لابن عباد اعلی الله مقامه

وقالوا علی علی قلت لا ‏ | ‏ فان العلی بعلی علا
وما قلت فیه کقول الغلاة ‏ | ‏ وما کنت احسبه مرسلا
ولکن اقول بقول النبی ‏ | ‏ وقد جمع الخلق کل الملا
الا ان من کنت مولی له
یوالی علیا والا فلا

در تحقیق حدیث غدیر گوید

للنصرانی فی مدحه نقله الخوارزمی

علی امیرالمومنین عزیمة ✤ وما لسواه فی الخلافة مطمع
له النسب الاعلی و اسلامه الذی ✤ تقدم فیه والفضائل اجمع
ولو کنت اهوی ملة غیر ملتی ✤ لما کنت الا مسلماً اتشیع

نص ثانی از آیات قرآنی بر امامت امیرالمومنین علیه السلام

آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست اولے بتصرف شما مگر خدا و رسول و مومنانی که نماز میکنند و در حالت رکوع تصدق میدهند جمیع امت اتفاق نموده است که این آیه شریفه در شان علی ابن ابی طالب نازل شد منجمله ابن نیشاپوری و بیضاوی و ثعلبی و ابو القاسم حسکانی و واحدی و زمخشری و امام سیوطی و ابن عینیه و ابو نعیم و امام نسائی و غیر ایشان مسانید و تفاسیر خود مینویسند که بلا شبه این آیه شریفه در شان علی علیه السلام نازل گردیده است و اکثر آنها وجه نزول چنان نوشته اند که چون امیر مومنان مولا متقیان حضرت امیر علیه السلام در جهاد کفار ابن کمانه را بقتل رسانید انگشتری که قیمت آن سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا بود از دست آن ملعون بیرون آورده بخدمت جناب حضرت رسول صلعم آورد و حضرت رسول صلعم آن انگشتر بخود حضرت امیر علیه السلام بخشید پس آنحضرت علیه السلام همان انگشتر را که نگین آن خاتم یاقوت سرخ بوزن پنج مثقال بود در حالت رکوع براه خدا بسایل تصدق فرمود پس این آیه شریفه در شان علی علیه السلم نازل گردید و در این هیچ گونه شبه نیست زیرا که در آنوقت احدے بغیر حضرت امیر علیه السلم بسایل انگشتر نداده است و نیز بدون آنحضرت علیه السلم بشان هیچکس این آیه شریفه نازل نشده است هرچند بعضے بعد از آن مکرر تصدق میکردند که آیه در شان من هم نازل شود مگر از کرده خود هم پشیمان شدند چنانچه ابن بابویه در امالی نقل میفرماید که عمر گفت من چهل انگشتر در نماز تصدق نمودم که آیت در شان من هم نازل بشود چنانکه در شان علی علیه السلام نازل شده است لکن محل نزاع آنست که لفظ ولی در این آیه شریفه آیا بمعنی متصرف فی الامور است یا بمعنی محب و ناصر پس حضرات

انما ولیکم الله الخ در شان علیؑ نازل شد

اہل سنت قایل اند باینکه مراد از ولی محب و ناصر است و علی علیه السلم هو الذی یصدّق
عنا تمه و هو راکع واجیب بان سوق الآیة تدل علی ان الولی بولایة المحبة
والنصرة لا المتصرف فی امر الدین والدنیا الخ وهذا لیس بشیٔ زیرا که فرقه ناجیه
امامیه کثر الله فی البریه اجماع نموده اند باینکه لفظ انما که کلمه حصر است منحصر مینماید ولایت
را در سه کس که اول آنها ذات اقدس الٰهیه است و بعد از آن از برای رسول آخر الزمان
صلعم و بعد از آن از برای کسی که در حالت رکوع تصدق داده باشد و سابقًا ذکر شد که
جز از علی احدی در آنوقت تصدق نداده است و کسی که بعد از آن بای غرض تصدق
کردند پشیمان شدند حتی آنکه بروایت ابن بابویه ثابت شده است باوجود آنکه عمر
چهل مرتبه انگشتر تصدق در نماز کرد و لکن آیت نازل نشد پس اگر غیر از معنی متصرف
مثلًا بمعنی محب و ناصر گرفته شود خلاف مقصود آلهی خواهد بود زیرا که انحصار محبت و نصرت در همین
سه کس نیست بلکه بمقتضای آیه شریفه المؤمنون بعضهم اولیاء بعض مشترک در جمیع
مومنین میباشد پس باوجود این آیه شریفه حق سبحانه چگونه ولایت باین معنی را بکلمه انما در سه
کس منحصر میفرمود و این انحصار کردن خود دلیل بالاستقلال استدلال است بر اینکه این کلمه
مشترک که بجز معنی متصرف استعمال در معنی دیگر نتوانند شد چنانچه در علم منطق قاعده و قانون
چنانست که لفظ مشترک چون کلمه عین که موضوع برای متعدده معانی شده است بدون وجود
قرینه استعمال جایز نیست البته بر اهل عرفان پوشیده نخواهد بود فهل یمکن ان یظهر کهذا
المقال عن احد من اهل الفضل والکمال غیر الجهال الا عن غایة التعصب والجدال
و اما آنکسانیکه فی الحقیقت از جمله اهل عرفان اند چون ابو عبد الله و ابن قتیبه که از اعاظم
علماء عربیت و لغت اند و چون لبید و اخطل و امثال ایشان که فی الحقیقت در تفسیر و حدیث
و لغت و اشعار در زمان خود نظیر خود نداشتند در تفاسیر و مسانید خود مینویسند که لفظ مولی
در ده معنی آمده است ابن عم و سید و مطاع و ناصر و جار و ضامن جریره و حلیف
و محب و معتق و مالک الرق و اولی لکن در اینجا بجهت وجود قرینه کلمه انما
باشد بدون معنی اولی در هیچ معنی استعمال نتواند شد و اما آنچه بعضی از مخبران اشتباه

اتفاق [illegible] آیه در شان علی نازل شد

کرده اند در اینکه کلمهٔ امنوا در آیهٔ شریفهٔ مزبوره و الذین امنوا الذین صیغهٔ جمع است چگونه بر
حضرت امیر علیه السلام که فرد واحد است اطلاق میتواند شد بقولهم حمل صیغة الجمع و هو الذی امنوا
علی الواحد بعید جداً فلا یصرف عن الظاهر الی اثرا الا بدلیل الخ البتة اعجب عجائب اینست اوکلام
علیت میکنند بر چنین امور اینکه او نے صاحب بتحریر و معرفت بمطلب میتوان سبب که یجوز اطلاق الجمع علی
المفرد تعظیماً اگرچه اگر اطلاق جمع بر مفرد صحیح نمیبود و چگونه از برائے شخص واحد سلام علیکم اجمعین جمع جایز میبود
پس چنین در اینجا نیز تعظیماً و توقیراً نسبت بحضرت امیر علیه السلام بلفظ امنوا که صیغهٔ جمع است اطلاق
شده است عیبے ندارد و این خورش بر جواز اطلاق جمع دلیل قاطع و برهان ساطع میباشد پس بعد از اینکه در
حضرت امیر علیه السلام که معنی اولی بتصرف بودنست از این آیهٔ شریفه ثابت شد انکار کننده این شخص چون
جماعتی است که محمد ابن جریر طبری نقل کرده است حدیثی را متضمن حکایت آنجماعت که از ابی عبدالله جعفر
محمد الصادق آورده است و حاصل مضمون آنحدیث چنین است که جماعتی از صحابه بعد از نزول این آیهٔ شریفه
در مسجد حضرت رسول صلعم مجتمع شده شورے و مصلحت مینمودند در اینکه اگر انکار کنیم و کافر شویم
با این آیهٔ شریفه پس کافر بهمه قرآن باید شد و اگر با این آیهٔ شریفه ایمان آوریم و قبول کنیم هر آئینه ذلت
و غایت خواری باشد که علی پسر ابو طالب علیهما السلام صاحب اختیار بر نفوس ما باشد پس قرار داد
باینکه ایمان بخدا و رسول صلعم آورند و تصدیق حضرت رسول صلعم نمایند لکن اطاعت علی علیه السلام
نکنند و ولایت او را قبول نمایند پس ایشان و امثال ایشان این آیهٔ شریفه نازل شد یعرفون
نعمت الله ثم ینکرونها یعنی ولایة علی علیه السلم و اکثرهم الکافرون بولایة علی ابن ابیطالب علیهما السلام
پس چنین کسانیکه فی الحال انکار آن مینمایند در مصداق آیهٔ شریفهٔ مزبوره داخل اند اعاذنا الله
و جمیع المؤمنین من التصرف فی حقوق النبی صلعم و اولاده الطاهرین و من المغضوب لعاره
بالسوء والضلالة بعد الهدی و در همین باره بسیارے از شعراء قصاید غرا گفته اند چنانچه

ثابت نیز قصیده گفته است که دو شعر از آن در اینجا ذکر کنیم فی شان علی علیه السلام

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعاً ✤ فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
تو آن کس هستی که بخشیدی در حالیکه راکع بودی ✤ فدائے تو باد جانهای قوم اے بهترین رکوع کنندگان
فانزل فیک الله خیر ولایة ✤ و بینها فی محکمات الشرایع

انما ولیکم الله الخ در ولایت علی نازل شد

پس نازل فرمود و شان تو خدای تو بهترین ولایت . و بیان فرموده اشاره او قرآن که مشتمل بر احکام دین است

نص ثالث قرآن بر امامت حضرت علی علیه السلام

آیه شریفه والنجم اذا هوی اکثر محدثین مفسرین چون ابن مغازلی شافعی در کتاب المناقب از ابن عباس روایت کرده است که با جماعتی از بنی هاشم خدمت حضرت رسول صلعم نشسته بودیم که کوکبی انقضاض نمود پس حضرت رسول صلعم فرمود من انقض هذا النجم فی منزله فهو الوصی من بعدی فقام فتیة من بنی هاشم فنظروا فاذا الکوکب قد انقض فی منزل علی ابن ابیطالب علیهما السلام یعنی حضرت رسول صلعم فرمود بخانه هر کسیکه این کوکب فرود آید همان شخص بعد از من یعنی از ابتداء امورت من بدون فاصله خلیفه و وصی بر حق و جانشین مطلق من باشد پس جوانان بنی هاشم برخواستند و نظر کردند و دیدند که الکوکب در منزل امام بر حق و جانشین مطلق امیر المومنین حضرت علی ابن ابیطالب علیهما السلام فرود آمده بود پس قایلی گفت یا رسول الله صلعم در محبت ابن عمت علی علیه السلام گمراه شدی یعنی بدون حکم خدا علی علیه السلام را وصی خلیفه بلا فصل قرار دادی فانزل الله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی الی قوله بالافق الاعلی

نص رابع قرآن بر امامت حضرت علی علیه السلام

آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین اکثر مفسرین فریقین خصوص امام ثعلبی در ذیل تفسیر آیه شریفه تصریح میفرمایند که حضرت رسول صلعم اولاد عبد المطلب را که در آن زمان چهل نفر بودند دو یوم متواتر ضیافت نمود انگاه دعوت باسلام فرمود و گفت که من از جانب خدا از برای شما آورده ستم چیزی را که احدی تا با منوقت نیاورده است آن دنیا و هم آخرت است که هر آئینه اگر اطاعت من کرده باشید البته دنیای شما بکام تام آخرت شما بانجام تمام و انتظام ها کلام خواهد رسید پس از آن رسول آخر الزمان فرموده من یوازرنی و یبایعنی علی ان یکون اخی و ولیی و وارثی و وصیی و خلیفتی و یقضی دینی و یکون فی الجنة معی فسکت القوم و قال علی علیه السلام انا فقال صلعم انت و زاد ابن ابی الحدید فاخذ برقبتی ثم قال لهم هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا یعنی کیست در میان شما که قبول کند برادر و ولی عهد من شود و وزیر و وارث من و وصی و خلیفه من و قاضی دین من باشد و نیز در جنت با من باشد قوم ساکت شد پس امیر مومنان و مولای متقیان حضرت علی علیه السلام سه مرتبه عرض کرد که من هستم یا رسول الله پس از آن حضرت رسول صلعم نیز اعاده همین کلام

و خلافت علی گوید

فرموده و در هر نوبت قوم ساکت میشدند و حضرت امیر علیه السلام میگفت که من هستم یا رسول الله صلعم
پس حضرت رسول صلعم روی بطرف علی علیه السلام آورده و فرمود ای علی علیه السلام مخصوص باین صفات
نذیر و تو هستی و در روایتیکه ابن ابی الحدید ذکر فرموده است اینقدر زیاده است که حضرت
امیر علیه السلام فرمود رسول خدا صلعم دست مبارک خود بر گردن من گذاشته بسوی قوم خطاب
فرموده که از برای شما بعد از من اینست برادر من و وصی من و جانشین من و وارث من در امور دین و دنیا پس
آنچه بشما امر کند گوش گذار او باشید و همیشه اطاعت وی را نمائید پس قوم برخواست و با ابی طالب
میگفت که برو و اطاعت پسر خود علی علیه السلام را کن که حضرت رسول صلعم وی را بر تو امیر گردانیده است
پس بر عارفان معارف و واقفان مواقف پوشیده نیست که بدین مضمون روایات در مسانید
اہل سنت و جماعت اینقدر مسطور اند که یقیناً افاده تواتر معنوی را مینمایند که احدی را ازین گونه
مقال در خلافت بلا فصل و استحقاق علی علیه السلام بجانشینی رسول الله المتعال شبه نمیتواند بود الا
من غایة التعصب و الجدال و هذا لا یلیق بشأن العالم العامل الفاضل الکامل الجامع الکمال

نص خامس قرآن بر امامت حضرت علی علیه السلام

آیه شریفه واذان من الله یوم الحج الاکبر اکثر محدثین و مفسرین امت محمدی صلعم چون ترمذی
و مشکوة و نیشاپوری و ثعلبی و بیضاوی و جامع الاصول و غیرهم باسانید معتبره معتمده در
ذیل آیه شریفه مزبوره آورده اند بعث النبی صلعم ببراءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لا ینبغی
لاحد ان یبلغ هذا الا رجل من اهلی فدعی علیاً فاعطاه ایاها یعنی حضرت رسول صلعم چند
آیه از سوره براءة با بوبکر داد که بر کفار مکه معظمه بخواند پس از آن ابوبکر را پس گردانید و فرمود که
ابلاغ این مطلب نمیتواند کرد مگر شخصیکه از اہل بیت خودم باشد پس بحضرت امیر المومنین علی
علیه السلام داد و برای ابلاغ آن بر کفار مکه معظمه بفرستاد و در بعضی روایات وارد شده که
جاء جبرئیل و قال یا محمد صلعم لا یبلغن رسالتک الا رجل منک یعنی هنگامیکه آنحضرت صلعم ابوبکر
را بفرستاد حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شده و عرض کرد که ای محمد صلعم احدی ابلاغ رسالت تو
نتواند کرد مگر شخصیکه از اہل بیت خودت باشد و ترمذی و غیره آورده اند که حضرت رسول صلعم چون
ابوبکر را از رفتن باز داشت پس از آن فرمود علی منی و انا من علی لا یودی عنی الا انا او علی

واذان من الله امر در خلافت علیؑ نازل شد

یعنی فضایل و مناقب و خلافت علی علیه السلام از من بظهور آمده است و ظهور و قیام دین و اسلام و نبوة و رسالت من بوجود علی ابن ابی طالب علیهما السلام شده است لهذا احدے متحمل رسالت من و ابلاغ و حضور و نیابت من نمیتواند کرد مگر بنفس نفیس خودم یا علی علیه السلام لکن اکثر مفسرین فریقین چنان آورده اند جاء جبرئیل علیه السلام وقال یا محمد صلعم لا یؤدی من رسالتک الا انت او رجل منک فابعث علیا فارسله یعنی چون حضرت رسول صلعم لمصلحة ابوبکر را با چند آیه شریفه سوی مکه معظمه بفرستاد و بجهت آن حضرت جبرئیل بفرمان رب جلیل نازل گردید و این حدیث قدسی بر آنحضرت تلاوت کرد که ای محمد صلعم احدی از امت تو ابلاغ این عهده جمیله جلیله رسالت نمیتواند کرد مگر خود وجود مقدس تو یا شخصی که از اهل بیت تو باشد بجهت عدم عصمت و طهارت غیر معصوم قابلیت این عهده ندارد پس بفرست حضرت علی علیه السلام را که در حضور و نیابت تو غیر از آنحضرت و اولاد او علیهم السلام احدی از امت قابلیت تحمل و ابلاغ آن را ندارد و پس حضرت رسول صلعم حضرت امیر علیه السلام را بفرستاد و فسخ

توضیح مقام بدانکه اگرچه حضرت رسول صلعم بعلم نبوة میدانست که هیچ احدی از امور رسالت من حضرت از امت غیر معصوم و احدی از قرابه غیر از حضرت امیر علی علیه السلام ابلاغ نتواند کرد مع ذلک ابوبکر را بفرستاد و مصلحت آن بود که خواص و عوام انام تا یوم قیام آگاه شوند که یار و حبیب و ابوبکر که از سوده تجربه کار بوده قابل و لایق ابلاغ یک آیه از آیات رسالت نبوده باشد پس عمر یا کسی دیگر قابل جلوس مسند رسالت و متحمل اثقال نبوة کے میتوانند شد خاصه کسانیکه احمق و بے علم مطلق و از عجب با فعال شیطانی و وساوس نفسانی بوده باشند هرگز قابل نباشند بلکه این عهده جلیله جمیله غیر از خود حضرت رسول یا نفس رسول و اولاد و بتول احدی را ممکن الحصول و متوقع الوصول نشد نیابت شد و این توضیح است چه اگر غیر معصوم که وقوع شان مصدر خطا و نسیان لازمه آن است قابل تحمل این عهده جلیله جمیله رسالت میتوانست بشود حضرت رسول صلعم ابوبکر بن ابی قحافه را از ابلاغ این چند آیه شریفه که نسبت باثقال نبوة و رسالت چندان مطلبے نیست مانع نمیشد پس از اینجا باثبات رسید چون احدی غیر از حضرت رسول و زوج بتول و باقی ائمه عدول علیهم السلام ابلاغ این چند آیه شریفه بفرمان حق سبحانه نتوانست جایز نباشد ابلاغ خود رسالت و تحمل اثقال نبوة که منحصر بخود حضرت رسول و نفس رسول باشد چگونه جایز میتواند بود کسانیکه سوراخ دعا را گم کرده اند

و ازین حدیث واضح شد که خلافت علی نازل شد

ابلاغ آیه بر اثبات علی با اهل آل مصطفی

گاه بیک سوراخ و گاهی بسوراخ دیگر دست و پا میزنند مگر حقیقت غیر مستحق ثابت نمیشود توضیح
ثانی در احادیث نبوی صلعم حدیث اول اخطب خوارزم
و موفق بن احمد و ابن مغازلی وغیره در مسانید خود باسانید کثیره معتمده آورده اند قال رسول
الله صلعم لکل نبی وصی و وارث وان وصیی و وارثی علی ابن ابی طالب علیهما السلام یعنی حضرت
رسول صلعم فرمود از برای هر نبی وصی و وارثی است بتحقیق وصی من و وارث برحق علوم و اسرار من حضرت
امیر علی علیه السلام حدیث ثانی احمد بن حنبل وغیره مینویسند قال صلعم یا سلمان من وصی
موسی قال یوشع بن نون قال صلعم فان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن
ابی طالب ع یعنی حضرت رسول صلعم فرمود ای سلمان کیست وصی حضرت موسی عرض کرد یوشع بن
نون پس حضرت صلعم فرمود بتحقیق وصی و وارث من که قاضی دین من جاری کننده وعده من است
حضرت علی علیه السلام جدا شد فائده ابن حدید وغیره در متعدد مقامات مینویسند که اصحاب
باتفاق آنچنین بخصوص مرتبه وصی برحق بودن علی قائلند حدیث ثالث چون مردویه وغیره
در مناقب مسانید خود باسانید معتبره معتمده مینویسند قال رسول الله یا سلمان ان خلیفتی
و وصیی و وزیری و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب یؤدی عنی دینی بکسر
الدال و ینجز موعدی یعنی حضرت رسول صلعم فرمود ای سلمان بتحقیق خلیفه من و وصی من
و وزیر من و بهترین جمیع کسانیکه بعد از خود میگذارم علی بن ابی طالب علیهما السلام است که بمخلوق خدا
ابلاغ میکند جمیع احکام و دین بکسر الدال من را و جاری میکند وعده من را حدیث رابع
قال رسول الله صلعم ان الله تعالی جعل لکل نبی وصیا و شیث وصی آدم و یوشع وصی
موسی و سام وصی نوح و یوحنان وصی هود و اسحاق وصی ابراهیم و شمعون
بن حمون وصی عیسی و علیؑ وصیی و وصیی خیر الاوصیاء یعنی حضرت رسول صلعم
فرمود از برای هر نبی وصی است و شیث وصی حضرت آدم و سام وصی نوح و یوشع بن نون
وصی موسی و اسحاق وصی ابراهیم و شمعون وصی عیسی و یوحنان وصی هود و علی علیه السلام وصی
من است و بهترین اوصیا است تشریح مقام بدانکه هام بن لاقیس بن ابلیس
حضرت رسول صلعم فرمود من وصیتم و هو محمد فقال ایا تم قال یا رسول الله و

احادیث خلافت علی علیه السلام

اسم عبد هذا قال نعم هو حیدر یعنی ای ام شما وصی محمد کدام کس را یافتید عرض کرد آن را که در عبرانی علی را گویند پس نام عرض کرد یا رسول الله برای علی غیر از این اسم دیگر هم است حضرت فرمود آری وی را حیدره نیز گویند حضرت فرمود از نام دیگر علی چرا پرسیدی قال انا وجد فی کتاب الانبیاء الله فی الانجیل حیدر قال هو حیدر یعنی گفت ما در انجیل اسم آنحضرت حیدر یافته بودیم حضرت رسول صلعم فرمود همان حیدر است نقله فی مجمع البحرین فی بحث اوصیاء الانبیاء پس بعضی از ضعفاء عقول سفهاء جهول پر فضول که از غایت تعصب جدال قیل و قال درباره بهترین اوصیاء حضرت امیر علیه السلم نموده اند در اینکه مراد از خاتم اوصیاء بودن حضرت علی علیه السلم آنست که آنحضرت از همه اوصیاء رسول آخر الزمان صلعم آخر است و وصی نبی آخر الزمان صلعم علی چون نبی ما خاتم انبیاء و سلف است چنین وصی برحق و جانشین مطلق آنحضرت که علی ابن ابی طالب علیهما السلم باشد نیز خاتم اوصیاء جمیع انبیاء و سلف است چنانچه حدیث مذکور مشعر مطلب ما میتواند بود و این حدیث خودش قرینه واضحه و بینه قاطعه است بر رد مقوله کسانیکه جوهر عقل از ایشان بالکلیه منتفی و مسلوب گردیده است و بمقتضای غایت خباثت نفس خرابیش انفاس خبیثه را تفضیل بر افضل میدهند و میگویند که بعضی از اصحاب در امر خلافت سبقت بر علی ابن ابیطالب علیهما السلم گرفته اند حال آنکه بر حسب تقصیر فهم شان است که نفهمیده اند کسانیکه خود سبقت از روی ظلم و جور گرفته باشند یا با جماع چند نفر جهال بر کسیکه از جانب خدا و رسول خلیفه برحق و جانشین مطلق قرار داده شده است سبقت بگیرند چگونه برحق میتوانند بود و خود کرده را چگونه بخود نسبت میتوانند داد پس آنهارا که خود خلیفه ساختند خلیفة الله نشاید خلیفة الرسول نباید گفت فافهم و تامل حدیث خامس موفق بن احمد از ام سلمه روایت میکند قالت قال رسول الله صلعم ان الله اختار من کل امة نبیا و اختار لکل نبی وصیا فانا نبی هذه الامة و علی علیه السلم وصی فی عترتی و اهل بیتی و امتی من بعدی یعنی حضرت رسول فرمود که حق سبحانه جل شانه از برای هر امتی نبی قرار داده است و از برای هر نبی وصی قرار داده است پس چنین من نبی این امت هستم و علی علیه السلام خاص وصی من در امت من از ابتدا و موت من است تصریح مقام داعی گوید که بمقتضای قوانین براهین علم نحو متعین است که از

اوّل در خلافت علی علیه السلم

برای ابتدا کلمه من و از برای انتها کلمه الی اطلاق میشود چنانچه در کتب نحویه نظیر این سرت
من البصرة الی الکوفة میاورند و در تشریح این مینویسند که مراد از من ابتدائیت است باین معنی
که ابتدا یعنی شروع سیر من از بصره است پس چون کلمه من از برای ابتدائیت ثابت باشد میگوئیم که در
این حدیث مراد از من بعدی آنست که من از برای ابتدائیت و کلمه بعد بمعنی موت و یٔ در اینجا
یای متکلم است پس معنی چنین است که علی وصی من است من از ابتدای موت من میباشد و مفهوم حدیث
چنانست همینکه رسول خدا صلعم وفات یافت متصل وفات آنحضرت صلعم بیک خلیفه برحق و جانشین
مطلق آنحضرت صلعم علی ابن ابی طالب علیهما السلام است و بر فرض اگر من ابتدا را تسلیم نکنیم پس
ناچار من بیانیه باید تسلیم نمائیم بنابرآن نیز ثابت شد که بعد وفات حسرت آیات خود بیان
فرمود استحقاق خلافت خاص برای حضرت امیر علیه السلام است پس چون استحقاق حضرت امیر علیه السلام
بخلافت رسالت ثابت گردید نشستن آنحضرت علیه السلام بر مسند خلافت نقض مطلب ما نمیتوان کرد
زیرا که سابقاً ما گفته هستیم که بمجرد وفات حجة خدا رسول آخر الزمان صلعم حضرت امیر علیه السلام مشغول
تدفین و تکفین حضرت رسول صلعم بودند و صحابه چنین امر واجب را بگذاشته در جستجوی و تعیین
خلیفه و جانشین درآمدند و بدون اطلاع کردن بحضرت امیر علیه السلام اجماع چند نفر کرده یکی از
خود شان را خلیفه قرار دادند چون حضرت امیر علیه السلام از تغسیل و تکفین حضرت رسول صلعم فراغت
حاصل نمود دید که کار گذشته و غاصبان بجای خود نشسته پس اگرچه حضرات مسند خلافت را بدون اطلاع
آنحضرت علیه السلام گرفتند و بر خلاف حکم خدا و رسول نمودند و بظاهر خود را خلیفه چند روزه قرار
دادند لکن بموجب آنچه در صدر مذکور شد ثابت است که حضرت امیر علیه السلام از ابتدای وفات
حسرت آیات حضرت رسول صلعم بلا فاصله خلیفه برحق و جانشین مطلق بر جمیع امت میباشد اما
بمفاد عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود بسبب عدم وجدان آنحضرت علیه السلام در اول این مسند خلافت
موجب عدم حقیت آنحضرت علیه السلام در آنوقت نمیشود خاصه در وقتیکه نص ساطع و برهان قاطع چون احادیث مزبوره
و آیات مذکوره موجود باشند **حدیث سادس** حموینی و همدانی و ابراهیم و غیرهم در سیاقه
خود باسانید معتبره معتمده مینویسند قال رسول الله صلعم کذب من یقول انه یحبنی و یبغضک
لانک منی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک

احادیث بر خلافت بلافصل علی علیه السلام

علامتی وانت امام امتی وخلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعک وشقی من عصاک لا

یتقدمک بعدی الا کافر ولا یتخلفک بعدی الا کافر وان اهل السموات یسمونک امیرالمومنین
یعنی حضرت رسول صلعم فرمود یا علی علیہ السلام دروغ گفته است کسیکه ادعاے دوستی ومحبت من بکند و
حال آنکه بغض با تو داشته باشد زیرا که ای علی تو از من هستی یعنی فضائل مناقب وخلافت وامامت تو بسبب
من است ومن از تو هستم یعنی رسالت ونبوة ومعرفت من بسبب تو است گوشت وخون در روح وامور علانیہ
ومخفیہ تو از من است واز من بلافرق از تو است یعنی چونکه حضرت رسول صلعم یقین داشته که هیچ وقتی
در قول فعل وعمل وگفتار وکردار ورفتار علی خلاف ما انزل الله نبوده است لهذا آنحضرت صلعم
مکرر فرموده است آنچه علی علیہ السلام میکند من میکنم وآنچه میگویم علی میگوید پس آنحضرت صلعم فرموده اے
علی علیہ السلام تو امام وخلیفہ برحق از جانب من بعد از وفات من برامت من میباشی بہ نیکی رسید کسیکه
اطاعت تو نماید وبشقاوة رسید کسیکه از تو عاصی بشود اے علی احدی بعد از وفات من در
امر خلافت تقدم از تو نخواهد جست مگر کافر واحدے بمحض وفات من در امر خلافت ترا مؤخر
نخواهد گذاشت مگر کافر وحال آنکه اہل آسمانها ترا امیرالمومنین اسم گذاشته اند در وقتیکه ابو البشر
حضرت آدم علیہ السلام درمیان روح وجسد بوده است **تشریح مقام** بدانکه حاصل مفهوم
حدیث شریف آنست که ای علی علیہ السلام اہل آسمانها ترا امیر وامام وخلیفہ مومنین قرار داده اند
از وقتیکه آدم علیہ السلام درمیان روح وجسد بود ومومنین ہم این امامت وخلافت ترا از اول تا آخر
قبول نموده اند لکن غیر مومنین این قبول نداشته اند بمحض وفات من از تو تقدیم خواهند جست وترا
مؤخر خواهند گذاشت پس آنها کافر شده اند یعنی از اول آنها مومنین نبوده اند پس آنها در باطن
کافر بودند لکن بسبب اقرار بکلمہ توحید بحکم بظاہر اسلام بوده اند فافہم وتامل **حدیث سابع**
ابراہیم بن محمد حموینی که یکے از اعاظم محدثین اہل سنت وجماعت است در کتاب فرائد السمطین وغیره
نیز بسیارے از محدثین آنها در مسانید خود باسانید معتبره آورده اند قال صلعم من احب ان یتمسک بدینی

ویرکب سفینة النجاة بعدی فلیقتد بعلی بن ابی طالب علیهما السلام ولیعاد عدوه ولیوال ولیه

فانه وصیی وخلیفتی علی امتی فی حیاتی وبعد وفاتی وهو امام کل مسلم وامیر کل مومن بعدی

قوله قولی وامره امری ونهیه نهیی وتابعه تابعی وناصره ناصری وخاذله خاذلی ثم قال صلعم

احادیث بر خلافت علی از نص مخالفین علیہ السلام

من فارق علیاً بعدی لم یرنی و لم اره یوم القیمة ومن خالف علیاً حرم الله علیه الجنة وجعل ماواه النار یعنی حضرت رسول صلعم فرمود کسیکه دوست دارد اینکه بمیرد بر دین مبین من آنکه خواہد راکب سفینۂ نجات من شده باشد پس باید که بعلی تمسک جوید و دشمن علی علیہ السلام را خصم خویش بداند و دوست آنحضرت علیہ السلام را بنظر دوستی ببیند زیرا که بتحقیق علی علیہ السلام وصی برحق وخلیفہ مطلق برامت من در حیات من وعلی الاتصال بعد وفات من میباشد وعلی علیہ السلام امام جمیع مسلمانان وامیر وخلیفہ سائر مومنان از ابتدا موت من است لہذا قول او قول من امر او امر من ونہی او نہی من وتابع او تابع من وناصر او ناصر من وخاذل او خاذل من است پس ازان حضرت رسول صلعم فرمود کسیکه فرق انداخت میان علی علیہ السلام وموت من وکناره کشید خود را از آنحضرت علیہ السلام نخواہد دید مرا در روز قیامت ونیز من در آنحشر باوے ملاقی نخواہم کسیکه بعد از من مخالفت علی علیہ السلام در آنچه خداوند ومن برآن وی معین کرده ہستیم نماید حق سبحانه حرام کرده است برآن شخص داخل شدن جنت را و قرار داده است برائے وے جہنم را حدیث ثامن

چون ابن مغازلی و اخطب و غیرہا درمسانید خود روایت کرده اند قال رسول الله صلعم من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی علیه السلام فهو کافر یعنی حضرت رسول صلعم فرمود کسیکه بعد از وفات من در امر خلافت با علی علیہ السلام منازعت نماید پس آنکس کافر است وبتحقیق با خدا ورسول او جنگ ومحاربه نموده است وکسیکه بعد از وفات من در امامت حضرت امیر علیہ السلام شک نماید کافر و از اسلام خارج است توضیح مقام داعی گوید مفہوم حدیث آنست که آن چند نفر جاہل که با حضرت امیر علیہ السلام بعض وفات حسرت آیات حضرت سرور در امر خلافت و امامت بدتر از منازعه ومحاربه نموده اند یعنی غصب حق آنحضرت علیہ السلام نموده آنہا بطریق اولے کافر اند و با خدا ورسول صلعم محاربه نموده اند پس خود جائے خود را در آتش جہنم قرار داده اند نمیدانم آنہا بسفاد صاحب الغرض اعمی ولو کان بصیرا نور شعور بصائر قلبی شان بخوے از آنہا مرتفع گردیده که پرده جہالت وضلالت از ہر شش جہت بخوے فرا گرفته که کلمه من ناصب را ہم فراموش کردند واز خدا ویوم جزا نترسیده غصب حق نمودند وانواع غم وہم ورنج والم بحضرت امیر علیہ السلام رسانیدند پس بجود حضرت رسول صلعم تکلیف ورنج والم

احقاق بر خلافت علی بلافصل علیہ السلام

رسانیده اند حدیث تاسع اکثر محدثین و مفسرین چون مشکوة و کشاف و ترمذی و جامع الاصول و غیرهم در مسانید خود با سانید معتبره معتمده آورده اند قال رسول اللہ صلعم ان علیا منی وانا من علی ولا یبلغ منی رسالتی الا انا او علی علیہ السلام یعنی حضرت رسولؐ فرمود تحقیق علی از من است و من از علی هستم ابلاغ رسالت من احدے نمیتواند کرد مگر خودم یا علی ابن ابی طالب علیہما السلام پس مفهوم حدیث آنست چون که حضرت امیر علیہ السلام غیر از لفظ نبوة عین رسول و نفس رسول و مثل رسول صلعم بوده است و قابل ابلاغ رسالت نیز غیر از رسول صلعم یا نفس جزو رسول احدے از اقارب و اصحاب نبوده است لهذا حضرت رسول صلعم ابلاغ را منحصر بین نفس نفیس خویش و نفس حضرت امیر علیہ السلام فرموده است اینست معنی لا یبلغ منی رسالتی الا انا او علی علیہ السلام یعنی نمیرساند رسالت مرا مگر خودم یا علی علیہ السلام پس ازین قاعده کلیہ باثبات رسید که هر کسیکه غیر نفس رسول یعنی غیر علی علیہ السلام و اولاد آنحضرت ادعاے خلافت و امامت و امارت و وزارت رسول خدا صلعم نماید یا خود را مشبه باین منصب نماید یا کسی مریدش محد و مددگار بر آن باشد البتہ مخالفت اراده حضرت رسول صلعم نموده است پس اتباع آنها یقیناً اتباع ضلالت خواهد بود خدا لعنت کند چنین کس را که مخالفت خدا و رسوله صلعم و متابعت نفس نموده جاے خود را در جهنم قرار داده است حدیث عاشر که بحد تواتر رسیده است چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و احمد حنبل در مسند و مجاهد در تفسیر خود و صحیح ترمذی و صحیح ابو داود و در جمع بین صحاح سته و ابن مغازلی در مناقب و خطیب تاریخ و عکبری در فضائل و فیرمنی و عبد اللہ بن عباس و جابر بن عبد اللہ و سعد بن ابی وقاص و انس بن مالک و ابی رافع موسے رسول اللہ و ابی هریره و زید بن ارقم و جابر بن سمره بن مالک بن حرث و ابی سعید خدری و ابی برده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و سعد بن مسیب و اسما بنت عمیس و محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و شرحبیل بن سعد و حبیب بن ابی ثابت و غیر آنها جمیع آنها که رواة حدیث غدیر اند روایت کرده اند۔

قال رسول اللہ صلعم یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسے الا انه لا نبی بعدی یعنی اے علی علیہ السلام تو نزد من بمنزله هرون نزد حضرت موسے علیہ السلام میباشی لکن فرق آن است

امامت یعنی بر خلافت علی از نفس علیہ السلام

که بعد از حضرت موسے علیہ السلم لفظ نبی برائے ہارون اطلاق میشد لکن چونکہ بعد از من نبوة ختم شده است لہذا فقط لفظ نبی بر تو اطلاق نشود و لے آنچہ معنی نبوة است و مراتب خصائص آنست بہ تمام و کمال خودم در تو موجود اند لہذا وارد شده است که چون در ہر شئے علی را با محمد مشابہت ہارون با موسیٰ علیہم السلم بود لہذا وقت بیعت گرفتن علی در غدیر خم تعداد نفوس ہم بقدر تعداد نفوس وقت بیعت گرفتن ہارون حضرت موسے علیہ السلم امت خود را جمع فرموده پس بعد از بیعت کردن در شکستن بیعت ہم با ہارون علی مشابہت دارد حتے کما نقضوا بیعتہ ہارون و اتبعوا العجل والسامری کذالک نقضوا بیعة علی و اتبعوا غیر الحق یعنی بنحوے مشابہت علی با ہارون است که بعد بیعت چنانکہ شکستند بیعت ہارون را و گوساله پرستی کردند ہمچنان بعد بیعت علی شکستند آنرا و غیر حق پرستش نمودند و بسبب غلبہ ہوا میثاق و عہد و پیمان غدیر را ترک کردند و دین را بقلیل متاع دنیا فروختند

وغزالی پیشتر از این در سر العالمین تشریح کرده **تصحیح مقام** داعی گوید در انجا تمام شد شک آنکہ جمیع مراتب و فضائل و مناقب و خصائل حضرت موسے علیہ السلم ہارون بود ہمچنین بغیر از لفظ نبوة جمیع مراتب و مناقب و فضایل و خصایل و خصایص حضرت مقدس نبوی صلعم بحضرت علوی علیہ السلام حاصل و داخل است و بیان دلائلش چنانست که منزلة مضاف بہارون و عام است باین معنی که ہارون و حضرت موسے علیہ السلام غیر از اینکه دو قالب بوده اند در جمیع مراتب و فضائل و مناقب یکسان اند پس منزلة ہارون تصرف کردن در امور خاصه و عامه حضرت موسے علیہ السلم بوده است بمعنی اعم یعنی خواه بر سبیل نیابت باشد و خواه بر سبیل استقلال و ہمین منزلة بمعنی اعم باید ثابت باشد برائے حضرت امیر علیہ السلم مگر باستثناء لفظ نبوة و اینہم محض نظر باختتام دائره نبوة است پس فقط لفظ نبوة بر آنحضرت علیہ السلم اطلاق نتواند شد و اگر نه دارائے معنی نبوة در این حال نیز میباشد پس اگر حضرت امیر علیہ السلم بعد از وفات حسرت آیات رسول عربی صلعم بلا اتصال خلیفہ نباشد منزلة ہارون بمعنی اعم برائے حضرت امیر علیہ السلم ثابت نتواند بود و آن خلاف مقتضائے حدیث مذکور است و در ہمین باره شعرا قصائد غرا گفته اند **لعلی ابن الحسین الباخرزی**

آنسد الا له وجد السد له | آکن یناب الصعدة الشماء

علی شیر خدا است و خوشا شیر که مراورا است
انس بر چشیده نیزه بلند گندم گون

ورمت یداه باب خیبر مصعدا
نحو الهواء فخف مثل هباء

و افگنده دو دست او در خیبر را بالا
جانب هوا پس سبک شد مانند گرد و غبار

وکانه هرون من موسی ولا
تشبیه غیر وزارة واخاء

وگویا آنحضرت هارون بود از موسیٰ و نیست در این
غیر از وزارت و برادری با رسول صلعم

ایضاً فی شان علی علیه السلام للشیخ کاظم الازری

فارس المسلمین فی کل حرب
قطب محرابها امام وغاها

آنحضرت سوار شجاع مسلمانانست در هر جنگی
قطب دائره حرب گاه و پیشوای جنگ مسلمانانست

جمع الله فیه جامعة الرسل
واتاه فوق ما اتاها

جمع کرده است خدا در او جمع شده های پیغمبران را
و داده است خدا با آنحضرت فوق آنچه که داده پیغمبران را

لا فتی فی الوجود الا علی
ذاک شخص بمثله الله اباها

نیست جوانمردی در آفرینش مگر علی علیه السلم
این بزرگوار شخصیست که بمثل این خدا مباهات میکند

ما حوی الخافقان انس وجن
قصبات السبق التی قد حواها

نگرفته است آسمان و زمین آدمیان و پریان
گوی سبقت را و نشان آنچه که تحقیق بر گرفته است او را

لا ترم وصفه ففیه معان
لم یصفها الا الذی سواها

قصد نکن وصف آنحضرت را پس او معانی چند است
وصف نمیتوانند کرده آنها را مگر خداوند که او خلق کرده

انما المصطفی مدینة علم
وهو الباب من اتاه اتاها

حضرت رسول برگزیده شهر علم خدا است
و آنحضرت دروازه آن شهر علم است که هر کس ... [illegible]

کما شمس حکمة تتمنی
غرة الشمس ان تکون سماها

چو آسمان است آنحضرت آفتاب حکمت و دانش که آرزو میکند
روشنی و پرتو آفتاب اینکه بوده باشد آسمان آن حکمت

همم لا تری فلک الافلاک
الا کحبة فی فلاها

از همت آنحضرت ... نمی بینی آسمان ها را
مگر مثل حبه دانه در بیابان آن

هل اتی هل اتی بمدح سواه
لا ومولی بذکره حلاها

آیا آمده است هیچ غیر آنحضرت علیه السلام — نیامده خداوند باده آنحضرت زینت داد بلی ایشان را

انت قرآنه المجید واوصافك — ایاته التی اوحاها

تو ئی حقیقت قرآن و اوصاف و فضایل تو — آیات قرآن است چنان آیاتیکه خدا وحی فرستاد آنرا

لك نفس من معدن اللطف صنعت — جعل الله کل نفس فداها

از برای تست نفس شریفه که از محل لطافت ریخته و خلق شده است — بگردانید خدا جمیع جانها را فدای نفس شریف

یا ابا النیرین انت سماء — قد محی کل ظلمة نیراها

ای پدر آفتاب و ماه که حسن و حسین اند تو آسمانی — که تحقیق محو کرده است هر تاریکی را آفتاب و ماه

لابن الحدید فی مدح الغری

یا برق ان جئت الغری فقل له — اتراك تعلم من بارضك مودع

ای برق اگر بیائی تو زمین نجف را پس بگو از برای آن — آیا ای جنبی خود که کیست تو دفن شده و سپرده شده

فیك ابن عمران الکلیم وبعده — عیسی یقفیه واحمد یتبع

در تو مدفون پسر عمران کلیم و بعد از او است — عیسی که تالی اوست و احمد بعد از آنها است

بل فیك جبرئیل ومیکال واسـ — رافیل والملاء المقدس اجمع

بلکه در تست جبرئیل و میکائیل و اسرافیل — و گروه ملائکه که عالم قدس اند همه

بل فیك نور الله جل جلاله — لذوی البصائر یستشف ویلمع

بلکه در تست نور خداوند جل جلاله — که از برای صاحبان بصیرت روشنی میدهد و درخشنده

فیك الامام المرتضی فیك الوصی — المجتبی فیك البطین الانزع

در تو مدفونست پیشوائیکه مرتضی است و نیز وصی که مجتبی است و در تو مدفونست انزع بطین که علی است

هذا هو النور الذی عذباته — کانت بجبهة آدم تتطلع

و این است آن نوری چنانکه اطراف آن نور — بود به پیشانی حضرت آدم که تابان و طلوع میکرد

یا قالع الباب الذی عن هزها — عجزت اکف اربعون واربع

ای کننده در خیبر چنان دری که از حرکت دادن آن — عاجز دستهای چهل و چهار نفر مرد اند

لولا حدوثك قلت انك جاعل — الارواح فی الاشباح والمتنزع

فضایل امیر و فضایل علی گوید

اگر نبیه خلقت تو میگفتم بیشک تو فی خلق کنندهٔ
روح ما و جان ما در بدن ما و توئی گیرندهٔ جان ما

ولا ما ملکت قلت انک باسط
الا برزاق تقدر فی العطاء وتوسع

اگر نبیه مردن تو میگفتم بیشک توئی میرانندهٔ
روزی بندگان تنگ میگیری در عطا و وسعت میدهی

والله لولا حیدر ما کانت
الدنیا ولا جمع البریة مجمع

سوگند بخدا اگر نبیود وجود حیدر نبیود هرگز
خلقت دنیا و نبیود همه آفریدگان فراهم آمده

من اجله خلق الزمان وضوئت
شهب کنسن وجن لیل ادرع

از جهت وجود آنحضرت آفریده شده است زمان و روشن شده
ستارگان تابان و شده و جن و تاریکی شبے که آفرش جن محو

والیه فی یوم المعاد حسابنا
وهو الملاذ لنا غدا والمفزع

و بسوے اوست در روز قیامت حساب همه ما
و اوست پناه از برے غرفه قیامت و ملجا ما

ولقد علمت بانه لا بد من
مهدیکم و یومه اتوقع

و بتحقیق میدانم بیشک لابد و ناچار است از ظهور
مهدی شما که امام عصر او و برای یوم ظهور او انتظار داریم

یحمیه من جند الاله کتائب
کالیم اقبل زاخرا یتدفع

حمایت میکنند آنحضرت را از لشکر خدا لشکرهاے چند
که چون دریا متلاطم رو آورده دفع میکنند دشمنان او را

و غیر ازین نیز بسیارے از فصحاء که ذهن سلیم و طبع مستقیم دارند قصائد و لا تحصیٰ قصائد غرا در شان آن مظهر عجائب و مظهر غرائب امیر مومنان و مولاے متقیان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام گفته اند لکن نظر باختصار این مجار منیفه و رساله لطیفه در حیز تحریر نیاوردیم و نیز قیل و قال بسیارے را نه پسندیدیم و لی مجملی از قصائد که در شان باقی ائمه احد عشر علیهم السلام گفته اند در آخر این بحث ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالے مطلب ثانی در بیان اثبات امامت ائمه احد عشر و بیان آن در شش اصل میشود اصل در بیان نص قولی و در آن دو توضیح اند توضیح اول در نصوص قرآن نص اولے آیه شریفه واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی اے مومنین محکم بگیرید بریسمان خدا را و تفرقه میان نه اندازید که مراد از حبل الله قرآن مجید و حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلم اند گویا کشیده شده است این ریسمان

جز کیه احد طرفیه فی السموات فی ایدی القدسیین و طرف ثانیه فی الارض فی [illegible]

ایدی المومنین و شاید بعد عا بسیارے از احادیث فریقین موجود اند منها حدیث است
که از صاحب کشاف مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فوادی
و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم
بهم نجیٰ و من تخلف عنهم هویٰ و زمخشری در کتاب ربیع الابرار همین حدیث را
باختلاف بعضے کلمات آورده است و الائمة من ولده امناء ربی یعنی حضرت رسول صلعم فرمود
فاطمه زهرا علیها السلام روح دل من است و شوهر او آرام چشم من است و اولاد آنحضرت علیه السلام که
ائمه اثنا عشر علیهم السلام اند امینهائے خداوند من اند گویا ریسمانیست کشیده شده درمیان پروردگار
ما و درمیان خلق او پس هر کس که تمسک نموده بایں ریسمان نجات خواهد یافت و هر که امیکه از انها تخلف
یعنی انکار امامت و خلافت و امارت آنها نماید پس در جهنم هلاک خواهد شد و در صحیح مسلم چند طرق و
صحیح ترمذی و ابن عبدربه در کتاب عقد و صحیح ابوداود و ثعلبی در تفسیر همین آیه شریفه مرقوم روایت
کرده اند باختلاف الالفاظ المتقاربة قال رسول الله ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی
رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه النور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب ثم قال و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی اے مردمان من نیستم مگر انسانے زود باشد که رسول خدا بطلب
من بیاید و اجابت او کنم یعنی از دار فنا بسوے دار البقا رحلت نمایم و من نزد شما دو جنس
نفیس گرانبها بجاے من هادی و راهبر و خلیفه و جانشین من باشند براے شما میگذارم و اینکه
بعد از من تمسک بآنها جوئید و اطاعت آنها کنید هرگز گمراه نشوید اول کتاب خدا است که بزرگتر است
پس بگیرید او را که آن سبب و وسیله اهل زمین تا آسمانست و متمسک باو باشید و کمال ترغیب و
تحریص بآن فرمود پس از آن فرمود دوم عترت و اهل بیت من اند خداوند عز اسمه را درباره
اهل بیت خود بیاد شما میآورم که آنها را تمسک نمائید و در جمع بین صحاح سته آنست که قال رسول
الله صلعم انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم
من الآخر و هو کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض فانظر و کیف تخلفونی فیهما یعنی من میگذارم میان شما دو جنس نفیس گرانبها

حدیث ثقلین قرآن و اهل بیت اطهار

تمسک جوئید بآنها بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد هر یکے از آنها بزرگتر از دیگر اند و آن کتاب خدا است که کشیده شده است از آسمان بسوئے زمین و عترة طاهره طیبه من است کتاب خدا و عترة طاهره من هرگز از هم جدا نشوند تا اینکه باهم بر سر حوض پیش من آیند **پس** بغایت وضاحت و نهایت صراحت است که در احادیث مذکوره حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السّلم را قرین قرآن و ثانی فرقان شمرده است و اطاعت هر یکے از آنها بالتساوی بر جمیع خلق واجب گردانیده است پس هرگاه باعتراف خود شما اطاعت اهل بیت رسول صلعم مثل قرآن بر جمیع خلق واجب عینی باشد و تمسک آنها موجب نجات و نجات از نار و ضلالت و اختلاف باشد چگونه میتوانند بود که ایشان معزول و دیگران بجائے آنها بر مسند حضرت رسول بنشینند هرگز عقول عقلا تجویز چنین امور نمایند مگر بعضے از جهول پر فضول و کهول ضلول که ظلمت جهالت و ضلالت از همه شش جهت بنور شعور شان احاطه کرده است البتة ابا کرده اند حتے المقدور خواسته اند ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون

تنبیه بدانکه وجه تشبیه ائمه اثنا عشر علیه السلام بحبل الله المتین آنست که اگر مثلاً از بلدے تا بلدے دیگر ریسمانے بسته باشند و اعمٰے که هرگز آن بلده آن راه نرفته باشد اگر بواسطه همان ریسمانے که غیر از آن هیچ رابطه و واسطه در بین نباشد بنحویکه هیچ وقتے دست از آن ریسمان عقب نگیرد البتة عقل سلیم و طبع مستقیم حکم میکند که یقیناً بآن بلدیکه مطلوب وے است خواهد رسید **همچنان** حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السّلام نیز گویا بمنزله ریسمانے است که از اینجا تا بجنت کشیده شده است چنانچه احادیث مزبوره نیز مشعر مطلب ما است ما که بمنزله اعمٰے و نابینا هستیم اگر تمسک باین ریسمان فضیل و کمال و هدایت و علم و حلم و سخاوت و شرافت و نجابت و عصمت و طهارة و شجاعت و عبادة نموده باشیم چنانچه مامور بهمین هستیم یقیناً انشاء الله العزیز بمطلوب مرغوب که عین جنت است باحسن الوجوه خواهیم رسید

نص ثانی آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الخ یعنی اے گروه که ایمان بخدا و رسول او آورده هستید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و اولی الامر از شما را محل نزاع اولی الامر است پس بعضے مفسرین گفته اند که مراد از اولی الامر امراء و سرگروه هائے لشکر و سلاطین اند و بعضے قایل اند باینکه مراد از آن علمائے امت اند

در تحقیق حدیث ثقلین گوید

فائده مراد از اولی الامر ائمه اند

وفرقه ناجیه نامیه امامیه کثرهم الله فی البریه متفق اند باینکه مراد از اولی الامر حضرات ائمه اثنا عشر
علیهم السلم اند و بیان دلائلش در چند وجه است **وجه اول** آنکه حق سبحانه جل شانه از برای
نفس نفیس خویش یک لفظ اطیعوا استعمال فرموده و این مشعر آنست که اطاعت خدا غیر از اطاعت
رسول و اولی الامر است و آن خاص عبارت از عبادت و معبودیت است زیرا که مستحق عبادت غیر
از ذات احدی الصفات مجرده مقدسه الهیه دیگرے نمیتواند بود اینست که برائے وجود مقدس
خویش علیحده یک لفظ اطیعوا الله فرموده و ترک کردن لفظ اطیعوا میان الرسول و
اولی الامر مشعر آنست که اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر یک قسم علی التساوی بر جمیع
خلق واجب است و مراد از آن فرمانبرداری عموما در امور دینی و دنیاوی است و این امر دلالت صریحه
دارد بر اینکه مرتبه امارت و امامت نظیر مرتبه نبوة و رسالت است چنانچه نبوة رسالتے است
از جانب خدا بوساطت ملک امامت نیز رسالتے است بوساطت نبی صلعم و لو اطلاق لفظ نبی صلعم
بسبب اشتباه جایز بر آن نباشد از اینجا است که لفظ اطیعوا از میان الرسول و اولی الامر
محذوف است بخلاف مرتبه نبوة که هرچند بالاترین مراتب است لکن چون مرتبه الوهیت نتواند
بود اینست که لفظ اطیعوا میان اسم جلاله و لفظ رسول موجود است و بطرف همین اشاره است
در حدیث شریف که باتفاق فریقین وارد شده است قال رسول الله من اطاع امیری فقد
اطاعنی ومن عصی امیری فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله ومن عصی الله
فقد کفر که اطاعت ائمه اطهار علیهم السلم اطاعت حضرت رسول صلعم است **پس چون**
اطاعت این جماعت بنص قرآن و حدیث حضرت نبوی صلعم قرین اطاعت نبی ثابت شد مشعر آنست که البته
آنها جمیعے باید باشند که منصوب از جانب خود حق سبحانه جل شانه بوده باشند که امر و حکم آنها بعینه حکم خدا و
رسول باشد و اگر نه لازم آید که هر جابر و کافر و ظالم و غاصب منافق و فاسق متبوع و مطاع بوده باشند عقول
عقلا هرگز تسلیم آن نکنند جز بعضے از جهول فضول سهل ضلول که ظلمت جهالت و ضلالت از همه شش
جهت بنور شعور شان احاطه کرده است **وجه ثانی** بنا بر قول بعضے اگر مراد از اولی الامر غیر حضرات
ائمه اطهار علیهم السلم باشند سراسر مخلوط و نامربوط است زیرا که خود این آیه شریفه و ما بعد آیه
شریفه فردوه الی الرسول و اولی الامر دلیل آنست که بروقت تنازع واقعات حضرت رسول

مراد از اولی الامر ائمه اند

که هیچ زمانے نباید و نشاید که خالی از حجة خدا بوده باشد چنانچه هیچ زمانے خالی نبوده است

و اینست مراد از آنچه مستفیض است از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام که

فرموده لا یخلو الارض عن قائم بحجة الله اما ظاهر مشهورا و خائف مستورا لئلا یبطل

حجج الله تعالی و بیناته یعنی خالی نمیماند زمین از حجة خدا ظاهر باشد و مشهور یا خائف باشد و مستور تا

اینکه حجتهاے خدا و آیات و بینات او باطل نشوند **فائده** از جمله افادات **فخر الدین** رازی که در ذیل

آیه شریفه کرده اینست خلاصه آن که حق تعالی قرین اطاعت خود اطاعت حضرت رسول و اطاعت

اولی الامر بر جمیع خلق واجب گردانیده است و اگر اولی الامر معصوم نبوده باشند اجتماع ضدین

که امر و احد باعتبار واحد هم مامور به و هم منهی عنه است لازم آید و این محال است پس عصمت اولی الامر

واجب است و چونکه غیر ائمه اثنا عشر علیهم السلام احدے معصوم نباشد نیز مراد از اولی الامر غیر از اینها

احدے نتواند بود **وجه رابع** آنکه اولی الامر عطف بر کلمه الرسول است و بر مطلعین علم نحو ظاهر است

که عطف و معطوف علیه در حکم واحد است باین معنی که معطوف در همه اشیا و چون معطوف علیه

باید باشد بنحویکه اگر خواهیم معطوف را قائم مقام معطوف علیه نمائیم صحیح باشد پس میگوئیم ضروری

است که ائمه اطهار علیهم السلام در جمیع کلیات و جزئیات و متعلقات و لوازمات بعینه چون حضرت محمد ابن

عبد الله صلعم اند الا اما اخرجه الدلیل که نبوة باشد پس عطف کردن اینها بر الرسول یقیناً صحیح

میباشد زیرا که آنها در عبادت و شجاعت و هیبت و رفعت و عظمت و منزلت و سیادت و عصمت

و طهارت و نجابت و کرامت و شفاعت و شرافت و نجابت و حلم و علم و فضل و کرم و خلق و حیا و

جود و سخا و بزرگی حسب و نسب و غیره ذلک بعینه چون خود حضرت رسول صلعم بودند و لو لفظ

نبوة بر ایشان اطلاق نشود و لکن قوة و معنی نبوة در ایشان موجود بود زیرا که خلقت ایشان

علیهم السلام و خلقت حضرت رسول صلعم بالاتفاق و الاجماع از نور واحد بوده است پس اگر ماده

در همه آنها مساوی است و چونکه ایشان فی الحقیقت اولاد رسول صلعم و احفاد بتول ع و

خلفاے و جانشین و قائم مقام جد بزرگوار خود حضرت رسول صلعم اند نه اینکه همین و چنین شاید

که مناسب مقام است لهذا عطف ایشان علیهم السلام که اولی الامر هستند در آیه شریفه مذکوره

بر کلمه الرسول میباشد بخلاف غیر ایشان که هرگز مناسب مقام نیست که عطف اینها بر کلمه

مراد از اولی الامر ائمه هدی اند

الرسول صحیح باشد زیراکه شرکت عطف بالکلیه در آنها مفقود اند و هذا هو الدلیل الاکمل و البرهان الاظهر علی اثبات امامة ائمة الانام و خلافتهم الی القیام علیهم السلام الی ساعة القیام و علی قیامهم بمقام نبی المقبول و جواز عطفهم علی کلمة الرسول علی وجه التمام فهذه الحجة القاطعة الساطعة القاهرة الظاهرة علی خواص الانام و العوام **و کیف لا** یامن له من سلیقة سلیمة قدیمة **و** دراکة مستقیمة عظیمة **علیکم** بتفکر هذا الجواب فانه موصل الی الصواب و یسهل بتذکره کشف الحجاب عن وجه المرام و تذادبه نصرح فی هذا المقام **نص ثالث** آیه شریفه **یا** ایها الذین امنوا و اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی گروهیکه ایمان آورده اید بترسید خدا را و باشید با صادقین و مراد از صادقین معصومین اند و آنها غیر از حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام احدے نتوانند بود و بیان این الفشن منحصر در چند وجه است **وجه اول** آنکه لفظ امنوا و کونوا مقتضی مغایرت با صادقین است و این مسلوم است که فرقه صادقین افضل و اکمل و اعلی و اولی باید از کسانے باشند که حق تعالی آنها را بکلمه امنوا خطاب فرموده است پس از اینجا بوضوح رسید که مومنین مصدر خطا و سهو و نسیان واقع توانند شد بخلاف صادقین که بسبب عصمت و طهارت هرگز ظهور سهو و نسیان و صدور خطا از آنها ممکن نتواند بود و اینست که حق تعالی جمیع مومنین را تابع و صادقین را متبوع قرار فرموده است **و** آنها نتوانند بود مگر حضرات ائمه طاهرین طیبین معصومین علیهم السلام **و اگر** نه عبث بودن خطاب **یا** در آن واحد تابع و هم متبوع بودن مومن لازم آید و این هر دو محال و ممتنع است **وجه ثانی** گفته ایم که خطابات قرآنیه تا قیامت ممدود و کشیده شده اند زیراکه دین اسلام قرآن آنحضرت تا قیام قیمت باقی است پس مراد از کلمه کونوا معیت اجسادیه نتواند بود زیراکه اجتماع جمیع اجساد و عباد در آن واحد بمحل واحد محال تر از هر محال است پس مراد از کونوا معیت حکمی است باین معنی که اتباع و پیروی اوامر و نواهی حضرات صادقین که ائمه معصومین علیهم السلام اند نموده شود **وجه ثالث** مراد از صادقین کسانے اند که همیشه افعال و اقوال و اعمال و گفتار و رفتار و کردار شان مطابق واقع و ظاهر و باطن شان یکسان باشد بنحویکه هیچ وقتے ذره خلاف واقع از ایشان بظهور نیامده باشد پس اولین از هر یکے از مدعیان خلافت و متمسکان غیر معصومین مطهرین استفسار

مراد از کونوا مع الصادقین ائمه معصومین اند

میخواہیم کہ آیا ہیچ کدامے از شما ها یا از کسانیکہ تمسک بآنہا جوئید علنا میتوانید گفت کہ موصوف
بصفت مزبوره ہستیم اگر بموصوف بودن قایل باشید این خود ش خلاف واقع خواہد بود زیرا کہ علاوه
کذب صریح است کہ باوجود آنکہ شخصے غیر معصوم باشد ہیچ وقتے خلاف واقع و کذب نگفتہ
باشد پس ہرگز از جملہ صادقین نمیتوانید بود و اگر بموصوف نبودن بصفات مزبوره قایل
باشید پس نیز مطلوب ما ثابت است زیرا کہ شما باوجود آنکہ اگر مومنین باشید بجہت عدم عصمت
از جملہ صادقین خارج ہستید پس کسانیکہ معصوم اند ہمان از صادقین اند و چونکہ غیر از حضرات
ائمہ اثنا عشر علیہم السلام معصوم احدے نیست لہذا این خطاب مخصوص ایشان علیہم السلام میباشد و نیز
براین مطلب احادیث بسیار بطرق حضرات خاصہ و عامہ وارد شده اند **منہا** وارد شده است
کہ از حضرت امیر مومنان مولاے متقیان علی علیہ السلام ارواح العالمین لہ الفداء پرسیده شد
کہ مراد از صادقین در آیہ مزبوره کدام کسے اند آنحضرت علیہم السلام فرمود نحن الصادقون عترة رسول
اللہ صلعم یعنی ما ہستیم صادقون کہ عترة رسول آخر الزمان ہستیم **منہا** از ثعلبی مفسر گوشی
مرویست کہ امیر المومنین علیہ السلام فرمود ہم محمد و آلہ یعنی مراد از صادقین حضرت رسول صلعم
و آل و عترة طاہره آنحضرت است **منہا** از قرآن ناطق یعنی صادق آل محمد صلعم نقل شده
است کہ فرمود ان الصادقین ہم آل محمد صلعم یعنی بتحقیق مراد از صادقین آل محمد اند و غیر
از این بسیار مرویات فریقین موجود اند چون از روے الطاف دیده شود مستفاد گردد کہ غیر
از اولاد رسول صلعم و احفاد بتول ع احدے مراد از صادقین نمیباشد **تنبیہ** چون امامت
و امارت و خلافت حضرات ائمہ اثنا عشر علیہم السلام از قرآن مجید و فرقان حمید باثبات رسید یاد م
آمد روایتیکہ چندے قبل براین از نظرم گذشتہ بود کہ صاحب کتاب **طرایف** گفتہ از جملہ عجیب
ترین روایات در اثبات امامت ائمہ اثنا عشر علیہم السلام آنست کہ **داود** ابن کثیر رقی گوید
از کوفہ رفتم خدمت حضرت امام ہمام جعفر ابن محمد الصادق علیہم السلام آنحضرت فرمود در کوفہ چہ
دیدی عرض کردم کہ ہم شما زید دعوے امامت میکرد و مردم را بخود دعوت مینمود پس آنحضرت
فرمود یا سماعہ آن صحیفہ را بیاور پس آورد و بمن داد و فرمود کہ این نوشتہ ایست کہ بزرگان
ہر یک از دیگرے از رسول اللہ صلعم آورده اند پس نظر کردم دو سطر نوشتہ بود **اول**-

مراد از صادقین ائمہ اثنا عشر اند

لا اله الا الله محمد رسول الله **دوم** ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
فی کتاب الله یوم خلق السّموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیّم علی بن
ابی طالب **و** الحسن **و** الحسین **و** علی بن الحسین **و** محمد بن علی **و** جعفر ابن محمد **و** موسی
ابن جعفر **و** علی ابن موسی **و** محمد بن علی **و** علی ابن محمد **و** الحسن بن علی **و** الخلف
منهم الحجة پس از آن فرمودید انی این نامه که نوشته شده است گفتم خدا و رسول او دانا
ترند فرمود دو هزار سال پیش از آنکه آدم مخلوق شود پس زید چه فریب شیطان خورده
و چگونه خود را بدام او گرفتار کرده است و بکجا میرود و هر کس از مردم هر چند بما نزدیکتر است عداوت
و حسد بما بیشتر دارد ترجمه سطر اول که ظاهر است لکن ترجمه سطر ثانی آنست که تحقیق عدد شهور
یعنی ائمه و خلفا نزد حق تعالی در کتاب خدا دوازده اند روزیکه آسمانها و زمینها آفریده است و
چهار از ایشان حرام اند اینست دین درست راست و آن دوازده امام علیهم السلم علی ابن ابیطالب
تا حجة الله القائم صاحب العصر والزمان علیهم الصلوة والسلم اند **تشریح مقام** بدانکه تعبیر
امام علیه السلام بشهر بچند وجه میتواند بود **ا** بسبب آنکه امام علیه السلام عالم است و شهر در لغت
نیز بمعنی عالم آمده است کما فی **القاموس** الشهر العالم **ب** علما و شهور در اشتهار و انتفا
اشتراک دارند بهذا اطلاق شهر بر امام علیه السلام جایز است **ج** چنانکه مدار سال و روزگار بر دوازده
ماه است چنین بنای قوام دنیا و دین نیز بر دوازده امام علیه السلام است **و** کلمه عند الله **و**
فی کتاب الله **و** یوم خلق السّموات والارض نیز اشاره است بچند امر **اول** در این امت
مرحومه خلاق علام روز اول خلق عالم در کتاب آلهی بحکم او چنین مقرر فرموده است که امام
علیهم السلام دوازده باشند **دوم** آنکه حق سبحانهٗ دوازده برج خلق فرموده است چنین
دوازده برج امامت نیز خلق فرموده است **سوم** آنکه اوصیای حضرت آدم علیه السلم دوازده بوده
اند و نیز اوصیاء حضرت نوح دوازده و نیز اوصیاء حضرت ابراهیم دوازده و نیز اوصیای
حضرت عیسے دوازده و نیز نقیبهاء حضرت موسے دوازده بوده اند چنین در کتاب خدا و
نزد خدا و یوم خلق آسمانها و زمینها چنین خواسته است که **اوصیای** این نبی آخر الزمان
صلعم نیز دوازده بوده باشند **و** کما اینکه نبی آخر الزمان خاتم انبیاء سلف است

ان عدة الشهور ... دوازده امام اند

نیز از

چنان اوصیاے آنحضرت صلعم نیز خاتم اوصیاے انبیاے سلف اند پس حضرت علی علیہ السلام
اگرچہ اوّل اوصیاے دوازدہ گانہ است لکن خاتم الاوصیاء باعتبار اوصیاے انبیاے سلف است
پس باطل است قول کسانیکہ قایل اند بانکہ علی علیہ السلام خاتم اوصیاے نبی آخر الزمان است، وضمیر منہا
اربعۃ حرم اگر راجع باثنا عشر شہرا باشد معنی چنان خواہد شد چہار از ایشان کہ حضرت امیر
علیہ السلام و حضرت امام حسن علیہ السلام و حضرت امام حسین علیہ السلام و حضرت امام رضا علیہ السلام باشند
حرام اند یعنی ہتک حرمت ایشان کنند یا اینکہ متعرض قتل و قتال و جنگ و جدال با ایشان کہ حرام است
شوند و اگر ضمیر راجع بطرف لفظ شہور باشد معنیش چنین شود چہار امام مطلق چون ثنویہ و ثلاثہ دیگر
کہ امثال ثنویہ باشند حرام اند یعنی آنہارا امام گفتن حرام است چنانکہ گوئی شراب حرام است یعنی
خوردنش حرام است و یا آنکہ از آنہا اکثر امور ناشایستہ کہ شرعاً خلاف آن ورزیدنہا حرام است بظہور آیند واللہ اعلم

توضیح ثانی احادیث نبوی بر امامت ائمہ ہدیٰ حدیث اول

محمد بن عبد اللہ بن عباس در کتاب مقتضب الاثر فی امامۃ الاثنی عشر کہ تخمیناً چہل ورق است
و ہمہ احادیث و روایاتش از حضرت رسول صلعم بطرق فرقہ اہل سنت و جماعت جمع نمودہ است مشتمل
بر روایتے است کہ در اکثر مقام بالفاظ مختلفہ دیدہ شدہ است میآورد اخطب خوارزم کہ ملقب بصدر
الائمہ است روایت میکند عن ابی سلمان راعی رسول اللہ صلعم قال سمعت رسول اللہ یقول لیلۃ
اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلالہ آمن الرسول بما انزل الیہ فقلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد
من خلفت فی امتک قلت خیرہا قال علی بن ابیطالب علیہما السلام قلت نعم قال یا محمد انی اطلعت علی
الارض اطلاعۃ فاخترتک منہا فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت
معی فانا المحمود و انت محمد ثم اطلعت الثانیۃ فاخترت منہا علیا فشققت لہ اسما من اسمائی فانا
الاعلی و ہو علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمۃ و الحسن و الحسین و الائمۃ من ولدہ
من نوری و عرضت ولایتکم علی اہل السموات و الارض فمن قبلہا کان عندی من المؤمنین و
من جحدہا کان عندی من الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع او یصیر
کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت لہ حتی یقر بولایتکم تحب ان تراہم قلت
نعم یا رب فقال التفت عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی و فاطمۃ والحسن والحسین و علی بن الحسین

احادیث بر امامت ائمہ اثنا عشر

و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی ابن موسے و محمد بن علی و علی بن محمد

والحسن بن علی والمہدی فی ضحضاح من نور قیام یُصلّون وهو وسطهم یعنی المہدی

کانہ کوکب دری فقال الله تعالی عز اسمہ یا محمد هولاء الحجج وهو الثائر من عترتک

بعزتی وجلالی انہ الحجۃ الواجبۃ لاولیائی والمنتقم من اعدائی یعنی حضرت رسول صلعم

فرمود شبیکہ مرا بسیر آسمان بردند پروردگار جلیل جل جلالہ وعم نوالہ فرمود کہ رسول ایمان آوردہ

است بآنچہ براو نازل شدہ است من گفتم ومومنان نیز ایمان آوردند فرمودراست گفتی اے محمد صلعم

کدام شخص را درزمین از امت خود جانشین قرار دادی عرض کردم بہترین جمیع ایشان را پس فرمود

علی ابن ابی طالب را عرض کردم آرے پس فرمود اے محمد من یکمرتبہ برزمین نظر رحمت کردم وترا برگزیدم

واسمے را از اسمہائے خودم برائے تو مشتق فرمودم کہ درہیچ جا مرا ذکر نکنند مگر آنکہ ترا با من ذکر کنند

پس من محمودہستم وتو محمد صلعم پس ازان چون ثانیاً نظر رحمت کردم پس علی علیہ السلام را برگزیدم

نیز اسمے از اسماے خودم برآوے مشتق فرمودم پس من اعلے ہستم واورا بعلی خواندم اے محمد صلعم من

ترا وعلی وفاطمہ وحسن وحسین ونُہ فرزندان آنحضرت علیہم السلام را از نورے از نورہاے خودم آفریدم

وولایت ہمہ شما را برجمیع اہل آسمان وزمین واجب گردانیدم پس ہرکس قبول آن نمودہ نزد من از

مومنان است وہرکس قبول نکرد یا انکار کرد نزد من از جملہ کافران است واے محمد صلعم اگر بندہ از

بندگان من آنقدر عبادت کند کہ جسدش قطع شود یا آنکہ چون خیک کندیدہ کہنہ گردد وحال آنکہ از ولایت

شما بودہ باشد اورا ہرگز نیامرزم تا زمانیکہ اقرار بولایت شما نکند میخواہی بہ بینی عرض کردم آرے

فرمود بجانب راست عرش نگاہ کن پس چون دیدم علی وفاطمہ وحسن وحسین ونُہ فرزندان حسین علیہم السلام

را دیدم درمکان ہموارے از نور ایستادہ نماز میگذارند ومہدی کہ آخر الائمہ است درمیان شان چون

ستارۂ روشن ودرخشان بود پس فرمود اے محمد صلعم این جماعت حجتہاے من اند برخلق ومہدی آخر الائمہ

علیہم السلام از جملہ عترۂ طاہرۂ تو انتقام ایشان را گیرد وکینہ ایشان خواہد گرفت سوگند بعزت و

جلالت خودم کہ او حجت لازم است براے اولیاے من ونیز منتقم ظالم ایشان است از اعداے من

پس ازاین حدیث بنہایت صراحت ونہایت وضاحت رسید کہ جز از ائمہ اثنا عشر علیہم السلام کہ اسم

سامی ہرکدامے دراصل حدیث مذکور است احدے خلیفہ وجانشین حضرت خاتم النبیین صلوٰۃ اللہ علیہم

احادیث بر امامت ائمہ ہدی علیہم

احادیث بر امامت ائمه اثنا عشر

اجمعین خواهند شد **حدیث ثانی** در کتاب النصوص از عمر ابن خطاب منقول است قال سمعت رسول
الله صلعم قال الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین ومنا مهدی هذه الامة من
تمسک بهم فقد استمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله یعنی از عمر منقول است
که گفت شنیدم حضرت رسول صلعم میفرموده است که بعد از موت من دوازده امام علیهم السلام جانشین
من خواهند بود نه عدد از آنها از صلب حضرت امام حسین علیه السلم پیدا شوند و از ماست که مهدی
این امت خواهد شد هرکس با ایشان تمسک جوید بتحقیق چنانست که تمسک جسته است بحبل الله الممدود
پس نجات یافته است و هرکس کناره کشیده است از تمسک کردن آنها علیهم السلام بتحقیق چنانست که
کناره کشیده است خود را از خدا پس ناری شده است **حدیث ثالث** ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است من سره ان یحیی حیوتی ویموت مماتی ویسکن
جنة عدن التی غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة من
بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی ورزقوا فهما وعلما فویل للمکذبین من امتی القاطعین
فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی و در بعضی نسخ دیده شده است بجای یسکن جنة عدن
الخ یدخل جنة عدن منزلی فلیتول علیا ثم بالاوصیاء من ولده یعنی هرکس خواهد که
حیوتش چون حیوة من و مماتش چون ممات من باشد و در جنة عدن که حق سبحانه جل شانه خود آنرا
ساخته است و منزل من قرار داده است ساکن شود یا داخل شود باید بعد از من تولا جوید علی ابن
ابی طالب علیهما السلم و اقتدا با ئمه هدی علیهم السلام که از اولاد آنحضرت علیهم السلام اند بکند و ایشان
را امام خود داند زیرا که ایشان عترة طاهره من هستند و آفریده شده از طینت من اند و حق سبحانه
جل شانه ایشان را فهم سلیم و عقل مستقیم و علم کامل و فضل شامل عطا فرموده است پس ای اجلال
بعضی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند خدا شفاعت مرا بایشان نه
رساند **تنبیه** آنچه در حدیث بکلمات صریحه واضحه نوشته است قاطعین فیهم صلتی اشاره
بدو مطلب میتواند بود **اول** آنکه حضرت رسول صلعم خلافت ایشان را به نبوت خود وصل فرموده
بقوله من بعدی که از ابتدا و موت من علی الاتصال ایشان علیهم السلم یکی بعد دیگرے خلفاء
و ائمه اطهار علیهم السلم اند پس بر قاطعین یعنی فصل اندازنده میان من و خلافت ایشان شفاعت

نخواهد بود، **دوم** آنکه کلمهٔ قاطبین بصیغهٔ جمع آورده است زیرا که آنحضرت صلعم بعلم نبوت میدانست
که تفرقه نمانده میان من و خلفای من از دو نفر زیاده خواهند بود لهذا بصیغهٔ جمع اشاره است
بطرف آنکه هر یکی از قاطعین شفاعت من نخواهد رسید فافهم و تامل **حدیث چهارم** روایتی
است که بطرق فریقین بالفاظ مختلفه هر یکی در مسانید خود باسانید معتبره متعدده آورده اند و ما
در اینجا بنحوی ذکر کنیم که جامع همه آنها بوده باشد در کتاب نصوص از سلمان و در کتاب عرائس
ثعلبی از زید رقاشی و او از انس روایت کرده است قالا قال رسول الله معاشر الناس من
افتقد الشمس فلیتمسك بالقمر و من افتقد القمر فلیتمسك بالفرقدین فاذا فقدتم الفرقدین
فتمسکوا بالنجوم الزاهرة فقال انا الشمس و علی القمر فاذا فقدتمونی فتمسکوا به بعدی
و اما الفرقدان فهما الحسن و الحسین فاذا فقدتم القمر فتمسکوا بهما و اما النجوم الزاهرة
فهم الائمة التسعة من صلب الحسین و التاسع مهدیهم یعنی حضرت رسول صلعم باصحاب خود فرمود
که اگر آفتاب غروب کند پس مهتاب را بگیرید و اطاعت وی کنید و اگر مهتاب غروب کند پس تمسک
کنید بدو ستاره درخشنده و مراد از آفتاب من هستم و از مهتاب علی علیه السلام است و مراد از فرقدین
حسنین علیهما السلام اند پس هرگاه آن دو ستاره نیز غروب کنند پس تمسک جوئید بباقی ستارگان و مراد
از باقی ستارگان باقی ائمه اطهار که نه عدد اند و از صلب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام اند
بوجود خواهند رسید و نهم آنها مهدی آخر الزمان علیه السلام است و در بعض روایات دیده شده
است که ثم قال انهم هم الاوصیاء و الخلفاء بعدی الائمة الابرار عدد اسباط یعقوب و
حواری عیسی فقلت سمهم لی یا رسول الله قال اولهم و سیدهم علی ابن ابی طالب و بعده
الحسن و الحسین و بعدهما علی زین العابدین الی قوله و الحجة القایم المنتظر فی غیبة
فانهم عترتی من لحمی و دمی علمهم علمی و حکمهم حکمی من آذانی فیهم فلا انالهم الله
شفاعتی یعنی بتحقیق آنها اوصیای من و خلفای من بعد از من میباشند و ایشان ابرار اند
موافق عدد اسباط یعقوب دوازده میباشند و همین دوازده عدد حواری حضرت عیسی
علیه السلام بوده اند سائل میگوید عرض کردم که اسمای شان را تعلیم من بفرما پس حضرت رسول صلعم
فرمود اول آنها و سید و بزرگ همه آنها امیر المومنین علی علیه السلام پس ازان حضرت امام حسن علیه السلام

احادیث در امامت ائمه هدی

و پس از آن حضرت امام حسین علیه السلام و پس از آن حضرت امام علی ابن الحسین علیه السلام و پس از آن حضرت امام
محمد ابن علی علیه السلام و پس از آن حضرت امام جعفر ابن محمد علیه السلام و پس از آن حضرت امام موسی ابن
جعفر علیه السلام و پس از آن حضرت امام علی الرضا علیه السلام و پس از آن حضرت امام محمد ابن علی علیه السلام
و پس از آن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پس از آن حضرت امام آخر الزمان محمد مهدی علیه السلام
عجل الله فرجه که منتظر است و از انظار خلایق غایب بتحقیق ایشان عترت طاهرین از گوشت
خون من اند علم آنها علم من و حکم آنها حکم من است هر کسیکه در بارهٔ آنها مرا اذیت رساند هرگز
شفاعت آنها نخواهم کرد. **تنبیه** آیا بیشتر ازین تصریحی و توضیحی میتواند بود که
گویا میان حجت ما رسانیده است همین که من مفقود شوم یعنی از دار فنا ارتحال و انتقال بعالم
بقا نمایم تمسک بحضرت امیر علیه السلام نمایند و همینکه آنحضرت علیه السلام از میان شما مفقود شود تمسک
نمائید و هکذا الی آخرهم المهدی علیهم السلام پس ازین حدیث شریف از ابتدا وفات حضرت
آیات حضرت رسول صلعم امامت و امارت و خلافت حضرات ائمه هدی علیهم السلام ثابت گردید
که خلفای برحق و جانشین مطلق آنحضرت صلعم از وفات آنحضرت تا قیام قیامت منحصر در همین
حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلام میباشند احدی را غیر از آنها علیهم السلام استحقاق جانشینی مسند
نشینی رسالت نمیتواند شد پس کسانیکه باتفاق رائه جانشین مسند رسالت شدند ظاهر است که غاصب
غاصب حقوق اهل بیت بودن ملاعنه کالشمس فی رابعة النهار چنان هویدا و آشکار گردید که احدی را
بعد ازین مجال شبهه و انکار و صورت قیل و قال نمیتواند بود الا من غایة التعصب والحب [illegible]
خامس طبری از عماد الدین حنفی مصنف کتاب مناقب بخاری و نیز **اخطب** [illegible]
روایت کرده است چنانچه **احمد حنبل** نیز در مسند خود این روایت را نقل کرده است که روزی
امام همام حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام ارواح المؤمنین له الفدا بر زانوی مطهر
حضرت سید المرسلین فخر الاولین والآخرین رسول آخر الزمان صلعم نشسته بود حضرت

رسول صلعم بآنحضرت علیه السلام فرمود انت السید ابن السید ابو السادة انت الامام
ابن الامام ابو الائمه انت الحجة ابن الحجة ابو الحجج التسعة من صلبك تاسعهم
قائمهم و بطریق فرقه ناجیه امامیه انت السید اخو السید و اخو الامام

امامت بزبان [illegible]

واحو الحجة نیز میباشد لکن درین روایت مزبوره یا از سهو کاتب است یا بخیالی دیگر
افتاده است حاصل ترجمه این روایت چنانست که ای حسین علیه السلم تو هستی سید و سرور و
برادر سید و پدر سادات و تو هستی امام پسر امام و برادر امام و پدر ائمه و تو هستی حجة و پسر
حجة و برادر حجة و پدر نه حجة که نهم از انها قایم آل محمد است **حدیث سادس** احمد
حنبل در مسند از اسحاق بن سلیمان عباسی از عباس روایت کرده است قال قال رسول
الله صلعم یا عم یکون من ولدی اثنا عشر خلیفة فتحدث امورا کریهة وشدة
عظیمة قسطا فیخرج المهدی من ذریتی یعنی حضرت رسول صلعم فرمود یا عم از
اولاد من دوازده عدد خلیفه بهم خواهند رسید پس چون بر زمین امور مکروه و شدتهای
عظیمه ظاهر و حادث شوند پس صاحب الزمان حضرت امام مهدی علیه السلم از ذریة و عترة
من که همین دوازده امام علیهم السلم اند ظاهر شود و روی زمین را از اسلام و دین و احکام
رب العالمین و حلال و حرام سید المرسلین و عدل و احسان مملو سازد بعد از انکه از ظلم و جور و
فسق و فجور مملو شده باشد **حدیث سابع** در کتاب **نصوص** بروایت انس آورده است
قال رسول الله صلعم معاشر اصحابی من احبنا اهل البیت حشر معنا ومن
استمسک بالاوصیاء من بعدی فقد استمسک بالعروة الوثقی فقام ابوذر فقال
یا رسول الله صلعم فکم الائمة بعدک قال صلعم عدد نقباء بنی اسرائیل فقال کلهم
من اهل بیتی تسعة من صلب الحسین والمهدی منهم یعنی حضرت رسول صلعم
فرمود ای گروه صحابه هر کس دوست داشته باشد اهل بیت طاهره و عصمت مرا یوم قیامت
حشر آن نیز با من و اهل بیت من خواهد بود و هر کس بعد وفات من تمسک با وصیای من جوید
بتحقیق تمسک جسته است بریسمانیکه محکم است و مضبوط درین حین ابوذر برخواست و
عرض کرد یا نبی الله صلعم حضرات ائمه هدی که اوصیای شما که بعد وفات تو خلیفه و
جانشین تو اند و ما نا مامور بتمسک انها هستیم در چند کس منحصر اند آنحضرت صلعم فرمود
عدد اوصیای برحق من عدد نقبای بنی اسرائیل است و همه آن اهل بیت من اند
نه عدد آخر آنها از صلب حضرت امام حسین علیه السلم اند و مهدی آخر الزمان آخر

اثبات در تعیین امامت ائمه هدی علیهم

آنها است **حدیث ثامن** بطرق خاصه و عامه بتفاوت بعضے الفاظ وارد است
چنانچه **احمد حنبل** در مسند خود بچند طریق و در تفسیر ثعلبی بسه طریق و در جمع بین
الصحیحین به هشت طریق و در جمع بین صحاح سته به دو طریق و در صحیح مسلم یازده طریق
و در صحیح بخاری یک طریق و نیز در بسیارے کتب معتبره معتمده فرقه اہل سنت و جماعت وارد شده
است لکن ما در اینجا از بعضے آنها اختصاراً ذکر کنیم حضرت فرمود لم یزل الدین قائماً الی
ان تقوم الساعة علیهم اثنا عشر خلیفة من قریش و بعضے چنان فرموده اند لا یزال
الدین قائماً حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنا عشر کلهم من قریش و بعضے
چنان آورده اند ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش
و بعضے چنان آورده اند لن یزال الدین قائماً الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش
فاذا مضوا صاحب الارض باهلها یعنی دین و اسلام تا روز قیامت مرتفع نمیشود
مگر آنکه دوازده خلیفه که همه از قریش باشند موجود شوند پس چون همه آنها از دنیا بگذرند
زمین و اہل زمین همه هلاک شوند و در صحیح مسلم و نیز در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر بن
الخطاب وارد شده است که حضرت رسول صلعم فرموده است لا یزال هذا الامر فی قریش
ما بقی الناس اثنان و بروایتے دیگر ما بقی منهم اثنان یعنی خلافت میان
قریش همیشه خواهد بود مادامیکه از مردم یا از قریش دو نفر باقی مانند از اینها یکے امام
و دیگرے ماموم خواهد بود **تنبیه** از این حدیث بالاعلان بوضوح رسید که خلفاے
حضرت رسول صلعم دوازده اند و هم ثابت شد که آنها از قریش اند پس باوجود این قدر
احادیث صریحه واضحه اگر عقب تاویل گردند یا قائل بطوایف دیگر باشند چون عباسیه
یا تیمیه یا عدوی یا اموی وغیره یقیناً از غایت تعصب و تعاند خواهد بود زیرا که از
حقیقت بدون عذر عدول کردن بطرف مجاز و حقیقت را گذاشتن بتاویلات تمسک جستن صحیح
نباشد **حدیث تاسع** ائمه در کتاب **نصوص** از سعید خدری روایت
آورده اند قال رسول الله صلعم معاشر اصحابی ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة
نوح و باب حطة فی بنی اسرائیل فتمسکوا باهل بیتی بعدی والائمة الراشدین

احادیث بر امامت ائمه اثنا عشر

من ذریتی فاکرمهم لن تضلوا ابدا فقیل یا رسول الله صلعم کم الائمة بعدک
قال اثنی عشر من اهل بیتی یعنی حضرت رسول صلعم مخاطب باصحاب خویش فرموده‌اند
گروه صحابه بدرستیکه مثل اهل بیت من میان شما چون سفینه حضرت نوح علیه السلام و باب
حطه بنی اسرائیل است پس بعد وفات من باهل بیت من و ائمه هدی از ذریت من خود بایست
که تمسک جوئید چنانچه اگر بایشان تمسک جسته باشید هرگز گمراه نخواهید شد پس از آنحضرت
صلعم استفسار کرده شد بعد از وفات حضرت آیات تو حضرات ائمه هدی که مامور بتمسک آنها
هستیم چند نفر اند آنحضرت صلعم فرموده آنها دوازده نفر از اهل بیت طهارة و عصمت میباشند

تنبیه ❀ ازاین حدیث سابقه بوضوح رسید که خلافت و وصایت و امامت و امارت
از ابتداء وفات سید الانبیاء و المرسلین خاتم النبیین صلعم تا زمانیکه دو نفر از قریش یا از
خلق بر صفحه روزگار باقی مانده باشند خلافت در قریش باقی باشد و از آن دو نفر نیز
یکی امام و دیگری ماموم خواهد بود پس اگر کسی از ضعفاء عقول و جهول پر فضول و اهل
ضلول از قریش بطایف دیگر چون تیمی و عدوی و اموی و غیر ذلک همین دوازده نفر یا
مثلا از هر یک از این طوایف یک نفر و از قریش هم یک نفر را تمسک جویند یقینا خلاف حکم
خدا و رسول صلعم نموده باشند و از جمله کسانیکه ظلمت ضلالت و جهالت بنور شعور شان از
همه شش جهات احاطه کرده است خواهند بود **و از جمله** عجیب ترین حکایات فرقه
اهل سنت این است که از کتب معتبره و معتمده ایشان دیده شده است که خلافت در ایشان
منحصر تا سی سال بوده که بعد از انقضای آن مدت معینه این بیچاره ها گویا بی امام و بی
خلیفه مانده اند و از طرف دیگر این روایات که تا حال از کتب و مسانید ایشان ذکر شده
علی سبیل الصراحة و العیان لا علی طریق الخفیة و الکتمان دلالت دارند که خلافت
باقیست تا زمانیکه دو نفر از قریش یا از مخلوق خدا باقی باشند و علاوه بر این **حمیدی**
در جمع بین الصحیحین بروایت متفقه فریقین را آورده است از حضرت رسول صلعم که فرموده
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس که بمیرد و
امام زمان خود را نشناخته مرده باشد چون کفار مرده خواهد بود پس اگر میان شان خلافت

احادیث در امامت ائمه هدی

بعد از سی سال منقطع باشد در کتب شان وارد بودن این روایات چه معنی دارد و آنچه
از بعضے مؤلفین این فرقه بعض تاویلات ولیکن این حدیث دیده شده است همه اصل بے معنی
است زیرا که اگر مراد از امام زمان قرآن مجید گفته شود هرگز صحیح نمیتواند بود زیرا که قرآن در جمیع
از منه یکے است پس همیشه معلوم است و اگر مراد از امام زمان سلطان هر عصر باشد نیز باطل
است زیرا که بسا کسانیکه در زمان سلاطین قمار و فجار و کفار و فساق اجبار چون حجاج و یزید پلید
و غیرهما چون ملوک بنی امیه و بنی عباسیه مرده باشند و آنها را نشناخته باشند کافر مرده شوند و آنها
فرقهٔ ناجیه امامیه اثنا عشریه کثرهم الله فی البریه مطابق احادیث مذکوره امام عصر علیه السلام
را معصوم و واجب الاطاعت و مفروض المعرفت میدانند چنانچه مطابق و موافق عقیدهٔ حقه فرقهٔ
ناجیه امامیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه میفرمایند من مات منکم علی
فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بیته مات شهیدا یعنی هر کس
از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه بر معرفت حق پروردگار خود و معرفت حق حضرت رسول صلعم و معرفت
حضرات اهل بیت علیهم السلام بوده باشد شهید مرده است بمقتضاے این احادیث ثابت است
که غیر از حضرات ائمهٔ هدی علیهم السلم احدے خلیفه مطلق و امام برحق حضرت نبی آخر الزمان نمیتواند بود
که اول آنها حضرت امیر علیه السلم و آخر آنها حضرت مهدی علیه السلم میباشد که از روے قوانین قاعده و
براهین ساطعه معرفت آنحضرت علیه السلم واجب است و از انظار غائب است و عنقریب انشاء الله
ظاهر خواهد شد و مفصل تر تحقیق جمیع حالات حضرت امام مهدی از مجلد شانزدهم کتاب عبقات المقصود
بیاب فاضل از فاضل ماهر کامل دوانی نقلے شنیده شده است که از ایشان پرسیده شد
امام عصر و الزمان کدام کس است در جواب فرموده اند اگر از شیعه پرسند میگویند حضرت امام مهدی
صاحب العصر و الزمان است و اگر از اهل سنت و جماعت سوال نمایند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن بیگ ترکمان است

اصل در بیان نص فعلی که مراد از معجز باشد

و آن عبارت است از آنکه حق سبحانه جل شانه بر دست شخصیکه قابل یعنی طاهر و مطهر و معصوم باشد
افعال خوارق العادة را بنحوے اظهار نماید که احدے را مثل آن ممکن الحصول نتواند بود و همین معجزه
مانند بشر معجزه کلام فعل را گویند که حق سبحانه مرانبیا را و اوصیاء برحق و جانشینانے مطلق را که از

احادیث اثبات امامت ائمهٔ اثنا عشر

اول عمر تا آخر عمر از هر قسم افعال قبیحه و اعمال شنیعه و صفات رذیله طاهر و مطهر و معصوم باشند چون انبیاء و حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلام مطابق دعوے شان عنایت فرموده است تا دلیل بر حقیقت حال حقیت و صدق مقال شان باشد اینست که وجه تسمیه معجزه و اعجاز نیز بجهت عاجز ساختند غیر از اتیان مثل آن سبب شد و این معلوم است کسیکه غیر معصوم و غیر مطهر باشد محال است که حق سبحانه جلشانه از دست چنان شخصے که باعث ضلالت باشد اظهار معجزه فرماید **البته** از غیر معصوم کسانیکه از جمله صلحاء مومنین اند اگرچه حق تعالی بر دست ایشان اظهار خوارق عادت میفرماید لکن چونکه بدون دعوے است لهذا افراد اعجاز و معجزه نگویند بلکه کرامت نامند **اما** از حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام معاجز قریب بدعوا و مطابق ادعاے خویش بیرون از حد احصے بظهور آمده هستند بحدیکه تقریر غیر ممکن الحصول و تحریر غیر متوقع الوصول است **و معاجز** ایشان را علماء جانبین با سانید معتبره متعدده در مسانید خود هریکے بتفصیل مسطور فرموده اند و بعضے از مورخین دین و ناشر فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام از فریقین کتاب هاے منفرد در معاجز ایشان علیهم السلام تصنیف و تالیف فرموده اند علاوه از انها علماے فرق خارج از دین و اسلام که ابدا بوے اسلام بمشام شان نرسیده است و نیز اہل تواریخ بخصوص غزوات و حملات حضرت امیر المومنین روحی و ارواح المومنین له الفداء تواریخ و تالیف و تصانیف خود را از تحریر و تسطیر اینگونه معاجز منور و مزین فرموده اند و نیز درینجا چون عشرے از اعشار و مشتے نمونه از خروار درین رساله نافعه و عجاله قاطعه چون دُرّ غرر آبدار و جواهر زواهر تابدار بر چینیم تا ناظرین را از مطالعه آنها فرحت تازه و از ملاحظه آنها سرورے بے اندازه حاصل شده باشد انشاء الله تعالی **معجزه اولی** چشمه ایست که در راه صفین ظاهر فرموده است **خلاصه** آن چنانست که ابی سعید التیمی و نطنزی در خصائص و اعثم در فتوح و طبری در کتاب الولایه باسناد محمد ابن قیس همدانی و ابو عبدالله برقی و آنها از شیوخ خود و آنها از جماعتے از اصحاب امیر المومنین علیه السلام آورده اند که چون حضرت علی علیه السلام با معیت عسکر و لشکر در واقعه صفین قریب قریه نزول اجلال فرمود پس مالک اشتر بعرض آنحضرت علیه السلام رسانید که لشکر در مقامے منزل قرار داده که آب میسر نبود فقال یا مالک

ان الله سیسقینا فی هذا المکان یعنی عنقریب است اے مالک که حق سبحانه درهمین مقام ما را از آب

درمعجز حضرت امیر علیه السلام گوید

خوش گوار سیراب خواهد فرمود پس از آن فرمود اے مالک همین مقدمے را که منزل قرار داده جمیع لشکر جمع شده حفر نمائید پس چون حفر کردند یک سنگ سیاه بسیار عظیم نمایان شد و در آن حلقه بود پس یکصد نفر از آنها هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند و یکطرف کنند لکن بسبب ثقل و گرانی که داشت از برداشتن و حرکت دادن آن عاجز گردیدند پس ازان حضرت مظهر العجائب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیهما السلم هر دو دست بسوے آسمان بلند کرده دعا کرد و پس ازان سنگ را باین عظمت را بلند کرد و از چشمه تا صد چهل ذراع دور انداخت و از زیر آن سنگ چشمه که از عسل شیرین تر و از برف سرد تر و از یاقوت صاف تر نمایان گردید پس تمام لشکر و عسکر که همرکاب آن حجة خدا و اول ائمه هدے بودند نوشیدند و نیز با خود برداشتند پس از آن امیر مومنان و مولاے متقیان بیجان نخوان سنگ را چون سابق برداشته بر مقام خود گذاشت و لشکر را بخاک ریختن بر آن امر فرمود پس بعد از فراغت ازان روانه شدند هنوز بعد زیاده نشده بود که آنحضرت علیه السلم فرمود که کدام از شما موضع آن چشمه را میشناسد عرض کردند که همه ما میشناسیم پس چون مراجعت نمودند هر چند تفحص و تجسس نمودند لکن آن موضع را نیافتند و این چشمه بود از جنت چنانچه حضرت امیر علیه السلم در جواب شمعون که استفسار از اسم آن چشمه نموده بود فرمودند که اسم آن چشمه زاحوم است و در نسخه دیده شده است که آنحضرت فرموده اسم آن چشمه راجوله است و این چشمه از جنت است که سه صد و سیزده وصی ازاین چشمه آب خوشگوار نوشیدند و من آخر اوصیا انبیا و سلف علیهم السلم هستم که ازاین چشمه آب نوشیدم تنبیه ازاین نیز باثبات رسید که حضرت امیر علیه السلام را خاتم الاوصیا و نظر باین گفته میشود که خاتم اوصیا انبیا و سلف است و اگر نه نظر باوصیاء اثنا عشر حضرت رسول صلعم اول هم است چنانچه سابقاً باثبات رسید پس باطل است قول کسانیکه حضرت امیر علیه السلام را خاتم اوصیاء رسول خدا صلعم میدانند معجزه ثانیه قلع باب خیبر است که گشوده نمے شد مگر از چهل جوان شجاع زور آور حضرت امیر علیه السلام در خندق که عرض آن بیست ذراع بوده است بر هوا بایستاد و دروازه خیبر را که طولش هجده ذراع بود بیک حرکت بیرون آورده یکطرف آن را بیک جانب خندق بگذاشت و جانب دیگر آنرا بدست مبارک خود گرفته بود و تمام لشکر و عسکر آنحضرت علیه السلم که هشتاد هزار و هفتصد

معجزه ثانیه در قلع باب خیبر است

نفس بوده اند از بالاے آن دروازه عبور نموده پس حضرت رسول صلعم بعلے فرمود که معنے آن چنانست
که کسیکه نظر کردی بطرف دست علی علیه السلام یعنی چگونه یک طرف باب خیبر را بیک دست دا
داشته است نگاه کن بطرف هر دو پاے مبارک آنحضرت چون نظر کردم دیدم که هر دو پاے مبارک
آنحضرت علیه السلم در هوا معلق بوده اند پس گفتم که این عجیب تر است که هر دو پاے آنحضرت
در هوا معلق اند پس حضرت فرمود لیستا علی الهواء وانما هما علی جناحی جبرئیل علیه السلم
یعنی بر هوا معلق نیستند بلکه جز این نیست که هر دو پاے آنحضرت علیه السلم بر دو پر جبرئیل چسپانیده
پس چون تمام لشکر و عسکر آنحضرت عبور نمود آن دروازه باین عظمت را بیک دست مبارک
چهل قدم عقب سر انداخت معجزه ثالثه مکرر آنحضرت علیه السلم طی الارض سیر نموده است
چنانچه سلمان فارسی در مداین از عالم فانی بعالم جاودانی انتقال و ارتحال فرمود حضرت
امیر علیه السلم از مدینه تا مداین بطرفة العین طے ارض فرموده از براے تجهیز و تغسیل و تکفین
و تدفین آنحضرت خود را رسانیدند پس از آن از زادان استفسار فرمود که آیا سلمان فارسی
فوت شد عرض کرد آرے پس از آن حضرت امیر علیه السلم داخل شد و رداء از صورت مبارک
سلمان برداشت میت سلمان فارسی جمال با کمال حضرت امیر علیه السلام را مشاهده نموده
بخندید پس حضرت امیر علیه السلم فرمود مرحبا یا ابا عبد الله چون حضرت رسول
صلعم را اے سلمان ملاقات کنی آنچه از دست قوم بر علی علیه السلم گذشته است عرض کنی
پس چون حضرت امیر علیه السلم مشغول بنماز جنازه گردید دو نفر یکے حضرت جعفر و دیگر
حضرت خضر علیه السلام با آنحضرت بودند و هر یکے از آنها هفتاد صف داشت که هر صف مشتمل هزار
ملائکه بود که همه آنها پشت سر حضرت امیر علیه السلم بعد تغسیل و تکفین سلمان جنازه خواندند
معجزه رابعه چون حضرت امیر علیه السلم از قتال اهل رده منصرف شد پس خالد بن ولید نسبت
بآنحضرت علیه السلام جسارت کرده گفت جاء کالاصلع آنگاه هر دو چشم مبارک آنحضرت علیه السلم
چون خون احمر گردیدند و فرمود یا ابن اللخناء ایا مثل تو تقدم بر مثل من تواند جست و با اسم مراد
لغزات و هفوات کلام خود بنحو جسارت تواند گفت پس حضرت امیر علیه السلم قطعه از آهن
قطب آسیاء حارث بن کلده را بهر دو دست خود چون موم کشیده و مدور ساخته در حلق

معجزه ثالثه در بیان طی الارض

معجزه رابعه

خالد بن ولید آویخت پس ابو بکر از جهت بیرون آوردن حلقهٔ آهن جماعتی از حدادان را طلبید و ایشان از بیرون آوردن آن قطب آسیا را انکار صریح نمودند که بدون گرم کردن باتش بیرون آوردن این از حیطهٔ امکان انسان خارج است پس چون همین حال و بدین منوال چند صباحے بگذشت چون مردم خالد را باین حال میدیدند بر حال او میخندیدند و مضحکه مینمودند پس چون حضرت امیر علیه السلم از سفر خود مراجعت فرمود ابو بکر خدمت آنحضرت حاضر شده و درباره آزاد کردن خالد کوشیده و درباره انفکاک وے خدمت آنحضرت علیه السلم التماس بسیار و علفهاے بیشمار یاد کرد و آخر کار حضرت امیر آن قطب آسیا را آهن را که بگردن خالد آویخته بود بدست مبارک خود چون موم قطعه قطعه نموده آزادش فرمود پس از آن جمیع آن قطعات ریزه را نیز بدست مبارک مثل سابق قطب درست فرمود معجزهٔ خامسه هم کلام شدن آنحضرت است با حیوانات و نیز همکلام شدن آنحضرت با اژدها که در مسجد کوفه در حضور هزارها خلایق خود را بخدمت آنحضرت علیه السلم رسانیده و در آنوقت سر خود را از زمین بلند گرفته زیر گوش آنحضرت علیه السلم مکالمه نمود و آن حضرت علیه السلم بر طبق کلام او جوابش فرمود پس اژدها راه خود گرفته از مجلس بیرون رفت معجزهٔ سادسه همکلام شدن آنحضرت علیه السلم است با طیور و غیره مکرر و نیز با اهل هر زبان بالسنهٔ مختلفه اینها همیشه مکالمه میفرمود و نیز زمین هر ملک بالسنهٔ اهالی خودش وقایع شب و روز را شبانه بعرض آنحضرت علیه السلم میرسانید و آنحضرت علیه السلم جواب اینها را بالسنهٔ مختلفهٔ خودشان میفرمود اینست سر آنحضرت علیه السلم مکنی بکنیت ابو تراب میباشد معجزهٔ سابعه برگشتن آفتاب از برای ادا و قضا آوردن ظهرین یکمرتبه در زمانهٔ حضرت رسول صلعم و مرتبه دیگر بعد مراجعت فرمودن از صفین معجزهٔ ثامنه بسند معتبر از حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلم مرویست که چون حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام را بمسجد آوردند از برای بیعت ابو بکر حضرت امیر علیه السلم آنگاه بقبر مطهر حضرت رسول صلعم رو کرده عرض نمود یا ابن عم انّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک است که مرا بقتل رسانند پس

در معجزات حضرت امیر علیه السلام گوید

از قبر بیرون آمد وبلند شد بجانب ابوبکر چونکه تمام مردم دیدند وشناختند که دست
حضرت رسول صلعم است پس بعضی مینویسند که بر دست مبارک این آیه شریفه نوشته بود
و بعضی مینویسند که از آنحضرت شنیدند که تلاوت فرمود اکفرت بالذی خلقک من
تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شده با نخدائیکه ترا از خاک آفرید
پس از نطفه آفرید وبعد رجولیت رسانید ومرد کرد پس ابوبکر بمحض سماع این آیه شریفه طرزید
وبرگردید ورفقا او ویرا تسلی میدادند ولیس از این ابوبکر همیشه میگفته است کاش من
از حضرت رسول صلعم درهمین جلوه میپرسیدم که مرا در خلافت حقی است یا نه معجزه تاسعه
شیخ طوسی علیه الرحمه از کتاب امالی آورده است که زیاد بن ابیه مشایخ وبزرگان اهل کوفه
را در مسجد رحبه جمع کرد که بحضرت امیر علیه السلم ناسزا بگویند وبیزاری از آنحضرت ع
بجویند شخصی از انجماعت میگوید که من در خواب رفتم خلقتی یا هیولای غریب مشاهده نمودم که گردن
بلندی ولبهای برگشته بزرگی و دنده بسیاری داشت گفتم کیستی گفت مرا نقاد ذوالرقبه گویند
میخواهم طاعونی برجای قصر بیاورم که از روی زمین بردارم زیراکه بر حضرت امیر ناسزا
میگویند شخص مذکور از خواب خوفناک بیدار شد واز جماعت سوال کرد من چنین چنان خوابی
دیدم آیا شما نیز دیده اید یا نه دو نفر دیگر نیز گفتند که ما هم بمضمون واحد خواب دیده هستیم و
متحیر هستیم که این چه واقعه عجیبه است درهمین زمانی نگذشته بود که شخصی از خانه زیاد بن
ابیه بیرون شد وگفت که امیر شغلی دارد چون تشخیص کردیم مطعون شده بود وهمانوقت
صدای شیون وگریه از خانه او بلند گردید. معجزه عاشره از علی ابن طحال روایت شده
است که شخص خوش بختی با جامهای پاکیزه آمد ودو اشرفی بمن داد وگفت مرا در قبه حضرت امیر
علیه السلم بگذار ودر را برروی من ببند من دو اشرفی را گرفتم و او را داخل قبه کردم پس چون
بخواب رفتم حضرت امیر علیه السلم را در رویا ملاقات نمودم بمن فرمودند برخیز وجوان مذکور را از
قبه مطهره بیرون کن که او نصرانیست برخاستم وریسمان در گردن وی آویختم وگفتم بیرون
رو میخواهی بدو دینار مرا فریب دهی وحال آنکه بر دین نصرانی میباشی وی از نصرانیت
خود اباکرد گفتمش یقیناً کذاب هستی وعلانیه دروغ میگوئی زیرا که مرا مولایم حضرت امیر المومنین ع

در معجزات حضرت ائمه هدی گوید

در معاجز حضرات ائمه هدی گوید

از نصرانیت تو و چیزیکه در نظر داری خبر داده است پس چون نصرانی مذکور این کلمات را شنید فی الفور کلمه شهادت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله بر زبان جاری کرد و همان آن مومن شد و گفت بخداوند سوگند که احدی بر بیرون شدن من از شام مطلع نشده بود و نیز از اهل عراق مرا احدی نمی شناسد پس این خواب و کلام معجز نظام امام انام علیه السلم الی یوم القیام ظاهر شد معجزه حادی عشر روایت که دختری را عارضه اتفاق افتاد شکم او بزرگ شد بحیثیتی که اقارب او گفتند حامله است در صدد اذیت او بر آمدند این قضیه بامیر المومنین علیه السلم رسید فرمود دختر را حاضر کنند انگاه حکم فرمود قابله و دایه را حاضر کنند پس از ان فرمود در این شهر یا اطراف قریبه این شهر برف بهم میتواند رسید عرض کردند نه حضرت امیر علیه السلم دست مبارک دراز کرد و ازان کوهی که از ان شهر بر مسافت بعیده بود قدری از برف برداشته بر کف مبارک خود گرفت و تمام آن شهر آنرا دیدند پس از ان آن برف بقابله داد و فرمود این برف را در طشت گذارده در مکان خلوت دختر را بر آن برف بنشانند پس حسب الارشاد فیض بنیاد چنان کردند کرمی از دختر بزیر آمد و شکم وی کوچک شد پس حضرت امیر علیه السلم فرمود این دختر از عمل شنیع و فعل قبیح و کردار فضیح بری است او در طفولیت روزی در آب نشست و کرم ضعیف در رحم او رفته نمو کرد تا اینکه شکم وی اینقدر بزرگ شد علاوه بر این مکرر آنحضرت علیه السلم اخبار بمغیبات و احیاء اموات و ابصار عمیان فرموده است و معجزات آنحضرت بحدی است که باعتراف الموالف والمخالف فی الکتب مسطور و علی السنة الجمهور مشهور و علی الدفاتر غیر مستور چنانچه تفصیل معاجز قاهره باهره ظاهره ایشان علیهم السلام را هر یکی از خاصه و عامه در مسانید خود باسانید معتبره معتمده ثبت و ضبط فرموده اند **منها** جمیع کتب مناقب و مدینة المعاجز و هر سه کتاب دلایل النبوة از مستغفری و بیهقی و حافظ ابو نعیم و بشایر المصطفی و کرامات صالحین و مصابیح النبوة و مدارج النبوة و شواهد النبوة و فصول المهمه مالکی و تاریخ ابن جوزی و تاریخ شیخ کمال الدین و شرح ابن ابی الحدید و کتاب المعتمد و غایت المرام و مطالب السئول و بحار الانوار مجلسی **تنبیه** الاول الارشاد شیخ المفید وغیره آورده اند که روزی سلمان فارسی خدمت حضرت امیر علیه السلم عرض کرد

میخواهم چیزی از معجزات ترا مشاهده کنم خلاصه آنکه حضرت امیر علیه السلم داخل خانه شده و بیرون
آمده بر اسپ سیاهی سوار شدند و قنبر را ندا فرمود قنبر با اسپ سیاه آمد سلمان فارسی را امر فرمود که
براین اسپ سوار بشو و پس هر دو صاحب در هوا و بلند شدند و اوج گرفتند بحدیکه صدای تسبیح
و تهلیل ملائکه را از زیر عرش می شنیدند پس همچنین میرفتند تا آنکه بسیاری دریاها و صحاری عبور میفرمودند
و حضرت امیر علیه السلم عجائب غرائب بر و بحر بحضرت سلمان مینمودند تا اینکه رسیدند بیک دریای سیاهی
که هر موجی از آن چون یک کوه بسیار بلند بلند میشد آنحضرت علیه السلم نظر تندی بر آن کرد و از تلاطم
ساکت شد پس فرمود ای سلمان میدانی این کدام دریا است عرض کرد نه فرمود این دریائیست
که فرعون در آن غرق شده است عرض کرد یا علی علیه السلم آیا دو فرسخ راه آمده باشیم فرمود ای
سلمان پنجاه هزار فرسخ راه آمدیم ستیم و دور دنیا را گردیده ستیم ده مرتبه ذوالقرنین بشرق و غرب
عالم و سد یاجوج و ماجوج رسید ای سلمان آیا بر من مشکل است که یکدفعه سیر نمایم و حال آنکه مرا
امیر مومنان و خلیفه پروردگار عالمیان و ستر الله و باب الله نامند ای سلمان آیا نخوانده هستی
این آیه شریفه را عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول عرض کرد
بلی یا سیدی پس حضرت امیر علیه السلم فرمود من مرتضی و برگزیده از رسول صلعم هستم که حق سبحانه
جل شانه مرا از غیب خود مطلع گردانیده منم عالم ربانی منم آنکه خدا آسمان گردانیده است بر او جمیع سختی
ها را سلمان گوید صدائی از آسمان شنیدم و کسی را ندیدم که گفت راست گفتی و تو هستی راست گو
که تصدیق کرده شده هستی و رحمت الهی بر تو باد اگر گفته شود اگرچه دعوی امامت و خارق عادت
از حضرت امیر علیه السلم صادر شده است ولی هر خارق عادتی معجزه و دلیل بر ثبوت نبوة و امامت
نمیتواند بود آری معاجز خوارق عادت که مقارن مردعوی نبوة یا امامت باشند البته موجب
ثبوت آن تواند بود و این چنین خوارق عادت یعنی قرین بدعوی امامت خاص از آنحضرت
بظهور نیامده است پس چگونه خلافت آنحضرت به ثبوت تواند رسید **در جواب گوئیم** بچند
وجه **وجه اول** آنکه اظهار معجزه قرین بدعوی وجوبش منبعث به نبی است نه امام علیه السلم و بیان
دلالتش چنانست که حضرت رسول صلعم فرستاده من جانب الله بود بدون توسط بشر مبعوث شده
و چونکه برامت و رعیت چو گفته خود نبی صلعم هیچ حجتی و دلیلی دیگر نبوده شده انیست که اظهار معجزه مقارن

مر دعوی نبوة بجهت تصدیق قول و دعوی خود و اتمام الحجة بر نبی صلعم واجب و حتمی میباشد چنانچه معاندی
گفت با حضرت رسول صلعم مقارن مر دعوی نبوة اظهار معجزه فرمود **و اما** چونکه امام علیه السلام
من جانب الله بتوسط نبی صلعم است و حضرت رسول صلعم هم نص قولی و نص فعلی که عمده از دلائل
صحیح است بر آن حضرت علیه السلم در محضر خواص و عوام اتمام کرده است خاصه وقتیکه تمام است
معرفت آن امام بفرموده نبی خیر الانام بنحو قطع و یقین حاصل بوده معترف بحقیت آن امام برحق بوده
باشند مع ذلک چونکه امت بجهت ریاست و طمع جیفهٔ دنیا خلاف حکم خدا و وصیت و نص حضرت
رسول صلعم نمایند در اظهار فرمودن معجزه با این حال و خیال شان چه فائده خواهد بخشید عقل سلیم و
طبع مستقیم را در آنچه ما گفتیم هرگز انکار و شبهه نتواند بود **وجه ثانی** آنکه بر ظاهر و هویدا است
که اظهار معاجز خارق عادت در وقتی واجب است که امت و رعیت در تصدیق دعوت مدعی انکار
یا شبهه نموده باشند و نیز از مدعی در باره اثبات دعوایش طلب معجزه کرده باشند و اینکه درباره
حقیت خلافت و امامت و ولایت و امارت و وصایت حضرت امیر علیه السلم جمیع شان معترف اند
و بزرگهای شان در حیوة خود بگوشهای خود از زبان معجز بیان در افشان نبی آخر الزمان صلعم نصوص
متواتره متوافره درباره امامت حضرت امیر علیه السلام شنیده بیعت آنحضرت علیه السلم نمودند پس
با وجود بیعت کردن و معترف بحقیت و اولیت و افضلیت آنحضرت بودن از روی تکذیب دعوی و
طلب معجزه آنحضرت میکردند پس با وجود اعتراف بحقیت و بدون طلب معجزه از روی کدام عقل
اظهار اعجاز بر آنحضرت علیه السلام واجب تواند بود **وجه ثالث** چونکه قول و فعل حضرت
رسول صلعم بمقتضای و ما ینطق عن الهوی الا مطابق فرمان واجب الاذعان حق سبحانه
جل شانه میباشد لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بموجب تعلیم حضرت رسول صلعم آنچه مقتضای
مصلحت و موقع میبود بعمل میآورد و اینست که حضرت امیر علیه السلام بتعلیم حضرت رسول صلعم
میدانست که در چنین وقتی که معترف بحقیت امامت و خلافت من بوده باشند لکن از روی حب ریاست دنیا
رجوع بطرف من نخواهند کرد پس در این صورت در اظهار اعجاز و معجزه ثمره مترتب نتواند بود و آنکه
اگر با وجود این حالت اظهار اعجاز میفرمود پس چون رفقای شان معذب بعذاب الهی میگردیدند
و با همه شان بقتل میرسیدند و یا آنکه متفق گردیده از روی تعصب و عناد بقتل و قتال حضرت

در معجز ائمه اطهار گوید

امیر علیه السلم مستعد و آماده جنگ دیده و هرگونه انقلاب عظیم روی میداد و حضرت شیر بظهور میرسید
وجه رابع زانیکه منافقین با وجود اعتراف بحقیقت از روی حب ریاست دنیا و دنی غصب
حق حضرت علی علیه السلم کردند پس علی ابن ابی طالب علیهما السلم بر قبر مطهر منور حضرت رسول صلعم حاضر
شده با لفظ ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی شکایت آنها را بعرض حضرت
رسول صلعم رسانید پس در آنوقت قبر منور حضرت رسول صلعم طلبید بنحویکه جمیع حاضرین مسجد دیدند
که از قبر مطهر آنحضرت صلعم یکدست روی بابوبکر نمایان گردید و متصل بآن از قبر مطهر آواز رسید
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا از این ظاهر است که کدام معجزه
توانا بود که علانیه بابوبکر خطاب پر عتاب رسید پس ابوبکر در آنوقت مراجعت نمود و من بعد همیشه
همین میگفت کاش که من در حین حیوة حضرت رسول صلعم استفسار مینمودم که آیا مرا در خلافت
حقی است یا نه **وجه خامس** در ازمنه سابقه چون حضرت رسول صلعم مقارن مرو عوی
خود اظهار معجزه فرمود پس کسانیکه با وجود مشاهده نمودن خارق العادة بطن فاسد کاسد خود
حمل بر سحر و غیره میکردند ناچار معذب بعذاب شدید گردیدند و بعضی بقتل میرسیدند چون قوم
عاد و ثمود وغیره که احوال عذاب شان در کتب متقدمین و متأخرین مفصلاً مذکور است و وجه
معذب شدن اینها این بود که از اصلاب و ارحام نجس آنها نیک و صالح یقیناً متولد نمی شد
لکن در آخر زمان از امت حضرت رسول صلعم بسیاری چنین بودند که بظاهر کلمه و بعضی بباطن کافر
بوده اند و بعضی بحقیت خلافت حضرت امیر علیه السلم اگرچه اعتراف جسته بودند و لے بطمع دنیا و بحکم
رغبت نفسانی و تسلط شیطانی غصب حق آنحضرت علیه السلم نموده اند و چونکه حضرت امیر علیه السلم
بتعلیم حضرت رسول صلعم و علم امامت میدانست که از اصلاب همه آنها یا بعضی آنها در کدام زمانی
از ازمنه آتیه مومنی بهم خواهد رسید لهذا با ظهار معجزه تحدی نفرمود چنانچه در حالات سید الشهدا
و نیز حضرت امیر علیه السلم بسیار مصنفین در تصنیفات خود نوشته اند که ایشان علیهم السلام اکثر
در وقت محاربه شمشیر خود عقب میکشیدند و سبب عقب کشیدن هم همین است که بعلم امامت میدانستند
که از صلب فلان کس و فلان کس در فلان زمانی مومنی بهم خواهد رسید **و اما بعضی**
از کسانیکه هرگز احتمال بهم رسیدن مومنی از اصلاب آنها نبود و بعضی از اینها در واقعه استشهاد

حضرت امیر علیه السلم با قیام آلام و اسقام و امراض و تکالیف واصل بجهنم گردیدند چنانچه تفصیل آنها در وجه سابع ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **وجه سادس** آنکه در کتب علماے اہل بیت وارد شده است که بعضے از منافقین میگویند چه بود علی را که با ابوبکر و عمر منازعه نکرد چنانچه با طلحه و زبیر و عایشه مقاتله فرمود **اقول** وجه اش آنست که خود حضرت امیر علیه السلم همیشه میفرموده است انا عالم المنایا و البلایا و انا صاحب العصا و المیسم و نیز میفرموده است اوتینا علم المنایا و البلایا و علم الانساب و فصل الخطاب که ایشان جمیع علوم بلایا و منایا و علم انساب هر مومن و کافر داشتند وحق تعالی در عزیز کتاب خود بطرف همین اشاره میفرماید لو تزیلوا لعذبنا هم عذابا شدیدا از حضرت صادق علیه السلم پرسیده شد از تزیلوا زایل شد چه مراد است فرمود ذرارے صالحه مومنه که در اصلاب کفار امانت و ودیعت میباشند چون همه آنها بیرون شوند حضرت مهدی ظاهر شود و همین جهت حضرت علی علیه السلم هم مقاتله با اولین غاصب خلافت نکرد که از روے علم انساب میدانست که هنوز ذرارے صالحه از اصلاب کفره زایل کرده نشده اند و حقیر فقیر در مجلد اول **غایت المقصود** بالتفصیل تحقیق این مطلب کرده هستم علاوه برین حضرت امیر علیه السلام فرموده مرا با هفت پیغمبر صلعم مشابهت تامه است **اول** حضرت نوح علیه السلم که حق تعالی از و خبر داده است رب انی مغلوب فانتصر یعنی خدایا مغلوب کفار هستم یاری بفرما مرا پس اگر بزعم شما حضرت نوح علیه السلم مغلوب نبوده است یقینا تکذیب قرآن نموده خواهید بود و اگر مغلوب بوده است پس حضرت امیر المومنین علیه السلم اولے بعذر خواهد بود **ثانی** حضرت ابراهیم علیه السلم است که فرموده است و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله یعنی کناره میکنم از شما و از انچه میخوانید شما از غیر خدا عز اسمه پس اگر بزعم شما حضرت ابراهیم علیه السلم بدون کراهت اعتزال نموده است هر آئینه کافر شده خواهید بود و اگر از روے کراهت گفته است و اعتزال فرموده است پس حضرت امیر علیه السلم اولے بعذر خواهد بود **ثالث** پسر خاله وے لوط علیه السلم است که نسبت بقوم خود فرموده است لو ان لی بکم قوة کاشکے مرا بدفع شما قوتے میبود و اگر بزعم شما حضرت لوط را بدفع ایشان قوتے بود پس بجهت تکذیب قرآن کافر شده خواهید بود و اگر قوت بدفع ایشان نداشته است

پس حضرت امیر علیہ السلم اولے بعذر خواہد بود **سابع** حضرت یوسف علیہ السلم است کہ عرض نمود
رب السجن احب الی مما تدعوننی الیہ یعنی پروردگارا مرا حبس و زندان دوست تر است
از انچہ مرا دعوت بآن میکنند پس اگر بزعم شما دعوت کردہ بودند بغیر مکروہے کہ غضب کند
کافر شدہ خواہید بود و اگر گوئید کہ دعوت کردہ بودند بچیزیکہ خدا بران غضب کند و
حضرت یوسف آنرا قبول نفرمود و اختیار زندان کرد پس حضرت امیر علیہ السلم اولے
بعذر خواہد بود **خامس** حضرت موسے بن عمران علیہ السلم است کہ فرمودہ است ففررت منکم
لما خفتکم یعنی فرار کردم از شما بجہت انکہ از شما ترسیدم پس اگر بزعم شما فرار حضرت
موسے علیہ السلم بدون خوف بودہ است یقیناً کافر شدہ خواہید بود و اگر گوئید فرار آنحضرت
علیہ السلم بجہت خوف بودہ است پس حضرت امیر علیہ السلم اولے بعذر خواہد بود **سادس**
حضرت ہارون علیہ السلم است کہ فرمودہ یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی یعنی اے پسر مادر من قوم مرا ضعیف یافتند نزدیک بود کہ مرا قتل کنند پس اگر
بزعم شما قوم آنحضرت را ضعیف ندانستند یقیناً بجہت تکذیب آنحضرت کافر شدہ خواہید بود
و اگر گوئید ضعیف دانستند پس حضرت امیر علیہ السلام اولے بعذر خواہد بود **سابع**
حضرت سید المرسلین سلطان الانبیاء صلعم است کہ بغار فرار نمود پس اگر بزعم شما آنحضرت
صلعم بدون خوف فرار نمودہ است کافر شدہ خواہید بود و اگر گوئید کہ بجہت خوف
بغار فرار اختیار فرمود پس حضرت امیر علیہ السلم اولے بعذر خواہد بود **تنبیہ** چون انبیاء
بسبب معذور باشند و با این نبوة و رسالت انہارا معذور دانید و موجب نقصان نبوة
و رسالت ایشان علیہم السلم ندانید امامت و امارت کہ فرع این نبوة و رسالت اصل است
اگر بحضرت امیر علیہ السلام چنین اتفاق افتد بطریق اولے اولے بعذر باشد و ہرگز موجب نقصان
امامت آنحضرت نباشد پس ثابت شد ہر کدامے از انبیا یا ائمہ علیہم السلم چنین اتفاقات
روے دادند و ایشان علیہم السلام در دفع و رفع آن نکوشیدند لمصلحة بودہ است کہ بعلم
نبوة و امامت ایشان علیہم السلام را معلوم شدہ بود و اگر نہ جوابکم جوابنا فافہم۔
وجہ سابع آنکہ حضرت امیر علیہ السلم در عہد خلافت خلفاے ثلاثہ در متعدد مقامات برخلافت خود

دس مقام حضرت امیر معذور گوید

بر واقعه غدیر خم استشهاد فرموده چنانچه قضیه استشهاد را اهل سیر و تواریخ بتفصیل تمام تحریر فرموده اند **منهم** اخطب خوارزم و امام نسائی و امام احمد حنبل و امام ابو نعیم و عبد البر و بلاذری و عبد ربه و طبری و ابن قتیبه و ابن عقده و ابن مغازلی و غیرهم در تعداد شهود اختلاف نموده پس بعضے دوازده و بعضے بیست و بعضے سی و بعضے چهل و بعضے چهل و پنج نوشته اند و **اما** آنچه در تاریخ الخلفا سیوطی آورده است آنست قال احمد جمع علی الناس فی الرحبة ثم قال لهم انشد بالله کل امرء مسلم سمع رسول الله یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام فقام الیه ثلثون من الناس فشهدوا ان رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه حاصل چنان است که حضرت امیر علیه السلام چون در رحبه مردم را جمع فرموده پس از آن بر آنچه حضرت رسول صلعم در غدیر خم نسبت با نحضرت علیه السلام فرموده بود از ایشان استشهاد نمود پس سی نفر از انها ایستاده شهادة دادند که ما بگوش خود از زبان مطهر حضرت رسول صلعم شنیدیم که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس بعضے از ایشان کتمان شهادة کردند و حضرت امیر علیه السلام مخاطب با یشان فرموده کدام چیزے است که مانع میشود شما را از شهادت دادن بر آنچه بگوش هاے خود از زبان حضرت رسول صلعم در غدیر خم شنیده اید پس آنحضرت علیه السلم نسبت بجماعتیکه کتمان شهادت کرده بودند هر یکے را بدعاے بد مخصوص یاد فرموده چنانچه انس بن مالک بمرض برص و زید ابن ارقم بعمیان عیون و اشعث نیز بذهاب بصر و براء بن عازب بموت جاهلیت و خالد بن یزید بموت جاهلیت و شخصے از قوم عبس بمرض جنون مبتلا گردیده پاے او گرفته از مسجد بیرون بردند پس غیر از این کدام معجزه است که صریح در حقیت تواند بود و غیر ازین بسیارے از تحدیات دیگر در بابة اثبات حقیت خلافت آنحضرت در زمان خلافت خلفاء ثلاثه در حین حیوة نبی آخر الزمان صلعم و نیز بعد از وفات حضرت رسول صلعم بوقوع رسیده اند منجمله آنها تحدی است در یوم غدیر خم بعد از آنکه حضرت رسالت مآب خلافت حضرت ولایت مآب علی ابن ابی طالب علیه السلام را در محضر خواص و عوام اتمام ابلاغ فرموده حضرت جبرئیل بحکم رب جلیل مع خطاب بخطاب ... نمود بلفظ لقد عقد رسول الله عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله ...

ونیز منجملهٔ تحدیات قضیهٔ حارث بن نعمان فهری است زمانیکه حضرت رسول صلعم خلافت وامامت
امیر عنان مولا مشتقیان ابلاغ فرمود حارث بمجرد سماع این قضیه خدمت حضرت صلعم حاضر شده و
عرض کرد که امر بصلوة وصوم وحج بیت الله الحرام فرمودید وتسلیم آن نمودیم وحال پسرعم خود
علی علیه السلم را امیر برما میفرمائی راست بگو که آیا این امر بطبیب نفس خویش کردید یا بامر حق
سبحانه که ناگاه احوال حضرت رسول صلعم بهم خورد وقد احمرت عیناه وقال والله الذی
لا اله الا هو انه من الله ولیس منی قالها ثلثا یعنی هردو چشم مبارک حضرت رسول صلعم
بمجرد سماع این خبر چون خون سرخ شده ند وفرمود بخدا سوگند که خلافت وامامت حضرت علی
علیه السلم از جانب خدا بوده است نه از طیب نفس من سه مرتبه تکرار همین کلمه فرمود فقام
الحارث وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فارسل من السماء علینا
حجارة او ائتنا بعذاب الیم یعنی حارث بمجرد سماع این کلام خیر الانام علیه الصلوة والسلم
ایستاده گفت خدایا آنچه پیغمبر صلعم درباره علی علیه السلم گفته است اگر حق است واز جانب تو است
بفرست برمن از آسمان حجرے یا عذابے دردناک **قال الراوی** فوالله ما بلغ ناقته
حتی رماه الله بحجر من السماء فوقع علی هامته فخرج من دبره فانزل الله سائل
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع کما رواه ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره
یعنی راوی میگوید که سوگند بخداوند حارث هنوز بناقه خود نرسیده بود که حق سبحانه جل شانه
از آسمان حجرے بفرستاد که بسرش رسیده واز دبرش بیرون شد پس آنچه تا اینجا ذکر شد
اینها از جمله تحدیاتے است که در حین حیوة حضرت رسول مقبول صلعم نسبت بمنافقین واقع
گردیده است **تنبیه** باوجود اینقدر معاجز وتحدیات که در حین حیوة وبعد از وفات
حضرت رسول صلعم درباره حقیت خلافت حضرت امیر علیه السلام بصریح العبارة دون التلویح
والاشارة واقع گردیده اند مع ذلک انکار در این امر چون رابعة النهار هویدا و آشکار است
بجز از غایت تعصب جدال چیزے دیگر نمیتواند بود **اصل دوم در بیان عصمت وطهارت**
وفضائل ومناقب وعلم وحلم حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلم است ودر آن سه توضیح است

توضیح اول در عصمت وطهارت ائمه هدیٰ گوید

در بیان عصمت و طهارت ائمه اثنا عشر

بدانکه سابقاً بر سبیل تفصیل عصمت و طهارة حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلم باثبات رسید لکن بنحو اجمال در اینجا نیز ذکر کنیم و بیان دلالتش بنحویست که چون آیه شریفه قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم الخ شرف نزول یافت حضرت رسول صلعم حسنین و فاطمه و علی علیهم السلام را از جهت مباهله با نصارای نجران خارج از شهر مدینه برد و پس از آن عباء خشتری خیبری باشان پوشانیده و دست بدعا بلند کرده و عرض کرد الهی از برای هر نبی اهل اند و ایشان چهار تن اهل من هستند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فنزلت آیة التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در ذیل تفسیر آیه شریفه حموینی وغیره از ابن عباس آورده اند قال سمعت رسول الله صلعم یقول انا و علی والحسن والحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون یعنی ابن عباس گفت که از رسول صلعم شنیدم که میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه عدد از اولاد حضرت حسین علیهم السلام از جمیع نجاست و کثافت صوری و معنوی ظاهری و باطنی و از جمیع اقسام سهو و نسیان و معاصی و ترک اولی و افعال قبیحه و اعمال شنیعه و صفات رذیله و معاشرت ذمیمه و مصاحبت منفره وغیره وغیره که معانی کلمه رجس اند مطهر و معصوم هستیم و این معانی رجس که ما در اینجا ذکر نمودیم بنا بر آن است که قطع نظر از عقل در لغات معتمده معتبره چون قاموس و مصباح و منتهی الارب و مجمع البحرین و صحاح و صراح وغیره که اینک بحمد الله سبحانه و تعالی موجود و حاضر اند مذکور و مسطور و غیر مستور است چنانچه ما عین عبارت شان را از هر لغة جهت معاینه مشککین یا منکرین سابقاً در بحث اثبات عصمت حضرت امام همام علی ابن ابی طالب علیهما السلام ذیل تشریح کلمه رجس بر سبیل تفصیل بیان نمودیم اگر خواهید رجوع فرمائید بتفصیل تمام و توضیح مالا کلام معلوم خواهد شد و در اینجا بغرض تکرار مطلب و اختصار این عجالهٔ قاطعه و رسالهٔ نافعه بسلک تحریر نیاوردیم ان شاء الله بر عارف معارف دینی و واقف مواقف یقینی این مطلب بر ظاهر و هویدا است

توضیح ثانی در علوم ائمه هدی علیهم السلم گوید

در علوم حضرات ائمه هدی گوید

پس از جمله آیات قرآن مجید آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس خطاب فاسئلوا تا قیام قیامت نسبت بکسانی است که از جمله لا یعلمون اند و نیز

معلوم شد که اهل ذکر بالضرورت از جمله احیا و علما باشند زیرا که خطابات قرآنیه تا قیامت ممدود
اند و اگر نه اتمام حجة من الله تعالی فی وقت دون وقت و علی بعض دون بعض لازم آید
و بنا براین صدور فعل عبث نسبت بجناب حکیم مدبر متعال است لازم آید و آن جایز نباشد و نیز
از این بوضوح رسید که اهل ذکر غیر آنها نیکه مخاطب بخطاب فاسئلوا اند باید باشند و اگر نه بودن
سائل و مسئول عنه در آن واحد واحد لازم آید و اینهم جایز نباشد پس گوئیم که مراد از اهل ذکر
غیر از حضرات ائمه اطهار علیهم السلم احدی دیگر نتواند شد و بیان دلالتش منحصر در چند وجه است

وجه اول

اکثر نزد بعضے مراد از ذکر قرآن مجید است زیرا که احتجاج میکنند بآیه شریفه ارسلنا الیکم ذکرا
رسولا ذکر را بمعنی قرآن مجید که مرسل من الله است میگیرند بنا بر آن اهل ذکر یقیناً و حتماً اهل قرآن
میباشند و اهل قرآن نمیتوانند بود مگر کسانیکه راسخ و ماهر و حاذق و متبحر در تمام اقسام
علوم قرآن و انواع آیات آن از جمله محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و خاص و عام
و مبین و مبهم و مجمل و مفصل و تفسیر و تنزیل و ترتیل و تاویل بالتفصیل فعلاً و قوةً
بوده باشند و موصوف بصفات مذکوره احدی غیر از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام نمیتواند
بود زیرا که قرآن مجید تفسیراً و تاویلاً و تنزیلاً و ترتیلاً و ناسخاً و منسوخاً و خاصاً و عاماً و مبهماً
و مبیناً و محکماً و متشابهاً و جزءاً و کلاً و مجملاً و مفصلاً و غیر ذلک در خانه فیض کاشانه ایشان
علیهم السلم شرف نزول یافته است و مشهور است که اهل البیت اعرف بما فی البیت چگونه
میتواند بود کسانیکه بر ظاهر معانی الفاظ قرآن مجید بطریق ظنیات علم بهم رسانیده باشند اینها از
جمله اهل ذکر باشند اهل بیت عصمت و طهارة که بر جزء و کل آن با صفات مزبوره مثل و مطابق
آنچه خدا خواسته است از زبان و فرمان نبی آخر الزمان صلعم که صاحب و ما ینطق عن الهوی
است نه بطریق قطعیات و یقینیات علم بر آن بهم رسانیده اند اهل ذکر نباشند یا در مدارج موخر بوده
باشند خاصه از کسانیکه کرةً بعد مرةٍ در حوایج و مشکلات و معضلات خود بدیشان احتیاج
بهم رسانیده باشند **تنبیه** آنچه تا اینجا ذکرش کرده شد نتیجه آن چنانست که اهل ذکر یعنی
اهل قرآن منحصر در دو درجه اند **اولهما** علمای اهل بیت نبوة و عصمت و طهارة اند که
بایشان علیهم السلم علم بجمیع اقسام قرآن مجید بسبیل تفصیل بنحو قطع و یقین از زبان صاحب

وما ینطق عن الهوی رسیده ا واین مجمع علیه امت است بنحویکه احدی را مجال شبه وانکار دران نتواند
بود زیرا که جمیع اهل قبله را بر اثبات این مطلب ادله اجله قاهره وبالخصوص نصوص ظاهره باهره و
قرائن متوافره وبراهین متواتره قاطعه موجود اند که هر یکے باسانید معتبره متعدده مسانید خویش
را به ثبت وضبط نمودن آنها زیب وزینت بخشیده اند اینست که کرة بعد مرة بنداء بلند
بر منابر در محافل خواص وعوام میفرموده اند نحن الراسخون فی العلم که راسخ در علم ما اهلبیت نبوة
هستیم ونیز فرموده اند اوتینا علم المنایا والبلایا وعلم الانساب وفصل الخطاب اینست
که اهل بیت نبوة قرین قرآن وثانی فرقان قرار گرفته اند **ثانیهما** علماء غیر اهل بیت وآنها
بر دوگونه اند **یکے** علماء که از جمله صحابه اند چون ابن عباس و ابن مسعود که اهل قرآن و
مفسران مطاع واجب الاتباع اند زیرا که بعضے از علوم قرآن با ایشان از صاحب وما ینطق عن
الهوی رسیده است پس علوم ایشان بعضے قطعی وبعضے ظنی میباشد دیگر عموم علماء امت
از تابعین وغیرهم که ایشان اخذ علوم واستنباط آن اگرچه از قرآن واحادیث مینمایند ولے
چونکه همه علوم شان ظنی است لهذا ناشی شدن رائے وقیاس هم ممکن تواند بود پس فے الواقع
عالم برموز قرآن و عارف بکنوز فرقان علے سبیل القطع والیقین غیر از ائمه طاهرین علیهم السلام
احدے دیگر نتواند بود پس اعلم علما بودن ایشان چون شمس رابعة النهار بنحوے ظاهر وآشکار
گردید که احدے را مجال شبه وانکار دران نتواند بود ومفصل تشریح وتصریح این آیه شریفه در رساله
تنقید که در اثبات اجتهاد وتقلید بالقرآن المجید بسلک تحریر در آورده هستم معلوم میتواند
شد **وجه ثانی** آنکه نزد بعضے مراد از کلمه **ذکر** حضرت محمد ابن عبد الله صلعم است زیرا که ایشان
در آیه شریفه ان ارسلنا الیکم ذکرا رسولا نیز ذکر را بمعنی محمد رسول خدا صلعم گفته اند پس بنا برین
مراد از اهل ذکر اهلبیت رسول صلعم هستند پس نیز چونکه اهل البیت اعرف بما فی البیت همین اهل
بیت رسالت وعصمت وطهارة بکنوز علوم ورموز اسرار حضرت رسول صلعم اعلم واعرف میباشند
تنبیه بنا برین آیه شریفه مزبوره وآیات واحادیث دیگر که متقدمین و متاخرین تصنیفات
وتالیفات خویش را به ثبت وضبط آنها زیب وزینت بخشیده اند اعلمیت واعرفیت ایشان
علیهم السلام از غیر اهلبیت رسالت ونبوة بر ظاهر هویدا گردید **واما** از جمله احادیث بر اعلمیت و

در علوم حضرات ائمہ ھدی گوید

اعرفیت ایشان علیهم السلام دلالت صریح دارند بسیار اند منجمله آنها از هشام بن الحکم که از جمله اجله صحابه
حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلم روایت شده است که فرمود از حضرت ابی
عبد الله علیهم السلم در حینیکه چند مسئله متعلق علم کلام پرسیدم در تمام آن بجواب شان رسیدم پس از
کمال چیزیکه مرا رو داده بود عرض کردم یا حجة الله میدانم که علم بکتاب و سنت و شرایع که بر امام
علیه السلم یقیناً واجب است لکن علم چنین علوم چه لازم در جواب فرمود گمان میکنی که حق سبحانه
شخصی را حجت بر جمیع مخلوق عرش و فرش بری و بحری گردانده و نبوده باشد نزد وی چیزی که خلق
خدا احتیاج بطرف آن بهم رسانند **تنبیه** پس از این حدیث به ثبوت رسید که احدی حجة الله
یعنی امام و خلیفه امام علیه السلم نمیتواند شد مگر کسی که اعلم و اعرف بجمیع ما یحتاج الیه الناس بوده باشد
و موصوف بصفت مزبوره غیر از حضرات ائمه هدی علیهم السلم احدی دیگر نمیباشد و نیز از حضرت
ابو جعفر علیه السلم وارد شده است که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است اما تقسیم آن. یک حرف
از آن باصف سلیمان عطا شده است که بسبب آن بر اتیان سریر بلقیس قادر شده بود و
هفتاد و یک حرف بما اهلبیت طهارت و عصمت رسیده است و باقی یک حرف از آن مخصوص ذات
اقدس حضرت حق سبحانه جل شانه است و بروایت حضرت ابی عبد الله علیه السلم چنانست که دو
حرف از آن جمله بحضرت عیسی ابن مریم علیه السلام داده شده است که بآن میکرد آنچه میکرد و
چهار حرف از آن بحضرت موسی علیه السلم عطا کرده شد و هشت حرف از آن بحضرت ابراهیم
علیه السلم عنایت کرده شد و پانزده حرف از آن بحضرت نوح عطا کرده شد و بیست و پنج
حرف از آن به ابو البشر حضرت آدم علیه السلم داده شد و این جمله حروف مع باقی هجده حرف
دیگر که جمله هفتاد و دو حرف میشوند بحضرت محمد و عترة طیبه طاهره آنحضرت علیهم السلم لطف
و مرحمت فرموده شد و محجوب گردانید از ایشان یک حرف و آن حرف را مخصوص بر ذات
مقدسه خویش فرمود و زیاده تر تفصیل جمیع اقسام علوم حضرات ائمه اطهار علیهم السلم با استدلال
باستقلال در یک باب از مجلد ثانی کتاب **غایت المقصود** نوشته هستم من شاء
فلیرجع الیه پس نزد کسانیکه این جمله حروف غیر از یک حرف باشند یقیناً بعد از رسول آخر
الزمان صلعم از جمیع سلف و خلف اعلم و اعرف بجمیع آنچه هست و نیست میباشند اینست

در علم حضرت ائمه هدی گوید

که حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیهما السلام کرة بعد مرة در خواص و عوام امم
بنداء و بند میفرموده است سلونی قبل ان تفقدونی و نیز میفرموده است سلونی عن
طرق العرش فانی اعرف بها من طرق الفرش و غیر ذلک در بحث اثبات اعلمیت حضرت
امیر مومنان و مولای متقیان علی ابن ابی طالب علیهما السلم گذشت همه آنچه میفرموده است
نظر باسم اعظم است که نزد ایشان علیهم السلم موجود بود و نیز درباره اعلمیت ایشان علیهم السلم
وارد شده است که بجمیع اقسام احکام قرآن مجید احدی غیر از حضرات ائمه هدی حجج الله تم
عالم و ماهر نمیباشد ایضست که حضرت امیر علیه السلم مکرر میفرموده است لو شئت لاوقرت
سبعین بعیرا من تفسیر باء بسم الله الرحمن الرحیم یعنی اگر خواهم که تفسیر باء بسم الله
نموده باشم هر آئینه بار آن و سنگینی هفتاد شتر خواهد شد ایضا مکرر فرموده است والله
ما نزلت آیة الا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی وهب لی
قلبا عقولا و لسانا ناطقا یعنی سیوطی از ابن سعد آورده است که حضرت امیر علیه السلام
میفرموده است بخدا سوگند نازل نشده است آیتی مگر آنکه میدانم در چه نازل شده است
و در کجا نازل شده است و بر کدام شخص نازل شده است بدرستیکه پروردگار من بخشیده
است مرا دلی یاد گیرنده و زبانی بیان کننده و غیر ازین روایتی است که سید ابن
طاوس ره بسند معتبر از امام همام حضرت جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است سالی
هشام بن عبد الملک بحج آمد پس چون بدمشق رسید پدر عالی قدر مرا و مرا بدمشق طلبید و پدرم
امر کرد که تیر اندازی کند پدرم اول انکار فرمود پس اصرار زیاد کرد و سوگند یاد نمود پدرم نه
تیر که هر یکی بر فاق تیر دیگر فرو میرفت و تا پیکان به دو نیم میکرد و خلاصه هشام چون ملاحظه
این حال نمود بسیار متحیر گشت که با وجود انکه از احدی علم تیر یاد نگرفته است مگر استاذ الاساتذه
متحیر گردید پس حضرت در جواب هشام فرمود ما اهلبیت رسالت علم و کمال ایمان و تمام دین را
حق تعالی عطا فرموده است چنانچه آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا شاهد همین میباشد انکه اگر میراث ایشان
و هرگز زمین خالی نمیباشد از ما که در او کامل باشد آنچه دیگران قاصر اند چنانچه لا تخلو الارض

در علوم حضرات ائمه هدی گوید

عن حجة الله اما ظاهر مشهور او خالف مستور شاید همین جا باشد چون
هشام این سخن از پدرم شنید از غضب رنگ وے سیاه شد و دیده راستش کج شد و
ساعتے سر بزیر افگند پس سر بر داشت و به پدرم گفت یا ابا جعفر نسبت ما و شما نگر یکے نباشد
پدرم فرمود چنین است پس هشام گفت چرا این ارث را خدائے تعالے عز اسمه بعد از
اولاد عبد مناف مختص محمد صلعم و علی علیه السلام گردانید و حال آنکه آنها از شجره عبد مناف بیک
سان سفید و سیاه مبعوث گردیده اند پس از کجا این میراث را مخصوص با یشان گردانید که وارث
ایشان علیهم السلام شما باشید و حال آنکه بعد از پیغمبر شما پیغمبر نیستید پس حضرت علیه السلام فرمود
حق سبحانه جل شانه مخصوص فرموده است ما را از مکنون سر خود و حافظ علم خود با آنچه دیگرے را مختص
نگردانیده است و مائیم نگهدارنده علم مکنون چنانکه جدم حضرت رسول صلعم وصی برحق خود
گردانید علی علیه السلام را و رازے چند با وے گفت که از سائر صحابه مخفی داشت و چون این آیه
شریفه نازل شد تعیها اذن واعیه یعنی حفظ میکند آنها گوش ضبط کننده و نگاهدارنده
باین جهت حضرت امیر علیه السلام همیشه میفرموده است که حضرت رسول صلعم هزار باب از علم
تعلیم من فرموده است که از هر بابے هزار باب دیگر گشوده میشود و دیگرے را محرم اسرار خود قرار
نداد چنانکه شما بمخصوصان خود غیر را محرم نمی نمائید همچنین علی علیه السلام غیر را بآن
اسرار اطلاع نداد مگر بمحرمان خود تا آن علوم اسرار متواتر بمرور فی الحال بما رسیده هشام گفت
که علی علیه السلام دعوئے میکرد که من علم غیب میدانم و حال آنکه خدا بر غیب خود احدی را شریک
و مطلع نگردانیده است پدرم گفت که حق تعالے بر حضرت رسول صلعم کتابے فرستاده و در آن
بیان کرده آنچه بوده و خواهد بود تا یوم قیامه چنانچه فرموده است ونزلنا علیک الکتاب
تبیانا لکل شیء وهدی وموعظة للمتقین و نیز فرموده ما فرطنا فی الکتاب
من شیء و وحی فرستاد حضرت رسول صلعم را که هر غیب و سرّے که بطرف او فرستاده البته
حضرت امیر علیه السلام را مطلع نماید اینست که بعد از وفات حسرت آیات حضرت رسول صلعم
علی امیر المومنین علیه السلام امر فرموده بود که قرآن مجید را جمع کند و متوجه تغسیل و تکفین و
حنوط آنحضرت صلعم شود و دیگرے را حاضر نکند و اصحاب خود را فرمود که حرام است بر شما و

در علم مخصوص حضرت ائمه هدی گوید

میفرمود

اہل من کہ نظر کنید بسوی عورت من مگر برادر من علی علیہ السلام کہ او از من است و من از او ہستم و
بر او لازم است آنچہ بر من لازم است و او وصی است ادا کنندہ قرض من و وفا نمایندہ بعہد و وعدہ
ہای من و فرمود علی علیہ السلام بعد از من قتال خواہد کرد با منافقین بر تاویل قرآن چنانچہ من قتال
کردم با کافران بر تنزیل قرآن و نبود نزد احدی از صحابہ ہیچ تاویل قرآن مگر نزد حضرت امیر علیہ السلام
و باین سبب حضرت رسول صلعم فرمود کہ داناترین مردم بعلم علی ابن ابی طالب علیہما السلام است
یعنی او باید کہ قاضی شما باشد و از این بود کہ عمر ابن خطاب مکرر گفت کہ اگر علی علیہ السلام نمی بود
ہر آئینہ عمر ہلاک میشد و عمر شہادت بعلم آنحضرت علیہ السلام میداد و دیگران انکار میکنند پس
ہشام ساعتی سر بزیر انداخت و قدری فکر کرد و بعد سر بر داشت و گفت ہر حاجت
کہ داری از من بخواہ پدرم فرمود کہ اہل و عیال من از آمدن من در وحشت اند مرا رخصت
نما تا در ہمین روز بطرف ایشان برگردم پس پدر مرا رخصت کرد و بیرون آمدیم چون
بمنتہای میدان بیرون خانہ وی رسیدیم جماعت کثیری را دیدیم کہ نشستہ بودند پدرم
پرسید کہ ایشان کیستند گفتند قسیسان و رہبانند از نصاری و در این کوہ عالمی دارند
کہ داناترین علمای ایشانست در ہر سال یک مرتبہ نزد وی میروند و مسائل مشکلہ خود را از وی
استفسار مینمایند پس پدرم سر خود را بجامہ پیچید کہ وی را نشناسند و نزد ایشان رفت
و من نیز با او رفتم و با آن گروہ نصاری بر آن کوہ بالا رفتیم و نشستیم دیدیم کہ ترسایان
مسندہا گسترانیدند و عالم خود را باکرام و اعظام بیرون آوردند و بر مسند نشانیدند و عالم
مذکور بسیار پیر بود و از حواریان عیسی بعضی را دریافتہ بود و از پیری ابروہای او بر
دیدہ اش افتادہ بود پس ابروہای خود را بحریر زرد بر سر بستہ و دیدہ ہای خود را بحرکت
در آوردہ و بحاضران نظری افکند چون آن عالم نظرش بر پدر من افتاد پرسید کہ تو از
امت مرحومہ ہستی یا از ما پدرم فرمود کہ از امت مرحومہ ہستم گفت از علمای ایشانی یا
از جہال فرمود بلکہ از جہال ایشان نیستم پس آن عالم بسیار مضطرب گردید و این خبر را
موالیان ہشام بہشام دادند کہ امام محمد باقر علیہ السلام با پسرش بدیدن عالم نصاری
رفت کسی از مخصوصان خود را فرستاد کہ آنچہ در میان گفتگو شود او را خبر دہد و آنہم آمد

در علم حضرت امام باقر گوید

در محضر حضرت و آن عالم حاضر گردید پس آن عالم رو بحضرت امام محمد باقر علیه السلام کرد و گفت من از تو سوال کنم یا تو از من پدرم فرمود تو سوال کن آن پیر نصرانی گفت اے گروه نصاری عجیب و غریب است که از امت حضرت محمد صلعم بمن بگوید که از من سوال کن پس راهب گفت میان ما و شما اتفاق است که در بهشت درختے است که آنرا طوبے میگوئیم ما میگوئیم که اصل آن در سراے عیسے علیه السلام است و باعتقاد شما اصل آن در خانه حضرت محمد صلعم است در هیچ بقعه و خانه نیست که از ان درخت شاخے در آن نباشد اکنون بگو به بینم که در دنیا نظیر آن چیست حضرت علیه السلام فرمود کتب آلهی است که در دنیا هر چند از او میگیرند کم نمیشود و هر چند در تفسیر باطن و ظاهر او سخن گویند و از حقایق و دقایق او بیان نمایند همچنان بر حال خود است راهب و حضار مجلس همه تحسینها نمودند باز پرسید که ما و شما میگوئیم که اهل بهشت از طعام و شراب خواهند خورد و ایشانرا بول و غایط نخواهد بود نظیر آن در دنیا چیست حضرت فرمود بلے چنین است و نظیر ان در دنیا طفلے است که در شکم آنچه میخورد او را نیز از ان نصیبے است و او را بول و غایط نباشد راهب گفت راست گفتی بگو کلید دروازه بهشت از نقره است یا از طلا حضرت علیه السلام فرمود از هیچکدام نیست بلکه کلید بهشت زبان مومن است که بتوحید آلهی گویا گردد و بذکر آن حرکت کند و در جنت گشوده شود راهب گفت راست گفتی بگو کدام ساعتے است که نه از شب است و نه از روز حضرت فرمود بین الطلوعین است پس گفت از کدام ساعتها است حضرت علیه السلام فرمود از ساعتهاے جنت است و در این ساعت بیماران ما بهوش آیند و دردها ساکن شوند و کسی را اگر شب خواب نبرد در این ساعت بخواب رود و حق تعالے این ساعت را در دنیا موجب رغبت کنندگان بسوے آخرت گردانیده و از براے عمل کنندگان براے آخرت دلیل واضح است و براے انکار کنندگان و متکبران که عمل ایشان براے آخرت نیست حجتے گردانید است نصرانی گفت راست است بگو میوه هاے جنت آنچه خورده میشود و بر طرف میشود و از او کم نمیشود و بحال خود است و همیشه است در دنیا نظیر آن چیست حضرت فرمود چراغیست که اگر صد هزار از آنها افروزند هرگز کم نمیشود

و همیشه است **نصرانی** گفت راست **بگو** کسیکه با زن خود نزدیکی کند و آن زن بدو
پسر حامله شود و هر دو در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند و در وقت مردن یکے
صد سال از عمرش گذشته بود و دیگرے دو صد سال زندگانی کرده بود حضرت فرمود **بدان اے**
نصرانی آن دو فرزندان پسران شرحیا عزیر و عزره بودند که مادر ایشان در یک ساعت
بقدرت الٰهی حامله شد و در یک ساعت متولد شدند و در یک روز نیز هر دو از دنیا رفتند و حق
سبحانه و تعالی عزیر را به نبوة گرامی داشت و تا پنجاه سال هر دو باهم عمرے بسر بردند روزے
عزیر بر حمار سوار شد و رفت تا بدیهے رسید که اهل آن هلاک شده بودند و خودش خراب لکن
باغش باقی بود که انگور و انجیرش رسیده بود در سایه درختے منزل نمود و قدرے از میوه آن تناول
کرد و قدرے انگور را شیره گرفت و در خیکی که با خود داشت پر نمود و سبدے هم از میوه پر
کرده در کنار گذاشت و بخواب رفت چون عزیر را عادت چنان بود که اکثر اوقات در مسائل
قضا و قدر و اختیار و جبر و حشر و نشر متفکر میبود در آنوقت هم بفکر زنده شدن اهل آن قریه
و حشر و نشر ایشان افتاده بود و در همان خواب حق سبحانه جل شانه روح آنرا قبض نمود و
جسدش را از چشم مردمان و درندگان و گزندگان مخفی و پنهان داشت و درا بهمان تازگی
و تری نگهداشت و مرکبش را هلاک کرد و آن خیک آب انگور و سبد میوه تازه نگهداشت بعد
از آن بچندین سال باهتمام یکے از سلاطین آنزمان آن ده را آباد کرد و بعد از صد سال عزیر
را حق سبحانه جل شانه روح بقالبش فرستاد و ملکے را امر فرمود که از وے سوال کند کم لبثت
یعنی چه قدر وقت است که خوابیده هستی و چه قدر درنگ نموده هستی عزیر اول پنداشت که آفتاب
غروب کرده است گفت یک روز است چون نگاه کرد و دید هنوز آفتاب غروب نکرده است
پس گفت او بعض یوم یعنی یک روز یا چیزے کم از یوم خوابیده هستم ملک وے را
گفت بل لبثت مائة عام یعنی بلکه صد سال خوابیده هستی اگر باور نداری بطرف استخوانهای
بوسیده مرکب خود نظر کن چون دید چنان بود پس آن استخوانها متصل هم شدند و رگ و پے
بهم رسانیدند و بقدرت کامله الٰهی حمارش زنده شد گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
یعنی میدانم که حق تعالی بر هر چیزے قادر است پس بر مرکب سوار شد و بوطن خود مراجعت فرمود

در علوم حضرت آئمه هدی گوید

و برادر پنجاه سال دیگر زندگانی کرد آن وقت عمر پدر و عزره هر دو برادر یک روز برحمت الهی واصل
شدند چون این سخن پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام باینجا رسید شیخ افتاد و بیهوش شده
پس آنحضرت علیه السلام بمنزل خود بازگشت بعد از ساعتی جمعی گرد آمدند و بحضرت علیه السلام عرض کردند
که شیخ با شما را خواسته است آنحضرت علیه السلم فرمود مرا با شیخ شما حاجتی نیست اگر او را حاجتی باشد
بنزد ما آید پس آن جماعت بازگردیدند و شیخ خود را از کلام امام علیه السلم اطلاع دادند
و شیخ خود را بدو داشته بخدمت آنسرور علیه السلم حاضر گردند پس عرض کرد تو محمد صلعم هستی
حضرت فرمود دختر زاده او هستم عرض کرد نام مادرت چیست حضرت علیه السلم فرمود فاطمه طاهره
عرض کرد اسم پدرت چیست حضرت فرمود علی علیه السلم عرض کرد تو پسر ایشان هستی حضرت
علیه السلام فرمود آری عرض کرد پسر شبیر یا شبر حضرت علیه السلم فرمود پسر شبیر هستم راهب
عرض کرد گواهی میدهم که خدا یکی است و جز او خالقی نیست و جد امجد تو حضرت محمد صلعم
رسول الله است و تو از اوصیای وی هستی و پسر حضرت رسول ای پس اصحاب و یارانش
و احباب و همراهانش جمیعا مسلمان شدند و غیر ازین بسیاری از احادیث فریقین در باره
اهلبیت ائمه اطهار علیهم السلم وارد شده اند نظر باختصار رساله بمجالد اکتفا بهمین کرده میشود

توضیح ثالث در فضائل حضرات ائمه اطهار علیهم السلم

حدیث اول در مسند احمد حنبل و نیز در صواعق محرقه و غیر آنها مرویست قال رسول
الله صلعم اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء
فاذا ذهب اهل بیتی من الارض ذهب اهل الارض یعنی حضرت رسول صلعم فرموده است که
اهل بیت من امین و امان برای اهل زمین و زمان از جمیع بلیات و طوارق حدثان میباشند چنانکه
نجوم امان برای اهل آسمان میباشند پس چون اهل بیت من از دنیا نابود شوند زمین با اهلش نیز
نابود خواهد شد **تفریع** ازین حدیث یک تشبیه دیگر هم ظاهر شد یعنی بر ظاهر و هویدا است
که نجوم زیب و زینت آسمان اند همچنین اهلبیت اطهار حضرت رسول صلعم نیز زیب و زینت
اهل زمین میباشند چنانچه مصدق قول ما روایتیست که ثعلبی در عرائس در ذیل آیه شریفه
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا ذکر کرده است و زینها بال محمد و زین

آل محمد باربعة علی و فاطمة والحسن والحسین یعنی حق سبحانه جلشانه زمین را مزین فرموده است
بوجود آل محمد وزینت آل محمد صلعم چار تن قرار فرموده است و آنها علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم
السلم اند و در کتاب **روضة المجتبین** که مصنف وے از علماء عامه است آورده است
وفي رواية النجوم امان لاهل الارض من الغرق واهل بیتي امان لامتي من
الاختلاف ازین روایت علانیه ثابت شد که تمسک اہل بیت رسالت صلعم موجب امان از
اختلاف که نتیجه آن ہلاکت است مے باشد چنانچه در کتاب مذکور مصنف وے بعد از نقل روایت
میفرماید واستدل علیه بقوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم واشار صلعم
الی وجود ذلك المعنی فی اهل بیته وانهم امان لاهل الارض کما کان هو امانا لهم
یعنی استدلال کرده میشود براین مطلب بقول خدا عز اسمه که عذاب نمیکند آنہا را در حالیکه تو در انہا
باشی و آنحضرت صلعم بطرف ہمین معنی اشاره میفرماید در اہل بیت اطہار خود که ایشان علیهم السلم
مثل خود حضرت رسول صلعم برائے اہل ارض از اختلاف وہلاکت وضلالت موجب امن وامان مے باشند
مگر در صورتیکه ایشان را تمسک بجویند پس به سبب عدم تمسک باشیان این ضلالت واختلاف بہم رسیده
است پس این گنه کسی است که تا یوم قیمت بسبب گفته وے در امت مرحومه ضلالت واختلاف بہم رسیده
است فافهم وتفصیل این مطلب از کتاب **خوارق البوارق** درباب ونیز حدیث
دیگر را بسیارے از علماء فریقین چون زمخشری و فخر الدین رازی و ثعلبی وغیرہم در ذیل تفسیر
آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آورده هستند قال رسول الله
صلعم الا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مرحوما
الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی الایمان
الکامل الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت ثم نکیر ومنکر بالجنة الا ومن
مات علی حب آل محمد ادخل الجنة کالعروس التی تزف الی بیت زوجها الا ومن
مات علی حب آل محمد یفتح من قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد ارسل
الله ملائکة الرحمة الی قبره الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة
الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة ومکتوب بین عینیه مقنوط من رحمة الله

در فضائل اہل بیت حضرت ائمه اطہار گوید

الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لا یشم رایحۃ الجنۃ یعنی حضرت رسول صلعم فرمود آیا نیست چنین کسیکہ بر محبت اہل بیت رسالت و عصمت و طہارت مردہ باشد شہید مردہ باشد و تائب مردہ باشد و نیز از دنیا و با ایمان کامل رفتہ باشد و نیز ملک الموت و نکیرین مراورا بشارت بجنت خواہند داد و نیز در قبرش دروازہا کشودہ خواہند شد و نیز داخل بجنت کردہ خواہند شد چنانکہ عروس بشب اول داخل خانہ شوہرش میشود و نیز بقبر آنشخص حق تعالی ملائکہ رحمت را برائے زیارۃ میفرستد و نیز مرد نش بر سنت وجماعت میباشد و ہرکس کہ بر عداوت اہل بیت عصمت وطہارۃ بمیرد حاضر کردہ میشود یوم قیمۃ در حالیکہ بر جبین او مکتوب باشد کہ این شخص از رحمت خدا نا امید کردہ شدہ است و نیز کافر مردہ باشد و نیز بوے جنت ہرگز بشام آن شخص نتواند رسید **تنبیہ** غیر از این بسیارے از احادیث دیگر در فضایل و مناقب و شجاعت و سخاوت و سعادت و رفعت و عصمت و طہارہ و عبادت و علم و حلم و کرم و غیرہ وغیرہ بطریق فریقین از احصاء خارج اند چنانچہ بالصراحۃ والاعلان لا علی سبیل الخفیۃ والکتمان فی تصنیف المتقدمین والمتاخرین مسطور وعلی العارفین غیر مستور لکن نظر باختصار این مجالہ از ثبت نمودن آنہا قاصر و بے مجال ایم

اصل در تحقیق وجود مسعود حضرت امام مہدی موعود علیہ السلام

اگرچہ تحقیق مفصل حالات آنحضرت علیہ السلام از اول ولادت و وجود و غیاب و ظہور و متعلقات آن چون نزول حضرت مسیح مسعود و حال دجال بطال و خروج یاجوج ماجوج جمیع اجوبہ اشکالات مفصل برطبق مذہب و رد مدعیان مسیحیت و مہدویت وغیرہ باستدلال و براہین قاطعہ ساطعہ در یک مجلد کبیر **غایت المقصود** نوشتم لکن اینجا مختصرا بیان دلائلش منحصر در چند وجہ وجیہ است **اول** آنکہ حضرت امام مہدی محمد ابن الحسن کہ دوازدہم از آل محمد صلعم است در سنہ دو صد و پنجاہ و شش متولد شد و بسیارے از حضرات خاصہ و عامہ جہرا و علانیۃ فیضیاب زیارت آنحضرت علیہ السلام گردیدہ اند **و نوابہاے** آنحضرت علیہ السلام روایات و زیارات و توقیعات و ادعیات از زبان فیض ترجمان و نیز

در احوال امام محمد مہدی موعود گوید

از دستخط مبارک آنحضرت بتفصیل ذکر کرده اند چنانچه مطالب السوال و کفایت الطالب و
شواهد النبوة و فصول المهمه وغیر ذلک ناطق صریح میباشند پس ولادت باسعادت آنحضرت علیہ السلم
چون شمس رابعة النہار چنان ہویدا و آشکار است کہ احدے را مجال شبہ و انکار در آن نتواند بود
وجہ ثانی انکہ چون ولادت باسعادت آنحضرت باثبات رسید بحث در وجود آنحضرت علیہ السلم
کنیم و گوئیم کہ از ولادت آنحضرت تا اینوقت و از اینوقت تا قیام قیامت موجود و زندہ است و
بیان و دلالتش آنست کہ در طول عمر و بقاء آنحضرت استبعاد نمیتواند بود و این معلوم است
زیرا کہ حجة خدا بر جمیع خلق است اگر موجود نباشد اتمام حجة بر خلق نتواند بود و این جایز نباشد
و نیز اکثر بنی نوع انسان از اتقیاء و اشقیاء بہزارہا سال عمر کردہ اند اما از جملہ اتقیاء
چون حضرت نوح و حضرت شعیب و حضرت لقمان علیہم السلم اند و اما از جملہ
اشقیاء چون عاد و عوج بن عنق و بسیارے از اتقیاء و اشقیاء تا روز قیامت
بحیات خواہند ماند اما از جملہ اتقیاء چون حضرت خضر و حضرت الیاس و حضرت
ادریس و حضرت عیسےٰ کہ بالاتفاق این انبیاء علیہم السلم بحیات و تا یوم قیامت بحیات
خواہند بود و اما از جملہ اشقیاء چون ابلیس و دجال بطال است وے نیز پیش از حضرت
رسول صلعم موجود بود و در جزیرہ از جزائر طرف مغربیہ محبوس و زندہ است و بالاتفاق
زندہ خواہد ماند تا از دست حضرت عیسےٰ بفرمان حضرت مہدی علیہ السلم کشتہ شود در
طول عمر و غیبت با آنحضرت علیہ السلم شریک است اگر وجود وے و طول عمر و غیبت او بے حکمت
و فائدہ نداشتہ باشد غیبت آنحضرت چگونہ بے حکمت تواند بود و نیز باعتراف مخالفین وارد
است کہ حضرت خضر موجود است و حضرت نوح دو ہزار و پنجصد سال عمر کردہ است و حضرت
لقمان عم سہ ہزار سال و غائب بود حضرت رسول خدا صلعم مدتے در شعب ابوطالب
و مدتے در طائف و مدتے در غار پس اگر در غیبات حضرات انبیاء سابقین کہ بروایت
موافقین و مخالفین ثابت است ہیچ استبعادے نباشد در غیبت امام مہدی چگونہ استبعاد
خواہند شمرد و نیز فوائدیکہ در غیبت آنہا مترتب باشند در غیبت آنحضرت علیہ السلم مترتب
میباشند و این مطلبیکہ ذکر کردیم در عموم تالیفات متقدمین و متاخرین مسطور و بر السنہ جمہور

در وجود غیبت حضرت امام آخر الزمان گوید

مشهور است پس اگر در وجود و بقاء آنها فایده نبوده باشد در وجود و بقاء حضرت امام همام **مهدی** علیه السلام چگونه استبعاد تواند بود **وجه ثالث** آنکه چون وجود و بقاء امام زمان علیه السلم باثبات رسید گوئیم که وجود امام امام علیه السلم لطف است و تصرف آن حضرت در امور لطفی است دیگر **ولے** آنحضرت علیه السلام در اینوقت از انظار خلایق غائب است و علت غیاب آنحضرت نه از جانب حق سبحانه و تعالی است زیراکه لطف بر خدای تعالی واجب و اخلال واجب نمودن فعلیست قبیح و صدور فعل قبیح از حق سبحانه جائز نباشد **و نیز** همچنین است که غیاب آنحضرت برضا و رغبت خویش باشد زیراکه آنحضرت معصوم و عصمت مانع است ازاینکه خلاف امر حق سبحانه نموده باشد **پس** علت غیاب آنحضرت ع اشقیاء امت اند **وجه رابع** آنکه چونکه غیاب آنحضرت علیه السلم ثابت باشد نعمت آنحضرت ع هرگز بے فائده نتواند بود چنانکه آفتاب در حال استتار تحت سحاب بے فائده نیست در کتاب **علل الشرایع** و نیز در کتاب **اکمال الدین** آورده اند که از برای صاحب این امر غیبتے است که چاره از ان نباشد **راوی** عرض کرد فدایت شوم چرا فرمود حکمت غیبت آنجناب حکمت غیبت کسانے است که پیش از آنحضرت بودند از حجت هاے خداوند بدرستیکه وجه حکمت غیبت آنجناب واضح نمیشود مگر بعد از ظهور آنجناب چنانچه واضح و منکشف نشد وجه حکمت آنچه حضرت **خضر** ع کرد از سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و بپا داشتن دیوار از برائے حضرت موسی علیه السلم مگر بعد از جدائی ایشان اے **ابن الفضل** بدرستیکه این امر امریست از امور الٰهیه و سرّیست از اسرار خداوندی و غیبے است از غیوب حق تعالی **هرگاه** که حق سبحانه جل شانه حکیم مدبر است تصدیق نمائیم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة جمیع افعال ع از روے حکمت بالغه است هرچند وجه آن براے ما منکشف نباشد هرگز چون و چرا نباید بلکه تسلیم و رضا و شاید چنانچه **مثلاً** طبیب حاذقے براے بیمار حسب المصلحة نسخه تجویز مینماید و مریض نسخه مجوزه وے را استعمال میکنند و حال آنکه از روے وجه تجویز این نسخه را استفسار نمینماید با وجود آنکه از طبیب و حکیم احتمال وقوع خطاء است لکن **حکیم** علی الاطلاق عز اسمه و جل شانه که

در بیان غیبت حضرت امام مهدی موعود

عقلش لایزال و قدرت و حکمتش محیط بر همه بال است عقلا با وجود قصور عقول خودشان میتوانند
فعلی را از افعال چنین حکیم علی الاطلاق خالی از حکمت یا عبث دانند حاشا و لهذا برای بعضی رواة
چون سوال از حکمت غیبت میکردند چیزی میفرمودند که راوی ساکت میشد و ما درینجا بعضی از
فوائد و حکم غیبت آنجناب را بیان کنیم انشاء الله تعالی ازانجمله ابتلاء و امتحان خلایق است تا هر کسی
موافق و مطابق اعمال خود بجزا رسد و نیز ضعیف الایمان والاعتقاد از کامل الایمان والاعتقاد
متمیز بشود و نیز مطیع از متمرد و محق از مبطل و مقر از منکر و مومن از کافر و جنتی از جهنمی
میان خودشان ممتاز باشند و در بسیار اخبار و احادیث سبب حکمت غیبت آنحضرت علیه السلام
را خوف و قتل شدن نوشته اند چنانچه شیخنا الشایخ **شیخ طوسی** ره در کتاب الغیبة اعتماد
بر همین حکمت فرموده است **سوال** اگر سبب و علت غیبت آنجناب خوف از کشته شدن باشد
چرا حق سبحانه جل شانه ظالمین را از قتل آنجناب مانع نمیشد **جواب** اما بطریق نهی خصوصاً و عموماً
حق سبحانه در کتاب عزیز خویش از قتل ناحق و عمداً مانع گردیده است و می بینید و می شنوید
که منزجر نشدند و کسانیکه امتثال فرمان نکردند حضرات ائمه هدی علیهم السلم و غیر ائمه را کشتند
و میکشند عمداً و باکی از سفک دماء محترمه ندارند و اگر باسباب مانع میشد چون قلوب اعدا
را مثلاً جبراً و قهراً میگردانید آن موجب الجاء و منافی تکلیف است و بر حق تعالی آن جائز نباشد
ایضاً که آبا و اجداد آنجناب هر وقتیکه یکی از انها کشته شد حجة الله دیگر بجای وی مینشست
پس آنجناب علیه السلام که آخر حجج الهی است او را نیز ضرور میکشتند زیرا که معلوم همه کس است
که آنجناب جمیع سلاطین را مقهور خواهد فرمود و بساط سلطنت و دولت جبارین را خواهد چید و
بساط عدل و داد در تمام روی زمین خواهد گسترانید پس چنین کسی که بالیقین منافی و متضاد با
ملک است البته خائف باشند و حتی المقدور در صدد قلع و قمع وی برآیند پس چون وی را
نیز که آخر حجج الله است میکشتند ابطال وعده الهی لازم میآمد زیرا که کسی دیگر از حجج الله
باقی نیست که بجای وی بنشیند لهذا غیبت و استتار در حکمت واجب شد و در بعضی
اخبار وارد شده است اگر حضرت امام مهدی علیه السلام غایب نمیشد بلکه کفار و منافقان را در اول
زمان بقتل رسانیده بساط عدل و داد را میگسترانید ممکن نبود زیرا که بسیار کفار بودند که در صلب

شان نطفه مومنین بود اگر در همان وقت آنها را میکشت این مومنین که بعد از مدتے پیدا میشدند
نیز تلف میگردیدند و آن جایز نبود چنانچه نظیر همین در کتاب علل الشرائع و نیز در
در کتاب اکمال الدین از حضرت امام صادق آل محمد علیه السلم روایت کرده است که راوی
عرض کرد چرا حضرت امیر علیه السلم با مخالفین خود در وقت اولین غاصب خلافت مقاتله نه
فرمود آنحضرت علیه السلم در جواب گفت که حق تعالی در عزیز کتاب خویش میفرماید لو تزیلوا
لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر جدا شوند هر آئینه عذاب میکنیم کافران را
عذاب شدید راوی عرض کرد مراد از جدا شدن چه باشد حضرت علیه السلم فرمود ودایع مومنین
که در اصلاب کفار است بهمین جهت خدا انها را عذاب نکرد و حضرت امیر در آنوقت ترک جهاد
فرموده صبر و سکوت فرمود و همچنین حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلم در روز عاشورا
اکثر کفار را بقتل نرسانید چنانچه فاضل باذل قطب الدین اشکوری در کتاب
محبوب القلوب آورده است که حضرت امام حسین علیه السلام یوم عاشورا چون حمله میکرد
بعضے را میکشت و بعضے را با وجود امکان کشتن وامیگذاشت پس از آنحضرت علیه السلم
استفسار کرده شد حضرت فرمود از پیش چشم من جمیع حجاب برداشته شد پس دیدم کفارے
را که در اصلاب شان نطفه هاے مومن بود وامیگذاشتم و نمیکشتم و دیدم از انها که نطفه
مومنے بیرون نیاید میکشتم اینست که قایم آل محمد عجل الله فرجه اگر غائب نمیشد البته
پس صورت بساط عدل نبود مگر بکشتن جمیع کفار و اشرار هر دیار پس اگر قتل میفرمود کفارے را
که این ذراری صالحه مومنه از اصلاب ایشان در حکمت بالغه نعمتیست شامله و امریست مطلوب
هر آئینه موجب فوت ایشان هم میشد و آن خلاف حکمت الهی بود و اگر انها را باقی میگذاشت
پس آنها باعث قلع و قمع آنحضرت میشدند و ضرور چون باقی ائمه اطهار در صدد کشتن آنحضرت
علیه السلم بر میآمدند و حجتے دیگر نبود که بجاے وے بنشینند اینست که آنحضرت غیبت اختیار
فرمود اشکال بحدیث متواتره متفقه فریقین من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
حضرت صادق علیه السلم میفرماید در تفسیر این حدیث کسیکه بمیرد و معرفت امام زمان نداشته
باشد بموت جاهلیت یعنی بر کفر و ضلالت و نفاق خواهد مرد پس در صورت غیبت امام زمان ۳۰

در وجه غیبت حضرت امام عصر گوید

احد برایمان نباید بمیرد و اگر نه مخالف حدیث متواتر متفق علیه لازم آید جواب به آنکه مراد از حدیث مذکور
معرفت مجازی در زمان غیبت است بچند وجه اول آنکه معرفت اطلاق میشود بر علم نه بر رویت
ولو کان المراد من المعرفة المعاینة والمشاهدة لزم تکلیف ما لا یطاق ثانی باتفاق اهل ملل و
نحل معرفت حق تعالی واجب عینی است بر هر مکلف پس اگر مراد از معرفت رویت و معاینه و مشاهده
باشد ذلک فی حق الله تعالی محال لانه لیس کمثله شیء بل تعالی الله عن وصول العقول
والاوهام واحاطة العلوم والافهام بل عن وصول العقول الی حقیقة صفاته محال
فحاصل المحصول عند العقلاء ان المراد من المعرفة العلم بحاله ولو بالصفات پس چنین است
مراد در زمان غیبت امام عصر علیه السلام که علم بوجود و تولد و صفات آنحضرت بهم رسانید البته معرفت
آنحضرت حاصل کرده است الثالث آنست که در ازمنه سابقه تا زمانه حضرت رسول صلعم انبیاء
و اوصیا علیهم السلم در جهت مغرب یا مشرق ساکن و متوطن میبودند و امت هر نبی صلعم در تمام دنیا
در جهات مشرق و مغرب و جنوب و شمال منتشر و متوطن میبودند و لم ینتشرخوا کلهم عند متهم
بل تحققوا احالهم واسلموهم فی اعصارهم بمواضعهم اگر جمیع این امم محض بجهت تحقیق احوال
آنها و اسلام آوردن با آنها بوجود مشرف نشدن بخدمت آنها مسلمان باشند و بر موت جاهلیت
یعنی کفر و ضلالت و نفاق از دنیا نروند پس در خصوص زمان غیبت حضرت امام همام مهدی
علیه السلم بسبب نه دیدن آنحضرت چگونه کافر خواهند مرد وجه خامس بدانکه چون غیاب
حضرت امام آخر الزمان و فواید و حکمت غیبت ثابت شد گوئیم ظاهر شدن آنحضرت
علیه السلم واجب است تا حق مظلوم را بگیرد و زمین را پر از عدل و داد و انصاف فرماید
چنانچه حق سبحانه جل شانه خبر میدهد و یرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و
هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و نیز جاے دیگر فرموده است
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و نیز
در جاے دیگر فرموده است فانتظروا انی معکم من المنتظرین و نیز در جاے دیگر
فرموده است فارتقبوا انی معکم رقیب وانتظر وانی معکم من المنتظرین

در وجه غیبت حضرت امام علیه السلام گوید

پس از قرآن علانیه ثابت است که تمام مردم را امر است شما انتظار برید بدرستیکه من با شما از انتظار برندگانم یعنی شما انتظار برید فرج مرا و من انتظار میبرم آنوقتے را که برائے ظهور حضرت حجة علیه السلم مصلحت دانستم **و اما احادیث** پس آنها نیز بسیار وارد شده اند منجمله روایت است که در صحاح سته وغیره آورده است یعنی حضرت رسول صلعم کلامے فرمود که آخرش اینست و کیف بکم اذا نزل ابن مریم و امامکم منکم یعنی چگونه خواهد بود حال شما وقتیکه نازل بشود پسر مریم و امام شما از خود شما حاکم میان شما موجود باشد **و نیز** در ترمذی وغیره آورده اند قال رسول الله صلعم لو لم یبق من الدنیا الا یوما لطول الله ذلك الیوم الی ان یبعث الله رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی حضرت رسول صلعم فرمود هرگاه نماند از دنیا مگر روزے برانگیزاند خدائے تعالی مردے را از ذریت طاهره طیبه من که نام وے نام من و کنیت وے کنیت من است زمین را از داد و عدل پر گرداند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد **و نیز** وارد شده است یا فاطمه والذی بعثنی بالحق نبیا یکون من الحسن والحسین مهدی هذه الامة الخ یعنی حضرت رسول صلعم سوگند یاد فرمود بحق کسیکه مبعوث فرمود مرا نبی برحق میباشد از اولاد حسن و حسین علیهما السلام مهدی این امت **و نیز** وارد شده است قال رسول الله منا مهدی هذه الامة یصلی خلفه عیسی بن مریم فضرب بیده علی کتف الحسین و قال یکون من هذا مهدی هذه الامة یعنی حضرت رسول صلعم فرمود از ما مهدی این امت است که حضرت عیسی علیه السلم عقب سر آنحضرت علیه السلم نماز خواهد خواند پس از آن حضرت رسول صلعم دست مبارک خود را بر کتف مبارک حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلم گذاشته بفرمود از این است مهدی این امت **و** در دعاء ندبه وارد است که ترجمه چنین میشود کاش میدانستم که تو در کجا مستقر شدی آیا در **رضوی** یا در **ذی طوی** یا غیر آنها در رضوی کوہے در مدینه **و** ذی طوی موضعے است قریب مکه معظمه **و** در **خطب** در ذکر القاب آنحضرت منیر سید الغائب من الابصار و الحاضر فی الامصار الذی یطهر فی بیت الله ذی الاستار و یطهر الارض من لوث الکفار **و** در غیبت **شیخ نعمانی** از حضرت

در صفت حضرت امام مهدی گوید

صادق علیه السلم مرویست که از برای صاحب این امر شباہت تامہ است با حضرت یوسف
علیه السلم تا آنکه فرمود پس چه انکار میکنند این امت خداوند بکند بجهت انچه را که بیوسف
کرده و اینکه صاحب مظلوم شما که انکار حق او کردند و همان صاحب امراست تردد کند میان
ایشان و راه رود در بازار ایشان و پا بگذارد بر فرشهای آنها با وجود آن نشناسند اورا
تا آنوقت که خداوند اذن دہد اورا که خود را بشناساند و در غیبت شیخ طوسی از
محمد ابن عثمان عمری مرویست که واللہ واللہ صاحب این امر ہر آئینه حاضر میشود موسم
یعنی موسم حج در ہر سال میبیند مردم را و میشناسد ایشان را و مردم میبینند آنحضرت
را مگر نمیشناسند اورا و نیز روایت کرده شیخ نعمانی و نیز شیخ صدوق از
صادق آل محمد علیهم السلم که فرموده گم خواهند کرد مردم امام خود را پس حاضر میشود
در موسم و میبیند ایشان را و آنها آنحضرت علیه السلم را نمی بینند و در یکے از زیارات
جامعه است در سلام بر آنحضرت السلام علی الامام الغائب من الابصار الحاضر
فی الامصار والموجود فی الافکار بقیة الاخیار وارث ذی الفقار المنتظر
والحسام لذکر والشمس الطالعة والسماء الظلیلة والارض البسیطة نور الانوار
الذی تشرق به الارض عما قلیل بدر التمام وحجة اللہ علی الانام براج
البروج والیوم الموعود وشاهد ومشهود و بر بعضی ابنیه که قبل از آنحضرت
ساخته شده اند و در عهد عبدالملک از بنا کنند بر دیوار آن اینجا بیابد مکتوب دو از انجمله این بیت

حتی تقوم بامر اللہ قائمهم — من السماء اذا ما باسمه نودی

و حضرت صادق آل محمد صلعم مکرر این بیت را می خواندند

لکل اناس دولة یرقبونها — ودولتنا فی آخر الدهر یظهر

تنبیه از این آیات و احادیث چون ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام
ثابت شد خواستم که از انجیل ہم بشارتے در وجود و ظهور آنحضرت علیه السلم نوشته
باشم اگرچه در کتاب بشارات احمدیه مفصل نوشته ایم لکن نظر باختصار
این وجیزه به بیان یک بشارة اکتفا مینمائیم در انجیل یوحنا فصل

در وجه غیبت حضرت امام محمد مہدی موعود گوید

بیت وششم وارد شده است ونیز علامه ساباطی درکتاب خود موسوم به براهین ساباطیه
می نویسد وآخر بشارت این است واعطیه نجمة الصبح فمن کانت له اذن
سامعة فلیستمع یعنی حق تعالی عز اسمه عطا کرده است حضرت محمد صلعم را نجم صبح پس کسیکه
گوش شنونده دارد ضروریست که گوش گذار این بوده باشد مراد از نجم حضرت امام
مهدی علیه السلام است زیرا که حضرت رسول صلعم نیز ائمه اطهار علیهم السلام را بنجوم تشبیه داده است
بقوله صلعم اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء وایضاً قال صلعم
النجوم امان لاهل الارض من الغرق واهل بیتی امان لامتی من الاختلاف
ابو نعیم از حذیفه وابی امامة الباهلی روایت کرده است ان المهدی یلمع
وجهه کالنجم وعلی خده الایمن شامة سوداء اما وجه شباهت بنجوم آنست
که نجوم در ظاهر وباطن روشن وضیا بخش میباشند بنوعیکه اثر آن بر زمین می افتد
وحبوب وعلف وغیره را از زمین میرویاند چنین حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام نیز
بسبب ماده عصمت وطهارة ظاهر وباطن شان منور بهدایت چون نجوم روشن است
وضیاء هدایت ایشان برعموم رعایا وامة بنحوی موثر می شود که ظلمت جهالت و
ضلالت آنها را بنور هدایت منقلب میگرداند لهذا در احادیث تشبیه بنجوم ودر بشارة
انجیل بجهت مبالغه بلفظ نجم اطلاق گردیده است پس نجم بودن آنحضرت علیه السلام
ثابت است اما لفظ صبح که مضاف الیه نجم واقع شده است این اشاره است
بطرف ولادت باسعادت آنحضرت علیه السلام چونکه حضرت امام عصر والزمان علیه السلام
پانزدهم شهر شعبان بوقت صبح متولد شده اند بنا برین معنی فقره مذکوره چنان
میشود که حق تعالی عطا میکند حضرت محمد رسول عربی صلعم را نجم یعنی امام مهدی علیه السلام
که بوقت صبح متولد خواهد شد ومیتواند که لفظ صبح اشاره باشد بطرف ظهور آن
حضرت علیه السلام زیرا که ظهور آنحضرت علیه السلام نیز در آخر زمان قریب قیامت بوقت
صبح خواهد شد **تذکره** چون وجود ذی جود وظهور موفور السرور آنحضرت از قرآن و
احادیث وانجیل به ثبوت رسید باید دانست که تاریخ وسنه ظهور آنحضرت در احادیث

در ظهور حضرت امام مهدی موعود

اہل اسلام معین و مقرر نشده است زیرا که علم برفع علل غیبت و دفع موانع ظهور را از امور است
که تعلق بغیبت دارند و عالم بالغیب غیر از حضرت احدیت عز اسمه دیگرے نباشد
پس غائب است آنحضرت علیه السلام الی ما شاء الله تعالی که مصلحت الٰہی در آن باشد چون
مصلحت بظهور شود همان وقت ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی لکن مومنین را شاید و
مخلصین را باید که انتظار فرج وے علیه السلام نمایند چنانچه حق تعالی فرموده است۔
فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی شما انتظار برید فرج مرا و من انتظار مے برم
و وقتے را که برائے ظهور حضرت حجت علیه السلام مصلحت دانستم پس ثابت شد که ظهور آنحضرت معلق
بمصلحت الٰہی است و بر مصالح و حکم وے بجز ذات احدیت الصفات دیگرے مطلع نیست اغیثت
که وقتے برائے ظهور آنحضرت معین نگردیده است بلکه در احادیث وارد شده است قد
کذب الوقاتون که معین کننده وقت ظهور آنحضرت دروغ گویند مگر ملا ساباجلی در بحرامین
خود مے نویسد چون سنه هفت هزار بر هجرت نبی آخر الزمان طلوع کند پس در صدی اول از
وے اولے ماه اول صبح یوم اول آن سال حضرت امام مهدی علیه السلام ظاهر خواهد شد سادس
چون ظهور آنحضرت علیه السلام نیز باثبات رسید گوئیم که علامات وقت ظهور بسیار اند که چون
همه آنها بظهور رسند وقت حجة علیه السلام نیز ظاهر شود۔ چنانچه بعضے از آنها بظهور رسیده اند
و در اینجا برخے از آنها را ذکر کنیم منجمله آنها طلوع شمس از مغرب نیز ایستادن آفتاب
نزد زوال نیز خروج سفیانی نیز خراب شدن دیوار مسجد کوفه نیز بوقوع آمدن قتل نفس
زکیه در هفتاد کس از صالحان نیز فرو رفتن بعضے بر زمین در مشرق و مغرب نیز طلوع نمودن
ستاره از مشرق که نورے مثل نور قمر پس از آن منعطف گردد بنوعیکه نزدیک باشد که هر دو طرف
او بهم برسد نیز نزول ترک بجزیره نیز نزول روم برمله نیز خروج یمانی نیز ظهور مغربی بمصر نیز
هلاک شدن سنانات را نیز ظاهر شدن سرخی که آفاق را فرا گیرد نیز ظاهر شدن آتشے در مشرق که
تا سه یوم یا هفت یوم باقی بماند نیز زیادتی آب فرات بحدیکه در کوچه و بازارهائے کوفه آب
داخل شود نیز خروج شصت کذاب که همه آنها دعوائے نبوت کنند نیز خروج دوازده نفر
از اهل ابوطالب که همه از برائے نفس خود دعوائے امامت کنند نیز کندن عرب خشاهائے خود را

مطلب انتظار کشیدن ظهور آنحضرت

ونیز هلاک شدن آنها بلاد را نیز خروج اینها بر سلطان عجم ونیز کشتن اهل مصر امیر خود را
نیز خرابی شام نیز احتراق مرد عظیم القدر را از گروه بنی عباس در میان حلولا و خانقین
نیز پیدا شدن زلزلهٔ عظیم نیز شامل شدن ترس با اهل عراق نیز مردن آنها بسرعت تمام۔
نیز پیدا شدن ملخ زیاده بر وقت و غیر وقت نیز کشت و زراعت نیز اختلاف عجم نیز
ریختن خون بسیار میان همدیگر نیز مسخ شدن قومے از اهل بدع که بصورت خوک و بوزینه
خواهند گردید نیز ندا آمدن از آسمان که بشنوند آنرا اهل زمین نیز سخن گفتن هر قومے بگفت
ایشان نیز بیرون شدن بندگان از خدمت آقایان خود نیز کشتن خواجگان خود را نیز
در اول ماه رمضان کسوف شمس و در آخر رمضان خسوف قمر وغیره که بعضے حضرات از
متکلمین در کتب غیبت قریب بچهار صد علامت ذکر کرده اند پس چون امام مهدی علیه السلام
از مکه معظمه ظاهر شود از آسمان ندا شود هذا هو المهدی الموعود ظهوره فی
آخر الزمان فاتبعوه بنحویکه آن صوت را بر روے زمین هر قومے بزبان خود شان خواهند
شنید و در کتاب ضیاء العالمین علامه فهامه الشیخ ابو الحسن شریف عاملی نقل فرموده
است از حافظ ابو نعیم و ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت کرده اند از ابن عمر که
گفت فرمود حضرت رسول صلعم بیرون مے آید مهدی آخر الزمان ؑ از قریه که اورا کرعه
گویند و بر سر او ابریست که ندا میکند این مهدی خلیفه حق تعالی است پس اورا اتباعت کنید
و دیدم متکلمین میفرمایند بعد از نقل همین قضیه که منافاتے نیست بین آنچه ذکر شد خروج
حضرت مهدی علیه السلام از کرعه و بین آنچه ثابت است اول ظهور آنحضرت علیه السلام از مکه
معظمه زیرا که آنحضرت علیه السلام بیرون مے آید از موضعیکه در آنجا مقیم است اینکه مے آید
بمکه معظمه و در آنجا ظاهر میکند امر خود را و در اخبار ما نیز وارد شده است چنانچه در کفایة
الاثر علی ابن محمد خزاز آورده است که حضرت رسول صلعم فرمود بیرون مے آید از قریه کرعه
و بر سر وے عمامه من و درع مرا پوشیده و شمشیر ذو الفقار را حمائل نموده خواهد بود پس منادی ندا
میکند که این مهدی است خلیفة الله انتهٰی پس اورا اتباعت کنید و همین خبر را گنجی شافعی آورده است
خلاصه وقت ظهور آنحضرت ندا از آسمان بفرمان حضرت رحمان خواهد شد چنانچه علی ابن ابراهیم

در علامات ظهور حضرت امام محمد مهدی موعود

در تفسیر آیه شریفه واستمع یوم ینادِ المنادِ من مکان قریب یعنی گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکان قریب ذیل تفسیر از حضرت صادق آل محمد علیهم السلم آورده است که منادی ندا کند باسم قایم آل محمد علیهم السلام وباسم پدرش یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج روزیکه شنوند فریاد را براستی اینست یوم خروج و در اکمال الدین ونیز غیبت نعمانی وغیره وارد است که ندا میکند منادی از آسمان که اے گروه مردم فلان ابن فلان باسم آنحضرت وباسم پدر بزرگوار آنحضرت علیهما السلم فریاد خواهد کرد که اینست امام آخر الزمان واینست مهدی موعود بدرستیکه پر میکند زمین را از عدل وداد کما ملئت ظلماً وجوراً در بعض احادیث وارد شده است یخرج المهدی وعلی راسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه و در حدیث دیگر وارد شده است وعلی راسه ملک ینادی هذا المهدی فاتبعوه وارد شده است که آن منادی حضرت جبرئیل است که صبح یوم جمعه ماه رمضان خواهد بود وپس بعد از آن جمیع اہل ایمان از براے نصرت آنحضرت علیه السلام جمع شوند پس حضرت عیسیٰ علیه السلم باقتدا آنحضرت نماز ظہرین میخوانند پس حضرت عیسیٰ بامر آنحضرت علیهم السلم در وادی بیداء دجال بطال را قتل خواهد فرمود پس اول کسیکه باآنحضرت بیعت کند جبرئیل خواهد بود وبعد او میکائیل ونیز اول کسیکه از بنی آدم بیعة آنحضرت کند عیسیٰ وخضر خواهد بود وبعد از آن جمیع اہل دنیا کرہاً وطوعاً بیعة آنحضرت خواهند کرد چنانچه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق آل محمد صلعم مرویست ذیل آیه شریفه وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً یعنی چون قایم آل محمد علیهم السلم ظاہر شود نمیماند زمینے مگر انکه ندا کند در آن شہادت آن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ونیز از حضرت کاظم علیه السلم ذیل تفسیر آیه شریفه مذکوره مرویست چون نازل شد آنحضرت علیه السلم فرمود در حق قایم آل محمد علیهم السلم است پس حضرت نبی آخر الزمان واکثر انبیاء ع وحضرات ائمه هدے علیهم السلم نیز براے اظہار دین حق وانتقام از ظالمان وانبساط اسلام بامر حق سبحانه جل شانه بدنیا رجوع خواهند کرد وتفصیل این تمام حالات از مجلد اول غایت المقصود در باب

در تحقیق مسئله رجعت بادلۂ عقلیه ونقلیه گوید

بنحویست که سابقاً گذشت حق تعالیٰ بر جمیع اشیاء قادر است که در اول خلقت جمیع اشیاء را

از کتم عدم بهستی وجود آورده است چون قدرت وے برچنین خلقت ثابت باشد در رجوع نمودن
آنها بدنیا که نسبت بخلقت اوے سہلے نیست چه استبعاد کرده تواند بود چنانچه فرموده حق تعالی وضرب
لنا مثلا ونسی خلقه قد تقدم ونیز فرموده است قوله تعالی قال من یحیی العظام
وهی رمیم ونیز قوله تعالی قل یحییها الذی انشاها اول مرة الآیة ونیز بکجے جاے
که تکرر رجعت اکثر اشخاص از امم سابقه از قرآن مجید واحادیث ثابت باشد هرگز عقل سلیم و
طبع مستقیم را در قبولیت استبعاد وشبه وانکار نتواند بود چنانچه آیه شریفه الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم حذر الموت وهم الوف فقال لهم الله موتوا فاحیاهم یعنی هزارها نفوس
از خانهاے خود بخوف موت مرض وبا خارج شدند پس بفرمان حق سبحانه جل شانه ایشان را موت
بگرفت پس بعد از مردن حق تعالی ثانیاً ایشان را زنده فرمود ونیز جاے دیگر فرموده است
انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت
قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام یعنی شخصے از بنی اسرائیل در حشر شدن
خلایق اولین وآخرین تعجب نمود حق تعالی همان وقت در همان جا موت براے آن شخص بفرستاد و
پس صد سال بر آن شخص در حالت موت منقضی گردید پس از آن شخص مذکور را بحیات در آورد پس
از آن استفسار فرمود که چه قدر زمانه در حالت موت بوده عرض کرد یک روز یا چیزی کم از روز
بوده است حق تعالی عز اسمه فرمود بلکه زمانه موت تو صد سال بوده است ونیز آیه شریفه ثم
بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون که در جمیع از امت حضرت موسے علیه السلم
در حق نزول یافته است بعد از آنکه بسبب صاعقه موت ایشان را بگرفت حق تعالی ثانیاً ایشان را
زنده فرمود حاصل ترجمه چنانست که زنده فرمودیم شما را بعد از آنکه شما را موت گرفته بود بجهت آنکه
شاید شکر پروردگار خود نموده باشید ونیز قضیه اصحاب کهف که در قرآن مجید مفصل ذکر آن کرده
است وحضرت رسول صلعم فرموده است آنچه در امم سابقه یا در بنی اسرائیل واقع شده است در این
امت مرحومه نیز واقع خواهد شد طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة بنابراین چونکه در امم
سالفه بنص آیات سابقه رجعت واقع شده است در این امت مرحومه نیز واقع خواهد شد پس
از احتجاج این آیات ودلیل عقلی گوئیم آیا احیاء اموات از حیطه امکان وقدرت او خارج است

در اثبات رجعت [illegible]

در اثبات رجعت گوید

یا نه **بنا بر اول** که قدرت و امکان نباشد اولاً کذب بر خدا و ثانیاً نقصان در ذات احدیت الصفات لازم آید **پس** ابتدا بجسد حضرت آدم علیه السلام با وجود عدم قدرت و امکان چگونه حیوة داخل فرموده است **و بنا بر ثانی** که اگر قدرت بر احیاء اموات دارد و نیز زنده شدن آنهائیکه در آیات مزبور ذکر آنها کرده شد ثابت باشد و بعدے نداشته باشد در خصوص رجعت چگونه و چرا استبعاد خواهد بود **و اما از نقلیات** پس بسیارے از آیات قرآن مجید و احادیث نبی آخر الزمان صلعم وارد شده اند **منجمله** آنها آیه شریفه و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزے رسد که از جمله کسانیکه تکذیب آیات من نموده هستند از هر امتے فوجے را حشر خواهیم کرد و مراد از آیات حضرات ائمه اطهار علیهم السلام اند پس کسانیکه نسبت بحضرات ائمه اطهار علیهم السلام که آیات و حجج خداوند تعالی اند تکذیب نموده باشند فوجے را از هر امتے از آنها روزے رسد که خواهیم محشور گردد **پس درینجا** دو چیز باثبات رسیده یکے یوم الرجعة که همان را قیامت صغرے نامند **و دیگرے** حشر بعض مردم **اگر گفته شود** همین یوم یوم قیامت است **در جواب گوئیم** اگرچه قدر مشترک را که قیامت باشد قبول داریم لکن قیامت کبرے هرگز مراد ازین نتواند بود زیرا که در آیه مزبوره اخبار بحشر بعضے هست دون البعض و در قیامت کبرے بفاد آیه شریفه و یوم نحشرهم جمیعا اخبار از حشر جمیع خلایق اولین و آخرین مے باشد **و نیز** آیه شریفه و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است قریه را که هلاک نموده باشیم که بتحقیق رجوع نخواهند کرد یعنی در یوم رجعت که قیامت صغرے باشد و اگر نه در قیامت کبرے که جمیع خلایق حشر خواهند شد چنانچه از آیه سابقه و آیه شریفه و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی در یوم قیامت کبرے احدے بدون حشر نخواهد ماند پر واضح است که جمیع مخلوق محشور خواهند گردید **پس ماحصل** از آیات اینست که دو قیامت خواهند آمد **اول** قیامت صغرے که همان یوم الرجعة است و در آن روز بعضے مردم دون البعض محشور خواهند شد و همان یوم ظهور حضرت قایم آل محمد صلعم است که سابقاً ام بانتظار فرج آنحضرت گذشت **و دوم** قیامت کبرے که آنرا یوم الحشر گویند و در

همان یوم جمیع مخلوق اولین و آخرین از ذکور و اناث از صغار و کبار از جوان و پیر محشور خواهند شد چنانچه تفصیل ذکر آنها در محل خود خواهد آمد **واما احادیث** پس آنها بسیار اند چنانچه وارد شده است ان اهل الکهف کلهم اعجام ولا یتکلمون بالعربیة وانهم یکونون وزراء المهدی یعنی اصحاب کهف جمیعًا عجمی هستند ولکن کلام بلسان عجمی نمیکنند و ایشان از جمله وزراء مهدی این امت خواهند بود **و در بعضی** روایات وارد شده است که اصحاب کهف زنده خواهند شد فیکونون اعوان المهدی پس خواهند بود از جمله اعوان حضرت مهدی آخر الزمان علیه السلام و مفصل احوال از رجوع نمودن باخبار و سیر خصوص **سیر حلبی** و نیز رساله **ابا ء نبی** معلوم خواهد شد **تنبیه** بدانکه آنچه بحث نمودیم تا اینجا نتیجه اش آنست که در یوم رجعت حضرت محمد علیه السلام که کنیتش ابو القاسم و القابش بسیار **منها** احمد و واصل و ابو عبد الله و ابو جعفر و ابو محمد و ابو ابراهیم و ابو الحسن و ابو تراب و ابو صالح و امیر الامره و احسان و اذن سامعه و بقیة الله و عبد الامین و برهان الله و باسط و بقیة الانبیاء و تالی و تایید و ثائر و جعفر و جمعه و جابر و حجة و حجة الله و حق و حجاب و حامد و حمد و حاشر و خاتم الاوصیاء و خاتمة الائمه و نخبة و خسرو و خداشناس و خازن و خلف و خلف صالح و خلیفة الله و خلیفة الاتقیاء و دابة الارض و داعی و راهنما و رب الارض و السلطان المامول و سدرة المنتهی و سبیل و ساعة و سید و شرید و صاحب و صاحب الغیبه و صاحب الزمان و صاحب الرجعة و صاحب الدار و صاحب الناحیة و صاحب العصر و صاحب الکرة البیضاء و صاحب الدولة الزهراء و صاحب الامر و صالح و صمصام الاکبر و صدق و صراط و ضیاء و ضح و طالب التراث و طرید و عالم و عدل و غائب و غریم و غوث الفقراء و غایة الطالبین و فردوس الاکبر و فیروز و فرخنده و فرج المومنین و فرج الاعظم و فتح و فقیه و قایم و قابض و قسط و قرة و قاتل الکفره و قائم الزمان و قاطع و کاشف الغطاء و کمال و کلمة الحق و لواء اعظم و لسان الصدق

در بیان القاب حضرت محمد علیه السلام

و مسیح الزمان و میزان الحق و منصور و منیة الصابرین و منتقم و عبد الله و موصل و منتظر و ماء معین و موعود و مطهر و مبدی الآیات و محسن و منعم و متفضل و منان و موتور و مدبر و مامور و مقتدء و مامول و مفرج اعظم و مضطر و من لم یجعل الله له سمیا و مقتصر و مصباح الشدید و ناطق و نهار و نفس و نور آل محمد و نور الاصفیا و نجم و نور الاتقیا و ناحیه مقدسه و وتر و وجه و ولی الله و وارث و هادی و ید الباسط و یمین و ملک و مهدی علیه السلام وغیر ازین بسیار القاب آنحضرت علیه السلام در کتب و مصنفه متکلمین **خاصه** در کتاب **نجم الثاقب** مولفه علامة الزمان فهامة الدوران خلاصة المتکلمین فخر المحدثین رئیس المجتهدین **الحاج میرزا حسین نوری** الطبرسی که برحمت شدیده متحمل گشته با لتشریح جمع فرموده است وحقیر فقیر در مجلد ثالث کتاب **غایت المقصود** تشریح هر لقب و وجه آن با دلائل عقلیه و نقلیه نوشتم من شاء فلیرجع الیه پس آنحضرت علیه السلام از اولاد بتول عذرا و رسول و آخر ائمه عدول علیهم السلام است ما دامت الفروع علی الاصول و الاغصان علی الفصول و در بهار شرف نبوت و رسالت و کنار صاحب فتوت و خلافت پرورده شده و از اهل قرون و اعصار سرآمده و صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده و سلالة الجلیلة و سلیلة النبیة المجیدة است که حق سبحانه جل شانه او را اعطاء فرموده است فضل جسیم و علم عظیم و مر او راست نظر کریم و لطف عمیم و حسب عالی و نسب متعالی و جه نیز داده است علم و حلم و فضل و کرم و نیز مر او راست حکمت و فصل الخطاب و نیز گردانیده است او را آیة عالمیان و نیز گردانیده او را امام در حالت کودکی همچنانکه داده است یحیی را در حال کودکی ظاهر خواهد شد و عالم ظلمانی را بوجود نورانی منور و پر از عدل چنان پر خواهد کرد که سابق بر آن از ظلم و جور و کفر و فساد و فسق و فجور و کذب و عناد پر شده خواهد بود و حق مظلومان را از ظالمان بستاند پس آنحضرت را جبرئیل عرض کند خلق را بسوی دعوت پیغمبران آنحضرت فرماید که بدین حق محمدی صلعم مردم را دعوت می کنم پس چون آن اول از همه جبرئیل امین بیعت آنحضرت علیه السلام کند و عقب او سیصد و سیزده تن از

شیعیان اہل بیت علیہ السلام بیعت کنند پس آنحضرت علیہ السلم در انمقام چندان توقف فرماید
کرده ہزار کس در دائرہ بیعت رجوع نمایند پس ازان مروے بمدینہ خواہد گذاشت
خلاصہ آنکہ ہیچ دینے وملتے بجز دین اسلام نخواہد ماند چنانچہ حق سبحانہٗ در کتاب مجید
وخطاب حمید نیز خبر دادہ است بقولہ تعٰ ولہ اسلم من فی السمٰوات والارض
طوعًا وکرھًا والیہ ترجعون **خاتمہ البحث** درحقیقت وحقیت
دابۃ الارض است پس بدانکہ در آخر زمان از مکہ معظمہ ازمیان **کوہ صفاء**
ومروہ شخصے کہ اسمش دابۃ الارض بمقتضاے آیہ شریفہ واحادیث صحیحہ ظاہر
خواہد شد وقدر مشترکش کہ دابۃ الارض است بنصوص قرآنی ثابت است کہ ظاہر مے
شود **چنانچہ** منجملہ نصوص قرآنی آیہ شریفہ اخرجنا لہم دابۃ الارض تکلمہم ان الناس
کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی ظاہر میکنیم از براے ایشان دابۃ الارض ازمیان
کوہ صفا و مروہ کلام میکند با مردم بانکہ مردم بآیات حق تعٰ یقین نکردہ اند
واما محل خلاف بیننا وبین اہل الخلاف آنست کہ نزد فرقہ ناجیہ ناسیہ **امامیہ**
دابۃ الارض اسم سامی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہما السلم است **و**
احتجاج میکنند بکلام امام انام حضرت علی علیہ السلم الے یوم القیام کہ در خطبات
خود میفرمودہ است انا صاحب العصا والمیسم والدابۃ التی تکلم الناس یعنے
من ہستم صاحب عصا ونشانیکہ باآن بر جبین ہر کسے داغ نمودہ خواہد شد ومن ہستم
دابۃ کہ با مردم کلام خواہم کرد **ونیز ذہبی** در کتاب المیزان از ابن عینیہ آوردہ
است قال کان جابر الجعفی یقول دابۃ الارض علی علیہ السلم یعنی جابر جعفی
میگوید مراد از دابۃ الارض امام انام حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیہما السلم
است **ودر معالم التنزیل** بغوی آوردہ است روی عن علی علیہ السلم
قال لیس ہی بدابۃ لہا ذنب ولکن لہ لحیۃ کانہ یشیر الی انہ رجل یعنی از
حضرت امیر علیہ السلم روایت کردہ شدہ است کہ فرمود مراد ازین دابہ نیست کہ دم داشتہ
باشد بلکہ این دابۃ الارض عوض از دم ریش داشتہ خواہد بود گویا باین الفاظ اشارہ

در تحقیق حقیقت دابۃ الارض گوید

سفر موده است بانکه مراد ازین دابه انسان است ونیز در خطبه حضرت امیر علیه السلم
فرموده است انا دابة الارض یعنی دابة الارض من هستم وغیر ازین بسیاری از
خطبات واخبار واحادیث درهمین باره وارد شده اند که تدل علی ما کتبناها بالجهر
والصراحة دون التلویح والاشارة **توضیح** چون خروج دابة الارض یعنی
علی ولی علیه السلم باثبات رسید باید دانست که بمقتضاے احادیث متواتره ثابت شده
است که چون حضرت امیر علیه السلم ظاهر شود نزد آنحضرت علیه السلم عصاء موسیٰ علیه السلم
وانگشتر حضرت سلیمان باشد پس بآن عصا بر جبین مومن نشان کند ونوشته شود
هذا مومن حقا وبآن انگشتر بر پیشانی هر کافر نشان کند ونوشته خواهد شد هذا
کافر حقا **واما فرقه اهل سنت** اعتقاد شان آنست که مراد از دابة الارض انسان
نیست بلکه از جمله حیوانات ست **واحتجاج** میکنند بلفظ دابه که اسپ را گویند چگونه نسبت با انسان
خاصه نسبت بحضرت امیر بسبب کمال بے احترامی اطلاق توان شد **در جواب** گوئیم لفظ دابه
در علم لغت موضوع برکسے است که یدب علی الارض یعنی رونده زمین باشد چنانچه آیت شریفه
ما من دابة الا علی الله رزقها نیز مشعر مقصود ما میباشد که حاصل معنی آیت آنست که رونده
بر زمین مگر حق سبحانه جل شانه رزق او را بر نفس نفیس خویش واجب گردانیده است پس اگرچه
در انیوقت کثرت استعمال این لفظ براے اسپ است لکن چونکه این اسپ هم یکے از جمله کسانی
است که اطلاق یدب علی الارض بران صحیح باشد پس کثرت استعمال این لفظ در خصوص
اسپ مستلزم وضع ثانی یا موجب بهم خوردن وضع اولے هرگز نتواند شد اشهاد در استعمال
براین اسپ کثرت ودر غیر این از غنم وبقر وابل وغیرها قلت خواهد بود واین سبب موجب
نقصان ورد وقدح در انتاج مطلب ما هرگز نتواند بود پس چون اطلاق دابه بر جمیع
ما یدب علی الارض از انسان وحیوان ثابت باشد **تفریع** بران کنیم که حضرت
امیر علیه السلم نیز از جمله کسانے است که رونده بر زمین باشد پس در اینکه یکے از اسامی شریفه
آنحضرت علیه السلام دابة الارض است شبه وانکار احدیرا نتواند بود **واما جواب**
آنچه در استعمال این لفظ براے حضرت امیر علیه السلم بے احترامیست معقول نباشد زیرا که ثابت

در تحقیق حقیقت دابة الارض گوید

بطریق خاصه وعامه است که آنحضرت علیه السلم اکثر طی الارض میفرموده است وچون که این امر خاص مخصوص آنحضرت وامثال آنحضرت علیه السلم بود لهذا حق سبحانه جل شانه خواسته است که آنحضرت را بجهت این مطلب خاص اسم خاصے گفته باشد تا که فضل ومرتبه آنحضرت **خاصه طی الارض** کردن حضرت که از جمله اعظم مراتب است بر جمیع خلق خدا امتیاز ثابت باشد **چنانچه** بجهت کلام کردن زمین با آنحضرت علیه السلم بکنیه **ابو تراب** گردید چه اگر اسم دابة الارض که معنی آن رونده بر زمین است بزعم شما موجب بے احترامی آنحضرت علیه السلم باشد پس کنیت آنحضرت بابو تراب که معنی پدر خاک است بطریق اولے بے احترامی تر باشد حال آنکه باعتراف خاصه وعامه وارد شده است که حضرت رسول صلعم بآنحضرت مکرر میفرموده است قم یا ابا تراب **پس اگر** اطلاق این کنیت بر آنحضرت علیه السلم موجب بے احترامی نبوده باشد اطلاق این اسم دابه هم هرگز بے احترامی آنحضرت علیه السلم نتواند شد **آرے** اطلاق اللفظ فیما وضع له موجب بے احترامی نیست بلکه وضع الشیٔ فی غیر ما وضع له موجب بے احترامیست چرا سوراخ دعا را گم گردید فافهم وهرگاه خواسته باشی که زیاده تر تفصیل تحقیق دابة الارض با دلائل عقلیه ونقلیه واجوبه اعتراضات واشکالات مفصله محیره عقول فحول در مجلد اول کتاب **غایة المقصود** کرده هستم من شاء التفصیل فلیرجع الیه وههنا یکفی ما قررنا فی هذه العجالة وحررنا فی هذه الرسالة ان شاء الله تعالی **کتاب المعاد** واین مشتمل چند بحث است

در تحقیق حقیقت دابة الارض گوید

بحث اول در تحقیق معاد عباد مع الارواح والاجساد گوید

پس بدانکه در علم لغة معاد از عود بمعنی بازگشتن مطلق است ودر **اصطلاح** شریعة مطهره بمعنی برگشتن ومعاودت نمودن انسان است بحیات بعد از آنکه بسبب مستولی شدن موت بفناء رسیده باشد واین معلوم است زیرا که بخصوص نصوص قرآن وبتواتر احادیث متفق علیه وعده بثواب ووعید بعقاب ثابت است وچونکه ایصال هیچ کدامے از اینها در دار دنیا وقوع ندارد **اما ثواب** پس بنا بر آنکه دنیا داریست مملو از زحمات ومشقات وکدورات روحانیه وجسمانیه برائے مخلصین مومنین **واما عقاب** پس بنا بر آنکه اکثر منافقین وکفار وفجار در دار دنیا متلذذ اند بانواع واقسام تلذذات دنیاے فانیه

در اثبات معاد جسمانی گوید

پس اگر در آخرت نیز نسبت بمؤمنین ایصال ثواب و نسبت بکفار و منافقین ایصال عقاب و عذاب نفرماید یقیناً تکلیف عاطل و وعده و وعید باطل گردد و این از جملہ محالات عقلیه است که حق سبحانه جل شانه بعد از آنکه نسبت بمؤمنین و منافقین وعده و وعید فرموده باشد و با وجود امکان ایصال جزا ران نفرماید پس ناچار از برای ایفاء وعده و وعید معاد بر حق سبحانهٗ جل شانهٗ واجب است عقلاً **تنبیہ** باید دانست که وقوع اصل معاد اتفاقی است اما محل خلاف حقیقت و کیفیت معاد است پس **بعضے گویند** مراد از معاد عود قالب مثالی است ونزد **بعضے** معاد جسمانی است و **بعضے گویند** معاد روحانی است **و نزد بعضے** مراد از معاد آنست که بدن انسان صاف و زلال نموده عود خواهد نمود و **بعضے گویند** معاد عبارتست از عود نمودن جسم با روح معًا و همین قول **اکثر** محققین متکلمین است و اعتقاد بهمین قسم معاد از ضروریات اسلام و لوازمات دین مبین سائر انبیاء خصوص حضرت خاتم النبیین است و برا نتاج و اثبات این قسم معاد فرقۂ ناجیه ناجیه امامیه و طائفه کرامیه را قوانین قاطعۂ باهره و براهین ساطعۂ باهره مستدرکه و مستنبط از عقول و نقول خصوص از نصوص قرآنیه و احادیث نبویه موجود اند که اصلا شک و شبه در بود حقیقت آن راه نمی‌ماند

اصل در اثبات معاد جسمانی بادلۂ عقلیه و نقلیه

و در آن دو توضیح اند **توضیح اوّل** آنکه بر خدا واجب است که اجساد را با معیت ارواح عود فرماید و دلالتش آنست که باید دید حق سبحانهٗ جل شانهٗ در دار دنیا تکلیف نسبت بارواح تنها فرموده است یا باجساد تنها یا بامعیت همدیگر و این مطلب یقینی است که بتنهائی هر یکے از انها قابل تکلیف نمیتوانند بود و اگر نه بعد از انفکاک روح از جسد یعنی بعد از مردن هر یکے از انها علے وجه الانفراد مکلف مے بودند پس چون تکلیف بمعیت همدیگر ثابت باشد جزا به یکے از آنها تعلق گرفتن چگونه معقول تواند بود و اگر نه جزا ببعض دون البعض لازم آید و آن ظلم صریح است بر خدائے عادل جایز نتواند بود و **پس ناچار** معاد جسمانی یعنی عود کردن اجساد مع الارواح از برائے ایصال جزا بر حق سبحانهٗ جل شانه واجب است **توضیح ثانی** در اثبات نفس معاد است و بیان دلالتش چنانست که به براهین عقلیه و قوانین نقلیه بثبوت

در اثبات معاد جسمانی بادلۂ عقلیه

رسیده است که حق سبحانه بنا بر ترتیب فواید و اقتضاے مصالح نسبت بعضے امور امر بتحصیل فرموده
است و بنا بر ترتیب مضرت و اقتضاے مصلحت نسبت به بعضے امور نهی بر ترک آنها نموده است
پس بعضے بسبب امتثال عموم امور حق سبحانه جل شانه مطیع و بعضے بمقتضاے عدم امتثال
امر حضرت احدیت عاصی از دنیاے فانی ارتحال و بسوئے عالم جاودانی انتقال نموده اند و
مینمایند و نیز بمشاهدت رسیده است که مطیع بدون تحصیل جزا که عبارت از ثواب باشد و عاصی
بدون چشیدن عقاب و عذاب از دنیا رفتند و میروند پس اگر از براے ایصال جزا عباد یوم
المعاد و حشر و نشر نبوده باشد یقیناً حیوة عبث و بے فائدہ و نیز وعدہ و وعید باطل و
عاطل خواهد بود و حال آنکه حق سبحانه در عزیز کتاب خود میفرماید وما خلقنا السّمٰوات
والارض وما بینهما باطلا و نیز بنا بر عدم ایفاء وعده و وعید نعوذ بالله کذب بر حق تعالی
لازم آید تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا و نیز بنا بر آنکه با ایشان در دار دنیا تکلیف
نموده است اگر نسبت با ایشان جزاء آن تکالیف لطف نفرماید ظلم لازم آید و آن بر ذات
حضرت احدیت جایز نباشد **خاصه** در صورتیکه اعاده اجسام در حیطهٔ قدرت و
امکان وے عز اسمه ثابت باشد چنانچه **سلطان المتالهین** در تجرید در باب
معاد جسمانی میفرماید و وجوب ایفاء الوعد والحکمة یقتضی وجوب البعث والضرورة
قاضیة بثبوت الجسمانی من دین النبی علیه السلام مع امکانه علیه یعنی وجوب ایفاء
وعده الهیه موجب و مقتضی وجوب بعثه است و ضرورة به ثبوت معاد جسمانی مقتضی
است و آن از ضروریه دین حضرت محمدی صلعم است پس باوجود امکان آن ایفاء وعده
بر حق سبحانه واجب است و تا اینجا بود دلیل عقلی که علی سبیل التصریح والاعلان البته
لا علی وجه التلویح والاشارة باثبات رسید که معاد ارواح و اجساد جمیع عباد براے
ایصال جزاء و ایفاء وعده و وعید بر حق سبحانه جلشانه واجب است **واما دلیل
نقلی** براے اثبات این مطلب بسیار است منجمله قوله تعالی وضرب لنا مثلا ونسی
خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو
بکل شیء علیم و نیز آیه شریفه هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و نیز قوله تعالی والیه

در اثبات معاد جسمانی گوید

المبدء والمعاد ونیز آیۂ شریفہ کہ در جواب کسانیکہ استفسار کردند من یعیدنا در جواب
وارد شد قل الذی فطرکم اول مرۃ بگو در جواب شان بر میگرداند شمارا کسیکہ دفعہ اول
خلق فرمودہ است شمارا ونیز غیر از آنہا بسیارے از آیات اند کہ جہرًا وعلانیۃً باثبات
میرسانند کہ معاد اجساد جمیع عباد برحق است **تذکرہ** در تحقیق حقیقت روح است
پس بدانکہ علماء وحکماء را در تحقیق روح اختلاف بسیار بوقوع رسیدہ است **وعلامہ
مجلسی** در کتاب مستطاب **بحار الانوار** زیادہ از بیست قول ذکر فرمودہ است
ودیدم **بعضے** چہل قول گفتہ اند وحجۃ الاسلام الدعلام جناب الحاج السید ابو القاسم
التقی الرضوی سلمہ القوی نیز در رسالۂ شریفہ موسومہ **نوس** بعضے اقوال باستدلال
نوشتہ اند **وحقیر فقیر** نیز در اینجا بعضے اقوال را بیان کنم **نزد بعضے**
رطوبت عزیزیہ است واحتجاج میکنند کہ اگر چنین نبود باسہال یا بادرار استفراغ
صاحب مرض ہیضہ فوت نمے شد **ونزد بعضے** خون صالح شرائین است زیراکہ ذبیحہ
بسبب بیرون رفتن تمام خون بدن فوت میشود **ونزد بعضے** نفس فرو بردن و
بیرون آوردن است واحتجاج شان فوت شدن شخص مصلوب است **ونزد بعضے**
ابخرہ است کہ از خون متکون شدہ در عروق واعصاب سریان وجریان مے نماید و
احتجاج شان آنست کہ انجن ریل بسبب اجتماع ابخرہ حرکت میکند **ونزد بعضے** مزاج
معتدل است **ونزد بعضے** تخاطیط اعضا وتشکل بدن است **ونزد بعضے** جسم پس
ایشان ہم اختلاف بسیار کردہ اند **نزد بعضے** ہیکل محسوس است **ونزد بعضے** اخلاط
اربعہ **ونزد بعضے** احد عناصر اربعہ **ونزد نظام** جسمیت لطیف داخل بدن
ونزد راوندی جزئیت لایتجزی در قلب **ونزد بعضے** جسمیت مرکب از ابخرہ
ناریہ اخلاط **ونزد بعضے** نہ جسم است نہ جسمانیت بلکہ مجرد است **ونزد بعضے**
عرض است **ونزد بعضے** جوہر است **ونزد اکثر** روح ہر حیوان از اعراض محتاج
بموجد ومحل است بذاتہ قیام آن ممتنع ومحال است لکن ما **بعون اللہ الوہاب**
آنچہ نزد اکثر محققین عدلیہ بہ براہین عقلیہ ثابت است خواہیم نگاشت پس بدانکہ

نزد اہل اشتقاق ونزد لغت روح از راح رواح ماخوذ است واورا بجہۃ کسرہ ماقبل بیا بدل کردند ومعنی آن نسیم ونفس است چنانچہ ابن الاعرابی میگوید کہ روح ونفس واحد است پس خلاصہ تحقیق آنست کہ انسان مرکب است از روح و بدن واین ہردو جوہر اند ومابین ہردو کمال ارتباط است زیراکہ یکے ازاین دو جوہر کہ روح باشد از طینت ملائکہ واز عالم علوی است بمصداق ونفخت فیہ من روحی ودیگرے کہ بدن باشد از تراب ظلمانی ومرکز عالم سفلی است بمصداق خلق الانسان من طین واز برائے ہریکے ازاین دو جوہر آثار بیست وعملے است مخصوص کہ دیگرے را نباشد اما آثار بدن دیدن وشنیدن واستشمام وتکلم ونوم ولمس وغیرہا است کہ با عضاء وجوارح وقوائے ظاہریہ استدراک واستنباط مے نماید۔ واما آثار روح صفات وملکات وفہم وعلم وتعقل وتدبر وتفکر واعتقادات وغیرہ است زیراکہ معلوم است کہ از برائے بدن من حیث انہ جسد جواد وشجاع وعاقل وباذل وعالم ومومن گفتہ نمے شود پس ہمہ این افعال بلکہ افعال جزئیہ کہ منسوب در عرف بطرف بدن مے شوند آنہا نیز حقیقۃً فعل روح اند وبدن واعضاء وجوارح بمنزلہ آلات وادوات روح اند چنانچہ مثلاً گفتہ میشود انا رأیت بعینی او سمعت باذنی وانا تکلمت باللسان پس انا در اینجا بمنزلہ روح است واین افعال کہ رویت و سماعت وتکلم باشد فعل این روح اند واین اعضاء وجوارح کہ عین واذن ولسان باشد آلات این میباشند چنانچہ کتابت منسوب بطرف قلم میشود وحال آنکہ کتابت فعل کاتب است نہ فعل قلم بلکہ قلم آلت آن فعل برائے فاعل کاتب میباشد بلکہ بعضے متکلمین را مذہب آنست کہ دیدن وشنیدن وتکلم ولمس واکل وشرب مستقلاً از آثار واحکام روح اند کہ بدن اعضاء وجوارح ظاہرہ فاعل انہا میشود چنانچہ ثابت وظاہر میشود این احوال از رؤیا زیراکہ در نوم وحالت خواب بدن وجمیع قوائے بے حس وحرکت میشوند وروح از جائے بجائے ببلدے دیگر دور وسیر میکند پس در بعضے جا متکلم وگاہ سامع وگاہ رائی وگاہ مرئی وگاہ فاعل وگاہ مفعول واقع میشود پس بوضوح رسید کہ فی الحقیقت

در تحقیق حقیقت روح

انسان ہمان روح است و بدن بمنزلۂ آلت است واللہ اعلم مسئلہ روح نیز از جملہ مسائل معضلہ است چنانچہ مولینا علامہ مجلسی رحمہ چہ خوش فرمودہ است کہ جناب باریعز اسمہ بموجب قل الروح من امر ربی اے ان قال وما اوتیتم من العلم الا قلیلا از بیان ماہیت روح اعراض فرمودہ است زیرا کہ جنبہ بشریت قابلیت فہمیدن آن ندارد و علم بشر احاطہ ان کردہ نمیتواند اینست کہ در تحقیق روح اختلاف عظیم بوقوع رسیدہ است

پس با این ہمہ تحقیقات از ہمہ اولے بموجب فرمان تعالے اعتقاد اجمالی در این باب کافی است کہ امر اللہ است زیادہ تحقیق در چنین امور خوب نیست **چنانچہ** حضرت رسول صلعم در جواب شخصے کہ از ماہیت روح استفسار کردہ بود فرمودہ اسکتوا عما سکت اللہ عنہ و حضرت امیر مومنان و مولاے متقیان میفرمودہ است لا تکلفوا علم ما لم تکلفوا بہ ربما تقولوا غیر الحق فلا تعذرون عند اللہ تعم یعنی ساکت باشید از چیزیکہ حق تعم از ان سکوت ورزیدہ است بچیزیکہ مکلف نیستید خودرا در تکلیف تحقیق آن نا اندازید بسا است کہ بسبب غیر حق گفتن عند اللہ تعم معذور نخواہید بود

اصل در بیان اثبات فناء عالم وحشر خلق

اولین و آخرین است و بیان آن در دو توضیح مے شود۔ **توضیح اوّل** در اثبات فناء عالم است و بیان دلائلش چنانست کہ گذشت سابقا حق تعم دنیا را دار الامتحان قرار دادہ است باین معنی کہ از بدایت خلقت تا نہایت بقاء آن امتحان خلایق اولین و آخرین نمودہ شود پس از براے ایصال جزاء آنہا داری غیر از دنیا باید باشد تا محل جزاء ایشان باشد و این نمیتواند بود مگر بعد از اینکہ این دار دنیاء بفناء رسیدہ باشد تا نتیجہ و جزاء این زحمات و مشقات بہریکے دادہ شود پس فناء عالم فانی ثابت است **ایضا** عالم من حیث الکل والجزء حادث است و آنچہ حادث است ہرگز قدیم نتواند شد و آنچہ قدیم نباشد عدم براو جایز است پس میگوئیم عالم چونکہ قدیم نیست و حدوث آن ثابت و واضح است لہذا عدم براو جایز است و ادلۂ سمعیہ نیز دلالت بر ہمین مطلب دارند **اما قرآن** آیۂ شریفہ

ادلہ بر فناء عالم کلیہ

کل شیٔ ہالک الا وجہہ ونیز آیۂ شریفہ کل من علیہا فان ویبقیٰ وجہ ربک
ذی الجلال والاکرام ونیز آیۂ شریفہ ھو الاول والآخر خلاصہ ثابت شد کہ آنچہ
بجز ذات مقدسہ مجردہ الٰہی است ہمہ فانی وہلاک شود واول وآخر خاص براے حق تعالیٰ
عز اسمہ میباشد **سوال** مراد از معاد وعود ایا اعادۂ اشیاء بعد از ابطال و
اعدام است یا بعد از تفرقۂ اجزاء **جواب** در این دو قول اند **بعضے** مفسرین
ومحدثین را مذہب آنست کہ بعد از محض انعدام وابطال اشیاء واقع خواہد شد چنانچہ آیات
واحادیث ہم مشعر آنست **امّا** قرآن چنانچہ بعضے آیات آن در مافوق مذکور شدند و
امّا احادیث پس نیز بسیار اند چنانچہ حضرت امیر علیہ السلم در خطبہ فرمودہ است
ھو المفنی بعد وجودھا حتّی یصیر موجودھا کمفقودھا ولیس فنا
الدنیا بعد ابتداعہا باعجب من انشائہا یعنی حق تعالیٰ فنا کنندہ ہر شیٔ است
بعد از انکہ ایجاد آنہا فرمودہ باشد تا اینکہ موجود آنہا میشود چون مفقود آنہا و فنا
دنیا و بعد از ایجاد آن از عدم عجب تر نیست از آفرینش آن **ومکالمۂ**
حضرت صادق علیہ السلم نیز شاہد قویست کہ در باب روح بجواب زندیقے
فرمود روح تا نفخ صور باقی است پس وقت صور فانی خواہد شد و در آنوقت حس و
محسوسے باقی نخواہد ماند پس حق تعالیٰ جل شانہ جمیع اشیاء را بدیگر داند ونیز جواز
مبدء مستلزم جواز معاد است زیرا کہ شیئے واحدے ذاتہ و نفسہ محال است کہ
ممکن وہم ممتنع بشود آرے اگر امتناعیت بسبب غیر لاحق امکان میشود زوال
جایز است پس مبدء و معاد عندہم متحد باشد نہ متماثل و موید ہمین است آیۂ
شریفہ ھو الذی یبدء الخلق ویعید چہ ابداء بمعنی اظہار شئے از کتم عدم
باشد پس کسیکہ چنین قدرت داشتہ باشد اعادۂ معدوم نزد او معدوم نباشد
امّا قول فرقۂ ثانیہ از محققین آنست کہ اعادۂ معدوم بعینہ ممتنع
ومحال است زیرا کہ لازم مے آید کہ شیئے واحد اثنین باشد پس نزد ایشان آنچہ
معدوم گردد اصلے نیست بلکہ شئے است وقول علامہ نیز مشعر این مرام است اولیس الذی

خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا
نیست آن کسیکه پیدا کرده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه بیافریند مثل آنها آرے او
خلاق دانا بماهیات و جمیع اجزاء و انهاست بناء علیه جمیع آنچه بعد از اعدام عود
کند البتہ شیئیت آن ثابت است نه عینیت آن بلکه در صورتیکه اجزاء جمیع اشیا معدوم
بالعین و الحقیقه و الصور و المقادیر رجوع و عود کنند عینیت آنوقت میتوان بود و آیات
و اخبار مزبوره مع الخطب للضرورة القاضیة الماضیة ماول اند و اما قول محققین
دراین باب مفصل است و بیان تفصیل آنست که اشیاء دو قسم اند یکے ما لا یجب اعادته
پس درچنین معاد اعاده شیئے است و دیگر من یجب اعادته البتہ درچنین معاد اعاده اصل
است زیراکه دراین تفریق اجزاء میشود نه اعدام اجساد چنانچه در تجرید مے فرماید
والسمع دل علیه و یتناول فی المکلف بالتفریق کما فی قصة ابراهیم علیه السلام یعنی بر
فناء عالم براهین سمعیه دلالت صریحه دارند و شمول فناء در مکلفین بتفریق اجزاء ایشان
است چنانچه در قضیۂ حضرت ابراهیم علیه السلام که طیور اربعه را متفرق ساخته حیوة ثانیا
در آنها عود نمود و اجمالا قضیه آنست که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان در بارگاه حضرت
یزدان عرض کرد رب ارنی کیف تحی الموتے خطاب مستطاب رسید فخذ اربعة من
الطیر الخ پس حضرت ابراهیم علیه السلام طیور اربعه مختلفة الانواع را بعد از ذبح جمیع اجزاء
بدنیه آنها باهم یکجا کوفته بنحویکه آن لحوم مختلفة الانواع غیر ممتاز گردیدند پس از آن بر حصه
از سهام لحوم کوفته بر چهار کوه گذاشت پس سر و کله هر یکے را در چهار زاویه پنجه خود گرفته
هر چهار طیر را ندا کرده بطرف خود خواست و خود نظاره لحم کوفته میکرد پس دید که یکه خود اجزاء
هر یکے از لحوم طیور اربعه که باهم آنها را کوفته و آمیخته بر چهار کوه سهام اربعه منقسم فرموده بود
از هم پاشیده جدا گردیدند پس در هوا چون ذرات پریده اجزاء هر چهار جانور علیحده علیحده
باهم جمع شده جانور سالم گردید پس هر یکے از آنها پریده نزد آنحضرت رفت و با سر خود ملحق و ملصق شده
آنحضرت علیه السلام نظاره میفرمود پس هر چهار از آنها پیش آنحضرت [illegible] و دویدند و اینست جمعا [illegible]

توضیح ثانی در حشر عباد مع الارواح والاجساد

پس هر انکه از جمیع اجساد موتی که بعد از موت عناصر او بعد از هم متفرق و جدا میشوند و هر
جزو بعنصر خود محول میشود و همچنین جمیع ارواح مقبوضه تا یوم الموعود موجود و محفوظ
میباشند پس چونکه از مقدوریت و معلومیت حق سبحانه جل شانه بیرون نمیروند لهذا قابلیت جمع
و اعادهٔ حیوة را دارند و اگر بجهت انتشار قابلیت جمع نداشته باشند در اول حیوة هم قابلیت
این نمیداشتند پس از این ثابت شد که اجزاء اموات قابل جمع و ترکیب و تالیف و تصویر
کما کان اند و اعادهٔ ارواح بابدان خودشان من غیر زیادة او نقصان ممکن است پس حشر
اجساد مع الارواح مسلم است **ایضاً** سابقاً گفتیم که حق تعالی جل شانه جمیع انبیاء را بحشر
اجساد مع الارواح اخبار فرموده است و مخبر صادق که انبیاء علیهم السلم باشند با علم از آن
اخبار و اطلاع کرده اند و براین مطلب اجماع اهل اسلام است و اجماع بجهة شراکت
معصوم حجة قاطعه است پس آیات و احادیث داله بر حشر اجساد مع الارواح با وجود
توافق و تطابق با برهان عقل محمول اند و تاویل را گنجایش در آن نمیباشد **واما قرآن**
پس اکثر آیات قرآنی سابقاً گذشت و بعضے از آنها را در اینجا نیز ذکر کنیم چون آیه شریفه
من یحیی العظام و هی رمیم و آیه قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو
بکل خلق علیم و آیه شریفه قل الذی فطرکم اول مرة و نیز ذکر احیاء اموات
بوقوع رسیده اند چون آیه شریفه و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
اشکال حشر اموات مسلم لکن حشر آکل و ماکول چگونه خواهد شد چنانچه مثلاً اگر مومن
کافرے را بخورد یا کافر مومنے را بخورد معلوم است که عادت طبیعت تحلیل است پس اغذیه
بعد از تحلیل جزو بدن میشوند در چنین صورت اگر کافر آکل مومن را در همین اجزاء او
بدنیوے حشر فرماید تعذیب مومن ماکول ضمناً خواهد شد و اگر مومن آکل کافر را
ادخال جنت فرماید ضمناً ادخال کافر در جنت لازم آید و بالاجماع ثابت است که مومن بعلة
دائمه ایمان واجب الجنة و کافر بعلة دائمه کفر واجب النار است و اگر جمیع اجزاء ماکول
را از بدن آکل بیرون آورد پس ثواب یا عذاب آکل بدون بدن خواهد شد این خلاف
موعود است و اگر بابدان جدیده هر دو را حشر فرماید نیز خلاف موعود است زیراکه

در تحقیق اشکال آکل و ماکول

دراینصورت معاد اینها جسمانی نمیشود بلکه مثالی خواهد شد و اگر آکل و ماکول را در همان
اجزاء حشر فرماید لازم می آید معاد یکے در بدن غیر و دیگرے بروح بلا بدن و این جمیع صور
بالقطع والیقین باطل و ممتنع میباشند و همین صورت حاصل میشود در اکل حیوانات
چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز میفرموده است لاتجعلوا بطونکم قبور الحیوانات
بالصراحت والبداهت از اکل حیوانات نهی فرموده است زیراکه این دلالت دارد که محشر
حیوانات ماکوله بطون بنی آدم خواهد بود پس درینجا گویا بالاجمال دو سوال اند یکے
از حشر آکل و ماکول دیگر از اکل حیوانات اما جواب اول آنست که در حشر آکل و
ماکول هیچ اشکالے لازم نمے آید زیراکه در اصل اجزاء بدنیهٔ هر حیوان همان اجزاء
اند که ولادت او بر آن شده باشد پس نشو و نمو و زیادتی و نقص با این اجزاء اصلیه
بدنیه تعلق نمیگیرد زیراکه آنها از منی یکدفعه خلق شده اند بلکه این همه امور کثرة و قلب
و قلت و نقصان و زیادتی و نشو و نمو وغیرها همه تعلق با اجزاء فضلیه دارند زیراکه
از اغذیه پیدا میشوند بسبب کثرة و قلت اغذیه در این اجزاء نیز قلت و کثرة حاصل
میشود و این زیادتی و فضله را اعتبارے فی الحقیقة و بقائے فی الخارج علی الدوام
نیست زیراکه ببول و براز و فصد و حجامت و مسهلات و امراض و تنقیات همیشه
بیرون مے روند و همچنین تا وفات هر حیوان ذهاب و ایاب این زیادتی با سباب
خارجه بر قرار مے ماند پس ماکول عیناً اجزاء اصلیه بدنیه آکل نمیشود پس وقت
وفات آکل جمیع اجزاء ماکوله از وے بیرون مے روند و متفرق شده هر کدامے
ازان اجزاء بعنصر خود تفویض کرده میشود و خداے عالم الغیب والشهادة بما هیات
و صور و مقادیر هر یکے ازین اجزاء منقسمه بعناصر عالم است پس چون یوم قیمت
شود این جمیع اجزاء که بمواضع و عناصر خود هر یکے و دیعة تا آنوقت گذاشته
شده اند باراده کامله و قدرت شامله قادر مطلق جمع شده افاضه روح کرده حشر
خواهند شد پس اشکالے در آن نمیباشد و برین احتجاج عقلی جواب سمعی نیز ناطق
صادق است و تفصیل این اجمال چنانست که حضرت خلیل الرحمن در بارگاه حضرت

در تحقیق مسئله آکل و ماکول

یزدان عرض کرد ربّ ارنی کیف تحیی الموتیٰ خطاب رسید خذ اربعة من الطیر
پس حضرت ابراہیم علیہ السلم چہار طیر مختلفة الانواع را بعد از ذبح باہم کوفتہ بچہار حصہ
ازبہ منقسم فرمود و بر چہار کوہ این چہار حصہ را گذاشت و ہر چہار سر و کلہ آنہارا
در چہار زاویہ پنجۂ خود گرفتہ ندا کرد کہ ناگاہ بقدرت کاملہ قادر مطلق گوشت ہر یکے
از ہم جدا شدہ متشکل بشکلے گردیدہ بطرف آنحضرت ہر یکے رجوع کرد و سر و کلہ ہر
کدامے با جسد خودش ملحق و ملصق شد پس دانہ خوردہ ہر کدامے از آنہا پرواز نمودند
پس بمطابقة و موافقة قرآن با برہان ثابت و واضح گردید کہ اعادہ و احیاء اجزاء
متفرقہ ماکول و اکل چگونہ خواہد شد **اما جواب حدیث** حضرت امیر علیہ السلم
کہ فرمودہ است لا تجعلوا بطونکم قبور الحیوانات متضمن علم اصول فقہ است
بر ماہرین این علم مخفی و پوشیدہ نیست کہ خطابات و اوامر و نواہی قرآن مجید متضمن
اقسام مختلفہ است و **تفصیل** این اجمال چنانست کہ ہر امر دلیل واجب و ہر نہی
موجب حرمت شیٔ نمیشود بلکہ مراد از بعض اوامر واجب و فرض و از بعض **استحباب**
و از بعض **اعلام** و تعلیم و از بعض **اجازت** و از بعض **اباحة** است و ہمچنین
نواہی مراد از بعض **تحریم** و از بعض **کراہت** و ہمین را نہی تنزیہی گویند و از
بعض **تثبیت** و از بعض اصلاح و از بعض اعلام و از بعض دعا و غیر این نیز
اقسام دیگر میباشند از علم اصول فقہ جمیع این اقسام معلوم خواہند شد **تبصرہ**
چون مجملاً اقسام اوامر و نواہی بوضوح رسیدند باید دانست کہ مراد از اوامر فاغسلوا
وجوہکم و نیز و اقیموا الصلوٰة و امثال اینہا در این خطاب با دلّت علیة مفہوم
خطاب فرض است **و** آیہ و من اللیل فتہجد بہ نافلة لک مراد استحباب یا قیام
نافلہ است **و** آیہ ربّ ادخلنی مدخل صدق مراد دعا از این امر است و
آیہ اذا قضیتم مناسککم فاصطادوا مراد خطاب فاصطادوا اباحة و
اجازة است بصید کردن بعد از آنکہ از مناسک حج فارغ شوند **و اما از نواہی**
آیہ لا تقربوا الزنا مراد تحریم است و آیہ لا تحرک بہ لسانک لتعجل بہ

درتحقیق اقسام اوامر ونواہی

مراد ازین اصلاح و تادیب است زیرا که تحریک لسان با خذ وحی قرآن و تعجیل در حفظ
و ذکر و بیان و ابلاغ آن حرام نیست لقوله تعالی فاصدع بما تؤمر و رتل القرآن
ترتیلا و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس و آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا
مراد از مفهوم امر و نهی تادیب در اکل و شرب بتوسط میباشد و آیه لا تخف انک
انت الاعلی مفهوم نهی در اینجا تثبیت تسلی است و آیه ولا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک ولا تبسطها کل البسط مراد ازین نهی تادیب و تعلیم است نه تحریم
تنبیه چون بانجلا احکام او امر و نواهی قرآن و حدیث بوضوح رسید باید دانست
که اگر صحت این حدیث منسوب بحضرت امیر علیه السلام ثابت باشد پس بظاهر منافی و متناقض
است با آنچه از ضروریات دین و اسلام ثابت است پس واجب التاویل است
قطعا **و اما تاویل** این چنین است که لا تجعلوا از اقسام مناهی نهی تنزیهی
است نه تحریمی زیرا که آنحضرت علیه السلام ازهد الزاهدین بود و ازین نهی
کردن مراد آنحضرت علیه السلام خاص ترهیب و ترغیب بود بمخاطبین از ترک نمودن
کثرة اکل لحوم حیوانات و از ترک کردن لذات فانیه دنیویه و رجوع کردن ایشان بطرف
اخرویه چه بسا اکل لحوم حیوانات بکثرت مصروف و مشغول بنفس آرائی و عقب پیروی
خواهش نفسانی و شهوانی و حیوانی میگرداند چنانچه بسلمان فارسی برای اکل لحم دیا چه
در شهر مداین چگونه تحریر فرموده و سلمان زاهد از خوردن آن تا مدت العمر پشیمان گردید
و زیاده اگر ازین تشریح در خصوص این مسئله مطلوب باشد پس رجوع باید کرد
بطرف رساله از مصنف حقیر فقیر موسوم برساله انوار که در آن این مسئله را تشریح نموده هستم

اصل در بیان حشر کسانیکه واجب است حشر آنها

پس بدانکه چون وجوب حشر بثبوت رسید باید دانست که من یجب حشره چند قسم
اند و بیان آن در چند مسئله میشود **مسئله اولی** کسانیکه حق بر یکدیگر دارند
یا حق شان بر حق تعالی یا حق خدا بر گردن شان باشد عقل و نقل دلالت صریحه دارد
که بر خدا حشر فرمودن آنها واجب است **اما دلیل عقل** آنست که با لقطع

اصل در بیان حشر کسانیکه واجبست حشر انها

وبالیقین حق تعالی بندگان را مکلف بتکلیفات فرموده و علاوه برین ایلام و اسقام
و هموم و غموم در دار دنیا وی را رسیده اند و عقل حکم کند که این همه امور مستلزم عوض اند
پس ایصال حق و عوض بر حق سبحانه جل شانه که اعدل العادلین است واجب بالیقین است و
اگر نه ظلم صریح و ارتکاب فعل قبیح لازم آید و آن درست نباشد پس چونکه ازین دار
ناپایدار معلوم است که بسا کسے بدون حصول اعواض فوت میشود لهذا حشر آنها بر خدا واجب
است **ایضاً** معلوم است که بین العباد فتنه و فساد و جنگ و جدال و سفک دما و غصب
اموال و ظلم و ستم و فحش و تعدی وغیره جاری و ساری است لکن چونکه حق تعالی ظالمین
را تمکین داده و با وجود قدرت و مکنت ایشان را از ظلم و ستم حائل و مانع نگردیده است پس
با وجود این اگر برای ایصال اعواض مکلفین را حشر نفرماید صریحاً ظلم لازم آید و آن
جایز نباشد **واما دلیل نقلی** پس آیه شریفه والله یقضی بین عباده
تفسیران یطلب حق عباده عن عباده مفسران کرده اند و نیز آیه شریفه فمن
یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی کسیکه
ذره عمل خیر کرده باشد یا ذره عمل شر کرده باشد بجزای آن خواهد رسید

مسئله ثانیه در حشر غیر مکلفین گوید

و مجانین و صبیان است پس بدانکه عند المعتزله و عند اصحابنا الامامیه درین
خلافی نیست که حشر اینها نیز خواهد شد زیراکه اگرچه ایشان حق تکلیف بر حق تعالی
ندارند لکن حق آلام و اسقام و ضیاع منافع بر حق سبحانه یقیناً است لهذا حشر
نیز بر خدا واجب است **تنبیه** چون حشر آنها نیز واجب باشد بعد حشر
اطفال مومنین حسب المراتب اباء داخل جنت خواهند شد لقوله تعالی
والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان والحقنا بهم ذریتهم وما التنا
هم من عملهم من شیٔ و لقوله صلعم المومنون و اولادهم فی الجنة و در
تفسیر علی ابن ابراهیم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام آورده است که ان فاطمة
علیها السلام تربی اولاد شیعتنا فیهدون یوم القیمة الی اباءهم

یعنی حضرت صدیقهٔ طاهره عم اولاد شیعه را تربیت میفرماید و یوم قیامت بطرف آبا و خود هدیه کرده خواهند شد و صدوق علیه الرحمه آورده است عن ابی عبد الله علیه السلام

قال اذا مات طفل من اطفال المؤمنین نادی المنادی فی ملکوت السموات ان فلان بن فلان مات فاذا کان احد من ابویه او اقاربه میتا یسلمون الیه لیغذیه والا یسلمونه الی سیدة نساء العالمین عم لتغذیه الی ان یموت احد والدیه او اقاربه فتسلمه الزهراء عم الیهما

و اما اطفال کفار پس در نجاة و عدم نجاة آنها اختلاف عظیم بوقوع رسیده است معتزله گویند که در حکم تبعیت اند در آخرت خدام اهل جنت خواهند بود و بعضی گویند حق تعالی بعلم غیب میداند اطفالیکه بر تقدیر بلوغ کفر و عصیان میکردند آنها اهل نار باشند کما فی شرح المقاصد و بعضی گویند اهل جنت اند و بعضی گویند اهل نار اند و بعضی گویند که آنها را یوم قیامة امتحان و تکلیف کرده خواهد شد لکن حق آنست که بخصوص نصوص بالقطع و الیقین واجب النجاة میباشند اما ثابت آنها پس اگرچه ایمان و عملے ندارند و لے این تفضل از حضرت فیاض مطلق با یشان میباشد پس اطفال کفار بسبب فقدان علة در جهنم نمیروند و بجهت عدم وجدان علة ایمان در جنت هم نخواهند رفت پس مقام ایشان حظایر یا اعراف که مراد از سور بهشت خواهد بود و ما بالخصوص مستقلاً در این مسئلهٔ اطفال وزادهٔ زنا و تحقیقات کلیات و جزئیات رساله موسوم بحل مالا ینحل نوشته مستقیم و مطبوع شده است اگر تفصیل خواهید رجوع فرمائید و اما ضعفاء عقول مجانین و اخرس و اصم وغیره در مرجون لامر الله داخل اند و بعضی گویند ایشان چون اطفال نابالغ غیر مکلف اند مسلم زاده باشند یا کافر زاده و عند العقلا تعذیب غیر مکلف قطعاً فعل قبیح و ظلم صریح است خدائے با این عدالت چگونه ظلم و ستم تواند کرد و بعضی گویند یوم قیامة ایشان را نیز بعد از رفع عذر و مرض و علة احتجاج کرده خواهد شد فیقیم

الحجة علی کل واحد منهم و یرسل الیهم رسولا و یؤجج لهم نارا فیقول لهم ادخلوها

یا مرکمہ یرتکمان تدخلوا ہذہ النار فمن دخلہا کانت علیہ برداً وسلاماً و
من عصی دخل النار چنانچہ در کافی ونیز در معانی الاخبار از ابو جعفر علیہ السلم
واز ابا عبد اللہ علیہ السلم متضمن ہمین روایات کثیرہ نقل فرمودہ است **اشکال** اگر
نسبت بایشان یوم قیمۃ چنین باشد عند العقلا تسلیم نشود زیراکہ در دنیا کہ دار التکلیف
است ایشان را پیدا کردہ تکلیف نفرمودہ است یوم القیمۃ کہ دار الجزاء است
چگونہ تکلیف خواہد فرمود **صدوق** علیہ الرحمۃ فرمودہ است در جواب این اشکال
کہ دار الجزاء برائے مومنین جنت است وبرائے کفار نار واین تکلیف بحضرات کردہ میشود
خارج از جنت ونار پس اشکالے لازم نے آید **مؤلف گوید** چہ خوب جواب فرمودہ
است رحمۃ اللہ علیہ علاوہ برین آنچہ سلطان المتکلمین فرمودہ اند آنست کہ ایشان را
در دار التکلیف بسبب عذر تکلیف کردہ نشدہ بود ویوم قیمۃ کہ خارج از دار الجزاء است
بعد رفع عذر آنہا اگر تکلیف فرماید بظاہر عیبے متصور نمیشود **لکن** با این ہمہ قول ثانی
آنست کہ از آنہا مومن زادہ اند اہل جنت اند وآنہا کہ کافر زادہ اند اگر بسبب فقدان علۃ
در جہنم نمیروند **لکن** در حظائر واعراف کہ مراد از سور بہشت است خواہند رفت و
تفصیل این در کتاب موسوم بہ **سیف الفرقان فی تعریف الکفر والایمان**
کہ مطبوع شدہ است نوشتہ ہستیم **تنبیہ** ایا سقط نطفہ ومضغہ حشر
خواہد شد یا نہ **پس اگرچہ** بعضے انی اباہی بکم الامم یوم القیمۃ ولو بالسقط
دلیل حشر بدانند لکن **حقیر فقیر** این را با دیگر دلیل نقلی بلکہ برہان عقلی فی الواقع ما
حال بر حشر نطفہ ومضغہ نمیداند زیراکہ بر تمام المخلقۃ وما قبل تخلق اطلاق مے شود
مسئلہ ثانیہ در حشر حیوانات وحوش گوید
پس بدانکہ فحول وجمہور مفسرین ومتکلمین ومحدثین را در حشر آنہا اختلاف عظیم است
معتزلہ گویند ان اللہ تعالی یحشر جمیع الحیوانات لتنال عوض الالام التی
اصابتہا بالموت والقتل وغیرہما وبعد ما اصابہا عوض الالام افناہا ستقی
فی المحشر وافناء یفنیہا کما ورد فی الحدیث یعنی حق تعالی برائے ایصال عوض

الالام کہ بوت وقتل کردن حیوانات را حاصل میشود حشر خواہد فرمود وپس از ایصال عوض اگر خواہد در جنت بگذارد کیف یشاء والے ما یشاء واگر خواہد فانی گرداند و **اشاعرہ گویند** اگرچہ واجب نیست بر خدا لکن وحوش را حشر میفرماید برائے عوض وپس از ان خواہد فرمود موتو فیموتون و **عامہ گویند** کہ جمیع خلایق از بہایم وطیور ودواب وہرچہ ہست برائے خصوص اعواض حقوق خود بعد از حق سبحانہ زندہ خواہند گردید فیامرہا ان تصیر ترابا ولہذا یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا و **نیز اقوال** دیگر اند کہ فایدہ از ذکر آنہا مترتب نمیشود لکن **حق آنست** کہ بالقطع والیقین حشر جمیع اقسام حیوانات خواہد شد وبراین بدلایل عقلیہ و براہین نقلیہ استدلال میشود کرد **اما دلیل عقل** پس ظاہر ومعلوم است کہ حیوانات را وقت ذبح رنجش والم میرسد وباہمدیگر نیز آلام واذیت وتکلیف میرسانند وعلاوہ براین ہمہ ہر کدامے از حلال وحرام چرندہ وپرندہ وگزندہ وغیرہ را وقت مردن تکلیف جان کندن بفرمان حق تعالی میرسد پس ایصال اعواض این ہمہ بر حق سبحانہ واجب است پس ضروری شد کہ بجہت قضا میانہ آنہا از غالب ومغلوب واز قاہر ومقہور ہمہ ایشان را حشر فرماید **واما دلیل نقل** پس از قرآن مجید آیہ واذا الوحوش حشرت وآیہ ومامن دابۃ فی الارض ولا طایر یطیر بجناحیہ الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیئ ثم الی ربہم یحشرون خلاصہ ترجمہ آنست کہ ہیچ روندہ بر زمین نیست مگر آنکہ مثل شما اند تا اینکہ فرمودہ است بطرف پروردگار خود محشور خواہند شد **قتادہ** از مفسرین ذیل آیہ شریفہ میگوید ہر شیئے حتی ذباب نیز محشور خواہد شد لیقتص منہا ولہا **واما سنت** بسیار است منہا حدیثے است کہ وقت جنگیدن دو زاغ حضرت رسول فرمود وسیقضے بینہما یعنی زود باشد کہ حکم بالحق بینہما کردہ شود **تنبیہ** چون حشر حیوانات بثبوت رسید باید دانست کہ بعد از حشر وایصال حقوق ایشان را کجا خواہد گذاشت پس بدانکہ از اکثر آیات واخبار صحیحہ اینقدر بوضوح میرسد کہ حق تعالی حشر حیوانات را خواہد فرمود وحیوانات غیر نجس العین را داخل جنت خواہد فرمود **چنانچہ** در احادیث وارد شدہ است عن النبی صلعم احسنوا اضاحیکم فانہا مراکبکم علی الصراط وروایت شدہ است کہ مذبوحات

در تحقیق حشر حیوانات وغیرہ

مراکب اہل جنان خواہند بود وروی ان خیل المجاهدین فی الدنیا خیلهم فی الجنة
یعنی آنچه در دنیا خیل مجاهدین است برای آنها در آخرة نیز ہمان خیل آنها خواہند بود وروی
ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام ان کل ناقة حج علیها ثلث حجج وفی روایة اخری
سبع حجج یجعلها الله من نوق الجنة یعنی ہر ناقہ کہ سہ مرتبہ بر ان سفر حج کردہ شود
و بروایتی ہفت مرتبہ حج کردہ شود حق تعالی آنرا از نوق جنۃ قرار دہد وروی ایضا
عن ابی عبد الله علیه السلام لا یکون من البهائم فی الجنة الا حمار بلعم بن باعورا و
ناقة صالح و ذئب یوسف و کلب اصحاب الکهف یعنی آنجناب علیه السلام فرمود نخواہد
بود در جنت از بہائم مگر حمار بلعم بن باعور و ناقہ صالح و ذئب حضرت یوسف و سگ
اصحاب کہف اشکال اگر حیوانات حلال گوشت بجنت بروند بجہت طہارۃ عین آنہا عند العقلا
استبعادی نباشد لکن اقسام اعیان نجسہ چون کلب و خنزیر وغیرہ عقول عقلا از تجویز دخول
آنہا در جنت یقیناً مانع شوند زیرا کہ بالاجماع ثابت است کہ حق تعالی جنت را طاہر و مطہر خلق
فرمودہ است و داخل نمیشود در این جای طاہر و مطہر مگر کسیکہ طاہر باشد چنانچہ در عدل
بحار از سعد بن جلاب روایت کردہ اند قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ان الله
خلق الجنة طاهرة مطهرة فلا یدخلها الا من طابت ولادته وایضا در عدل بحار
ووافی روایت کردہ اند کہ حضرت صادق علیه السلام فرمود کہ چون ولد الزنا عرض کند گناہ
من چیست پس ندا می نمایند انت شر الثلثة یعنی از خوک و سگ و کافر بدتر ہستی لانہ ان قال
ولن یدخل الجنة الا طاهر خلاصہ این بالاجماع ثابت است کہ در جنت غیر از طاہر العین کسی
داخل نمیتواند شد پس بنا بر روایت مذکورہ سگ اصحاب کہف چگونہ داخل جنت خواہد شد
بنا بر آن خلاف اجماع لازم آید و بجہت شمولیت معصوم آن جایز نباشد جواب در این
شکی نیست کہ جنت طاہر و مطہر است و غیر طاہر العین احدی داخل جنت بالاجماع نخواہد شد
و در کلب اصحاب الکہف کلامیست اولا اینکہ روایت مذکورہ معلوم و ثابت نیست کہ از کدام قسم
روایات است و بفرض صحۃ آن ہرگز معارض اجماع نیست زیرا کہ بمعنی دیگر ماول خواہد شد
و اما تاویل آن پس بعضی افادہ فرمودہ اند باین قسم کہ جسد کلب حضرت یوسف ع و غیرہ

جلد کلب اصحاب کہف بر بدن عایشه و حفصه پوشانیده خواهد شد و بجهة مس نبی صلعم جلد عایشه
و حفصه بر بدن این دو سگ پوشانیده خواهد شد پس بسبب طهارة ظاهری این هر دو سگ
داخل جنة خواهند شد والامرتان المذکورتان تدخلان النار لان ظاهرهما باطنهما
نجس لکن بخیال حقیر فقیر اگر بعد از تبدیل ماهیت و حقیقة اصلیه و ظاهریه داخل جنت
فرماید اشکالے ندارد و اگر خارج به رجنت یا در حظیره از حظایر جنت یا در اعراف
که مراد از سور بهشت است چون مذبوحات مباحه داخل فرماید هیچگونه اعتراضے و اشکالے متصور
نخواهد شد و این مسئله را نیز در کتاب خودم موسوم بحل ما لاینحل مفصل نوشته هستیم اگر
خواهید رجوع فرمائید که تحقیق کلیات و تدقیق جزئیات در این رساله نموده هستیم

مسئله رابعه در حشر اجنه و ملائکه گوید

پس بدانکه حشر باتفاق ثابت است پس جمیع ملائکه و بعض از اجنه که ایمان آورده
اند داخل جنة خواهند شد و شیاطین و اجنه کفره همه مخلد نار خواهند شد چنانچه وارد است
بقوله تعالی لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین و نیز حدیث وارد شده است
العصاة من الجنة یدخلون النار والمومنون منهم یثابون بالاعمال
الصالحة بالایمان پس حشر و دخال جنة و نار ثابت است لکن محل خلاف آنست
که جنت ایشان کدام جنت خواهد بود بعضے گویند که اجنه اہل ایمان داخل جنة
خواهند شد لکن از درجات بنی آدم درجات ایشان پائین تر خواهد بود و بعضے
گویند جنة ایشان اعراف است چنانچه علی ابن ابراہیم آورده است سئل العالم
علیه السلام عن المومنین من الجن هل یدخلون الجنة قال علیه السلام
ولکن لله حظایر ما بین الجنة والنار یکون فیها المومنون من الجن والفسقة
من الشیعه و بعض مفسرین ذیل آیه شریفه لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
مے نویسند که این آیه دلالت دارد که تزویج اجنه با حوریان خواهد شد اشکال اگر
عصاة اجنه را در نار اندازد چگونه تعذیب آنها خواهد شد زیرا که خلقت اجنه نیز از نار
است و نار چگونه نار را اذیت میرساند پس بجهنم تعذیب آنها نخواهد شد جواب بدانکه

در حشر اجنه و ملائکه گوید

به آتش جن از آتش خالص نیست چنانکه خلقت آدم از خاک خالص نیست اعنیست که
اگر کلوخے بآدم بزنند چگونه خاک بخاک اذیت میکند و خاک قبر آدم را میخورد همچنین حال
مخلوق آتشی نیز میباشد خاصه وقتیکه شدة حرارة وغایت قوت آتش جهنم ثابت
باشد معلوم است که بجهت اغلبیت آتش جهنم آتش جن مستهلک میشود

اصل در بیان حیوة وموت وسکرات

موة وعذاب قبر و برزخ است وبیان آنها در چند مسئله است مسئلهٔ اولی
در موة وحیوة است آنها ضد یکدیگر اند حق تعالی در تعریف ذات مقدسهٔ خود میفرماید الذی
خلق الموت والحیوة موة را مقدم بر حیوة ذکر فرموده است پس بموجب کل نفس ذائقة
الموت درگذشتن و فوت هر ذی حیوتے از صغیر و کبیر برنا و پیر بلا تقدیم و تاخیر اسیر است
دراین کلامے نیست اشکالیکه هست دراین است که آیا قابض ارواح کسے هست یا نه و اگر
هست حق تعالی است یا کسے دیگر و اگر غیر از خداوند عز اسمهٗ کسے دیگر است یک نفر است
یا متعدد و اگر یک نفر است در آن واحد چگونه ارواح هزارها اجساد سکان افلاک
و امصار بعیده را که بعضے در مشرق و بعضے در مغرب و بعضے در جنوب و بعضے در شمال
هستند قبض میکند پس بدانکه نزد فلاسفه ملک موت که قابض ارواح باشد احدے
نیست بجز قوائے بدنیه یا نفوس فلکیه یا عقل فعال و چنین اعتقاد البته موجب کفر و باعث
زندقیت است زیرا که وجود ملک الموت که قابض ارواح باشد بالاجماع ثابت است
اما جواب آنکه حق تعالی است یا کسے دیگر یک نفر است یا متعدد دراین باره آیات
و روایات مختلفه وارد اند که در بعض آنها نسبت قبض ارواح را حق سبحانهٗ بطرف ذات
مقدسه خود و در بعض بطرف ملک الموت و در بعض بطرف ملائکه و در بعض باین
قسم که بعض را ملک الموت قبض روح میکند و بعض را اعوان وے که بعد از قبض روح را
تسلیم وے مینمایند چنانچه حضرت امیر علیه السلام فرموده ان الله تعالی اعظم
من ان یباشر هذه الامور وما یفعله الرسل والملائکة بامره فهو فعله لانه
بامره فاصطفی من الملائکة والانبیاء السفراء بینه و بین خلقه کما قال الله تعالی

در تحقیق قابض ارواح کیست

ان الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس فمن کان من اهل الطاعة یقبض
ملائکة الرحمة ومن کان من اهل المعصیة یقبض ملائکة العذاب وملک
الموت اعوان من ملائکة الرحمة والغضب یعملون بامره وفعلهم فعله وکلما
یعملونه ینسب الیه فیصدق الله تم یقبض والاعوان یقبضون وملک الموت
یقبض و خلاصه آنست که حق تعالی انبیاء و ملائکه را برگزیده است میانه خود و بندگان
خود آنها را سفراء قرار داده است پس چونکه بفرمان خداوند میکنند هر کاری را لهذا فعل ایشان
فعل خود خداوند میباشد پس هر آنکس که از اهل طاعت باشد ملائکه رحمت قبض روح وے
کنند و هر آنکس که از اهل معصیت باشد ملائکه عذاب قبض روح وے کنند و از برائے ملک
الموت اعوان اند از ملائکه رحمت و غضب که بحکم وے عمل مینمایند پس فعل آنها فعل ملک الموت
است و منسوب بطرف وے میشود بنابراین صدق است که حق تعالی هم قابض ارواح است و اعوان
هم قابض اند و ملک الموت هم قابض است و از حضرت صادق علیه السلام در جمع
بین الآیات چه خوش وارد شده است ان لملک الموت اعوانا من الملائکة کا
الحاکم الذی له جلاوزة یرسلهم اینما شاء وعلی ای امر اراد فالملائکة الاعوان
یقبضون الارواح وهو یقبض منهم والله یقبض منه تلک الارواح وما قبضه
ملک الموت بنفسه یعنی برائے ملک الموت اعوان اند از ملائکه و آنها قبض ارواح میکنند
پس ملک موت این ارواح مقبوضه را از آنها قبض میکند و حق سبحانه جل شانه قبض میفرماید
این ارواح را و نیز ارواحیکه ملک الموت خود آنها را قبض کرده است و نیز حدیث طولیست
کلینی در صحیح از یعقوب احمر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و آخر حدیث بقدر حاجت
در اینجا ذکر کنیم که آنحضرت علیه السلام فرمود بدرستیکه میمیرند جمیع اهل آسمانها و اهل زمینها بقسمیکه
باقی نمیماند احدے غیر از ملک موت و حمله عرش و جبرئیل و میکائیل پس میآید ملک موت و
خطاب رسد باو و من بقی وهو اعلم در جواب گوید اے پروردگار ملک الموت و حمله عرش
و جبرئیل و میکائیل پس حکم بقبض روح جبرئیل و میکائیل خواهد شد پس از آن ملک موت
حاضر خواهد شد پس گفته شود من بقی وهو اعلم عرض کند خداوندا لم یبق الا ملک الموت

وحملة العرش پس خطاب رسد علی حملة العرش فیموتوا پس ازان ملک الموت محزون حاضر شود پس گفته شود من بقی وهو اعلم عرض کند لم یبق الا ملک الموت پس حق سبحانه بنفس نفیس خود قبض روح ملک الموت فرماید وخطاب کند مت یا ملک الموت فیموت **اما جواب** آنکه ملک الموت در آن واحد چگونه هزارها مخلوق سکان امصار و املاک بعیده را قبض ارواح مے فرماید پس نست که در احادیث معراج بطرق کثیره روایت شده است ان رسول الله صلعم رای ملک الموت فی السماء الاولی فسأله کیف تقبض الارواح فی ساعة واحدة لا وبعضها فی المشرق وبعضها فی المغرب قال ادعوهم فیجیبونی یعنی چون آنحضرت صلعم وقت معراج کردن بآسمان اول رسید ملک الموت را دید پس ویرا فرمود چگونه قبض ارواح مے نمائی در ساعت واحد و حال آنکه بعض از آنها در مشرق وبعض در مغرب میباشند عرض کرد یا رسول الله صلعم آنها را دعوت میکنم پس اجابت میکنند و بنا بر **روایت** دیگر مستفاد میشود که ملک الموت عرض کرد جمیع الدنیا عندی بمنزلة قدح عند احدکم بید یدیه ویتناول اللقمة من ایها شاء یعنی جمیع دنیا نزد من بمنزله قدحیست نزد یکے از شما بنی آدم که دراز کند دست خود را و بگیرد لقمه را از هر جا که بخواهد **تنبیه** آیا قابض ارواح سایر حیوانات نیز ملک موت است یا کسے دیگر پس فی الحقیقة نصے صریح درین باب از نظر حقیر نگذشته است لکن ممکن است که قابض ارواح آنها نیز ملک موت باشد یا یکے دیگر زیرا که لله عمال کثیرة اما **مجلسی** علیه الرحمه در اینجا میفرماید لا ینبغی التفکر فیه بل یجب الاعتقاد مجملا لان حیاة کل شیء وموته بحکمت قدرة الله تعالى وهو المحیی والممیت للکل والله تعالی اعلم بحقیقة حاله

مسئله ثانیه در سکرات موت گوید

پس بدانکه چون حالت احتضار میشود در اکثر احادیث وارد شده است که از برائے هر یکے سکرات موت و تکلیف جان کندن حاصل میشود و در آنوقت حضرت رسول صلعم و ائمه اطهار علیهم السلام تشریف میآورند پس اگر مومن باشد امر موت برو بسے سهل میشود و بشارة جنت ویرا میدهند و اگر کافر باشد از جهنم و عذاب ابدی وے را اخبار میفرمایند و این **مطلب** که گفتیم در بسیارے اخبار و احادیث مستنده حضرات اهل بیت علیهم السلام وارد است چنانچه از حضرت صادق

در تحقیق قابض ارواح و ...

علیه السلم وارد شده است که حق سبحانه جل شانه وقت احتضار مومن دو قسم ریح برآو میفرستد
اسم یکے منسیه واسم دیگرے مسخیه است پس بریح منسیه اهل عیال ومال ومنال
وغیره وے را فراموش میشود اما ریح مسخیه چون به بدن وے میرسد بقبض روح راضی
میشود فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه یقول له یا ولی الله لا تجزع فوالله الذی
ارسل محمدا صلی الله علیه وآله وسلم بالحق انا ارحم بک من الاب الشفیق بگشا چشمهاے
خود را ونظر کن پس متمثل میشود برای وے حضرت رسول صلعم وحضرات ائمه هدی علیهم السلم پس
گفته میشود برای وے هولاء رسول الله وائمتک یکونون رفقائک انگاه چشمهاے
خود را خواهد گشود وایشان علیهم السلام را خواهد دید که دراین حین ندا از جانب حضرت احدیت
میرسد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی محمد واهل بیته راضیة مرضیة فادخلی
فی عبادی وادخلی جنتی حضرت علیه السلم فرموده مراد چنانست که راضیة بولایة ائمتک
ومرضیة بثواب الله تعالی فادخلی فی عبادی یعنی محمدا واهل بیته وادخلی جنتی
پس چون این ندا را بشنود غیر از قبض شدن روح خود هیچ چیزے را دوست ندارد وخواهد
که بسیار زود قبض روح وے بشود وبا منادی ملحق بشود وبروایت صحیحه دیگر چنان مستفاد میشود
که وارد شده است لا تموت نفس الا ان تری رسول الله صلعم وامیر المومنین
صلوات الله علیهما فیجلس رسول الله صلعم عند راسه وعلی عند رجلیه فیقرب صلوات
الله راسه عند اذنه ویقول ابشر انا رسول الله صلعم وانا اولی لک مما خلفته فی الدنیا
فیقوم امیر المومنین علیه السلم ویقرب راسه الی اذنه ویقول ابشر انا علی ابن
ابی طالب الذی کنت تتوالیه اما ما حاصل معنی حدیث آنست که احدے از دنیا نمیرود
مگر آنکه وقت مردن مے بیند حضرت رسول صلعم وامیر المومنین علیه السلم را پس در آنوقت حضرت
رسول بطرف سر وے نشسته نزدیک گوش وے سر مبارک آورده میفرماید من رسول خدا هستم و
بشارة میدهم ترا باینکه هر انچیز که بعد از خود در دنیا گذاشتی من برائے تو از همه آن ها
اولے هستم پس حضرت امیر علیه السلم سر مبارک نزدیک گوش وے مے آورد میفرماید
من بشارة میدهم ترا که من علی ابن ابی طالب هستم که ولایت وامامت مرا قبول کرده

بهشتی اینست مفاد آیه شریفه که حق سبحانه جل شانه در عزیز کتاب خویش میفرماید قوله تعالی
الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل
لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم همین است که حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود خطاب
بحارث میفرمود **شعر** یا حارث همدان من یمت یرنی * من مؤمن او منافق قبلا
وغیر ازین درین مطلب که تا اینجا ذکر کردیم اخبار و احادیث معتبره از اهل بیت اطهار
علیهم السلام وارد اند که وقت وفات هر کس حضرت رسول صلعم و حضرت امیر علیه السلام تشریف می آورند
لکن مجوز نمیآید آیا در جسد اصلی یا در جسد مثالی یا ارواح مبارکه ایشان و کیفیت رویه
میت تحقیق این لازم نیست زیراکه موجب وسواس شیطانست همین قدر که حضرت مخبر صادق
صلعم فرموده و احادیث متواتره براین ناطق اند اعتقاد اجمالی کافی است -

مسئله ثانیه در بیان احیاء اموات در قبور

از برای سوال نکیرین و ثواب و عذاب قبر پس بدانکه نزد فرقه صالحیه ونیز فرقه
کرامیه سوال و عذاب و ثواب قبر میت را بدون حیوة میشود زیراکه نزد ایشان لذت
عالم مشروط بحیوت نیست و ابن راوندی گوید حیوة در میت موجود است
زیراکه نزد وی حیوة ضد موت است و میت نیز چون صاحب سکته از بیجا آوردن
افعال اختیاری عاجز است و ضرار بن عمرو ونیز بشر المریسی ونیز ابو القاسم
بلخی ونیز اکثر معتزله گویند احیاء اموات و سوال قبر و ثواب و عذاب هیچ نمیشود لکن
اکثر فرق اهل اسلام را اعتقاد انست که این امور از ضروریات دین اسلام است منکر این
منکر دین و خارج از اسلام است و براین مطلب براهین عقلیه و قوانین نقلیه ناطق اند
اما **احتجاج عقلی** چنانست که بعد از مردن روح و بدن هر دو مستند و باقی موجود
اند پس ممکن اند و هر ممکن مقدور حق تعالی است پس در آن استبعادی نتواند بود پس اگر
حق سبحانه جل شانه در عالم برزخ بمصلحت تعجیل ثواب عقاب فرماید بنحویکه اخلال تکلیف
نشود جایز است چنانکه در دنیا اهل حدود را حدے مقرر فرموده است اما احتجاج
نقلی پس از آن قرآن مجید شاهد است قوله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا

فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون یعنی چگونه بخداوند کفر میکنید و
حال آنکه بودید شما مردگان پس زنده گردانید شما را پس میمیراند شما را پس از آن زنده
میگرداند شما را پس از آن بطرف وے رجوع خواهید کرد و آیه شریفه امتنا
اثنتین واحییتنا اثنتین معلوم است که احدامات در دنیا بعد از تولد و
امات ثانی در قبر بعد از احیاء و سوال نکیرین است و آیه شریفه النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا یعنی نار عرض کرده میشود اموات را در صبح و شام این
قرات زیراکه حق تع فرموده یوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون اشد
العذاب یعنی روز قیامت ایشان را گفته میشود که داخل شوید ال حال در عذاب
شدید **اما سنت** حضرت رسول صلعم فرموده القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران یعنی قبر باغیست از جنت یا حفره است از حفره جهنم
در صحیحین وارد شده است که آنحضرت صلعم گذرے فرمودند و قبر فقال انهما
یعذبان وما یعذبان عن کبیرة بل لان احدهما کان لا یستنزه من
البول واما الثانی فکان یمشی بالنمیمة یعنی این دو میت معذب اند برائے
آنکه یکے خود را از بول پاک نمیکرد و دیگرے برائے نمامی مردم میرفت **وقال** استنزهوا
عن البول فان عامة عذاب القبر منه یعنی خود را پاک کنید از بول زیراکه
عذاب قبر عموما از جهت عدم پرهیز از بول مے شود **وقال** فی حق سعد بن
معاذ لقد ضغطته الارض ضغطة اختلف بها ضلوعه یعنی حضرت
رسول صلعم فرمود قبر فشار داد سعد بن معاذ را باین سبب اضلاع یکطرف وے بطرف
دیگر رفتند **وعلامه مجلسی** رح بطرق عامه از ابی امامه باهلی از آنحضرت
صلعم روایت آورده قال رسول الله اذا مات احدکم وجعلتم علیه التراب
فلیقف احدکم عند قبره ویقول یا فلان بن فلانة ولیسمعه ویسمی امه ولا
یجاب فیقول مرة اخرے فیستوی جالسا فیقول ارشدنی رحمک الله اذکر
العهد الذی فارقت الشهادة بتوحید الله ورسالة محمد وانک اخترت

اللهم ربنا والاسلام دیننا ومحمداً نبیناً والقرآن اماماً فیرجع منکر ونکیر
یقولان ما اجلسنا هنا وقد لقنوه حجته خلاصه ترجمه آنست که میت در قبر
مے شنود لکن جواب نمیگوید و در قبر بے نشیند پس نکیرین از وے از وحدانیت حضرت
احدیت و رسالت حضرت محمد صلعم و از دین و قرآن سوال کرده میروند **شهید**
اول میفرماید که بعد از دفن بر تلقین باین کلمات کرده شود اللّٰهم ثبتنا بالقول
الثابت عند الموت وارحمنا برحمتک بعد الفوت انک انت الغفور الرحیم
تنبیه آیا مشروط است که حیوة در قبر بتمام بدن حلول میکند یا در بعض اجزاء بدن
یا در جزئے از اجزاء بدن مسئله محل خلافست **شارح مقاصد** میگوید ما مسلم نداریم
که در تمام بدن حلول روح مشروط است بلکه در جزئی از اجزاء اصلیه داخل مے شود
زیرا که بنیه بدن الی یوم القیمة از هر حیوان باقی و موجود میماند ولو اجزاء بدن متفرق
و محترق بشوند لکن **اظهر** مشهور قول اول است **اشکال** آیا بقاء حیوة اموات
در قبور تا قیام قیامت مشروط است **یا** مادامیکه جسد در قبر باقی است **یا** تا وقتیکه
از سوال فارغ شود مسئله محل خلاف است لکن بمفاد آیه شریفه النار یعرضون علیها غدوا
وعشیا **و** آیه شریفه یوم یقوم الساعة ادخلوا ال فرعون اشد العذاب
و آیه **بل** هم احیاء عند ربهم یرزقون **وحدیث** یفتح فی قبره باباً
الی الجنة چنان بوضوح میرسد که تا قیامت ارواح در ابدان باقی خواهند ماند
مگر اینکه گفته شود در اینجا مراد قبر نیست بلکه فقط تعذیب روح مراد میباشد **اشکال**
انچه تا اینجا گفته شد که سوال نکیرین و ثواب و عذاب قبر وغیره بر میت میشود
اگرچه عقلاً نقلاً و شرعاً منصوص است لکن بسا از اتفاقات زمانه چون نبش قبور کرده
شد هیچ تغیرے و تبدیلے در ابدان و اکفان آنها دیده نشده است پس این عقیده اهل
اسلام الا سفسطه باشد **جواب** بسبب مشاهده نشدن تغیر و تبدیل اکفان و
ابدان میت لازم نمی آرد که این عقیده صحیحه مسلم مخصوص سفسطه باشد چنانچه صاحب
مرض سکته باوجود حیوة حرکات و سکنات مشاهده نمیشوند پس بنا بر قول شما گفتن اینکه

صاحب سکتة زنده است مسقط باشد علاوه بر اینچه گفتیم بسیاری از اجسام صغار
و کبار بچشم دیده نمیشوند چون ابلیس و ملائکه و جبرئیل و جن با ثبوت آنکه جبرئیل اکثر بر حضرت
رسول صلعم وحی گرفته نازل شده است و آنحضرت بطرف جبرئیل اشاره کرده می فرموده
است اینست جبرئیل لکن بجز آنحضرت احدی ویرا ندیده است پس عدم الوجدان دلیل
عدم وجود نمیشود و نیز چگونه میشود دید چیزیرا که در عالم دیگر در آئی در عالم دیگر باشد
اگرچه میت زیر نظر رائی باشد بعضی از فضلا مثال آن چنان گفته اند که انسان
در منام متالم و متنعم میشود و کسانیکه در نزدیکی او بیدار یا خواب میباشند هرگز بر تالم و
تنعم و تلذذ و تعذب نایم مطلع نمیشوند چنین است حال میت که هرچند دور تا دور وی مردم
بنشینند و عذاب ویرا مشاهده کرده نمیتوانند و نصر الله کابلی در صواقع جوابی
از حضرت امیر علیه السلم نقل کرده است که روزی یهودی نزد عثمان آمد و از بغل کاسه
سر آدم تازه مرده بیرون آورد و گفت شما اهل اسلام اعتقاد دارید میت در قبر زنده معذب
میشود و این میت باعتقاد شما کافر بود من قبر ویرا نبش نموده سرش را از بدنش جدا نمودم
هیچ تغیر و اثری از نار در وی مشاهده نکردم عثمان از جواب وی عاجز شد پس
حضرت امیر علیه السلم فرمود ای یهودی در مصحف حبیبی چو خواب بودی در حالت نوم فریاد
میکردی که مرا خلاص کنید جماعت حضار آیا بر فریاد ها و استغاثهای تو مطلع شده بودند یا
یهودی عرض کرد مطلع نشده بودند پس از ان حضرت امیر علیه السلم فرمود اینک سنگ بردار
و بر این آهن بزن چون یهودی چنین کرد از ملامسه آن دو جسم آتش ظاهر شد پس از ان حضرت
فرمود همین سنگ را بدست لمس کن حرارت آتش ترا محسوس میشود یا نه یهودی عرض کرد نه
حضرت امیر علیه السلام فرمود سبحان الله ای یهودی تو در این عالم جماعتی را استغاثه کردی
که ترا خلاص کنند و آنها از فریاد تو مطلع نشدند و اینک از این سنگ بضربت آتش بیرون
آوردی لکن اثر و حرارت آتش را محسوس نکردی پس چگونه میتوانند شد که تو در عالمی
باشی و میت در عالمی دیگر و مطلع بر حال وی شوی یهودی مسلمان شده واواز تکبیرات
میان صحابه بلند گردید بعد از آن گفتند لولا علی لهلک عثمان اشکال فرقه معتزله

گویند اگر سوال و حساب قبر صحیح باشد معنی و ما انت بمسمع من فی القبور چه خواهد شد
جواب مفسرین بالاتفاق مینویسند که این آیه شریفه در تمثیل کفار بحال اموات نازل شده
است یعنی اهل قبور چنانکه بعد از فوت در نفسها قابلیت گفتن و شنیدن و حس و حرکت ندارند
همچنان کفار بجهت رسوخ کفر در ایشان چون مردگان در استماع کلمهٔ اسلام اند

خاتمة البحث

در اینکه ثواب و عذاب و سوال قبر نسبت باکمل مومنین و اکمل کافرین و منافقین مسلم لکن محل کلام
ضعفاء اند لکن اکثر اخبار صحیحه وارد اند که ضعفا را ثواب و عذاب در قبر نمیشود و آیا نسبت بانبیاء
و اوصیاء علیهم السلام سوال قبر است یا نه علامه مجلسی میفرماید اظهر نبودن سوال
قبر است زیرا که معصوم اند چنانچه باتفاق امامیه و اکثر عامه ثابت است که اطفال را در قبر سوال و
حساب نمیشود با وجود آنکه غیر معصوم اند و انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلم را که معصوم و مطهر و حاکم
و آمر باشند و ذکر اسامی ایشان باعث براءة باشد چگونه سوال از آنها میتواند شد **سوال**
کسانیکه سوال و حساب از آنها نمیشود آیا در قبر عود ارواح در اجساد خواهد شد یا نه **جواب**
از اخبار متواتره بوضوح میرسد که ضعفا و اطفال صغار را بسبب نشدن حساب سوال
عود روح نمیشود و انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلم را اگرچه بجهت سوال و حساب عود روح نمیشود
بلکه بعد از سه یوم روح در بدن داخل شده بامر خداوند ملائکه جسد مع الروح را در جنة میبرند
چنانچه تفصیل این مطلب بعد از این در محل خود خواهد شد انشاء الله تعالی

مسئله ثالثه در کیفیت عالم برزخ گوید

و آن عالمیست مابین عالم دنیا و عالم آخرة تا قیام قیامت و در آن عالم برزخ نیز میت
متنعم و متعذب میشود چنانچه علی ابن ابراهیم در تفسیر خود ذیل آیه شریفه و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون میفرماید البرزخ امر بین الامرین و هو الثواب
و العقاب بین الدنیا و الآخرة یعنی مراد از برزخ در آیه شریفه امریست بین الامرین آن
ثواب و عقابست که مابین دنیا و آخرة در قبر برای اموات حاصل میشود و حضرت صادق
آل محمد علیهم السلم فرموده است انما نتخوف علیکم البرزخ و اما اذا کان یوم القیمة فالامر

الینا نحن اولی بالشفاعة یعنی جز این نیست که متر سیم بر شما از عالم برزخ زیرا که در آنجا اموات
را ثواب و عذاب کرده میشود و اما چون یوم قیمة شود و امر شفاعت متعلق بما اہل بیت باشد
پس ما بشفاعت کردن شما اولے ہستیم پس چون میت ما در این عالم برزخ در قبر میگذارند
روح آن میت بعد مفارقة از بدن تا قیام قیامت باقی میماند پس دو ملک که منکر و نکیر
باشند از جہت سوال کردن مے آیند آنگاه حق سبحانہ جل شانہ میت را از سر تا سینہ روح
داخل میفرماید پس نکیرین وے را در قبر مے نشانند و از وے سوال از وحدانیت باری و رسالت
و نبوة حضرت رسالت پناہی وغیرہ مے نمایند پس از ان کسانیکه صالح باشند آنہا تا قیامت
در ہمین عالم برزخ در راحة و نعمة خواہند بود و از طرف سر تا جنة راہ کشودہ میشود و کسانیکه
طالح باشند آنہا تا قیامت در عالم برزخ در عذاب و شدت و سوال و ضغط خواہند بود
تنبیہ چون عالم برزخ و احوال ابدان اموات معلوم شد باید دانست که ارواح این
ابدان را بعد از مفارقة چه خواہد شد پس **مخفی نماند** شکی نیست در اینکه ارواح بعد مفارقة
از ابدان در ہمین عالم برزخ تا قیامت باقی مے مانند چنانچه آیات متکاثرہ و اخبار متواترہ
بر آن ناطق صریح و صادق صحیح اند **اما قرآن** مجید پس در بارہ مومنین فرمودہ است
قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون **اما** در کفار فرمودہ است و ما نعی الزکوة قال رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی
یوم یبعثون **و اما اخبار** که بطریق خاصه و عامه وارد شده است ان الروح
بعد مفارقة البدن تتعلق ببدن لطیف مثل ابدان الملائکة والجن فی اللطافة
به تتحرک و به یطیر یعنی ارواح بعد مفارقة از بدن تعلق میگیرد به ابدان لطیفه چون
ملائکه و اجنه در لطافة که متحرک میشود و طیران میکند و **روایت** شده است از صحایف
ابرار از فضل ابن شاذان که حضرت امیر مومنان علی علیه السلم بر دل صحراے نجف خوابید
پس قنبر عرض کرد که برائے شما آیا فرش بکنم ثوب خود را حضرت علیه السلم فرمود لا لیس الا

تربتهٔ مؤمن او مزاحمة فی مجلس المؤمن و مجالسته له پس اصبغ بن نباته عرض کرد دانستم
که تربت مؤمن بود لکن مراد از المزاحمة فی مجلس المؤمن چه باشد حضرت علیه السلم فرمود
ای پسر نباته در این صحرا نجف ارواح مؤمنین و مؤمنات در قوالب نور بر منابر نور میباشند
و همین حدیث را حسن بن سلیمان نیز در کتاب **المختصر** از فضل بن شاذان آورده
است و در آخر آن اینقدر زیاده آورده است که پس حضرت فرمود یا بن نباته لو کشف
الغطاء لتری ارواح المؤمنین حلقا حلقا یتزاورون و یتصاحبون و روح کل مؤمن فی
هذا الوادی و روح کل کافر فی وادی البرهوت من الیمن خلاصه معنی چنانست که ای
پسر نباته اگر گشوده شوند پرده ها خواهی دید ارواح مؤمنین که زیارت میکنند و مصاحبت
میکنند و **روح** هر مؤمن در وادی السلام که همین صحرای نجف است میباشد و **روح**
هر کافر در مین در وادی برهوت میباشد **سوال** آیا ارواح کفار و مؤمنین بعد مفارقت
از بدن عزیز و اقارب خود را می بینند یا نه و اگر می بینند چگونه می بینند و پس از چه وقت
می بینند **جواب** در دیدن ارواح مؤمنین و کفار عزیز و اقارب خود را می بینند شکی
نیست لکن در اینکه چگونه می بینند و پس از چند مدت می بینند اخبار مختلفه وارد شده
اند چنانچه در **کافی** از ابی عبد الله علیه السلم روایت شده است ان المؤمن یزور
اهله و یری ما یحب و یستر عنه ما یکره و یزور الکافر اهله و یری ما یکره
و یستر عنه ما یحب بعضهم یزورون فی کل جمعة بعضهم اقل و بعضهم اکثر
بقدر عملهم یعنی روح هر مؤمن می بیند اهل خود را و می بیند چیزی را که دوست میداشت
و پنهان کرده میشود از وی چیزی که مکروه میداشت آنرا و **چنین** زیارت میکند کافر
اهل خود را و می بیند چیزی را که مکروه میداشت آنرا و پنهان کرده میشود از وی چیزی
که دوست میداشت آنرا بعضی در هر جمعه می بینند اهل خود را و بعضی کمتر از یک جمعه و
بعضی بیشتر از یک جمعه خلاصه هر کسی بقدر عمل خود می بیند و در **روایت** معتبر دیگر
وارد شده است ما من مؤمن و کافر الا یزور اهله عند زوال الشمس یعنی نیست
روح مؤمن و کافر مگر آنکه وقت زوال شمس اهل و عیال خود را زیارت میکند اگر مؤمن باشد

مشغول اعمال خیرے بینند حمد خداوند بجا میآورد و کافر اگر اہل خود را مشغول اعمال شر بیند
بسیار پشیمان مے شود **وفی الموثق** من اسحاق بن عمار قال قلت لابی الحسن الکاظم علیہ السلام
هل یزور المؤمن اهله قال نعم قلت فی کم قال علیہ السلام فی اسبوع او شهر او سنة بقدر
منزلته قلت فی ای صورة یاتیهم قال علیہ السلام فی صورة طایر لطیف یسقط علی جدرهم
ان راٰهم فی خیر فرح وان راٰهم فی شر حزن یعنی خلاصہ ترجمہ آنست کہ اسحٰق بن عمار میگوید
عرض کردم آیا میت اہل عیال خود را زیارت میکند حضرت ابی الحسن الکاظم علیہ السلام فرمود آرے
عرض کردم در چند مدت حضرت علیہ السلام فرمود در اسبوع یا در ماہ و یا در سال بقدر منزلت خود
عرض کردم در چہ صورت میآیند حضرت علیہ السلام فرمود در صورة طائر لطیف میآید و مے نشیند
بر دیوار خانہ ہائے آنہا پس اگر ایشان را مشغول خیرات بینند مسرور و فرحناک برگردند و اگر
مشغول شر بینند محزون برگردند و در روایت دیگر وارد شده است یاتیهم بقدر فضائلهم
بعضهم فی کل یومین وبعضهم فی کل ثلثة واقلهم فی اسبوع یاتی فی وقت زوال
الشمس فی صورة عصفور ومعه ملک یریه کلما یسره کلما یفرح به ویستر عنه
کلما یکرهه فیرجع فرحا مسرورا خلاصہ آنکہ بقدر فضائل و مراتب خود میآیند بعضے در دو
یوم یکمرتبہ و بعضے در سہ یوم یکمرتبہ و بعضے در ہفتہ یک مرتبہ وقت زوال آفتاب در صورة
گنجشگ و با وے ملکے است موکل کہ مے نماید وے را ہر آنچہ خوش مے شود از دیدن آن و از
وے مستور میدارد ہر آنچہ مکروہ میدارد اورا پس از آن مسرور مراجعت مینماید بمقام خود
خلاصہ آنکہ بسیارے اخبار و احادیث متواترہ در بارہ ارواح اموات وارد شده اند
کہ ارواح مومنین تا قیامت ہمچنین باقی و بجنت فی الجملہ متنعم و متلذذ اند و شاہد
براین قول خدا در مومن آل یٰسین قیل ادخل الجنة قال یالیت قومی یعلمون بما غفرلی
ربی وجعلنی من المکرمین و ارواح کفار و مشرکین تا قیمة از عذاب جہنم فی الجملہ معذب
اند و شاہد بر آن قول خدا در فرعون و اصحاب وے النار یعرضون علیها غدوا وعشیا
ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و ارواح مومنین ہر وقت
ذکر میکنند ربنا اقم لنا القیمة واعطنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا و ارواح

کیفیت ملاقات کردن ارواح با بازماندگان

کفار ذکر میکنند ربنا لا تخزنا یوم القیمة ولا تواخذنا ما وعدتنا ولا تلحق اخزنا
باولنا چنانچه علامه مجلسی از اخبار معتبره در بحار وغیره مصنفات خود جمع فرموده است
سوال ارواح انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلم را در دنیا بعد مفارقت از بدن چه میشود ایا مثل
سائر الناس است یا قسمے دیگر **جواب** جمیع انبیاء خاصه خاتم النبیین و ائمه طاهرین
علیهم السلم سلاطین اہل آسمانہا و روے زمین اند **عقل** دلالت کند چنانچه در حین حیوة
دنیاوی در ذات و صفات و خصائص از جمیع مخلوق ممتاز اند بعد این حیوة ہم تا قیمة
باید از سائر مخلوق ممتاز باشند ا**ینست** که از روے عقل ثابت است که اجساد طیبه طاہره
ایشان علیهم السلام در قبر نمیانند **کما** ان کلام شیخنا السعید والمولی الرشید الاولی
بالتمجید الشیخ **المفید** وجماعة من المتکلمین والمحدثین من الامامیة
فی هذا المقام یفید **قالوا** ان الارواح المقدسة للانبیاء والاوصیاء
علیهم السلام بعد ثلثة ایام ترجع الی اجسادهم ویاخذونهم الی السماء انتهی یعنی
ارواح مقدسه انبیاء و اوصیاء علیهم السلم بعد وفات سه یوم بطرف اجساد ایشان علیهم السلام رجوع
کرده اجساد مع الارواح را باسمان میبرند **واما** دلیل براین مطلب روایتے است
کما ورد **فی الاخبار** عن ابی عبد الله علیه السلم ان الانبیاء
والائمة صلوات الله علیهم ارواحهم مع ابدانهم تصعد من الارض
الی السماء ویتنعمون فی ابدانهم الاصلیة التی کانت لهم فی الدنیا
وهذا مختص بهم ولا یکون فی غیرهم خلاصه ترجمه آنست که حضرت ابی
عبد الله علیه السلم فرمود بدرستیکه ارواح انبیاء و ائمه علیهم السلم مع اجساد آنہا
از زمین بطرف آسمان صعود و عروج مے نمایند و در ہمین ابدان اصلیه که در دنیا
بجهت ایشان علیهم السلام بود متنعم در آنجا ہستند و این مرتبه عظیمه بجز ایشان
علیهم السلام احدے را نباشد **و بطرف** ہمین اشاره میفرماید حق سبحانه جلشانه
در عزیز کتاب خویش **بقوله تعالے** بل هم احیاء عند ربهم یرزقون
اصل در ابطال تناسخ است پس الخ تناسخ از تفاعل باب تفاعل است

در **لغت** بمعنی ازاله و ابطال و مبادله باشد و نزد **مفسرین** عبارتست از آنکه بسبب مجی حکم لاحق شرعی حکم سابق شرعی زایل و برطرف گردد و بنوعیکه اگر حکم لاحق نآمدی البته حکم سابق برحال و برقرار ماندے و اما نزد و تناسخیه بمعنی اصطلاحی تعریفش آنست که التناسخ هو انتقال النفس من بدن الی بدن لغرض التکمیل او التعذیب **پس** این منقسم میشود برچهار قسم **نسخ و مسخ و فسخ و رسخ اما النسخ** عبارة عن انتقال نفس الناطقة بعد الموت من بدن انسانی الی مثله الانسانی المشارک له فی النوع یعنی **نسخ** عبارة است از انتقال نفس ناطقه بعد از مردن از بدن یک انسانے بطرف بدن انسانے دیگر که در نوع هردو منتقل عنه و منتقل الیه مشارک باشند **و اما المسخ** عبارة عن انتقال نفس ناطقة الی بدن حیوان غیر الناطق المخالف له فی النوع فی حال الحیوة یعنی **مسخ** عبارة است از انتقال نفس ناطقه انسانی بطرف بدن حیوان غیر ناطق که مخالف وے در نوعیت باشد **و قیل هو** عبارة عن صیرورة نفس الناطقة مع جسدها الی صورة حیوان غیر الناطق کما صار الانسان بصورة خبیثة کالخنازیر و الفیل یعنی **گفته** شده است که مسخ عبارة است از آنکه نفس ناطقه مع الجسد بصورت حیوان غیر ناطق بشود چنانچه انسان بصورة خبیثه خنزیر و فیل گردیده است **و اما الفسخ** عبارة عن انتقال الروح الی جسم نبات یعنی **فسخ** عبارة است از انتقال نفس و روح بدن انسان بطرف جسم نباتیه **و اما الرسخ** عبارة عن انتقال الروح الی معدن یعنی **رسخ** عبارة است از انتقال روح انسان بطرف جسم جمادیه **پس** بدانکه چون اقسام اربعه تناسخ مع تعریف و اشتقاق آنها بوضوح رسید باید دانست آنچه بعضے **حکما** گفته اند ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ در غیر اسلام اگر مراد باشد ما را غرضے در آن نیست و اگر مراد اسلام نیز باشد پس میگوئیم اگر اقسام اربعه اگر منظور ایشان است پس نزاع محض لفظے میباشد و اگر قسم دیگر باشد پس بالقطع و الیقین غلط است زیراکه نزد ملل اسلامیه بالاجماع بلکه بالجمله باتفاق اہل کتاب تناسخ باطل است **و آنچه** بعضے از سفہائے اہل اسلام مے نویسند فرقهٔ ناجیه امامیه قایل برجعة اند و آنهم تناسخ است سود الله وجوههم کما قال الله ... دعا ر اگم کرده

در بیان تحقیق تناسخ است

زیراکه آنها باقرار قرآن مجید رجعة امم سالفه را تسلیم نموده اند اگر رجعة تناسخ باشد پس
همین رجعة در امم سالفه نیز بوقوع رسیده است پس چرا آن رجعة را تناسخ نمی
دانند واگر آنرا نیز تناسخ دانند نزد اهل اسلام از دائره اسلام خارج اند زیراکه
فرقهٔ تناسخیه نزد اهل اسلام کافر اند کما قال فخر الدین الرازی اطبق المسلمون
علی بطلان التنسخ وعلی تکفیر التناسخیة لان المسلمین یقولون بحدوث
الارواح وردها الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیة یقولون
بقدمها وردها الی الابدان الاخری فی هذا العالم وینکرون الاخرة
والجنة والنار وانما کفروا من هذا الانکار یعنی اهل اسلام بالاتفاق
بر بطلان تناسخ وبر تکفیر فرقه تناسخیه اجماع دارند زیراکه اهل اسلام بحدوث ارواح
ورد آنها بطرف همین ابدان در غیر این عالم قایل اند و تناسخیه بقدم ارواح و رد
آنها بطرف ابدان دیگر در همین عالم قایل اند واز عالم آخرة وجنة ونار منکر اند از ینست
که اهل اسلام جمیعاً حکم بتکفیر آنها کرده اند پس بدانکه این مسئله تناسخ را هر یکی از متکلمین
اسلامیه در کتب عقاید خود خصوصاً در کتب کلامیه فرقه ناجیه امامیه بتفصیل تمام توضیح
ما لا کلام نوشته اند بلکه بعضی از متقدمین وفضلاء عصر انفراداً بعض رسایل بالخصوص
در اثبات بطلان تناسخ نوشته اند لکن چونکه در اینجا محل آن نیست لهذا مختصراً بعضی ادله بر
ابطال تناسخ در این وجیزه می نگاریم اول انه عند الحکما هر جسد وقت اعتدال
مزاج مستعد فیضان روح میشود پس انتقال روح دیگری بطرف بدن دیگر ممتنع است
یقیناً زیراکه بدن مستعد احتیاج ندارد واگرنه وجود دو بدن برای نفس واحد لازم
آید واین باطل است ونیز بودن نفس واحد در دو بدن در آن واحد لازم
آید وآنهم باطل است ونیز اگر بدن زید بنفس خود ونفس غیر مستعد نبود آنهم باطل
است وتخصیص نفس زید به بدن عمرو بالعکس تخصیص بدون وجه ومخصص میشود
وآنهم باطل است واگر ببدن زید دو نفس مجتمع شده یکی دیگر را ازاله واستنباط
کنند درانصورت اگر هر دو نفس باطل شده تناسخ نیست واگر یکی هلاک شود ودیگر

در تکفیر فرقه تناسخیه

باقی ماند نیز تناسخ نیست واگر نه لازم آید که زید من حیث هو هو و هند من حیث هی هی
باشد و اگر هر دو متحد شدند بنحویکه بوجه من الوجوه یکے از دیگر ممتاز و متغایر نشوند اگرچه چنین
اتحاد از محالات است لکن بفرض تسلیم نیز تناسخ نیست دوم درین شکے نیست که نفس
مدرک جمیع معقولات ست و نیز حاوی بملکات علمیه و عملیه است اگرچه واسطه تحصیل جسم باشد
پس اگر نفس شخص عالمے و فاضلے وقت مردن در بدن شخص جاہلے منتقل بشود البته لازم
آید که شخص جاہل مذکور بایدا اقرار کند بجمیع آنچه نفس عالم آنرا دانسته بود و ہرگز چنین نیست پس
تناسخ باطل است سوم در اکثر ازمنه موت خلایق اکثر واقع میشود و مثلاً در جنگ و ہوا و
روی چون وبا و طاعون وغیره مشاہده میشود که بسیار مردم در آن واحد بمیرند و در ہمان آن
واحد ہمان قدر مردم دیگر پیدا و مستعد فیضان نمیشوند پس باین جہت نیز تناسخ باطل است
چہارم ہرگاه اہل تناسخ چنان گویند که اگر بکر در زمین مشرق بمیرد و عمرو در زمین مغرب فرزند
نے شد گویا ہمان روح بکر در بدن عمرو منتقل شده است عند العقلا بعقل سلیم و طبع مستقیم جائے
مضحکه باشد لکن بفرض تسلیم کلام درآنست که ہرگاه بسبب ناخوشی طاعون و وبا و اتلاف
ہزارہا نفوس در یک یک ساعت میشود پس پیدا است که علاوه از آنچه در تمام دنیا ہمیشه ہر یوم و ہر
ساعت عادةً مخلوق پیدا میشود بقدر تعداد این ہزارہا نفوس فوت شده در ہمان یک یک ساعت
پیدا شده بروند بنابراین نیز تناسخ باطل محض است پنجم بعض متالّہین حکما فرموده اند نفس
صورت نوعیه بدن ہست و تشخیص شخص بصورت وے میشود چنانچه ماده بر سبیل ابہام در قوام
شخص معتبر است اینست که تبدلات و تغیرات و تحللات کثیره در بدن موجب تبدل شخص نمیشود
چنانکه حالت رضاعت طفل چون حالت جوانی و حالت جوانی چون حالت پیری نمیباشد و حال آنکه
این شخص پیر ہمان جوانست که آنجوان را در حالت طفولیت و رضاعت دیده بودی پس فرقے
نیست میان تجرد و صورت نوعیه و میان ماده انسان و غیر انسان اگرچه قایم بماده است
اما جوہر است نه عرض و اگر عرضے بود البته تبدل موضوع موجب تبدل نفس شدے اما
تبدل ماده موجب تبدل صورت نوعیه جوہرئے باشد پس تا وقتیکه صورت نوعیه شخصیه باقیست
البته حقیقت شخص باقی و برقرار است ہرچند ماده متبدل شود پس بنابراین اگر نفس

عمر مثلاً که صورت نوعیه عمر است منتقل شود ببدن بکر یا ببدن سگ یا ببدن سنگ لازم میآید که عمر بعینه بکر یا سگ یا سنگ باشد وبطلان آن پر ظاهر است و تا اینجا بود ابطال تناسخ بادلهٔ قاهرهٔ عقلیه که مشترک اند میانه جمیع عقلا خواه اهل اسلام باشند یا نه **اشکال** اگر این ادلهٔ عقلیه مشترک میانه عقلا باشند پس حکیم افلاطون وامثال وے از حکما که استاذ الاساتذه و در هر علم وکمال سررشته تمام داشتند چرا که قایل تناسخ بوده اند استقبال چنین حکما کملاً بالاستقلال استدلال صحت تناسخ است **جواب** مگر شما مقلد افلاطون هستید که استدلال را گذاشته کم در حلقه تقلید قدم گذاشتید و چون وے را در این مطلب موافق دیدید با فلاطون الٰهی ملقب ساختید واز عقلاء وحکما تسلیم نمودید وحال آنکه خبر از دیگر اعتقادات وے ندارید که بسیارے اعتقادات او با شما فرقه آدمیه و خود مخالف است **اگر** ازآن عقاید وے اطلاع بهم رسانید یقیناً احمق الحمقا واسفه السفها بگوئید **علاوه** بران وے نیز چون یکے از شما است وتا وقتیکه اطلاع از دیگر عقاید وے ندارید اگر نزد خود شما از عقلا وکملا حکما باشد حجة نیست البته **اگر عقلا** که قایل بر ابطال تناسخ اند وے را با وجود اطلاع بر چنین عقاید وے از عقلا تسلیم میکردند میتوانست بوجه حجة قرار گیرد اذ لیس فلیس **اما بطلان تناسخ از قرآن مجید** آیه شریفه سورهٔ ابراهیم یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیٰوة الدنیا وفی الاخرة **ونیز** آیه شریفه ونحشرهم یوم القیٰمة اعمی **ونیز** آیه شریفه حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قایلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون خلاصه چون یکے از مکلفین را موت بیاید گوید خداوندا برگردان مرا طرف دنیا شاید عمل خوب کنم که تلافی اعمال سابقه من گردد در جواب فرماید این کلمه ایست که آن شخص نادم گوینده آنست یعنی سخن سزاوار پذیرفتن نیست واز عقب این اموات برزخ است تا یومیکه مبعوث گردند **پس** در اینجا علاوه از اثبات اکوان ثلاثه بعضے از امور دیگر نیز واضح میشوند یکے رسیدن موت بهر ذی حیٰوة دیگر خواهش در عود گردیدن خود در دار الاعمال برائے اعمال صالحه **واما** اکوان ثلاثه **اول** اثبات عالم دنیوی که دار الاعمال والامتحان والتکلیف باشد **دوم** اثبات عالم برزخ که ما بین عالم دنیوی وعالم

دفع شبهه افلاطون در تناسخ

اخروی است **سوم** عالم آخرة که جهان یوم البعث والحشر والجزاء است **پس ثابت** شد
که خلاصه آنست که در عالم برزخ و عالم آخرة که هر دو غیر عالم دنیا اند جمیع مردم در ابدان خود زنده
خواهند شد و این تناسخ نیست **زیراکه** گذشت تناسخ انتقال نفس است پس از مفارقت از بدن
اول در بدن ثانی در همین عالم دنیوی و از **قران** عالم برزخ و عالم آخرة که هر دو غیر از عالم
دنیوی اند ثابت است **پس تناسخ** در اسلام نیابا شد **امّا بطلان تناسخ** از
سنت پس نیز احادیث و اخبار متواتره مسلمه متفقه اکثر فرق اہل اسلام از حضرت رسول صلعم و
ائمه اطہار علیہم السّلام وارد اند چون **روایت** است که حضرت صادق آل محمد علیہم السّلم
فرموده است انّما نخوف علیکم البرزخ و امّا اذا کان یوم القیمة والامر الینا نحن
اولی بالشفاعه **پس** از این حدیث ثبوت اکوان ثلاثه گردید **زیراکه** خطاب آنجناب علیہ السّلم
برای محبان است که میفرمایند بیشتر سم بر شما این خطاب در عالم دنیویست **لکن** زمانهٔ خوف
مدتیست که محبان آنجناب در عالم برزخ میمانند و این عالم **برزخ** غیر از عالم دنیویست
که آنجا اطلاع این خوف ایشان را داده شده است **و نیز** غیر از عالم آخرة و قیمة است زیراکه
در آن عالم آخرة امر شفاعة بدست ایشان علیہم السّلام خواهد بود و هر کسے از خلص مومنین و مخلصین
و محبین بشفاعة ایشان علیہم السّلام از هر قسم خوف نجاة خواهند یافت **پس علانیه** از این حدیث
و نیز از بسیاری احادیث دیگر اکوان ثلاثه ثابت باشند پس **تناسخ** باطل است زیراکه تعریف تناسخ
بر حشر برزخ و حشر قیمة صادق نیاید چنانچه گذشت **و امّا بطلان** تناسخ از اجماع
پس نیز ثابت است پس باید دانست که **اجماع** اہل سنت و جماعت بسیار آسان است که اگر
چند نفر معدودے ولو فاسق و فاجر و احمق باشند بر یک مطلبے اگرچه بعدم رضا اجماع کنند
آنرا اجماع گویند چنانچه بر **خلافت** ابوبکر چند نفر معدودے برضا بیعت کردند و صاحب
روضة الاحباب مینویسد که سعد هرگز بر بیعت ابوبکر راضی نبود آخر الامر بسبیل اکراه
از سعد بیعت شاوند انتهی خلاصه اینست اجماع اہل سنت بر خلاف فرقهٔ ناجیه امامیه
است که خود ایشان تا معصوم که از جمیع اقسام خلل و زلل و غیرها پاک و پاکیزه است شامل نباشد
اجماع محقق نگردد و بر **اکوان ثلاثه** از جمیع امت مستنداً الی الکتاب والسنة اجماع

ادلۂ نقلیہ بر ابطال تناسخ

بهردو معنی قایم و ثابت است پس چون بادلهٔ اربعه یعنی برهان قاطع که عقل و کتاب الله که قرآن و سنت که احادیث و اخبار و اجماع باشد اثبات اکوان ثلاثه و بطلان تناسخ بوضوح رسید صحاح احادیث و اخبار که شعر بلکه مثبت تناسخ در کتب اهل اسلام وارد اند چه معنی دارند جواب بدانکه قاعده آنست که اگر آیت یا حدیث مخالف عقل بشود پس اگر صحیحة الاسناد باشد و نیز تاویل آن ممکن باشد مطابق عقل تاویل آن واجب است و اگر نه تاویل آن براسخین فی العلم من المعصومین المطهرین تحویل خواهد شد پس تاویل حدیث شریف ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف و نیز حدیث دیگر خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام یعنی ارواح فوج در فوج بودند پس هر کس که از انها تعارف کرد پس بجهت آن الفت دارند و هر که تنفر کرد تنفر دارند و خدا آفرید ارواح را پیش از ابدان دو هزار سال این دو حدیث و امثال این احادیث هرگز بر تناسخ دلالت نمیکنند لکن دلالت میکنند بر انکه ارواح تقدم بر ابدان دارند علما سه قسم توجیه و تاویل آنها کرده اند اول مراد از حدیث اول تمثیل تنافر و تناسب ارواح است که مبنی بر قرب و بعد امزجه ابدان باشد و از حدیث ثانی تقدیم ارواحی باشد که مال حال نفوس ناطقه بعد استکمال آنها اتصال بآن ارواح باشد که بلسان حکما نفوس فلکیه و عقول مجرده باشند و بلسان شریعة مطهره ملائکه باشند و از همین قسم است حدیث اول ما خلق الله روحی دوم شیخنا الرشید و المولی السعید الشیخ المفید علیه الرحمه میفرماید مراد از اینچنین احادیث ایجاد و تقدیر ارواح قبل از ایجاد اجساد در علم الهی باشد و بعد از ان اجساد را مع الارواح اختراع فرموده سوم بعضی فضلا فرموده اند تقدم ارواح و تناسب انها اشباح بنی آدم است که قبل از تکوین اجساد عنصری شبح هر فرد عنصری را آفریده است چنانچه در دعا ظهر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح حضرت صادق آل محمد علیهم السلام تفسیر فرموده است اشکال آیه شریفه نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها دلالت صریحه بر ثبوت نسخ دارد جواب این آیه شریفه در حال اهل جهنم وارد شده است که بعد از سوختن جلود آنها جلود جدیده ایشان خواهد پیدا شد اشکال آیه

در ادله نقلیه بر بطلان تناسخ

ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم نیز دلیل بر ثبوت تناسخ است جواب چگونه تناسخ ازین آیه شریفه ثابت میتواند شد تناسخ معنی دیگر دارد و این آیه دلیل و نص جلی است بر حشر انسانی بر صور خود شان پس آیه یا حدیث که بظاهر دلیل تناسخ باشد چونکه مخالف عقل است تاویل آن بمعنی دیگر میشود

اصل بیان تحقیق جنت و جهنم است بدانکه جنت عبارت است از دار ثواب که اهل ایمان و اهل طاعت را بعوض و اجر آن بحسب زیادتی و کمی مدارج در جنت داخل میشوند و جهنم عبارت است از دار عقاب که کفار و عصاة را بعوض آن بحسب زیادتی و کمی مدارج در آن داخل کرده میشود و این هر دو یعنی جنت و جهنم طبقاتی دارند و در هر طبقه از آن جنت اقسام نعمات و در هر طبقه جهنم اقسام عذاب حق تعالی مقرر فرموده که هر کسی حسب استحقاق در طبقات آنها داخل خواهد شد پس بدانکه در وجود جنت و جهنم امت را اختلافست نزد فرقهٔ معتزله و نزد فرقهٔ دهریه اینوقت جنت و جهنم مخلوق نشده است البته چون قیامت قایم شود در همان آن حق تعالی جنت و جهنم را آفریند بچند دلیل **اول** بجهت آنکه ضرورت جنت و جهنم در قیامت برای جزا و سزا است پس اینوقت وجود آنها بیفائده و عبث است **جواب** وجود دار الجزاء والسزاء در اینوقت موجب تقریب عباد بطاعت و باعث تبعید ایشان از معصیت است پس عین لطف است و **لطف** بر خدا در هر وقت واجب است پس وجود جنت و جهنم واجب است **دوم** اگر جنت و جهنم اینوقت موجود باشند بموجب کل من علیها فان و کل شیء هالک الا وجهه در وقت معهود این هر دو نیز هلاک میشوند و حال آنکه بموجب آیه شریفه اکلها دائم جنت و جهنم دائم میباشند **جواب** تاویل آیات بچند وجه میشود **اول** هر چه ممکن است لابد بجز ذات امکانی فانی و هالک است **دوم** مراد از فنا هلاک شیء است که بعد از تفریق اجزاء قابل انتفاع نیست و نزد اکثر **اشاعره** و فرقه ناجیه امامیه و بعض فرق دیگر جنت و جهنم الآن موجود اند پس میان قایلین بوجود نیز اختلاف است نزد صوفیه جنت و جهنم خیالی و عقلی است نزد **اشاعره** و بعض معتزله و بعض جماعت مختلطه روحانی و جسمانی است نزد اکثر **حکما** روحانی است و نزد اکثر ملیین جسمانی است **واما** اثبات وجود آنها بقرآن و سنت متواتره میباشد **اما قرآن** قوله تعالی واذ قلنا یا آدم اسکن

در بیان جنت و جهنم است

انت وزوجک الجنة وکلا منها الخ یعنی وقتیکه گفتیم آدم وزوجهٔ وے حضرت حوا را ساکن جنت بشوید وامر بخوردن ماکولات فرمودیم آخر از آن جنت آنہا را بیرون آوردیم **اشکال** این جنت آخرة نبود زیرا که بنص قرآن واجماع ثابت است کسی که داخل جنت بشود ہرگز از آن بیرون آورده نمیشود **جواب** البته ہمچنین است مگر این مطلب مشروط بعد قیام قیامت است نه قبل از آن چنانچه اجماع براین ناطق است و اگرنه رسول آخر الزمان صلعم در شب معراج و جبرئیل از جنت بیرون نمے شدند و نیز در حق جنت فرموده است اعدت للمتقین و در حق جهنم فرموده است اعدت للکافرین و برزت الجحیم للغاوین معدوم معدود نمے شود پس وجود آنہا بصیغهٔ ماضی اعدت و برزت باشد بتاکید اکید ثابت شد **اما سنت متواتره** قضیهٔ معراج حضرت رسول صلعم است که آنحضرت در آن شب ہر دو را بچشم خود مشاہده فرموده است واز فواکه آن نیز تناول کرده است **کما روی الصدوق** فی المعتبر عن ابی الصلت الهروی قال قلت للرضا علیه السلم یا ابن رسول الله اخبرنی عن الجنة و النار هل خلقتا الیوم قال نعم و ان رسول الله صلعم دخل الجنة و رای النار فی لیلة اسری به الی السماء **قلت** یقول جماعة انهما قدرتا الیوم و لم یخلقا بعد **قال** علیه السلم لیسوا منا و لسنا منهم من انکر خلق الجنة و النار کذب رسول الله و کذبنا و لیس له نصیب من ولایتنا و یخلد فی جهنم خلاصه آنست که ابو صلت میگوید عرض کردم بحضرت رضا علیه السلم خبر ده مرا از جنت و جهنم آیا اینوقت مخلوق شده اند یا نه حضرت علیه السلم فرمود آرے حضرت رسول صلعم شب معراج داخل شده است در جنت و دیده است جهنم را گفتم جماعتے میگوید در آن یوم مقدر شده اند لکن مخلوق نشده اند حضرت علیه السلم فرمود نیست از ما و نیستیم ما از وے کسیکه منکر خلقت جنت و جهنم باشد وے تکذیب حضرت رسول صلعم کرده است و ما تکذیب وے کردیم و ہرگز از ولایت ما ویرا بهره و نصیبے نمیرسد و وے در جهنم داخل میشود لقوله تعالی هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن **و ایضا قال** رسول الله صلعم لما اسری بی الی السماء لزم جبرئیل بیدی و ادخلنی الجنة و اعطانی من رطبها فاکلته فصار نطفة فی صلبی فلما

در تحقیق جنت و جهنم مخلوق‌اند

نزلت الی الارض واقعت خدیجه فحملت بفاطمه علیها السلام ففاطمة فی الحسن و کرایم الصفات والاخلاق حوریة وفی الظاهر انسیة اذا اشتقت لی رایحة الجنة شممت بنتی فاطمه علیها السلام خلاصه حضرت رسولؐ فرمود در شب معراج جبرئیل دست مرا گرفته داخل جنت کرد و از رطب جنت بمن داد و من آن رطب را خوردم و آن رطب نطفه شد در صلب من پس چون من از معراج برگشتم همان نطفه که از رطب جنت شده بود در رحم حضرت خدیجه جا گرفت و فاطمه علیها السلم را زائید اینست که فاطمهؑ در حسن صفات و اخلاق حوریه جنت بود و در ظاهر انسیه بود و قتیکه مشتاق میشدم شمیدن رایحه جنت بوے میکردم حضرت فاطمه علیها السلم را پس چون وجود جنت و جهنم ثابت شد گوئیم این هردو در کجا میباشند جواب گوئیم این هردو در همین عالم اند مگر جهنم تحت زمین هفتم است و جنت بالاے آسمان هفتگانه است امّا دلیل براین قول تعالی وفی السماء رزقکم وما توعدون در **بکور السافرة** ذیل این آیه شریفه مینویسد واخرج ابو الشیخ عن سفیان فی قوله تع وفی السماء رزقکم قال الخبیث وما توعدون قال الجنة خلاصه آنکه قول خداکه در قرآن مجید فرموده است در آسمان است رزق شما مراد از رزق باران است و چیزیکه بآن وعده کرده شدید آن جنة است وایضاً قوله تع عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی در **بکور السافرة** ذیل آیه شریفه آورده است اخرج ابو الشیخ فی العظمة و البیهقی من طریق الی الزهراء عن عبدالله بن سلام قال الجنة فی السماء السابعة العلیا والنار فی الارض السابعة السفلی یعنی جنت در آسمان هفتم علیا است و جهنم در زمین هفتم پست است **وبیهقی** در دلائل از عبدالله بن سلام آورده است الجنة فی السما والنار فی الارض **وابو نعیم** در تاریخ اصبهان از ابن عمر آورده است قال رسول الله ان جهنم محیطة بالدنیا وان الجنة من ورائها فلذلک کان الصراط طریقاً الی الجنة یعنی حضرت رسولؐ فرمود جهنم احاطه کرده است بتمام دنیا و ماسوا آن جنة است اینست که بجهت رفتن جنت صراط راه جنت قرار داده شده است در **خصال** از ابن عباسؓ روایت شده است دو نفر از یهود بخدمت حضرت امیر علیه السلم حاضر شدند و از چند مسئله سوال کردند۔

ثبوت جنت و جهنم در کجا است

منها این الجنة واین النار قال علیه السلام الجنة فی السماء وجهنم فی الارض منها ما السبعة قال علیه السلام سبعة ابواب جهنم منها وما الثمانیة قال علیه السلام الثمانیة ابواب الجنة یعنی سوال کردند جنة کجاست وجهنم در کجا حضرت فرمود جنة در آسمان است وجهنم در زمین پس سوال کردند هفت چیست حضرت فرمود هفت دروازهاے جنة اند پس سوال کردند هشت چیست حضرت فرمود هشت دروازهاے جنت اند وغیر ازین احادیث بسیار واخبار بیشمار اخیار ابرار از رسول مختار وائمه اطهار در مسانید خود باسانید معتبره آورده اند پس جنة بر آسمان وجهنم بر زمین بالقطع والیقین ثابت است اشکال این جنة در آسمان وجهنم در زمین چگونه میگنجد زیرا که حق تعالی فرموده است عرضها السموات والارض یعنی عرض آن چون عرض آسمانها وزمین است پس با این بزرگی چگونه میتواند در آن گنجید جواب داده شده است که جنت بالاے آسمان هفتم است چنانچه در احادیث سابقه گذشت وسقف جنة عرش اعلی است که وسعت آن زیاده است از آنچه ذکر شود در ملدو السافره روایت شده است که هرقل رسول ملک روم سوال کرد بحضرت رسول ص انک تدعوا الی جنة عرضها السموات والارض فاین النار یعنی میخوانی مردم را بطرف جنة که عرض آن چون عرض آسمانها وزمین باشد پس جهنم در کجا است قال صلعم سبحان الله اذا جاء النهار این اللیل یعنی حضرت رسول صلعم در جواب ویرا فرمود اے هرقل سبحان الله وقتیکه روز میشود شب کجا میماند توضیح الحق کلام الملوک ملوک الکلام آنحضرت صلعم روحی له الفداء چه جواب خوبے جامع ومانع فرموده است باینمعنی که نهار ولیل مقابل وضد یکدیگر اند وقتیکه در جهت علو روز میشود ودر جهت سفل که زیر زمین باشد شب میشود همچنین جنة وجهنم بالمقابل اند وقتیکه وجود جنت در جهت علو که فوق آسمان هفتم باشد ثابت شد بالمقابل آن در جهت سفل که زیر زمین باشد وجود جهنم معلوم گردید تنبیه چون بالمجد درین بحث نمودیم خواستیم که قدرے از اوصاف جنت نیز درینجا بیان نموده باشیم پس باید اعتقاد کرد باینکه جنت دار البقاء والسلامة والنعمة والرحمة است نیست در آن موت و پیری ونابینائی والم وغم وهم ومرض وآفت وجع

جنت در آسمان وجهنم در زمین است

و فقر و فاقه و حاجت و فتور و در آنست چیزیکه خواهش کنند بآن نفوس و لذت برند از آن عیون و آنست دار الخلود که خارج نمیشوند از آن ابدا و آنست منزل ابرار و مقام اخیار نیست در آن بغض و حسد و عداوة و مراء و جدال و نخواهد بود اهل جنت را بول و غایط و کثافت و نجاست و خباثت و بد خلقی و تکبر و خود پسندی و صداع و حیض و نفاس و استحاضه و ولادة و نخواهد بود روشنی جنت از شمس و قمر و نجوم بلکه لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا بل لم تنزل مثل ما بین الفجر و الشمس همیشه وقت جنة چون وقت بین الطلوعین خواهد بود و بهر قسمے از شراب طهور و لحوم طیور و اقسام فواکه و حور العین اشتها میکند بهمان وقت از دست حور و ولدان و غلمان تناول خواهد کرد لقوله تعـ علی سرر موضونة متکئین علیها متقابلین یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین لا یصدعون عنها و لا ینزفون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما **اشکال** اگرچه در بحث امامة در معاجز ائمه علیهم السلام گذشت بجهة محل ذکر قدر مطلوب کنیم که علی ابن ابراهیم روایتے آورده است که نصرانی از جملهٔ بزرگان اهل شام از حضرت امام همام ابو جعفر علیه السلام چند سوال کرد منها اهل الجنة یاکلون الطعام و لا یخرج منهم شیٔ هل لهم مثل فی الدنیا یعنی اهل جنة در جنت از هر قسم اطعمه و اشربه میخورند و خارج نمیشود از آنها بول و غایط و خون و منی چنانچه گذشت آیا در دنیا نظیرے از برائے آنست **جواب** قال علیه السلام بعی له الفداء مثلهم مثل الجنین یاکل فی بطن امه مما تاکل امه و لا یغوط یعنی مثال اینها در دنیا چون جنین است که در شکم میخورد چیزے را که میخورد مادر وے لکن بول و غایط نمیکند **اشکال** شخصے که در دنیا دو زن داشت و آنها بهمه اهل جنة شوند معامله چگونه خواهد شد خاصه در صورتیکه مختلفة الدرجات باشند **جواب** بدانکه بمفاد روایت متفقه قال النبی صلعم کل

در اوصاف جنت گوید

نسب وسبب ینقطع یوم القیمۃ غیر نسبی وسببی یوم القیمۃ پیچ زنے زوجۂ کسے و ہیچ
شخصے زوج کسے نخواہد بود مگر سلسلۂ نسب وحسب وسبب ائمہ اطہار علیہم السلام باقی وبرقرار
است زیراکہ از معصوم بجز معصوم باحدے از غیر معصوم رشتہ جدیدہ نمیتواند شد واما
از غیر معصوم اگر کسے در دنیا چہار زن ہم داشتہ باشد در آخرۃ سبب ونسب باقی نماند باید
عقد جدید کنند پس چون عقد جدید واقع شود اگر متنازل الدرجات باشند زیارت آنہا
وملاقات ومباشرۃ باہم یا در غیر این دو درجہ خواہد شد یا عالی بدرجہ دنی آمدہ ملاقی شدہ
بدرجہ عالیہ خود ہمیشہ رجوع کردہ باشد وہمین مضمون در احادیث نیز وارد شدہ است
چنانچہ عیاشی در ذیل آیہ شریفہ ومن دونہما جنتان کہ سائلے عرض کرد دو مومن
یکے زن ودیگرے مرد کہ در جنت اعلےٰ وادنےٰ درجہ داخل باشند باہم چگونہ ملاقی خواہند
شد حضرت صادق علیہ السلام آنچہ در جواب فرمود خلاصہ ترجمہ آن چنانست کہ آن ہا
در بین الدرجتین بجائے معین یا صاحب درجۂ اعلےٰ در درجہ ادنےٰ آمدہ باہم ملاقی شدہ
بدرجۂ عالیۂ خود مراجعت خواہد کرد ودر خبر دیگر وارد است سئلہ رجل ان مومنا
یکون لہ زوجۃ مومنۃ اذا ماتا ودخلا الجنۃ ہل یتزاوجان فیہا قال
علیہ السلام اذا کان الزوج افضل یخیرہ ان اختارہا تکون من زوجاتہ و
اذا کانت الزوجۃ افضل یخیرہا اللہ تم ان اختارتہ تکون زوجۃ لہ والا فلا
خلاصہ آنکہ مرد مومن وزن مومنہ ہر دو اگر داخل جنت شدند آیا آنہا باہم دیگر عقد زوجیت
میتوانند کرد یا نہ حضرت صادق علیہ السلام فرمود اگر زوج افضل اعلےٰ در مرتبہ ودرجہ
باشد اختیار بوے دادہ خواہد شد واگر زن افضل اعلےٰ در مرتبہ ودرجہ باشد پس مخیر
خواہد شد تا ویرا بزوجیت خود بگیرد والا فلا تبصرہ بنا برین اخبار ثابت شد کہ تجدید
عقود ایشان خواہد شد سبب ونسب بمحض موت از میان غیر معصومین منقطع مے شود
عقد خوان کدام شخص خواہد بود جواب البتہ در بعض اخبار وارد شدہ است
کہ عقد خوان ومزوجین اہل جنت حضرات ائمہ طاہرین صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین خواہند
بود واللہ اعلم اما زنیکہ دو شوہر در دنیا یکے بعد دیگرے کردہ باشد پس یوم

قیمت اگر هر سه از اهل جنت باشند عطا میشود زن مذکور شوهر اول را و بعضی گویند بشوهر ثانی داده خواهد شد لکن در احادیث معتبره وارد شده است که ازین دو شوهر هر کدام که حسن خلقش بیشتر باشد وے را عطا میشود چنانچه صدوق علیه الرحمه از حضرت کاظم علیه السلام روایت آورده است عن ام سلمة سألت رسول الله صلعم ان المرءة اذا تزوجت بزوجین وکلهم دخلوا الجنة تکون هی زوجة لای منهما قال صلعم یا امّ سلمة تعطی لاحسنهما خلقا یا ام سلمة ذهب حسن الخلق بخیر الدنیا والاخرة وزیاده تفصیل این مسئله اگر مطلوب باشد پس حقیر فقیر این مسئله را مع چار مسئله معضله دیگر در رساله انوار که مطبوع هم شده مفصل و مشرح نوشته هست اگر خواهید رجوع فرمائید

خاتمة البحث در کیفیت اعراف گوید

واعتقاد بآن واجب است زیرا که قرآن بر وجوه آن ناطق صادق است قوله تعم وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون ایضًا قوله تعم ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون و ایضًا قوله تعم وبینهما حجاب الخ پس خلاصه آنکه از آیات مذکوره اعراف واصحاب اعراف بالاتفاق ثابت شد لکن در تعریف آنها که اعراف چیست و اصحاب اعراف کیست بین المفسرین اختلاف است پس دو مسئله شدند مسئلهٔ اولی در اعراف است بعض حضرات گفته اند مراد از اعراف صراط است ثعلبی از ابن عباس آورده است ان الاعراف موضع عال علی الصراط یعنی اعراف مقامیست بالا و بلند از صراط ومجلسی علیه الرحمه ذکر فرموده است وفی احادیث کثیرة عن اهل البیت علیهم السلام انا نحن الاعراف نعرف کلا بسیماهم خلاصه آنکه اهل بیت طهارة و رسالة علیهم السلام فرموده اند ما اعراف هستیم که نیک و بد و دوست و دشمن اهل جنت و جهنم را از بیاض وجه خواهیم شناخت و بعضی گویند مراد از اعراف شرف سور است و بعضی گویند

در جنت حکم زنیکه در دنیا دو شوهر داشته

اعراف جبل احد است و نزد اکثر مفسرین و محدثین مراد از اعراف سور است چنانچه
علامهٔ مجلسی نیز فرموده است والمشهور ان الاعراف سور بین الجنة والنار
یعنی قول مشهور بین المتکلمین والمفسرین آنست که اعراف سور است که مابین جنة و جهنم حق تعالی
خلق فرموده است لقوله تعالی وبینهما حجاب و حجاب همین سور است که مابین پرده
یعنی جنت و جهنم حاجب گردیده است و قوله تعالی فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه
الرحمة وظاهره من قبله العذاب واما السنة المتواترة علی ما نقول
کثیرة چنانچه بیهقی و ابن جریر از طریق ابی طلحه و ابو الشیخ در تفسیر خود و ابن جریر
از طریق عبد الله بن الحرث از ابن عباس آورده اند قال الاعراف سور بین الجنة
والنار و هناد از مجاهد آورده است الاعراف سور بین الجنة والنار و
هناد بطریق مجاهد از ابن عباس آورده است الاعراف کعرف الدیك و قرطبی
گفته انچه از احادیث ثابت است که الاعراف سور بین الجنة.

مسئلهٔ ثانیه در بیان اصحاب اعراف گوید

و در آن نیز اختلاف بسیار واقع شده است چنانچه مفسرین و محدثین و متکلمین
بعض بعض اقوال آورده اند و هر کسے بتمسک احادیث مختلفة المضامین بقولے متمسک
است علامه مجلسی بعضے احادیث در تحقیقات خود جمع فرموده است و در بدور
السافرة نیز اکثر احادیث جمع اند و حجة الاسلام والد علام جناب الحاج المولوی
سید ابو القاسم الرضوی القمی در تفسیر خود موسوم به تفسیر لوامع التنزیل
ذیل تفسیر همین آیهٔ شریفه اعراف تحقیق جامع فرموده است لازالت شموس افاداته
طالعة و اقمار افاضاته ساطعة الخ و ما در اینجا دوازده قول مختلف درباره صاحبان
اعراف نقل میکنیم کما قال القرطبی حاصل الخلاف فی تفسیر اصحاب الاعراف
اثناء عشر قولاً الاول قوم استوت حسناتهم وسیئاتهم الثانی قوم صالحون
فقهاء الثالث انهم الشهداء الرابع فضلاء المومنین والشهداء فرغوا
من شغل انفسهم و تفرغوا لمطالعة احوال الناس الخامس قوم خرجوا

در بیان اصحاب اعراف گوید

للجهاد عصاة بغیر اذن ابائهم فتعادل عقوقهم واستشهادهم السادس
عدول القیمة الذین یشهدون علی الناس وهم من کل امة السابع
فسقة من الانبیاء الثامن قوم لهم صغایر لم تکفر عنهم بالالام والمصائب
فی الدنیا ولا کبائر لهم فوقفوا الینا لهم بالحبس ثم یقال صغائرهم التاسع
اصحاب الذنوب العظام من اهل القبلة والعاشر انهم اولاد الزناء
والحادی عشر انهم ملئکة موکلون بهذا السور یمیزون
الکافرین من المؤمنین قبل ادخالهم الجنة والنار الثانی عشر هم
العباس وجعفر وحمزة وعلی ابن ابی طالب علیهم السلام

اصل در بیان و تحقیق احوال محشر گوید

و بیان آن در چند توضیح مے شود **توضیح اول** در سوال و حسابست و مراد از آن
جمع متفرقات مقادیر است زیرا که از هر کسے امور نیک و بد نافعه وضاره متقربه
و مستبعده بظهور میرسند که فی الحقیقة کنه آنها را غیر از عالم الغیب والخفیه نمیداند
پس بعد از اجتماع این جمیع افعال و اعمال صادره از آنها را بانها اطلاع کردن
و اتمام حجة نمودن را حساب و سوال گویند و بر آن عقل و نقل ناطق صادق است
اما عقل پس بجهة آنست که حق تعالی فرموده است لئلا یکون للناس
علی الله حجة بعد الرسل بانزال کتب و ارسال رسل بر جمیع ناس در دنیا
اتمام حجة فرموده است پس چون یوم قیمة شود بسوال و حساب خلق در آید
تا که اثبات تمام این حجة و اظهار عدل خود و قطع اعذار مکلفین کرده **و اما نقل**
پس قرآن نیز بآن ناطق است قوله تعالی ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم یعنی بعد از مردن رجوع همه آنها بطرف ما و حساب آنها بر ما است۔
ایضاً قوله تعالی واما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا
یسیرا یعنی زود باشد که ایشان را حساب قلیلی یا آسانی کرده خواهد شد **ایضاً**
قوله تعالی فلنسئلن الذین ارسل الیهم فلنسئلن المرسلین یعنی بدرستیکه ما سوال

در تحقیق سوال و حساب گوید

بکنیم از کسانیکه رسول خود بطرف آنها فرستادیم و نیز سوال بکنیم مرسلین را **ایضاً** قوله تعـ
لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی چون یوم القیمة شود سوال کرده خواهد شد جمیع خلق
را از نعمت **ایضاً** قوله تعـ وقفوهم انهم مسئولون **ایضاً** قوله تعالی
ان السمع و البصر و الفؤاد کل ذلک عنه مسئولون یعنی چون محشر بپا شود
ایشان را وقفه داده شود تا آنکه ایشان را از اعمال و از مسئولات و از مبصرات
و از معتقدات سوال و حساب کرده شود **سوال** یوم قیمة حساب کننده کدام
شخص خواهد بود **جواب** روایات مختلفه وارد شده اند لکن صدوق ره در اعتقادات
خود میفرماید نحساب الانبیاء و الائمة یتولاه الله و یتولی کل نبی حساب اوصیا
و یتولی الاوصیاء حسنات الامم و الله تبارک و تعـ هو الشهید علی الانبیاء و هم
الشهداء علی الاوصیاء و الائمة شهداء علی الناس و ذلک قوله تعـ فکیف
اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا **توضیح ثانی**
چون حساب و سوال از عقل و نقل بثبوت رسید گوئیم جمیع اعضا را وقت حساب
بنطق در آیند لقوله تعـ یوم تشهد السنتهم و ارجلهم بما کانوا یعملون **ایضاً**
قوله تعـ یشهد سمعهم و ابصارهم و جلودهم یعنی حق سبحانه جل شانه یوم قیمت
دستها و پایها و گوشها و چشمها و زبانها و پوستها ایشان را بنطق میآورد و در آنها
کلام را میآفریند پس هر عضوی بر کرده خود شهادت خواهد داد **توضیح ثالث**
در بیان نامه اعمال و حقیقت آن چنانست که چون یوم قیمت شود و مردم منتشر شوند
صحف اعمال ایشان یمین و یسار و عقب سر کرده میشوند و از گردن ایشان یوم القیمة
صحایف و طوقها اعمال بر آورده میشوند لقوله تعـ و اذا الصحف نشرت و لقوله
تعـ و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا

توضیح رابع در بیان حقیقت صراط است

و در حقیقت صراط اختلاف است **بعضی** گویند ادله و اصح بر معرفت است **بعضی**
گویند مراد از صراط محض اعمال حسنه است و سوال مواخذه بر انکار عبور و مرور بر آن

در تحقیق سوال و حساب گوید

سیباشد بعضے گویند صراط محض عبادات و طاعات چون صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة است
بعضے گویند صراط طریق جنة و نار است لقوله تعالیٰ فاهدوهم الیٰ صراط الجحیم لکن
محققین عدلیه گویند صراط دراصل بمعنی طریق است و در شریعت مطهره دو صراط اند
صراط دنیا و صراط آخرة اما صراط دنیا راهیست مستقیم موصل الی الله تعالیٰ و دران افراط
و تفریط نیست پس کسیکه در دنیا ازان میل بیمین یا بیسار کرد و از خط استوی منحرف شد پس
در دنیا و آخرة گمراه گردید این صراط دنیا طریقه شریعة محمدی و ولایت ائمه هدی علیهم السلم
است اینست مفاد آیه شریفه اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم کما
ان کلام المفید فی هذه المسئلة یفید قال الصّراط بمعنی الطریق و المنهج و لهذا
یسمّی ولایة امیرالمؤمنین و ذریته الطاهرین علیهم السلم صراطا و کما فی معانی
الاخبار وسئل ابوعبدالله عن الصراط قال علیه السلم هو السبیل الی
معرفة الله و الصّراط صراطان صراط الدنیا و صراط الاخرة صراط الدنیا
امام یجب طاعته مَن عرفه فی الدنیا و اتبعه مرّ علی صراط الاخرة و من لم یعرفه
فی الدنیا زل قدمه عن صراط الاخرة و یسقط فی جهنم خلاصه آنست که از
حضرت ابوعبدالله علیهم السلام از صراط سوال کرده شد حضرت علیه السلم فرمود صراط معرفت الٰهی
و طاعت رسالت پناهی را گویند و آن بر دو قسم است صراط دنیا و صراط آخرة صراط دنیا
امام زمان است که طاعت وے بر هر مکلف واجب عینی است پس کسیکه شناخت ویرا در دنیا
و اطاعت وے کرد البته از صراط آخرة خواهد گذشت و کسیکه نشناخت ویرا در دنیا میلغزد
قدم او از صراط آخرة و در جهنم خواهد افتاد و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام در تفسیر آیه صراط المستقیم چنان وارد شده است ان الصراط المستقیم فی
الدنیا ان لا یغلو فی ائمة الحق علیهم السلم و لا یقصر فی حق امامتهم الا یعنی صراط
مستقیم در دنیا آنست که غلو و افراط نکنند در حق ائمه برحق علیهم السلم و نه تقصیر کنند
در حق امامت آنها تشریح مراد ازین فرمایش حضرت آنست که مردم نسبت بائمه اطهار
خاصه نسبت بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم سه قسم اند یک طایفه درباره وے افراط

در تحقیق صراط دنیا و صراط آخرة

میکنند و آنحضرت را خدا قرار میدهند پس این طایفه غالیه کافر اند بالاجماع و طایفه دیگر بمقابل
آنها تفریط میکنند و آنحضرت را از اصل جای خود وحق خود پست می شمارند یعنی رابع الخلفا
میدانند و این طایفه نیز باجماع اهل ایمان از ایمان خارج اند و طایفه دیگر که شیعة
علی هم الفایزون باشند بمفاد خیر الامور اوسطها امر بین الامرین درباره علی
علیه السلم دانند و امر چنانست نه بدرجه خدائی قایل اند و نه بدرجه رابع الخلفا روا دانند
میانه این دو درجه درجه ایست که اول الخلفا بلا فصل بعد از رسول صلعم میدانند و آنها
برحق اند چنانچه بهمین مضمون احادیث بطریق خاصه و عامه وارد شده اند کما
فی المشکوة از احمد مرویست قال رسول الله صلعم یا علی فیك مثل من
عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة
التی لیست له ثم قال علی یهلك فی رجلان محب مفرط یفرطنی بما لیس فی
و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی فی الاخری محب غال و عدو قال
خلاصه آنست که حضرت رسول فرمود ای علی علیه السلام در تو شباهت حضرت عیسی
علیه السلم است یهود با آنحضرت از روی بغض و عداوت مادر گرامی مرتبت ویرا
بهتان کردند تا آنکه کردند و نصاری از روی فرط محبت بمنزلة خدائی رسانیدند۔
پس حضرت امیر علیه السلام فرمود در حالت من دو قسم مردم هلاک میشوند محب
مفرط که در مدارج افراط کنند و بخدای من قایل شوند و مبغض که از روی حسد و
عناد مرا از درجه خلافت عقب دارد و در روایت دیگر وارد شده است ان دو مرد
یکی دوست غلو کننده و دیگر دشمن در درجه قلیل دانند زمخشری در کشاف چه خوب
صراط علی علیه السلم را از آیات قرآن مجید استنباط کرده است که میفرماید هرگاه جمیع سر سوره
قرآن را جمع کنی و آنچه مکررات باشند حذف نمائی میشود صراط علی حق نمسکه یعنی صراط
علی ابن ابیطالب حق است تمسک میکنیم آنرا و میتواند که اشاره باشد بطرف آنکه صراط
علی حق نمسکه چهارده حرف اند یعنی چهارده معصوم علیهم السلم را که برحق اند تمسک باید کرد
تا صراط مرتضے علی بدست آید زیرا که اگر علی را بگیرد و باقی حضرات را ترک کند وی متمسک صراط

در تحقیق صراط علی حق نمسکه

علی نباشد خلاصه بحث طول کشید آنچه در تفسیر صراط المستقیم حضرت فرموده است اشاره
بهمین طرف است یعنی در دنیا بر صراط مستقیم کسانی هستند که در حق ائمه علیهم السلام نه غلو کنند
مانند محب مفرط که بدرجهٔ خدائی میپرستند و نه تفریط کنند مانند مبغض که در امامت ایشان
علیهم السلام تقصیر کرده رابع الخلفا میدانند پس آنها کسیکه ایشان علیهم السلام را بدرجهٔ میانه
که خلفاء برحق وجانشینهاء مطلق بلافصل میدانند آنها بر صراط مستقیم دنیا قائم
هستند **واما صراط آخرة** جسریست کشیده شده بر متن جهنم یکطرف آن برابر
جنت وطرف دیگر آن در میدان محشر خواهد بود از شمشیر تیزتر **و** از موی باریکتر **و** از
آتش گرم تر کما ورد فی الروایات المختبرة المستندة للخاصة والعامة انه من
الشعر ادق ومن السیف احد ومن النار احر **وخلص** المومنین بجمعه
فی کمال السهولة کالبرق اللامع ومنهم من یعبره بعسر لکنه ینجو وبعض منهم من
یسقط فی عقباتها فی النار بعضے چون برق **و** بعضے چون باد **و** بعضے چون اسپ
و بعضے بعسرة مگر نجاة خواهند یافت **و** بعضے در جهنم خواهند افتاد و بر وجود صراط قرآن
ناطق است بقوله تعـ وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا **وصراط**
آخرة طول وعرض وصعود ونزول هم دارد چنانچه بطرق اهل سنت **در مناقب** از
حضرت رسول صلعم آورده اند در تفسیر آیه شریفه فلا اقتحم العقبة ان علی الصراط عقبة
صعبة طولها ثلثة الف سنة الف سنة ینزلون والف سنة یمشون علی الشوک والحیات
والعقارب والف سنة یصعدون وانا اول من یقطع تلک العقبة والثانی
علی ابن ابی طالب علیهما السلام ولا یقطعها احد الا بشق الانفس الا محمد واهل
بیته علیهم السلام **واما بطریق امامیه** چنان وارد شده است که حضرت رسول صلعم
فرمود هزار سال بالای صراط رفتن وهزار سال مستوی رفتن وهزار سال پائین رفتن است
واین صراط آخرة پنجاه موقف دارد یوم قیمة پنجاه هزار سال برابر دنیا است **توقف**
هر موقفے یک هزار سال است که بر هر موقفے باید یک هزار سال بایستد وسوال کرده شود لقوله تعـ
وقفوهم انهم مسئولون چنانچه کلینی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام آورده است

در تحقیق صراط آخرة

انه قال حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی القیمة خمسین موقفا یقفون
علی کل موقف مثل الف سنة من سنین الدنیا کما قال الله عز وجل فی یوم
کان مقداره خمسین الف سنة پس هر موقفی یک عقبه است و عقبه اسم هر فریضه
ایست از اوامر و نواهی الهیه مثلاً عقبه رحم و عقبه امانت و عقبه صداقت و عقبه صلوة
و عقبه حج و عقبه زکوة و عقبه ولایة وغیره همچنین پنجاه عقبه اند خلاصه اگر از جمیع
عقبه فارغ بشود بسیاری مردم در عقبه ولایة علی و باقی ائمه علیهم السلم که سوال کرده شوند
ناری شوند و در جهنم که وصفش لا یموت فیها و لا یحیی است ابد الاباد خواهند سوخت
و آنهائیکه ولایت علی و باقی ائمه اطهار علیهم السلم را قبول دارند شیعیان علی علیه السلم
میباشند بفاد شیعة علی هم الفائزون و بمفاد یا علی انت و شیعتك فی الجنة
یدخلون فی الجنة مع الانبیاء والاوصیاء والصادقین والشهداء والصالحین
ثم ینتهون الی دار البقاء لیحیی حیوة لا یکون فیها موت ابدا انشاء الله تم
اللهم بحق نبینا الکریم واله اصحاب العزة والتکریم ثبت قدمی علی
صراط المستقیم ولا عدائهم الجحیم والحرمان عن النعیم انك انت الرحیم العظیم
سوال پس انهائیکه در جهنم میروند زنده ماندن آنها با احراق آتش اقولی خلاف
محسوسات وغیر معقول است جواب دوام حیات با دوام احتراق ممکن است و هر ممکن
در قدرت کامله خداوند است پس دوام حیات و ابقاء بدن و اعاده آن در حال احراق یا
بعد از آن جائز است سوال دراین پنجاه هزار سال قیمة همین آفتاب خواهد بود یا نه
جواب مسئله خلافی دارد نزد بعضی این آفتاب نخواهد بود بلکه مثل این آفتاب چیزی
دیگر خواهد بود لکن نزد اصحاب امامیه و نزد اکثر اهل ملل آنست که آفتاب تمام قیمة همین
آفتاب است که از سیر حرکت و تدویر توقف کند و مدت پنجاه هزار سال تا انفراغ خلایق همچنین خواهد بود
توضیح خامس در بیان میزان اعمال یوم قیامت گوید
و آن عبارتست از ما یعرف به مقادیر الاشیاء و در حقیقت میزان خلافی نیست اگرچه
در حقیقت آن اختلاف است چنانچه بیاید و آن از عقل و نقل ثابت است اما عقل پس بجا است

که فائده میزان ایصال حق بمستحق بقدر استحقاق ویست واین مطلب بتواتر ثابت است بنحویکه برحق بودن میزان وتوزین اجماع جمیع امت است اما نقل پس قرآن مجید ناطق صادق است لقوله تعالی فی (سورة الاعراف) والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون ولقوله تعالی فی (سورة المومنین) قریبا من هذه ولقوله تعالی فی الکافرین فی (سورة الکهف) فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ولقوله تعالی فی (سورة الانبیاء) ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین ولقوله تعالی فی (سورة القارعة) ثقل الموازین وخفتها وغیر از این آیات دیگر نیز وارد اند پس از روی خصوص نصوص حقیت ان ثابت است وانکار آن کفر است اما در حقیقت میزان نزد علمین اختلاف عظیم است آنچه غزالی در مضمون میفرماید خلاصه آن چنانست که میزان در اصل عبارة است از چیزیکه مقدار اشیاء بآن معلوم میشود اما برای او قالبهای مختلفه وصورتهای مشتبهه اند بعضی از آنها حسی چون بصر میزان الوان وسمع میزان اصوات وذائقه میزان طعوم وشم میزان ریح وامثال آنها میباشد وبعض آنها معقول است اما میزان اجرام واثقال ترازوی ذی کفتین ولسان است ومیزان مواقیت وارتفاعات اصطرلاب است ومیزان دوایر وقسی فرجار است ومیزان اعمده شاقول است ومیزان خطوط مسطر است ومیزان اشعار عروض است ومیزان علوم منطق است ومیزان کل عقل مستقیم است بعضی گویند مراد از میزان میزان معروفی است که لسانی دارد یکی از نور ودیگری از ظلمت در کفه نور میزان حسنات ودر کفه ظلمت میزان سیئات کرده خواهد شد پس هر کدامیکه ثقیل تر باشد حکم بآن کرده خواهد شد کما قالوا ینصب فی محشر القیمة میزان له لسان وکفتان یوزن به اعمال العباد خیرها وشرها وبعضی گویند اعمال اعراض اند صورت توزین آنها ندارند پس توزین ومیزان صحایف خواهد

شد کما نقل حسن البصریؒ فی کیفیة وزن الاعمال ان توزن صحایف الاعمال
و بهمین قسم میزان عبید ابن عمیر و صاحب بخاری و صاحب مسلم قایل هستند و خازن
درباب التنزیل میفرماید وقد توزن الاشخاص وهو مروی انه قال صلعم لیاتی
الرجل السمین فلا یزن عند الله قدر جناح بعوضة لان المراد لا مقدار
ولا حرمة له عند الله ای لا وزن جبلة ولحمه والصحیح ان صحائف
الاعمال او نفس الاعمال یتجسد وتوزن انتهی و بعضے گویند جواهر
اعمال بصورت حسنات وسیئات متصور و متشکل شده میزان کرده خواهند شد
کما نقل حسن البصریؒ ثانیهما ان یجعل فی کفة الحسنات جواهر بیض مشرقة
و فی کفة السیئات جواهر سود مظلمة و بعضے گویند نفوس کفار و مومنین
میزان کرده خواهند شد چنانچه نسفی در بحر الکلام و سیوطی در بدور السافرہ
فرماید فان قیل کیف توزن قلنا قال بعضهم یوزن العبد مع عمله و اقوال
دیگر در حقیقت میزان وارد شده اند مگر آنچه عبد الله عمر در حقیقت ماهیت
میزان روایت آورده است اینست قال صلعم یوتی رجل یوم القیمة له
بتسعة و تسعین سجلا کل سجل منها مد البصر فیها خطایاه و ذنوبه
فتوضع فی کفة المیزان ثم یخرج له قرطاس کانملة فیه شهادة
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلعم یوضع فی الاخرے فترجح
یعنی حضرت رسول صلعم فرموده از برائے آدمی در قیامت نود و نه طومار از
نامهائے عمل او آورده خواهند شد و هر طومارے بطول مد نظر میباشد و
در هر یکے خطایائے او ثبت مے باشند پس ازان یک کاغذے برابر بند
بالائے یک انگشت آورده خواهد شد و درآن دو شهادة کلمه توحید
و کلمه رسالت ثبت و ضبط است در کفه دیگر میزان گذاشته میشود و آن
کفه میزان ارجح و اثقل خواهد شد و همین را حدیث بطاقه گویند
وانرا ترمذی و احمد حنبل و اهل تفاسیر بزیادتی بعض بعض کلمات روایت کرده اند

در حقیقت میزان گوید

در تحقیق حدیث بطاقه و غیره

ان رسول الله صلعم قال ان الله تعالی سیخلص رجلا من امتی علی رؤس الخلایق یوم القیمة فینشر له تسعة وتسعین سجلا کل سجل مثل مد البصر ثم یقول له اتنکر من هذا شیئا اظلمتک کتبتی الحافظون فیقول لا یا رب فیقول افلک عذر فیقول لا یا رب فیقول له تعالی بلی ان لک عندنا حسنة فانه لا ظلم علیک الیوم فیخرج الله بطاقة اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلعم فیقول تعالی احضر وزنک فیقول یا رب ما هذه البطاقة مع هذه السجلات و ثقلت البطاقة مع هذه السجلات فیقال انه لا ظلم علیک فیوضع السجلات فی کفة والبطاقة فی کفة فطاشت السجلات و ثقلت البطاقة ولا یثقل مع اسم شیئ **وبطاقه** بکسر اول بمعنی رقیعه کوچک که نوشته درمیان عمامه و کلاه و جامه میگذارند و همین را نیز جمیع منهم ابن ماجه و ابن حبان و حاکم مع التصحیح و بیهقی و بغوی و سیوطی در **درمنثور** وغیرهم از ابن عمر وغیره روایت کرده اند تا اینجا بود ذکر اعتقاد و احتجاج کسانیکه بموازین حقیقی قایل اند ومیگویند که بمیزان حقیقی صحایف اعمال نیک وبد ویا اعمال متجسده حسنه وقبیحه را یا خود اشخاص ویا اشخاص مع اعمال شان را میزان کرده خواهد شد تا که اظهار عدل الهی وقطع اعذار خلق الله بشود ولکن بنابر اعتقاد و احتجاجات ایشان اشکالات کثیره وارد میآید **اشکال** این موازین آیا جمیع میزان است یا جمع موزون بنابر اول آیا میزان جمیع خلق واحد است یا برای هریکے از افراد جن و انس یک میزان خواهد بود یا برای هریکے از افراد جن وانس بحسب تعداد عقاید قلبی واعمال جوارحی میزانے علیحده علیحده خواهد بود **قول بمیزان** واحد برای جمیع اهل محشر یا برای هر فرد مکلف باستدلال خصوص بنصوص قرآنی باطل است قطعا چون آیه شریفه نضع الموازین و آیه شریفه فمن ثقلت موازینه و آیه شریفه من خفت موازینه از اینجا است که فخر الدین رازی و تبعه وے بلا جاری بتکثیر موازین قایل شده اند بقوله لا ظهر اثبات موازین فی یوم القیمة لا میزان ولعد الخ

در تحقیق تعدد میزان

بنا براین تمام میدان محشر از موازین مملو خواهد شد **جواب** اہل تقلید و اہل ظاہر و
حدیث و اکثر طوائف چون اشعریہ و حشویہ آنست کہ یفعل اللہ ما یشاء کیف یشاء
اما جواب جمع موازین از زجاج نقل کردہ اند **اول** آنکہ موازین جمع موزون
است نہ جمع میزان زیراکہ ہر یکے موزونات لسانی و قلبی و جوارحی بسیار اند **ثانی**
آنکہ اطلاق جمع بر واحد نزد اعراب جایز است چنانچہ میگویند خرج فلان الی مکۃ علی
البغال و حال آنکہ یک نفر راکب بغل واحد میشود نہ راکب بغال و نسفی در بحر الکلام و سیوطی
در بدور السافرہ میگویند فان قیل ذکر المیزان بلفظ الجمع **قلنا** لکل انسان
میزان علیحدۃ **اولان** الجمع یذکر و یراد بہ الواحد کقرائۃ فنادتہ الملائکۃ
وھو جبرئیل و یا ایھا الرسل کلوا من الطیبات **والمراد** بہ محمد صلعم **اشکال**
اشخاص بیوم قیامت یا معتقد و مقر بعدالت و حکمت حق سبحانہ و تعالی خواہند بود یا نخواہند
بود بنا بر اول ہمین قدر کافی است کہ حق سبحانہ جل شانہ از روے انصاف و عدل و علم و دانش
و حکمت بالغہ کاملہ خویش ہر کسے را بمقادیر ثواب و عقاب حکم خواہد فرمود زیراکہ ظلم و ستم
اقبح قبایح و افضح فضایح است بر عادل علیم و حکیم علی الاطلاق ہرگز جایز نیست و بنا بر
ثانی کہ معتقد و مقر بعدالت و حکمت وے عز اسمہ نباشند پس برجحان کفہ حسنات بر کفہ
سیئات یا بالعکس آن تصدیق نخواہند کرد زیراکہ ایشان از قدیم بر جواز قبیح و ظلم و جبر
بر حق سبحانہ و تعالی قایل بودند و عدالت و حکمت وے را قبول نداشتند چگونہ بر ترجیح یک کفہ
میزان بر کفہ دیگر کہ عین عدالت است تصدیق میتوانند کرد پس بنا بر این توزین بیفایدہ
خواہد بود **جواب** آنچہ حضرات فرمودہ اند خلاصہ چنانست کہ آنکہ در دنیا عدالت حق تعالی
را بنظر کاسد قبول نداشتند در آخرۃ آنہا حق سبحانہ را از جمیع اقسام ظلم و ستم و
قبح و قدح وجود و جبر بری و منزہ خواہند دانست پس فائدہ در توزین اعمال در میزان
قیامت ظہور ہمان رجحانیست کہ یک کفہ میزان را بر کفہ دیگر حاصل آید پس بحسب ثقل حسنات
از زیادہ فرح و سرور خواہد شد و بحسب ثقل سیئات اشتداد حزن و غم و ہجوم الم و حسرت خواہد
شد **سوال** این رجحان حسنہ و سیئہ چہ چیز و چگونہ خواہد شد **جواب** قال بعضہم تظہر

هناک نور فیرجح به الحسنات وظلمة فی رجحان السیئات لقولی ان رجحان کفه حسنات بظهور نورے و رجحان کفه سیئات بظهور ظلمتے خواهد بود **وقال اخرون** بل یظهر ثقل فی کفة الحسنة وتظهر خفة فی کفة السیئة و هذا هو الرجحان یعنی ثقلے در کفه حسنات و خفتے در کفه سیئات بظهور اید و رجحان را رجحان نامند **اشکال** دراین شکے نیست که بمفاد تعرف الاشیاء باضدادها ثقل کفه حسنات در صورت مقابله کفه سیئات ثابت میتواند شد **درا ینصورت** نسبت بمعصومین و مطهرین توزین مے شود یا نه اگر بشود در کفه ثانیه چه گذاشته خواهد شد زیرا که ایشان سیئات ندارند **جواب** بر دو وجه است **احدهما** بمفاد آیه شریفه فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین و آیات دیگر ثابت میشود که بجمیع مکلفین از معصومین و غیر معصومین یک قسم سوال و حساب و میزان خواهد شد پس طوایف که تجویز صدور صغایر بر انبیا میکنند نزد ایشان در کفه ثانیه که مقابل کفه حسنات است توزین صغایر ایشان کرده خواهد شد ولی بنقل حسنات ایشان علیهم السلم کفه صغایر ایشان اصلا وزنے نداشته خواهد بود وهذا لیس بشیء زیرا که بمفاد ان الحسنات یذهبن السیئات اگر حسنات ادنے مومنے اذهاب سیئات آنها مے نمایند پس چگونه سیئات صغایر انبیاء معصومین را حسنات آنها اذهاب نمیکنند و بآیه شریفه ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم چگونه با نبیاء معصومین مطهرین سیئات صغیره تکفیر نگردیدند علاوه بر آن مے گوئیم که انبیاء علیهم السلم باوجود انکه بر جمیع حسن و قبح و ثواب و عقاب بعلم قطعی بالضرورة اعلم جمیع علما اند و مستتر از زیر نظر ایشان میبا شند چگونه ترک فرایض و او امر الہی و عمل بمناهی مع علمهم بپا کردند و بفرض محال پس تا مرگ خود چگونه ترک توبه کردند **ثانیهما** طوایف که صدور معاصی صغایر و کبائر از انبیاء علیهم السلم در هر حال ممتنع و محال میدانند نزد ایشان توزین اعمال انبیاء مطهرین و اوصیاء معصومین علیهم السلام محض نظر باظهار عدل و انصاف حق سبحانه جل شانه برائے اہل محشر خواهد بود

پس میتوانند بگویند که در میزان اعمال ایشان علیهم السلام در کفه مقابل حسنات ترک بعض اولویات و مندوبات و ارتکاب مباحات خواهد بود که صدور انها از ایشان علیهم السلام جایز است و فقره حسنات الابرار سیئات المقربین گویا درباره ایشان علیهم السلام میباشد و در مصباح الشریعه درباره توبه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام از حضرت صادق علیه السلام آورده است واخر حدیث اینست فتوبة الانبیاء من اضطراب السر من تشویش البال من مرتبة القرب والوصال و توبة الاصفیاء والاوصیاء عن النفس بغیر ذکر الله و توبة اولیاء الله عن الخطورات المختلفة و توبة الخواص عن الاشتغال بغیر الله خلاصه آنست که توبه انبیاء علیهم السلام از اضطراب راس و تشویش بال است که از مرتبه قرب و وصال حضرت متعال حاصل شود و توبه اوصیاء و اصفیاء علیهم السلام از نفسی است که بغیر ذکر خدا گذرانیده باشند و توبه اولیاء الله از امور مختلفه است که در قلب شان خطور میکند و توبه خواص از اشتغال بطرف غیر خداوند متعال است پس از آنچه باید ایشان توبه کنند در مقابل کفه حسنات ایشان علیهم السلام میزان کرده خواهد شد لکن بالمقابل وزنے نداشته خواهند بود والله اعلم **اشکال** در کفه ثانیه میزان کفار و مشرکین چه خواهد بود زیرا که ایشان بجز کفر چیزے دیگر ندارند **جواب** در این میزه دو قول اند **اولهما** آنچه نسفی در بحر الکلام میگوید خلاصه آنست که هیچ کافر چیزے وانسے را در انیوم سوائے میزانے نے باشد لان الایمان لا یوزن الا بالضد و کفر الکافر لا یوزن لانه لیس لضد وهو الایمان حتے یوضع بمقابلته فی کف الاخر **ثانیهما** برائے اظهار عدل و قطع اعذار ایشان میزان خواهد شد **و در کفه** مقابل کفر مبرات غیر مشروطه بتقرب و معرفت و تصدیق **چون** توصل ارحام و احسان بمحتاجان و مظلومان و مداوات بر لیغان و عمیان و امنیت طرق و ساختن کاروانسرائے و جسر و حفر چاه وغیره بشرطیکه در دنیا مکافات آن بوے نرسیده باشد در کفه ثانیه میزان کرده خواهد شد و چونکه این مبرات بمقابل کفر هیچ وزن و ثقلے نداشته خواهند بود و قطعاً بنا را بدی محکوم خواهند شد چنانچه قرطبی و سیوطی در بدور السافره میفرماید قال القرطبی فانقیل اذا وزن عمل الکافر فما یقابله فی الکفة الاخرے **قلنا** ما کان منه من صلة الارحام

واعمال البر و نحو ذلک غیر ان الکفر اذ قابلها رجح علیها **واذ** اخصصنا ذلک بالمنافقین
کما ظهر لی وجه لا المنافق عمل اعمال الصالحة من صلوة و حج اظهار اللاسلام غیر قاصد بها
وجه الله فتوزن فیخفف المیزان **اشکال** بر فرض تسلیم که کفار و مشرکین مبرات غیر مشروط
بتصدیق و تقرب بوده باشند پس اگر ایشان را جزاء مبرات صحیحه داده نشود مخالفت صریح
بقرآن و برهان لازم می آید و آن ظلم صریح است بر خدای با این عدالت هرگز جایز نیست
پس ناچار بمقابل آن عوضی داشته خواهند بود و آن ثواب چگونه بایشان داده خواهد شد
زیرا که مجمع علیه جمیع انبیاء علیهم السلام است که بوی جنت بمشام کفار حرام است فضلا
عن وصولهم فیها **جواب** بمفاد آیه شریفه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره جمیع انواع کفار و مشرکین و منافقین بمقابل مبرات
غیر مشروط بتقرب شرعا و عقلا البته جزای و ثوابی دارند اما در جهنم مر آنها را جزئی
از عذاب نار تخفیف و تقلیل کرده خواهد شد و بهمین قول محقق نصیر الدین طوسی مع تبعه قایل میباشد

امّا قول ثانی در بیان حقیقة میزان اعمال است

و مراد از آن نه ترازو است مثل میزان دنیا که ذی عمود و دو کف و لسان داشته باشد
و همین مذهب اساطین محققین از عدلیه و امامیه و معتزله است اما اهل فرض حد امامت
که مشهور بفرقه ناجیه امامیه اند شیخ المشایخ شیخ المفید و علم الهدی سید مرتضی
و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و شیخ المشایخ ابو الفتوح رازی و محقق نصیر الملة والدین
و آیة الله علامه حلی و شیخ سقداد و بنی نوبخت و غیرهم قایل همین قسم میزان میباشند
و از فرقه اهل سنت و جماعت مجاهد و ضحاک و اعمش و بلخی و جمع کثیر دیگر از معتزله
و جبریه اند اما ثبوت آن عقلا و شرعا و لغة میباشد اما عقلا چنانست که بالقطع
والیقین اعمال اعراض اند و اعراض محتاج بسوی اجسام اند زیرا که فی نفسها قیام آنها
ممکن نیست پس اگر توزین آنها فی نفسها و حد ذاتها کرده شود ممتنع و محال است مگر آنکه مع الغیر
من اجسام الصحایف توزین کرده شوند در اینصورت که توزین صحایف باشد حجة عدل قاطع
و انصاف در عقول خصام ثابت نمیشود زیرا که ظاهر است در میزان توزین اعراض که فی نفسها

در تحقیق عدلیت میزان اعمال گوید

لا شئ اند متصور نمی تواند شد پس صحایف که اعمال نیستند توزین آنها حجة نمیباشد
اما لغة پس حمل وزن در لغة بر عدل و انصاف مستعمل است چنانچه میگویند کلام فلانی
یا شعر فلانی یا طبع فلانی موزون است شعر قد کنت قبل لقائکم ذا قوة ٭ عندی
لکل مخاصم میزانه یعنی برای هر مخاصم نزد من کلامی معادل کلام او است زیراکه
میگویند ان فلانا لا وزن له ای لا قدر له ولا حرمة ولا مقدار له موازین باثبات
آیه شریفه فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ای لا یکون لهم عندنا قدرا و اما
سمعا پس از قرآن مجید آیه شریفه عدل فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره اما حدیث چون یوتی یوم القیمة الرجل
العظیم الجثة السمین فلا یزن عند الله جناح بعوضة یعنی لا مقدار ولا عزة ولا
حرمة له مساوی پر پشه نزد حق سبحانه جل شانه نمی باشد و همین مضمون در حدیث آل
محمد صلعم از هشام بن حکم در احتجاج و نیز بحار جلد معاد مرویست که زندیقی از امام همام
صادق آل محمد صلعم سوال کرد اولیس توزن الاعمال قال ع لا ان الاعمال لیست باجسام
وانما هی صفة ما عملوا و انما یحتاج الی وزن الشئ من جهل عدد
الاشیاء ولا یعرف ثقلها وخفتها ان الله لا یخفی علیه شئ یعنی آیا وزن اعمال مخلوق
کرده نخواهد شد امام علیه السلم فرمودند زیراکه اعمال من باب الاعراض اند نه من باب
الاجسام و اعمال صفة عمل است و محتاج بوزن اشیاء کسی است که بمقدار و عدد اشیاء
جاهل و ثقل و خفت اشیا را نداند و از خداوند هیچ ذره مخفی نیست قال فما معنی المیزان
قال علیه السلم العدل قال فما معناه فی کتابه فمن ثقلت موازینه قال ع فمن
رجح عمله یعنی زندیق عرض کرد پس معنی ثقلت موازینه چه باشد امام علیه السلم فرمود ترجیح
عمل عامل است اقول چون زندیق اینجواب برهانی را بشنید گفت الله اعلم حیث
یجعل رسالته تنبیه باین ادله عقلیه و لغویه و سمعیه و عرفیه ثابت شد که این توزین
بمیزان فی الحقیقة در جمیع آیات موازین کنایه است از تقدیر و تعیین اعمال نیک و بد هر شخص
بعدل و انصاف حق سبحانه جل شانه و اگر نه صریحا ضیاع حقوق خلق بجهة کفه میزان لازم

میاید چه آنچه قلیل از اعمال صالحه باشد اگر جزاء و صله آن داده نشود ظلم و اضاعة حق قلیل لازم میاید بر حق تعالی محال و ممتنع است **تذکره** پس این طایفه نیز میانه خود اختلاف کرده اند در اینکه صاحب عدل در قیامت کدام شخص خواهد بود **نزد اکثر** موزن میزان خود حق سبحانه جلشانه است که یوم قیمة بذاته عدل و تقدیر اعمال جمیع بندگان خود خواهد فرمود و همین مقتضی کتاب خدا نیز میباشد **نزد بعضی** صاحب عدل و منصف حضرت جبرئیل امین خواهد بود **نزد بعضی** معادل و مقدر و منصف هر امت نبی و وصی آن امت خواهد بود **نزد بعضی** حضرت خاتم الانبیاء سلطان المرسلین و اوصیاء اثنی عشر آنحضرت علیهم السلام امین الله و صاحبان عدل و انصاف برای اعمال جمیع عباد در یوم المعاد خواهند بود و همین در احادیث عدیث اهل بیت نبوة نیز وارد شده است **چنانچه** در کتاب مستطاب کافی و در معانی الاخبار آورده اند که از قرآن ناطق حضرت امام صادق آل محمد علیهم السلام سوال کرده شد از آیه شریفه نضع الموازین القسط الیوم القیمة قال هم الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام و در **روایة** دیگر وارد شده است که فرمودند نحن موازین القسط در **معاد بحار** در آیه شریفه موازین فرموده است وفی غیر هذا الخبر هم الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام و **صدوق** المحدثین مطابق همین در رساله اعتقادیه خود فرموده است و ملا محسن فیض در تطبیق و توفیق این اخبار قول همین قول در **تفسیر صافی** میفرماید و **فخر الدین** رازی و تبعه‌اش چون نیشاپوری و خازن و خطیب و غیرهم در نقل این قول ثانی میفرمایند القول الثانی وهو قول مجاهد والضحاک والاعمش ان المراد من المیزان العدل والقضاء وکثیر من المتاخرین ذهبوا الی هذا القول **و قالوا** حمل لفظ الوزن علی هذا المعنی سائغ فی اللغة **والدلیل** دل علیه فوجب المصیر الیه **سوال** واحدی در تفسیر بسیط فرموده است که جمهور مفسرین آورده اند که کتاب حسنات که متضمن بر شهادة توحید و نبوة است در کفه حسنات وزن کرده خواهد شد بثقل آن رستگار خواهند شد و ترک کردن این خبر مشهور جائز نیست **جواب** عدلیه و از معتزله قاضی ابوبکر فرموده است هرگاه

عادل بودن ائمه علیهم السلام

براہین قاطعہ مانع از عمل بظاہر بشوند وثابت باشد فیجب حملہ علی انہ اتی بالشہادتین بحقہما من العبادات لانہ لو لم یصر بذالک لکان من اتی بالشہادتین یعلم ان المعاصی لا تضرہ فیصیر ذالک باغراء معصیۃ اللہ تعالی والاغراء علی اللہ تعالی لا یجوز **جواب** بدو وجہ گفتہ اند **احدہما** اغراء غیر معصوم بخطاب عینی وقتی حاصل مے شود کہ در دنیا باعیان اشخاص خواہ جمعاً بلفظ انتم ویا فرادیٰ بلفظ انت من المطلبین بالشہادتین فی القیمۃ میفرمود اذ لیس فلیس مخذلک این حالت شہادت در یوم العدل والجزاء واقع خواہد شد پس این اغراء در دنیا نمیشود **جواب ثانی** ان العقل یدل قطعا علی صحۃ ما دل علیہ ہذا الخبر وہو ان من یؤمن ویصدق بتوحیدہ تعالی ودینہ ورسالۃ الرسل وجمیع ما جاء بہ النبی صلعم ومات علیہ فہو واجب النجاۃ قطعا واین حالت نجاۃ عند الموت مکلف معلوم خواہد لقولہ تعالی اوفوا بعہدی اوف بعہدکم پس ہرگز اغراء عند الموت نمیشود **خاتمۃ البحث** چون حقیقت وحقیت وماہیت میزان ووازن وموزون بوضوح رسید میگوئیم کہ نزد طایفہ از اہل موازنہ مومن اصح والقل الحسنات واثماً واجب النجاۃ است وہر کس کہ از اہل سیئات از مشرکین وکفار است ناچار واجب الخلود در نار است زیرا کہ وے ثقلے از حسنات ندارد ودراین دو طایفہ بجہت آیہ شریفہ موازین کلامے نیست وکسانیکہ متساوی الحسنات والسیئات باشند بجہت تمانع علتین متضادین نہ مستحق نار است ونہ جنت پس این طایفہ یوم قیامۃ در اعراف کہ مراد از سور بہشت است خواہد بود زیرا کہ آنہا نہ مومن محض اند ونہ کافر مطلق ودر میزان اعمال یوم قیامۃ بالخصوص تحقیق جزئیات وکلیات انفراداً رسالہ مرتب ساختہ ہستم ومطبوع شدہ اگر زیادہ براین در بحث میزان تحقیق مطلوب باشد پس برسالہ شریفہ مذکورہ کہ موسوم است **بمیزان الاعمال** رجوع فرمایند **توضیح سادس در بیان ثواب وعقاب** است پس بدانکہ ثواب در اصل نفعیست برائے مستحق کہ مقارن اجلال وتعظیم باشد وعقاب در اصل ضرریست برائے مستحق مقارن باہانت

در تحقیق میزان اعمال کرده

چنانچہ علامہ حلی در شرح تجرید الاعتقاد میفرماید والثواب هو النفع المستحق
المقارن للتعظیم والاجلال والعقاب هو الضرر المقارن للاستحقاق
واین ثواب وعقاب مستحق در عوض تکالیف شرعیہ است کہ مومن وکافر در دنیا و
من اللہ تعالے با آن مکلف میباشند **ایا ایصال** ثواب وعقاب برحق تعالے واجب
است یا نہ **جواب** این مسئلہ نیز باجلہ خلافیست **بعض متکلمین** چون ابو القاسم
بلخی وغیرہ قایل شدہ اند کہ این تکالیف شرعیہ کہ مردم در دنیا بآن مکلف اند عوض
اند از شکر انعام منعم حقیقی **پس مستلزم** وجوب ثواب نیستند پس نزد آنہا مکلف بفعل
آنہا مستحق نفع و ثواب نمیشود بل انما الثواب عندهم تفضل من اللہ تعالی **واما علمائیہ**
برخلاف این قایل اند ومیگویند کہ مکلف بسبب ہمین تکالیف شرعیہ مستحق ثواب وعقاب
میگردد زیرا کہ عند العقلاء شکر انعام منعم حقیقی عز اسمہ واجب است عقلاً با وجود آنکہ
عقل ادراک تکالیف شرعیہ نمیتواند کرد وگفتن آنکہ تکالیف عوض نعمت است باطل است قطعاً
ایضاً دلیل دیگر آنست کہ عوض شکر نعمت تکلیف بمکلفین کردن منجر میشود بطرف ربا و
آن قبیح است عقلاً پس از حکیم علی الاطلاق فعل قبیح صادر نمیشود پس تکلیف کردن و ثواب
ندادن بر آن ظلمیست صریح بر حکیم عادل جایز نیست پس وجوب ثواب ثابت است **چنانچہ**
علامہ حلی در شرح تجرید الاعتقاد میفرماید واحتج المصنف علی ابطالہ بانہ قبیح عند العقلاء
ان ینعم الانسان علی غیرہ ثم یکلفہ ویوجب علیہ شکرہ ومدحتہ علی تلک النعمۃ
من غیر ایصال ثواب الیہ ویعدون ذلک نقصاً فی المنعم وینسبونہ الی الربا وذلک
قبیح لا یصدر من الحکیم فوجب القول باستحقاق الثواب تم کلامہ اعلی اللہ مقامہ پس
چون ثابت شد کہ مکلف مومن بفعل واجب ومندوب وفعل ضد قبیح واخلال قبیح مستحق ثواب
میشود باید دانست مکلف غیر مومن بفعل قبیح واخلال واجب مستحق عقاب میشود زیرا کہ عدلیہ
میگویند عقاب لطف است ولطف برحق تعالے واجب است بجہت آنکہ مکلف میداند کہ بسبب معصیت
انسان مستحق عقاب وعذاب میشود پس ہمین عقاب موجب از فعل معصیت بعید و بفعل طاعت
قریب میشاید پس عقاب مستحق واجب است **اشکال** آیا ثواب مومن و عقاب وعذاب

در جزا و سزا و ثواب و عقاب کا بیان

که فردایم است یا منقطع اگر دایم است بنابر چه استحقاق و حال آنکه فعل موجب ثواب که
عمل بواجب و مندوب باشد دایم نیست و همچنین فعل موجب عقاب که اخلال بواجب و عمل بقبیح
باشد منقطع است اوامت ثواب و عقاب چگونه دایم میتواند بود **جواب** درینکه ثواب
مومن و عقاب کافر دایم است شک و شبه دران نیست لکن اختلاف درین است که عقلی
عقلی او سمعی فذهبت **المعتزلة** الی انه عقلی و ذهبت **المرجیة** الی انه
سمعی **لکن ما درینجا** برادامت آنها چند دلیل می نگاریم **اول** آنکه علم مکلف بادامت
ثواب و عقاب موجب قرب وے است بفعل طاعت و باعث بعد وے است از معصیت
پس لطف است و لطف بر حق تعالی واجب است دوم آنکه علامه حلی در **شرح تجرید الاعتقاد**
میفرماید که طاعت مومن و معصیت غیر مومن دایم یا در حکم دایم است اذ لا وقت الا یحسن
مدح المطیع و ذم العاصی یعنی هیچ وقتے نیست مگر آنکه عند العقلا مدح مطیع و مذمت
عاصی جایز و حسن است و این مدح و ذم معلول اند و علت آنها طاعت و معصیت است
پس **جواز** دوام معلول بجهت دوام علت است سوم آنکه اگر ثواب منقطع باشد صاحبش
را غم و الم و هم و حزن حاصل شود و اگر عقاب منقطع باشد صاحبش را بانقطاع آن فرح و سرور
حاصل شود و چنین نبودن منافی ثواب و عقاب است زیراکه آنها از شوایب خالص اند
بلے نزد عدلیه حصول ثواب موقوف بر شرط است و شرط آن **موافات** است چنانچه در
مجمع البیان میفرماید استحقاقهم الثواب علی ایمانهم مشروط بالموافاة فاذا لم یوافوا
بالایمان لم یستحقوا الثواب فعلی هذا یجوز ان یکونوا بعض الیهود بالنبی عارفین
وان لم یکونوا مستحقین **پس موافات** عبارتست از ایفاے وعده بنده بعهد ایمان
و طاعت تا حین موت **پس** اگر عبد بعهد خود وفا کند بمفاد اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق تعالی نیز بعهد ثواب خود وفا خواهد فرمود **و اگر نه** لازم میآید که محض عارف
بالله بدون تصدیق انبیاء و عمل بشریعة مثاب باشد زیراکه معرفت الله طاعت مستقل
بنفسها است و هر عارف بدون تصدیق و بغیر تصدیق و بغیر ایفاء مستحق ثواب نمیشود

توضیح سابع در بیان احباط و تکفیر است

در جواز دوام ثواب و عقاب

پس بدانکه احباط عبارتست ازانکه جمیع ثواب وطاعات سابقه بسبب وقوع گناه لاحقه ساقط
مے شوند **اما تکفیر** عبارة است ازانکه ذنوب متقدم بسبب طاعت متاخر تکفیر مے شوند
درشرح **تجرید الاعتقاد** علامه حلی ره میفرمایند ثمّ القایلون اختلفوا فقال **ابو علی**
ان المتاخر یسقط المتقدم ویبقے علی حالہ وقال **ابو هاشم** انه ینتفی الاقل
ویبقی من الاکثر بالاول ما ساواه ویبقی الزاید مستحقا خلاصه انکه موازنه عبارت
است از مقابله عمل ثواب وگناه پس هر عملیکه اکثر وغالب باشد مقابل خود را ساقط نماید
واگر گناه قلیل بثواب کثیر یا ثواب قلیل بگناه مساوی باشد پس آنچه از گناه یا ثواب زیاده
بماند باقیست واگر هر دو مساوی همدیگر باشند پس یکدیگر را ساقط نمایند چنانکه گویا
هیچ عمل نکرده بود واحباط عقیده ابوعلی وموازنه عقیده پیروے ابوهاشم است
واما المحققون فنفاهما لان عقل السلیم وطبع المستقیم وقرآن الکریم
وفرقان العظیم علی ابطال الاحباط والموازنه دلیل واضح ساطع وبرهان
لایح قاطع **اما عقل** پس ظاهر است که احباط وموازنه ظلم صریح است زیراکه اگر کسے
مثلا صد سال طاعت وعبادت کرده باشد وپس ازان گناہے کند گویا بالکل عبادت وطاعت
نکرده است وهرگاه گناه وثواب مساوی کرده باشد گویا هیچ یکے نکرده عند العقلا عقل
سلیم وطبع مستقیم هرگز تسلیم چنین خرافات نماید و آنچه در تفسیر **نیشاپوری** نیست خلاصه ان
وقال المنکرون للاحباط المراد بالاحباط الوارد فی کتاب الله هو ان المرتد اذا اتی
بالردة فتلک الردة عمل محبط لانه یمکنه ان یاتی بدلها بعمل یستحق ثوابا
فحیث حبط عمله اذ اتی بعمل لیس فیه فایدة بل فیه مضرة عظیمة او المراد
انه تبین ان اعماله السابقة لم تکن معتدة بها شرعا **ایضا** اگر عملین موثره
یکدیگر باشند این نیز باطل محض است زیراکه اعمال اعراض اند واعراض البته موثر در چیزے نمیشوند
واگر استحقاق موثر میباشد پس این نیز باطل است زیراکه استحقاق امر اضافی است واضافات
فی الخارج موجود نمیباشند واگر نه تسلسل صریح لازم مے آید پس آنچه موجود فی الخارج نیست تاثر
وتاثیر آن نیز ممتنع است قطعا پس احباط وتکفیر باطل است **ایضا** اگر احباط وموازنه و

بایمانه علی النعت الذی یلیق بکبریائه اما الثانی هو الخضوع والقبول عنه
والاتباع لما یأمر والانتهاء عما ینهی یعنی ایمان بالله آنست که صفاتی را که لایق
کبریائیت حق سبحانه است تصدیق نموده باشد و معنی ایمان علی الله آنست که جمیع
احکام خدا را بکمال خضوع و خشوع قبول کرده عمل نماید در تجرید نصیر الملة
والدین میفرماید والمراد من الایمان الاعتقاد بالجنان والاقرار باللسان
واشاعره گویند معنی ایمان تصدیق بخدا وبانچه از ضروریات دین است واز
معتزله جمعی گویند ایمان توحید وعدل ونبوة ومعاد وامر ونهی است و
جمعی دیگر از معتزله وخوارج وقاضی عبد الجبار گوید طاعات واجبه ومندوبه است
والکرامیة من العامة یقولون کل من تکلم بالشهادتین مؤمن
ولو انکر فی قلبه وجمعی دیگر از معتزله وابوعلی جبائی وابوهاشم گوید
فعل واجبات وترک جمیع منهیات ومرجئه گویند ایمان تصدیق بخدا
مع اقرار شهادتین است بعضی گویند محض اقرار لسانی است بعضی تصدیق
قلبی بعضی عمل بجوارح بعضی چون شیخنا الرشید والمولی السعید الشیخ المفید ره
میفرماید تصدیق جنان وعمل ارکان است عیاشی در تفسیر میفرماید قرار ناطق
حضرت امام صادق علیه السلام را سوال کرده شد آیا ایمان قول وعمل معاً هست
یا قول بلا عمل فقال علیه السلام الایمان عمل کله والقول بعض ذلک العمل
مفترض من الله مبین فی کتابه واضح نوره ثابتة حجته یشهد له
بها الکتاب ویدعوا الیه الخ ودر شرح تهذیب الکلام فرموده است
والاکثرون علی انه لابد مع التصدیق من الاقرار باللسان والیه ذهب
ابوحنیفه وکثیر من السلف کابن المجاهد لکن نزد جمهور ملل
اسلامیه الایمان اعتقاد بالجنان اقرار باللسان عمل بالارکان یعنی ایمان
سه چیز را گویند اعتقاد بدل واقرار بزبان وعمل بجوارح فی الحقیقة در معانی
ایمان روایات مختلفه وارد شده اند اغلب است که بعضی چیزی وبعضی چیزی دیگر میگویند

در اختلاف تعریف ایمان

لکن علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین میفرماید و یمکن الجمع بینهما بوجوه و همه وجوه را بتشریح ما لا کلام و توضیح تمام نوشته است اما آنچه حق است بنحویست که تنها اقرار بزبان در حصول ایمان کافی نتواند بود زیرا که حق سبحانه جل شانه چنین اشخاص را در عزیز کتاب خود ذم اتم فرموده است لقوله تعالی یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم یعنی بلب اقرار میکنند چیزی را که قلباً تصدیق آن را ندارند و لقوله تعالی قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی اعراب گفتند ما ایمان آورده هستیم بگو در جواب شان شما ایمان نیاورده هستید بلکه بگوئید اسلام آورده هستیم و داخل نشده است ایمان در قلوب شما و نیز بتنهائی تصدیق قلبی هم در حصول ایمان کافی نتواند شد زیرا که چنین اشخاص را هم حق تعالی در عزیز کتاب خویش ذم اتم فرموده است بقوله تعالی و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی ایشان انکار کردند و حال آنکه نفسهای شان آن را یقین داشته اند از اینجا بوضوح رسید که اقرار زبان مع اعتقاد قلبی ایمان میباشد اما وجه آنکه ایمان بروقت حصول این دو شرط حاصل میشود اینست که بنی نوع انسانی را دو حالت اند احدهما با خالق و ثانیهما با خلایق چونکه قلب هر انسان تعلق باطنی با خالق دارد لهذا برای حصول ایمان باطنی بینه و بین الله تصدیق قلبی واجب است و اما بزبان چونکه ما بین بنی نوع انسان تعلق ظاهری است و با باطن دیگر دخلی ندارند لهذا برای اظهار ایمان ظاهری بینه و بین الناس اقرار بزبان واجب است تا که ایمان مؤمن و کفر کافر برای دانستن تکالیف شرعیه خود معلوم و مشخص شود پس اعتقاد بالقلب کامل اصل ایمانست و پس از آن اقرار بزبان فرع بر آن میباشد چنانچه حدیث وسائل شاهد است الی الله ایمان الکامل و نیز حق تعالی میفرماید کتب فی قلوبکم الایمان یعنی نوشت در دلهای تمام ایمان و در جای دیگر فرماید ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی داخل شده است ایمان در دلهای شما و آیه شریفه و قلبه مطمئن بالایمان یعنی دل وی با ایمان مطمئن بوده است و آیه شریفه او لم تؤمن قال بلی ولکن

در بیان حصول ایمان کامل

لیطمئن قلبی یعنی آرے ایمان آوردہ ہستم میخواہم کہ اطمینان قلب من بشود **واما حدیث** نبوی صلعم چون اللّٰھم ثبت قلبی علی الایمان **ونیز** من کان فی قلبہ مثقال ذرۃ من خردل من الایمان **ونیز** قال النبی صلعم الایمان سر واشار الی صدرہٖ والاسلام علانیۃ **پس** ازاینجا بوضوح رسید کہ کامل واصل ایمان در قلب است واقرار بلسان کاشف ومبین آن است **واما عمل** بارکان جزو ایمان نیست لکن ثمرہ واثریست لازمہ آن کہ بعد از حصول ایمان خود بخود بظہور میآید چنانکہ ثمر درخت بعد از قیام آن در زمین خود بخود میروید **ودلیل نقلی** نیز مصحح مطلب ما میباشد چنانچہ حق تعالیٰ در عزیز کتاب خویش میفرماید یا ایھا الذین اٰمنوا وعملوا الصالحات **وآیہ شریفہ** یا ایھا الذین اٰمنوا اذا قمتم الی الصلوٰۃ ظاہر است کہ حق تعالیٰ بعد از ذکر فرمودن ایمان عبادت وعمل را عطف بر آن کردہ وشرط در عطف ومعطوف آنست کہ در ذات متغایر ودر حکم واحد باشند واگر نہ عطف نفس بر نفس لازم آید وآن مہمل شود پس ثابت شد کہ عمل جزو ایمان نیست بلکہ ثمرہ واثریست لازمہ آن۔

اشکال بنا بر آیات مزبورہ ثابت میشود کہ بعد از ایمان وصول جزا وثواب مشروط ومنحصر بر حصول اعمال صالحات وترک جمیع منہیات است **زیرا کہ** عطف ومعطوف در حکم واحد اند **چون** جاء زید وعمر وخالد یعنی ہمہ آنہا ولو علی التعاقب مراد است پس بنا بر آن لازم می آید کہ غیر معصوم احدے را این وعدہ نباید باشد **واگر نہ** بہ ترتیب عطف فائدہ حاصل نتوان شد **جواب** بدانکہ این اعتقاد فرقہ ضالہ معتزلہ است کہ میگویند ایمان اعمال صالحات وفعل طاعات وترک منہیات نیز است وبر این مطلب احتجاج واستدلال میکنند بآیات واحادیث **منہا** آیہ شریفہ وما امروا الا لیعبدوا اللّٰہ مخلصین لہ الدین حنفاء ویقیموا الصلوٰۃ ویؤتوا الزکوٰۃ وذٰلک دین القیمۃ ولفظ ذٰلک اشارہ است بطرف صلوٰۃ وزکوٰۃ وغیرہ از اعمال کہ آن دین واسلام وایمان است **ومنہا** آیہ شریفہ ما کان اللّٰہ لیضیع ایمانکم در اینجا مراد از ایمان صلوٰۃ است **ومنہا** حدیث شریف ان قاطع الطریق لیس بمومن **ومنہا** حدیث شریف لا ایمان لمن لا امانۃ لہ پس آنچہ در کتاب مستطاب **شرح تہذیب الکلام** در جواب این آیات

تحقیق ایمان بالقلب واللسان

سیفر ماید یا عین عبارۃ وی را در اینجا نقل کنیم قال والجواب بان لفظ ذلک فی قولہ تعا
وذلک الدین القیمۃ اشارۃ الی الاخلاص والتدین والانقیاد الی ان قال فیکون
لفظ الدین مضافا لا موصوفا فلا یکون معنی الدین الملۃ والطریق بل الطاعۃ فاشارۃ
لفظ ذلک الی الاعمال لا یضر **واما** در آیہ شریفہ دوم مراد از لفظ دین الدین المختبر هو
هذا دین الاسلام لا مطلق الدین الاسلام **اما** مراد از لفظ ایمان در آیہ شریفہ
کہ فرمودہ است ما کان اللہ لیضیع ایمانکم معناہ ان اللہ لا یضیع تصدیقکم بوجوب
الصلوۃ قبل تحویل القبلۃ **واما** احادیث کہ بسبب زنا و عدم امانۃ و قطع طریق
در آنجا اشعار بسبب ایمان شدہ است فلبا لغۃ فی الوعید کما فی قولہ علیہ السلام
لا یسرق السارق وهو مومن **ویعارض** هذا الحدیث بقولہ علیہ السلام
من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ فقام ابوذر وقال وان زنی وان سرق
فقال النبی صلعم وان زنی وان سرق فاعاد فاعاد النبی صلعم فاعاد فاعاد وزاد
فقال علی رغم انف ابی ذر **پس چون** بالاجمال استدلال بر تاویل معانی آیات معلوم شد
جواب اول اشکال آنست کہ ایمان فی الاصالت اصل و اول و اعظم اعمال است بنحویکہ صحت
جمیع اعمال منحصر بر صحت آنست چنانچہ کفر و شرک فی الاصالت اصل و اول منکرات است
پس بثبوت اصل فرع نیز ثابت است پس ناچار مومن من جہت الایمان مستحق ثواب و جنت
است **و اگر نہ** لازم میآید شخصیکہ عارف باللہ بودہ بالغ بشود و قبل از ایجاب صوم و صلوۃ
و زکوۃ بمیرد یا زنیکہ بالغہ عارفہ باللہ حایض بشود پس از انقطاع حیض و قبل از غسل
و ایجاب صوم و صلوۃ بمیرد ابدا مستحق ثواب و جنت نباید باشد و حال آنکہ بالاجماع و
برہان قاطع ثابت است کہ چنین مرد و زن قبل از اتیان اعمال مثاب و اہل جنت اند
زیرا کہ ایشان مومن بودند لکن عمل بر ایشان شرعا واجب نبودہ است چنانچہ موید قول
ما روایتیست کہ صاحب **روض الجنان** نقل میفرماید و خلاصہ آن چنانست کہ حنظلہ
بعد از طلوع آفتاب ایمان آورد و پس از آن عقد و نکاح کرد و زوجہ وی حاملہ
گردید پس ہمان وقت منادی ندا کرد الجہاد قایم پس حنظلہ جنب برآمد و در جہاد شہید

گردید پس حضرت رسول صلعم بطرف سوی گاه فرمود و گفت اینک حنظله جنب شهید شده است
و ملائکه ویرا بعد از غسل جنابت میدهند لهذا موسوم بغسیل الملائکه گردید و مورخین و
اهل سیر و محدثین متفق علیه اند که حنظله بعد از ایمان آوردن چار ساعت زیاده زنده
نبوده است و بعد از ایمان آوردن غیر از جهاد هیچ عملی را مرتکب نشده است با وجود
آن واجب الجنة گردید پس از شهادت وی پسری عبد الله بن حنظله زوجه ویرا متولد
گردید جواب دوم آنکه عطف اعمال بر امنوا بجهت ترغیب و تحریص در اتیان صالحات
است و اگرنه اعظم بودن ایمان ثابت است قطعاً چون معنی ایمان و اختلافات
که بر قوع رسیده اند باجمله معلوم گردید باید دانست که ایمان متضمن سه مرتبه است
حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین مثلاً شخصے تحصیل علم کرده و حقیقة آنرا هم
فهمید این مرتبه را حق الیقین گویند و اگر عالمے را دید و چیزے از علم او فیضے بوی
رسید این مرتبه را عین الیقین گویند و اگر علم بوجود عالمے بهم رسانید و از اوصاف
وی نیز شنید لکن خود آن عالم را ندید این مرتبه را علم الیقین گویند اما
الاول که حق الیقین است و آنرا اقوی الایمان و اخص الایمان نیز گویند
و رسیدن باین پایه نادر است و کسیکه ایمانش باین حد رسید دیگر زوال ایمان از آن ها
علاوه ممتنع است اینست که مرتبه ایمان حق الیقین مخصوص برای انبیاء و ائمه علیهم السلم
است و ایمان ایشان جامع اقوالست و غیر از ایشان علیهم السلم احدیرا رسیدن
باین پایه ممکن الحصول نتواند بود زیراکه ایمان و تصدیق و معرفت و بصیرت ایشان
علیهم السلم بدرجه نهایت که فوق بر آنها ممکن نباشد الست بجهت همین حضرت امیر المومنین
علیه السلام مکرر میفرموده است لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً و این هم
بجهت آنست که ایشان علیهم السلم ممتحن بالایمان بوده اند چنانچه در ترمذی و نیز
در خصائص نسائی و نیز در مسند احمد حنبل و نیز در جامع الاصول و
نیز در استیعاب وغیره بحسب اختلاف عبارة و اتفاق مطالب آورده اند
کما قال احمد فی مسنده قال رسول الله صلعم یا معشر قریش اتدکوا

هذا الکلام والا لابعثن الیکم رجلا منکم امتحن اللّٰه قلبہ للایمان لیضرب
رقابکم فی الدین قالوا یا رسول اللّٰه هو ابو بکر قال صلعم لا قالوا یا رسول اللّٰه
صلعم هو عمر قال صلعم لا ولکن الذی هو فی البیت یخصف نعلی فرادہ علیا
خلاصہ آنست کہ حضرت رسولؐ فرمود اے قریش ترک کلام بیہودہ نمائید واگرنہ مے
فرستیم بطرف شما شخصے را از قوم خود کہ حق تعالیٰ قلب وے را با یمان امتحان فرمودہ
خواہد بود در دین شما را قتل خواہد کرد صحابہ عرض کردند شخص مذکور ابوبکر و عمرؓ است
حضرت فرمود نہ آنہا ممتحن با لایمان نیستند بلکہ کسیے است کہ در خانہ مصروف بہ
درون کردن نعلین من است **درهودة القرجی** علی العلوی الہمدانی
الشافعی میفرمایند کہ نزد عمر خطاب دو نفر بجہت استفسار کردن طلاق کنیز حاضر شدند
وبے التفات بطرف آنہا عمر مشغول با شخص دیگر کہ حاضر مجلس بود گردید فقال احدهما
سبحان اللّٰه جئناك وانت امیر المؤمنین وسئلناك عن مسئلة فجئت رجلا
ما کلمك فقال عمر ویلك اتدری من هذا قالا لا قال هذا علی ابن ابی طالبؑ
اشهد انی سمعت رسول اللّٰه صلعم یقول لو ان ایمان اهل السموات والارض
وضع فی کفة ووضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی ابن ابیطالب وقیل
قال عمر هو یقول لو ان السموات السبع والارضین السبع وضعن فی
کفة میزان ووضع ایمان علیؑ فی کفة اخری لرجح ایمان علی علیه السلام
خلاصہ آنست کہ یکے ازآن دو سائل گفت اے عمر نزد تو آمدہ ہستیم کہ تو امیر المومنین
ہستی و سوال کردیم ترا از مسئلہ طلاق کنیز و تو با شخصے کہ ہمکلام نشدہ است مخاطب
شدی عمر گفت اینست امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہما السلام شہادت میدہم
کہ بگوش ہائے خود شنیدم کہ رسول گرامی مرتبت میفرمودہ است اگر ایمان جمیع
اہل آسمانہا و زمین ہا در یک کفہ میزان و در کفہ دیگر ایمان علی علیہ السلام گذاشتہ شود
ایمان آنجناب علیہ السلام ثقیل تر خواہد بود و گفتہ شدہ است کہ عمر گفت شنیدم
کہ حضرت رسول صلعم میفرمودہ است اگر ہفت آسمان و ہفت زمین در یک کفہ میزان

وایمان علی ع در کفۂ دیگر میزان کردہ شود ایمان علی ثقیل تر خواہد بود **ومنہ قال** رای ابو طالب النبی صلعم یتفل فی فی علی علیہ السلام فقال ما ھذا یا محمد صلعم فقال ایمان وحکمت خلاصہ آنست کہ عم گفت حضرت ابو طالب دید کہ حضرت رسول صلعم در دہان حضرت علی علیہ السلام لعاب دہان خویش میریزد پس ابو طالب عرض کرد چیست یا رسول اللہ صلعم فرمود ایمان است وحکمت عبد الحق دھلوی مینویسد وقتیکہ حضرت امیر علی علیہ السلام در جہاد و مقابل عمرو ابن عبدود شد حضرت رسول صلعم فرمود قابل الایمان کلہ بالکفر کلہ یعنی علی کہ ایمان کل وکل ایمان است در مقابل کفر کل وکل کفر گردید پس ایشان علیہم السلام کہ الکمل الایمان وممتحن بالایمان اند در مرتبہ ایمان حق الیقین اند وبعد از ایمان انبیاء وائمہ اطہار علیہم السلام ایمان حضرت سلمان فارسی وبعد ازان ایمان حضرت ابوذر وبعد ازان ایمان حضرت مقداد رضوان اللہ علیہم میباشد چنانچہ بروایت عبد العزیز قراطیسی از حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام آوردہ اند یا عبد العزیز ان الایمان عشر درجات الی ان قال والمقداد فی الثامنۃ وابوذر فی التاسعۃ وسلمان فی العاشرۃ یعنی ایمان دہ درجہ است ومقداد در درجہ ہشتم است وابوذر در درجہ نہم است وسلمان در درجہ دہم است پس سلمان کامل الایمان است زیرا کہ در درجہ دہم کہ در کمال ایمانست میباشد لکن ما فوق این درجہ کمال درجہ اکملیت است کہ فوق بر آن ہیچ درجہ نیست وہمین درجہ محل امتحان الٰہی است این درجہ مخصوص حضرات انبیاء وائمہ اطہار علیہم السلام است چنانچہ حضرت رسول صلعم فرمود روے بصحابہ کردہ اعرفکم باللہ سلمان لان فی قلب سلمان من اسرار الایمان وحقایق ولی الرحمان فھو فی درجۃ العاشرۃ من الایمان وغایت الغایات معرفۃ علی ابن ابی طالب علیہما السلام یعنی از ہمہ شما سلمان اعرف باللہ در ایمان است زیرا کہ قلب سلمان از اسرار ایمان وحقایق ولی رحمان مملو است وسلمان در درجہ عاشرہ ایمان است ودر غایت ہمہ درجات ایمان علی علیہ السلام است از اینجا بوضوح رسید کہ بعد از ایمان انبیاء وائمہ اطہار علیہم السلام ایمان سلمان ما فوق العدالت وما تحت العصمۃ است اینست مختصرے از ایمان

درجۂ اعلیٰ بعض اصحاب

حق الیقین و تفصیل ایمان امیر المومنین علیه السلم و ایمان سلمان در کتاب مستطاب سیف
الفرقان که در تعریف کفر و ایمان نوشته ببینیم در باب **اما الثانی** که مرتبه ایمان عین الیقین
است یعنی متوسط الایمان که آنهارا خاص الایمان نیز گویند این مرتبه ایمان علما و مجتهدین
طریقه حقه اہل بیت عصمت و طہارت است زیرا که معرفت و علم و عمل و عدالت و زہد و تقوی
و ایمان ایشان بعد از درجه تصدیق و ایمان انبیاء و ائمه اطہار علیهم السلم و سلمان و
ابوذر و مقداد است چنانچه حق سبحانه میفرماید والذین اوتوا العلم درجات
یعنی کسانیکه علم و دانش باو داده شده است بدہد اورا خدای تعالی درجات و منازل
مرغوب و نیز قوله تعم انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی بندگانی که عالم
اند از خدای تعالی میترسند و فرمانبرداری او بجای آورند و **لقوله** صلعم عظموا
العلماء فانکم تحتاجون الیهم فی الدنیاء والاخرة یعنی گرامی دارید علما را بدرستیکه
شما را بعلم ایشان احتیاج است در دنیا و آخرة و **لقوله** صلعم من احب ان ینظر
الی عتقاء الله من النار فلینظر الی العلماء والمتعلمین یعنی ہر که دوست دارد
نظر کند بسوی آزاد کردگان خدا پس نظر کند بسوی عالمان و متعلمان و **لقوله**
صلعم فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب یعنی
فضل علم و عالم بر عابد چون ماه شب بدر بود بر ستارگان و **لقوله** صلعم بین العالم
والعابد مائة درجة بین کل درجتین مسیر فرس الجواد المضمر سبعین سنة
یعنی میان عالم و عابد صد درجه است و از ہر درجه بدرجه دیگر چندان مسافت است که اسپ
تیز رو ہفتاد سال برود و **لقوله** صلعم فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی
یعنی فضل عالم بر عابد چون فضل من است بر امت من و **لقوله** صلعم علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علماء امت من در مرتبه چون انبیاء بنی اسرائیل اند
و **لقوله** صلعم العلماء ورثة الانبیاء یعنی علماء وارثان علم و زہد و تقوی و خلق
انبیاء اند و **لقوله** صلعم سئلت جبرئیل ای جہاد افضل لامتی قال طلب
العلم قلت بعد ذلک قال زیارة العلماء یعنی پرسیدم از جبرئیل کدام جہاد

درجه عین الیقین ایمان علما و فضیلت

افضل ترین است برائت من گفت طلب علم کردن گفتم پس ازان عرض کرد زیارت علماء
ولقوله صلعم العالم الواحد اکرم عند الله من الف شهید یعنی یک عالم گرامی
تر است نزد خداے تعالے از ہزار شہید **ولقوله** صلعم سئلت جبرئیل العلماء
افضل عند الله او الشهداء قال العالم الواحد اکرم عند الله من
عشر الف شهید فان اقتداء الشهداء علی العلماء یعنی از جبرئیل سوال
کردم علماء بزرگتر اند پیش خداے تعالے یا شہداء گفت یک عالم بزرگتر است از ده ہزار
شہید بدرستیکہ اقتداء شہداء با علماء است وغیره ازانها بسیارے احادیث واخبار
در فضل علماء وابرار فضلا واخیار در مسانید خود اختیار فرموده اند این وجیزه گنجایش
زیاده بر این ندارد **اشکال** بنا بر احادیث مذکوره ثابت شد قطعاً که علماء افضل
از شہداء اند لکن تسلیم آن عند العقل مستبعد است بجهة آنکه مشقت تعلیم وتعلم علماء
کمتر است از مشقت ورنج وصعوبت که شہداء بسر داون خود فی سبیل الله اختیار کرده
اند **جواب** چنانکه این مطلب از نقل ثابت است از عقل نیز ثابت است
زیرا که فرع ہمیشه تابع اصل ومنقول تابع معقول میباشد پس عقلاً باین قسم
ثابت است که شہادت شہید بسبب تعلیم علم است قطعاً واز اینجا بوضوح رسید که
علم وتعلیم ان علة اصلیه در عمل است واصل وعلة از کرده فرع ومعلول عقلاً و
نقلاً افضل واعلے فی المراتب میباشد پس علماء ربانیین از گروه شہداء فی سبیل الله
افضل واعلے فی المراتب عند الله تعالی اند بلکه مداد اقلام علماء از گرده خون شہداء فی سبیل الله
عقلاً ونقلاً افضل است چنانچه در در منثور سیوطی و بدور السافره از ذہبی در فضل
العلم از عمران ابن حصین روایت کرده اند قال رسول الله صلعم یوزن یوم القیامة
مداد العلماء ودم الشهداء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء **وبروایت**
امامیه وارد شده است مداد العلماء افضل من دماء الشهداء خلاصه آنکه سیاہی
ومرکب اقلام علماء از خون شہداء افضل است یوم قیامت سیاہی اقلام علماء وخون
شہداء وزن کرده خواہد شد پس ترجیح میباید مرکب اقلام علماء بر خون شہداء ایراد

در فضائل و اعمال علماء گوید
وجه ایمان بعض اصحاب

بیان فضیلت علماء بر شہداء

انفاس علما را اگر بجہت اصلیت علۃ علم از شہدا را افضل باشد لاریب عقل مستبعد ندانند بلکہ تسلیم نمایند اما افضل وارجح بودن مرکب اقلام علما بر خون محترم مومن کہ فی سبیل اللہ ریختہ شدہ باشد واز حیوۃ و تمتعات و تنعمات دنیوی و زندگی بے نصیب گشتہ باشد عقل سلیم وطبع مستقیم را استبعاد عظیم باشد **جواب** ہیچ استبعادے نیست زیراکہ شہید یکمرتبہ جان خود را در راہ خدا باخت و بس واین استفاضہ وافاضہ شہید مختص بر نفس خویش است لے الغیر این استفاضہ منجر و متعدی نمے شود ثواب آن اگرچہ بیشک بلانہایت است مگر بمقابل سعی واحد کہ از وے بظہور رسیدہ است **اما از زحمت** علما و در دفع مکاید و اضلال اعدا و ابطال باطل از زنادق عاطل و اثبات فلاح و اصلاح وصلاح وابدا و خلق اللہ و احقاق حق واجراے کلمہ توحید وغیرہ تا فنا دنیا منحصر بر تحریر و تقریر است بنحویکہ تاقیام قیامت قرن بقرن و زمان بزمان بتوسط ہمان تحریرات احقاق حق وابدا و خلق شدہ میرود چہ انبیا و اوصیا در دنیا باقی نبودند پس اگر اقلام علما و محرر و لسان شان مقرر نمے بود یقیناً شرک و کفر و ضلالت حاوی جمیع عالم و آدم میشد اینست کہ مداد علما از کرورہا خون شہدا ارجح و اعلے فی المراتب و اکثر فی الثواب مے باشد خلاصہ بحث طول کشید خلاف موعود شد لکن ثابت شد کہ بعد از درجہ انبیا و ائمہ اطہار علیہم السلام ایمان علما و مجتہدین میباشد پس ایشان در مرتبہ بیانیا عین الیقین میباشند **اما الثالث** کہ مرتبہ ایمان علم الیقین است واین مرتبہ کسانے است کہ قدر کفایت از ایمان داشتہ باشد و آنہا دو قسم اند **احدہما** مومن عام یعنی کسانیکہ بالجملہ قابلیت ولیاقت و بصیرت و معرفت و علم و فہم و عقل و ادراک دارند لکن نہ بدرجہ کمال کہ در مجتہد میباشد **اما** دانستن دلیل اصول دین برآنہا واجب است یا نہ مسئلہ محل خلافست قال

نصیر الدین رحمہ اللہ فی الفصول بالاکتفاء بالتصدیق الظنی فی الایمان ونزد محقق **شیخ علی** رہ المومن من یعتقد اعتقاد الامامیہ وان لم یکن عندہ دلیل یعنی مومن کسی است کہ اعتقاد وے چون امامیہ باشد اگرچہ نزد وے دلیل اثبات آن نباشد ونزد محقق طوسی رہ لا بد منہ ولو اجمالا یعنی چارہ نیست از انکہ دلیل

علما افضل از ... کہ مداد علما افضل از دماء شہداء

واشتہ باشد اگرچہ اجمالاً و ظاہر کلام العلامہ و اکثر العلماء وجوب تحصیلہا بالدلیل والبرہان و ہمین حق و باعث نجاة عوام انام است و برین دلایل عقلیہ و براہین نقلیہ صادق صحیح و ناطق صریح میباشند چنانچہ سرور انبیاء بدوی اعرابی و عجوزہ بدویہ را سوال کرد کیف عرفت اللہ و بم علمتہ قال البعرة تدل علی البعیر و الخطوة تدل علی المسیر و السموات بھذہ النجوم المضیئة والارضون بھذہ الاودیة و الجبال لا تدل الا علی اللہ اللطیف الخبیر یعنی اے اعرابی چگونہ حق تعالی را شناختی و بچہ چیز علم بوجود وے بہم رسانیدی عرض کرد یا رسول اللہ سرگین بوجود شتر دلالت میکند و نشانہاے قدم بر زمین دلالت بر راہ رفتن دارند و آسمانہا باین نجوم مضیئہ و زمین باین وادیہا و جبال دلالت بر وجود پروردگار میکند پس آنحضرت صلعم برین دلیل اجمالی تحسین و تسلیم وے نمودہ روے بصحابہ آوردہ فرمود علیکم بدین الاعرابی و مجلسی علیہ الرحمہ نیز دلیل اجمالی را برای تصدیق ایمان عوام انام کافی میدانند قال و قیل لا یجب ان یعلم جمیع المعارف الایمانیة بالادلة التفصیلیة و لم یقدروا علی ترتیب الاشکال المنطقیة و دفع شبہات الکفار و المنافقین و المخالفین بل یجب کفایة ان یکون فی المسلمین جماعة یقدرون علی ذلک و یکفی فی ایمان اکثر الخلق علم اصول الدین بالدلیل الاجمالی کما ذکر اللہ فی کتابہ العزیز ادلة وجود الصانع و توحیدہ و سایر اصول الدین کذلک الخ پس این طائفہ در ایمان بعد از مجتہدین و علماء میباشند ثانیہما مومن اعم یعنی کسانیکہ بالکل امی و عامی محض اند کہ بنفس عقل مستقیم و فہم سلیم درست ندارند لکن مجنون ہم نیستند پس ایشان اگر دلیل بر اصول دین آوردہ نتوانند بخیال فقیر حقیر واجب است کہ چنین اشخاص را تفہیم و اعلام بدلیل بسیار واضح کردہ شود چون کسیکہ آسمان باین بزرگی و ثقل را بالاے سرہاے ما بدون آویختن و ستونہا بر پاے و قایم کردہ است او خالق برحق است پس بعد از سنجیدن این دلیل اگر آنرا دلیل عقیدہ خویش گرداند و تصدیق انبیاء و ائمہ اطہار علیہم السلم نمودہ باشد براے صدق ایمان وے کافی خواہد بود چنانچہ معصوم علیہ السلم فرمودہ من قال لا الہ

الا الله وان محمداً عبده و رسوله ويقر بالطاعة ويعرف امام زمانه فاذا فعل ذلك فهو مؤمن **سوال** آیا در ایمان زیادتی و نقصان ممکن تواند بود یا نه **جواب** مسئله محل خلافست کسانیکه اعمال را جزو ایمان میدانند نزد آنها بزیادتی و نقصان اعمال ایمان نیز زیاده و کم میشود و **حق آنست** که اصل ایمان تصدیق قلبی است و تصدیق یقین است و در آن کمی و بیشی نمیشود چنانچه علامه مجلسی میفرماید الایمان عین الیقین بالعقاید الایمانیة وهو لا یقبل الزیادة والنقصان **زیرا که** مثلاً بر طلوع شمس اگر یقین حاصل کنیم تصدیق نیز حاصل میشود و بعد از آنکه تصدیق حاصل شود زیادتی چگونه در تصدیق حاصل میتواند شد **اما** آیات و اخبار که بظاهر بر تزیید و تنقیص دلالت میکنند ماول اند بمعنی دیگر پس تاویل آیه شریفه اذا تلیت علیهم ایاته زادتهم ایماناً بدو قسم میتواند شد **قسم اول** بنحویست که صاحب **مجمع البیان** میفرماید تلاوة آیات موجب ازدیاد بصیرت و معرفت میشود الخ بنابراین بسبب زیادتی و نقصان بصیرت و معرفت در ایمان زیادتی و نقصان میشود و عیبی ندارد **قسم دوم** چون برای شخصی ایمان حاصل شود و صفاتش آنست اذا ذکر الله وجلت قلوبهم یعنی وقتیکه نزد آنها ذکر خدا بحذف مضاف یعنی ذکر عقوبت و عدالت و عقاب و اقتدار حق سبحانه کرده میشود دلهای شان میترسند و زمانیکه بر ایشان آیات متضمن احکام و فرائض و اوامر و نواهی تلاوت کرده میشوند بهمه ان احکام نیز ایمان میآورند پس باین معنی ایمان زیاده و کم میتواند شد لکن در اصل ایمان که قبل از تصدیق این احکام برای وی حاصل بود زیادتی حاصل نشده است چنانچه مفسرین در ذیل آیه شریفه اذا ما انزلت سورة من یقول ایکم زادته هذه ایماناً فاما الذین امنوا فزادتهم ایماناً بروایت ابن عباس نقل کرده اند که وجه زیادتی ایمان آنست که انهم کانوا مؤمنین بما قد نزل من قبل وامنوا بما نزل الان یعنی ایشان مومن اند بجهت ایمان آوردن بچیزیکه قبل ایمان شان نازل شده بود و زیادتی ایمان نظر بتصدیق کردن چیزیست که الان نازل شده است **سوال** با عصاة مومنین در آخرت چگونه معامله خواهد شد

تحقیق حق علم الیقین

اگر با وجود ارتکاب قبیح اعمال بجهنم اندازند جزاء اعمال حسنه که نرسیده خواهد بود و آن مخالف عقل و آیه من یعمل مثقال ذرة خیرا یره میباشد و اگر بجنت اندازند جزاء اعمال قبیحه که نرسیده خواهد بود و این مخالف عقل و آیه من یعمل مثقال ذرة شرا یره میباشد جواب در تنقیح نیست که بسبب ایمان و لو بوجهی از وجوه بر وی صادق آید بوجود علت دائمه مستحق جنت است پس عصاة مومنین اگر مرتکب صغائر شده اند بعد تنعیم جهنم بخشیده شده بجنت خواهند رفت چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت کاظم علیه السلام آورده است

قال علیه السلام لا یدخل فی النار الا اهل الکفر و الانکار و اهل الضلال و الشرک و من یجتنب من المومنین عن الکبائر لا یسئل عن الصغائر یعنی مومنین اگر از گناه کبیره پرهیز نمایند از صغائر سوال کرده نخواهند شد چون معنی آیه شریفه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و اگر مرتکب کبائر شده اند پس بعد از جزاء اعمال قبیحه بسبب ایمان که علت دائمه در وی موجود است بجنت خواهد رفت کما قال رسول الله صلعم و اما الجزاء فالتی یعذب الله فیها اهل الذنوب من اهل الکبائر ثم یامر الملائکة و الرسل و عباده الصالحین فیشفعون لهم فیخرجون منها ثم یدخلهم الجنة یعنی حضرت رسول الله صلعم فرمود مومنین اهل کبائر از دروازه برانی داخل جهنم خواهند شد پس حق تعالی بشفاعت ملائکه و رسل و عباد صالحین ایشان را از جهنم بیرون آورده بسبب علت دائمه ایمان داخل جنت خواهد فرمود و لقوله صلعم لیس شفاعتی الا لاهل الکبائر من امتی امام جلال الدین سیوطی در بدور السافره آورده است قال رسول الله صلعم ان اصحاب الکبائر من موحدی الامم کلها الذین ماتوا علی کبائرهم غیر تائبین من دخل منهم جهنم لا تزرق اعینهم و لا تسود وجوههم و لا یقرنون بالشیاطین و لا یغلون بالسلاسل و لا یجرعون الحمیم و لا یلبسون القطران حرم الله اجسادهم علی الخلود مع اهل النار و صورهم علی النار من اجل السجود فمنهم من تاخذه النار الی قدمیه و منهم من تاخذه النار الی عقبیه و منهم من تاخذه النار فخذیه و منهم من تاخذه النار الی حجزته و منهم من تاخذه النار الی عنقه علی قدر ذنوبهم و اعمالهم و منهم من یمکث فیها شهرا ثم یخرج منها و منهم من یمکث فیها سنة ثم یخرج منها الخ

حکم عصاة مومنین در آخرت

حکم مرتکب کبائر

نور ثانی در بیان اسلام است و آن در اشتقاق

مصدر اسلم از باب اکرم است و در لغت بمعنی فروگذاشتن و گردن نهادن آمده است و ممکن است که اصل اسلام سلم باشد بنابران اسلم بمعنی دخل فی السلم والطاعة خواهد بود و در مجمع فرموده است چونکه سلم انقیاد بر سلامتی است پس اصل آن سلامت میباشد و جایز است که اصل اسلام تسلیم باشد زیراکه تسلیم قبول واذعان امر الله میباشد و تسلیم از سلامت باشد زیراکه دران از جمیع اقسام فسادات سلامتی حاصل میشود پس اسلام اداء طاعات باسلامتی از دغل و غلو میباشد در کبیر معنی اسلام از اصل لغت بر سه وجه نقل مینماید **اول** آنکه اسلام عبارت است از دخول در انقیاد و متابعت زیراکه در دین اسلام انقیاد حق سبحانه و متابعت اوامر و نواهی وی عز اسمه میباشد و ازاینجا است آیه شریفه ولا تلقوا الیکم السلم بمعنی لمن صار منقادا لکم میباشد **ثانی** اسلم بمعنی دخل فی السلم زیراکه سلم بمعنی سلامتی میباشد **ثالث** نزد بعضے مسلم بمعنی مخلص خدا در طاعة باشد چنانچه اسلم الشیء لفلان میگویند زیراکه اسلام بمعنی اخلاص فی الدین و عقیدت برای خدا میباشد **و در اصطلاح** شریعة اسلام اسم است بدین خاتم المرسلین حضرت محمد ابن عبد الله از اصول و فروع و صاحب مناوے و نیز بیضاوی می فرماید الاسلام هو التوحید والتدرع بالشرع الذی جاء به محمد صلعم کما قال رضیت لکم الاسلام دینا یعنی اسلام توحید و تدرع و تلبس بشریعة محمدی میباشد چنانچه فرموده است که راضی شدم مر شمارا اسلام از روے دین **و قتاده** گفته اسلام شهادت کلمه لا اله الا الله و اقرار بجمیع ما جاء به محمد من عند الله تم **و آن** را برای مخلوقات خود شریعة وضع فرموده است و برسولان بشارة آن در هر زمان داده است **و بعضے** گویند اسلام محض اقرار کردن بشهادتین را گویند اگرچه اعتقاد نداشته باشد **نزد بعضے** اقرار بشهادتین مع اعتقاد قلبی است و نیز عدم انکار ضروریات دین **و نزد بعضے** ایمان و اسلام مترادف المعنی اند **در مجمع** تصریح کرده است بدو دلیل **اول** آیه شریفه ان الدین عند الله الاسلام مقتضی آنست که غیر از دین اسلام

در تحقیق معانی اسلام گوید

دینے نزد حق تعالیٰ موجب ترغیب پس اگر اسلام و ایمان متحد المعنی نباشند لازم میآید کہ ایمان غیر از دین اسلام باشد **ثانی** آیہ شریفہ ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ **اگر** اسلام و ایمان متحد نباشند البتہ وجوباً ایمان قبول نباشد زیرا کہ دین اسلام نیست ولیس کذالک زیرا کہ اگر مترادف فی المعنی میبودند چگونہ ممکن میتواند بود کہ حق تعالیٰ در عزیز کتاب خود بر گفتہ اعراب کہ ایمان آوردہ ہستیم ذم اتم میفرمود بقولہ تعالیٰ قالت الاعراب اٰمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی اعراب گفتند کہ ما ایمان آوردہ ہستیم اے محمد صلعم بگو بایشان شما ایمان نیاوردہ ہستید بلکہ بگوئید اسلام آوردہ ہستیم و داخل نشدہ است ایمان در قلوب شما پس اینک علی الاعلان بوضوح رسید کہ اسلام و ایمان مترادف نیستند **و بعضے** میفرمایند نسبت بینہما عموم و خصوص است باین معنے کہ ہر کس صاحب ایمان است اسلام بالضرورۃ در وے موجود است زیرا کہ اسلام مقدم از ایمان است اما لازم ندارد کہ ہرجا اسلام است ایمان ہم موجود باشد **پس** چون فرق در ایمان و اسلام بعموم و خصوص واضح گردید فضیلت ایمان بر اسلام ہم از روے عقل ثابت گردید و اما دلیل **نقل** پس در تفسیر علی ابن ابراہیم از حضرت ابو جعفر علیہ السلام مرویست ان اللہ فضل الایمان علی الاسلام بدرجۃ کما فضل الکعبۃ علی المسجد بدرجۃ یعنی حق تعالیٰ ایمان را بر اسلام یک درجہ فضیلت بخشیدہ است چنانچہ یک درجہ کعبہ را بر مسجد الحرام فضیلت بخشیدہ است **اقول** این اشارہ است بنحویکہ مسجد خارجاً محیط کعبہ است ہمچو اسلام نیز در ظاہر محیط ایمانست و چنانکہ کعبہ محترم اندرون مسجد الحرام است ہمچو ایمان نیز در بطن اسلام است **در کافی** از ابو جعفر علیہ السلام آوردہ است کما صار الکعبۃ فی المسجد والمسجد لیس فی الکعبۃ کذا **الایمان** یشرک الاسلام و الاسلام لا یشرک الایمان یعنی چنانکہ کعبہ محترم در مسجد است و مسجد در کعبہ نیست ہمچو ایمان شریک اسلام است ولے محض اسلام شریک ایمان نیست و از اینجا است آیہ شریفہ قالت الاعراب اٰمنا پس بہر حال ثابت شد کہ ان الاسلام ینفع فی الدنیا

دون الاخرة اذ لا ینفع فیها الا ان یومن بجمیع العقاید الحقة الثابتة عند الامامیة
عمدتها امامة الائمة الاثنی عشر علیهم السلم **نور ثالث دربیان کفر است**
وان در لغة پوشیدن چیزے و در اصطلاح شریعة مطهره خلاف ایمان است
بمعنی جحد و انکار کردن **و کفر** درکتاب الله بر پنج قسم اطلاق میشود کما فی حدیث
الصادق علیه السلام الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه کفر الجحود وهو علی
وجهین جحود بالربوبیه وان لاجنة ولا نار کما قال صنف من الزنادقة
والدهریة الذین یقولون وما یهلکنا الا الدهر یعنی یک قسم کفر جحود
است وان بر دو صنف است انکار بر بوبیت وجنت وجهنم این عقیده فرقهٔ
زنادقه و دهریه است که میگویند هلاک نمیکند مارا مگر زمانه **وجه ثانی** منکر با وجود
دانستن حقیقت شئی انکار آن کند کما قال الله تعالیٰ وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم یعنی انکار کردند وحال آنکه نفسهاے ایشان بان یقین داشتند **وجه ثالث**
کفر نعمت است لقوله تعالیٰ وان شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی
لشدید یعنی اگر شکر نعمت من کردید هر آئینه زیادتی نعمت براے شما خواهم کرد واگر
کفران نعمت من گردید بدرستیکه عذاب من شدید است **وجه رابع** ترک بعض
فرامین حق تعالیٰ لقوله تعالیٰ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض یعنی
آیا بعض احکام خدا را قبول میکنید وبعض دیگر را ترک مینمائید **وجه خامس**
برائة کما فی الآیة فی قول ابراهیم کفرنا بکم یعنی بری شدن است پس
کفر بر سه قسم است کفر قلبی و کفر فعلی و کفر قولی **کفر قلبی** آنست
که در قلب اعتقاد بخدا ورسول وآنچه آنجناب صلعم از جانب حق تعالیٰ آورده است
نداشته باشد یا در دل قرار بدهد که بعد ازین کافر شود یا اینکه اگر فلان امر
اتفاق شد کافر شوم هرچند که هنوز نشده باشد **و کفر فعلی** آنست که
کسے فعلے را میکند که باعث استخفاف دین واسلام بوده باشد مثل آنکه العیاذ بالله
تعالیٰ کسی قرآن مجید را بزمین بزند یا استخفافاً پاره کند یا لگد بزند یا اسماء جلیله

در بیان اقسام کفر گوید

خداوند و انبیا و ائمهٔ اطهار و کتب احادیث را عمداً بے احترامی کند یا استخفاف بنماید و امثال آنها **وکفر قولی** انکار کردن چیزیست که بودن آن در دین از ضروریات باشد ما نند آنکه نفی صانع کند یا نفی توحید یا نفی حکمت یا نفی علم یا نفی قدرت یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارهاے وے یا اثبات عبث در آنها یا نفی نبوت یا نفی معاد یا انکار وجوب نماز یا انکار وجوب صوم یا انکار وجوب حج یا انکار وجوب زکوة یا انکار حرام بودن مال مردم یا استخفاف صوم و صلوة یا استخفاف باصل دین و مذهب و امثال آنها چه از روے اعتقاد باشد یا از روے جحود و عناد یا شوخی و مطایبه نماید بلاشک و شبه و بلاریب وخلاف از دائرهٔ اسلام خارج و ابد الآباد در جهنم مخلد است **وازجمله کفراست** ارتداد از باب افتعال بمعنی رجوع و برگشتن بسوے اول یا پس پشت میباشد **اما** در شریعت مطهره ترک کردن دین اسلام یا ترک بعض ضروریات اسلام خواه راست از احکام اصول باشد یا فروع یا تحقیر و توهین و تحقیر اماکن و مشاهد و مساجد و معابد مشرفه یا سجدهٔ اصنام بدون اجبار نماید بعد از آنکه اسلام را ظاهر کرده باشد **اشکال** اگر بعد ایمان و اسلام ارتداد ممکن باشد پس مومن بودن شخص مرتد در علم الٰهی بود یا نبود هر دو تقدیر جهل واجب الوجود لازم مے آید **و اگر** مرتد شدن ممکن نباشد پس لازم مے آید که مومن در حالت ایمان کافر یا بر عکس باشد **جواب** مسئله بین المتکلمین خلافی وارد لکن اکثر جمهور گویند که ارتداد مومن هرگز ممکن نتواند بود بدلیل آنکه وارد شده است السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه پس کسانیکه مرتد از دنیا رفتند آنها فی الاصالة والواقع از ابتدا مومن نبوده اند بلکه در ظاهر مومن و باطن کافر بوده اند **پس** کفر اصلی و ایمان ظاهری چنین شخصے در علم الٰهی از ابتدا است **و** کسیکه در علم الٰهی مومن در اصل باشد محالست که بعد از آن کافر میرد **و اگر** فرضا بظاهر مرتد بمیرد در باطن بتقیه و توبه مومن مرده خواهد بود **و همین قول** ابوالفتوح رازی **و** علامه طبرسی **و** اکثر متکلمین است و آنچه در تفسیر نیشاپوری میفرماید عین عبارة اینست وهو ان جماعة من المتکلمین ذهبوا الی ان شرط صحة الایمان والکفر حصول الموافات فالایمان لا یکون ایماناً

در تحقیق معنی ارتداد و کفر

در تحقیق معنی ارتداد و کفر

الّا اذا مات المؤمن علیه والکافر لا یکون کفراً الّا اذا مات الکافر علیه لان من کان
مومنا ثمّ ارتد فلو کان ذلک الایمان الظاهر ایماناً فی الحقیقه لکان قد استحقّ
علیه الثواب الابدی فاما ان یبقی الاستحقاقان وهو محال اما ان یقال ان
الطاری یزیل السابق وهو ایضاً محال لانهما متنافیان ولیس احدهما اولی
بالتاثیر من الاخر بل السابق بالدفع اولی من اللاحق بالرفع لان الدفع اسهل
من الرفع وایضا شرط بان الطاری زوال السابق فلو عللنا زوال السابق
بطریان الطاری لزم الدور وهو باطل **جواب دیگر** اگر ارتداد بعد از
ایمان ممکن باشد جمع بین الاستحقاقین بر سبیل تابید لازم آید و آن ممتنع باشد زیراکه
مومن بعلت ایمان مستحق ثواب ابدی و کافر بعلت کفر مستحق عذاب ابدی است اجتماع
دو حق متضاده در شخص واحد ممتنع است و اگر اول بجنت برده پس از آن داخل جهنم
شود هم جایز نباشد اجماع است کسیکه برای جزا او داخل جنت شود دیگر بیرون آورده
نخواهد شد و اگر اول بجهنم برده پس از ان داخل جنت کنند هم جایز نباشد زیراکه کفر لاحق
نیز بالاجماع مستلزم عقاب ابدی است علاوه برین لازم می آید که جنت محل کفر و کافر
بوده باشد و آن نیز باجماع باطل است و اگر گفته شود در آن واحد بمحل واحد بهر دو جزا
داده شود هم درست نباشد زیراکه عذاب جهنم ضد ثواب جنت است بنابران اجتماع
ضدین لازم آید **پس** ببطلان همه صور ثابت شد که هرگز ارتداد بعد از ایمان ممکن
نخواهد بود **و مراد** از آیه شریفه کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و
امثال این آنست که کافر گردیدند بعد از آنکه مومن لسانی بودند چنانچه شیخ المشایخ
و علامه طبرسی فرموده اند والمراد ههنا بالایمان اظهار الایمان دون الایمان الذی
یستحق به الثواب ولیس فی الآیة ما یدل علی انهم قد کانوا فی باطنهم مومنین مستحقین
للثواب فزال ذلک بالکفر فلا متعلق للمخالف **سوال** اگر اکراهاً و اجباراً بر تلفظ کلمه
کفر مجبور کنند حکم کفر و ارتداد بر وی جاری میشود یا نه **جواب** اگر نابالغ یا مجنون یا غیر
مختار یعنی مجبور تلفظ کلمه کفر کند حکم ارتداد بر آنها جاری نمیشود چنانچه عمار یاسر را

اکراه واجبار کردند در مکه معظمه بر تلفظ کلمات کفر بعد از گفتن گریه کنان بخدمت نبی آخر الزمان
صلعم حاضر شد که آیه شریفه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان در حق وے نازل گردید
پس ازان حضرت رسول صلعم فرموده یا عمار ان عادوا علیک فعد یعنی هر وقت ترا
اجبار واکراه بعد ازین بر گفتن نمایند نیز بگو **سوال** وقت اجبار واکراه بنحو توریه
یعنی معنی دیگر قصد کرده گفتن واجب است **یا نه** اگرچه بین الفقها مسئله محل خلاف است
لکن وجوب آن خالی از قوت و رجحان نیست **سوال** آیا غیظ وغضب موجب ارتداد
میشود یا نه **جواب** اگر غیظ وغضب وے بحدے باشد که بالمره شعورے ندارد بنحویکه
اگر خود را از پشت بامے یا درچاہے بیندازد تمیز آن اصلا نداشته باشد درانصورت
هیچ حکم کفر بروے مترتب نتواند شد **و اگر نه** حکم ارتداد یقیناً جاریست **نور رابع**
دربیان فسق است وآن در اشتقاق مصدر فسق از باب قعد یقعد است
و در لغت بچندین معانی آمده است منها بمعنی کذب لقوله تعالی فلا رفث ولا فسوق
ولا جدال فی الحج **و لقوله** تعالی اذا جاءکم فاسق بنباء الآیه **منها** بمعنی حرام
نیز آمده است لقوله تعالی ذلکم فسق یعنی حراماً **منها** خارج شدن از شئے
دیگر بر وجه فساد لقوله تعالی ففسق عن امر ربه یعنی شیطان از حکم پروردگار خارج
شد **و در اصطلاح** شریعه مطهره بمعنی خارج شدن از طاعت خدا و حضرت
رسول لکن با بقاء ایمان **وعیدیه** گویند فاسق نه کافر است و نه مستحق بلکه بین
المنزلتین است اگر بدون توبه از دنیا برود در جهنم خواهد رفت **خوارج** گویند
کافر است واحتجاج میکنند لقوله تعالی ففسق عن امر ربه ابلیس را بجهة فسق حکم
تکفیر فرموده وهذا لیس بشئ زیرا که فسق ابلیس مع الکفر بوده است باین معنی
که بسبب خارج شدن وے از طاعت وحکم خدا محض فاسق است **و کفر** وے بسبب
آنست که چون فرمان حق تعالی ویرا وجمیع ملائکه بسجده آدم علیه السلم شد فسجدوا الا
ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین ابلیس بسبب تکبر وانکار کافر شد لقوله تعالی
ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی در جواب گفت انا خیر منه خلقتنی من نار

وخلقته من طین علتے کہ مانع میشود مرا از سجدہ آدم اینست کہ خلق فرمودہ ہستی مرا
از آتش و آفریدہ ہستی آدم مرا از خاک چگونہ من کہ خلقتم عالی باشد بوضیع و دانی سجدہ
نمایم پس حق تعالی در جواب فرمود فاخرج منہا فانک رجیم وان علیک لعنتی الی
یوم الدین پس باطل است قول کسانیکہ میگویند فسق وے موجب کفر وے گردیدہ است
بلکہ بجہت خارج شدن از طاعت فاسق است و بجہت تکبر و اعتراض کافر و ملعون ابد گردید
واگرنہ قایل بہ توحید و نبوت و معاد و جمیع احکام بود و آنہا را بطریق یقین میدانست و دو رکعت
نماز را در چار ہزار سال یا شش ہزار سال نمودہ است پس نسبت بینہما عموم و خصوص است ہر کس
کہ کافر است فاسق بالضرورت است لکن لازم ندارد ہر کس کہ فاسق است کافر ہم باشد پس
شیطان فاسق کافر است اما مومن فاسق حق آنست کہ حکمش چون مومن مرتکب کبایر است
و ما تفصیل ایمان و اسلام و کفر و ارتداد و فسق وغیرہ را در کتاب مستطاب سیف
الفرقان نوشتہ ہستیم نور خامس در بیان منافق و آن مظہر اسلام و مخفی
دارندہ کفر را گویند و حکم اینہا حکم کفار است لقولہ تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار اجماعی است کہ منافقین ابدالآباد با کفار در درک اسفل جہنم معذب میباشند
و در اصحاب حضرت رسول صلعم بسیار مردم منافق بودند و ہمیشہ در صدد اذیت آن
حضرت صلعم میبودند خاصہ از وقتیکہ آنجناب حضرت امیر علیہ السلام را خلیفہ در غدیر قرار فرمود بعض
اصحاب ارادت کشتنش کہ بیش از ہمہ پیش آنحضرت صلعم میبودند قصد کشتن آنحضرت کردند چنانچہ
روایت شدہ است از ابی سعید الخدری کہ یوم غدیر شیطان بصورت مرد پیر خدمت رسول
بشیر النذیر صلعم حاضر شد و گفت ما اقل من یتبعک فیما قلت فی ابن عمک پس آیہ ولقد
صدق علیہم ابلیس ظنہ فاتبعوہ الا فریقا من المومنین پس جماعتے از منافقین کہ نقض
عہد امامت علی علیہ السلام کردہ بودند باہم مشورہ کردند و میگفتند قال محمد امس فی مسجد الخیف
ما قال وقال ہہنا ما قال ولئن رجع الی المدینۃ لیوکدن ہذہ البیعۃ فینبغی
ان نہلکہ قبل دخولہ فی المدینۃ یعنی قبل از رسیدن آنجناب بمدینہ در بین راہ ویرا ہلاک
کنیم پس چون ما بین قریہ جحفہ و ابوا رسیدند و شب تاریک شد ہفت نفر در عقبہ

وهفت نفر در بسیار عقبه پوشیده و مخفی ماندند که چون حضرت رسول صلعم در اینمقام برسد
ناقه آنحضرت صلعم را بهرسانیم پس چون آنجناب صلعم از نماز مغرب فارغ شده اصحاب پیش
رفتند و آنجناب بر ناقه تیز رو سوار شدند چون صعود بهمان عقبه فرمودند جبرئیل ندا کرد یا محمد
ان هؤلاء مکثوا لك فی العقبة لیهلکوك غفلة یعنی ایشان باراده هلاک کردن تو در عقبه
مخفی شده اند پس آنجناب نظر کرد کیست پشت سر من حذیفه بود عرض کرد من هستم آنجناب فرمود
هل سمعت ما سمعته حذیفه عرض کرد ارے شنیدم پس فرمود مخفی دار این را پس چون آنجناب
صلعم نزدیک رسید با ایشان هر کسے را بنام خود و نام پدر خودش ندا فرمود چون منافقین
آواز آنجناب را شناختند از عقبه گریخته در مردم داخل شدند پس چون آنجناب بانمقام رسیده
از عقبه نازل شد فرمود چه شده است جماعتے را که در کعبه مخالفت کردند و باهم گفتند که اگر
محمد صلعم بمیرد یا کشته شود هرگز نمیرسد اهل بیت رسالت را که خلافت بخواهند گرفت پس اراده کشتن
محمد را کردند چون کلام ویرا بشنیدند گریخته باوے ملحق گردیدند و گفتند ما اراده چنین نداشتیم
انگاه این آیه نازل شد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم
وهموا بما لم ینالوا الخ و حذیفه گفت چون رسیدیم بعقبه چهارده نفر از منافقین آمدند که ظرف
چرمی را از سنگ ریزه کوچک پر کرده بودند و زیر پائے ناقه آنجناب انداختند قریب بود که ناقه
فرار کند حضرت رسول صیحه زد بر ناقه اسکنی لا باس علیك وان ناقه در زبان فصیح عربی بقدرت
کامله حق تعالی بنطق آمد و گفت والله یا رسول الله لا احرك یدی ولا رجلی ما دمت علی
پس چون دیدند ناقه ساکن شد بسے قریب شدند که ناقه را بیاندازند حذیفه میگوید پس من و
عمار شمشیر بیرون آوردیم و شب تاریک بود حق تعالی روشنی برق ظاهر فرمود حذیفه همه آنها
را دیده و شناخت پس مایوس شدند از اراده خود حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر
و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و معاویه ابن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر غیر قرشی بودند ابو موسے اشعری
و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری اینست که عمر خطاب
از نفاق خود حذیفه را میپرسید چنانچه غزالی در احیاء العلوم ربع ثالث صفحه ۳۶

مطبوعہ نولکشور مطوّیہ کہ حذیفہ ہمسر حضرت رسول بود و آنجناب وے را اسامی منافقین اصحاب خود گفتہ پس شیخ ثانی عمر خطاب حذیفہ را میگفت تو صاحب سر حضرت رسول صلعم ہستی آیا اسم من آنحضرت در منافقین بتو گفتہ است و آیا ہیچ اثرے از نفاق در من میبینی وھذا قولہ وکان عمر یسال حذیفہ ویقول لہ انت صاحب سر رسول اللہ صلعم فی المنافقین فھل تری علیّ شیئا من آثار النفاق بعد از نقل این عبارۃ اگرچہ دست و پا در تاویل این گروہ آنگر ہستہ تاویلات رکیکہ باطلہ بارد و نامربوط گویا عذر بدتر از گناہ نوشتہ است و در چنین اصحاب سورۃ مبارکہ منافقون نازل شدہ است کہ حق تعالی برسول گرامی مرتبت خود را اطلاع میفرماید بقولہ تعالی اذا جاءک المنافقون قالوا نشھد انک لرسول اللہ واللہ یعلم انک لرسولہ واللہ یشھد ان المنافقین لکاذبون خلاصہ الخ اے محمد صلعم بعضے از اصحاب تو کہ منافق ہستند نزد تو مے آیند و میگویند کہ تو رسول برحق ہستی حق تعالی میداند کہ تو رسول برحق من ہستی لکن این اصحاب منافقین کاذب ہستند زیرا کہ در جاے دیگر میفرماید یقولون بافواھھم ما لیس فی قلوبھم یعنی ایشان بافواہ میگویند چیزیکہ اعتقاد ان قلباً ندارند و نیز در جاے دیگر از نفاق آنہا خبر دادہ ان من اھل المدینۃ مردوا علی النفاق لا تعلمھم نحن نعلمھم نحوھا

سادس در بیان مخالف و منکر است پس مخالف کسے است کہ اہل بیت عصمت و طہارت را خلفا بلا فصل نداند و اما منکر کسے است کہ انکار حق اہل بیت عصمت و طہارت نمودہ باشد نزد بعضے ایشان فاسق اند و از جہنم بیرون آوردہ خواہند شد لیکن این عمل ایشان موجب کفر ایشان نمیشود چنانچہ علامہ قوشجی در شرح تجرید میفرماید واما مخالفہ فلا یخلوا اما ان یکون عن اجتہاد او لا فان کان الاول فالظاھر ان خطاؤہ لا ینتھی الی التفسیق لانہ مجتھد والمخطی فی الاجتہاد لا یکون فاسقا وان کان الثانی فلا شک فی فسقہ انتہی لکن اصح الاقوال نزد جمہور و ہمین مشہور است کہ آنہا در دنیا کافر و نجس و در آخرت مخلد در جہنم اند زیرا کہ دیدہ و دانستہ بالخصوص بنصوص جلیہ امامت را انکار یا بلا ضرورت تاویل کردند پس انکار یا تاویل کردن ایشان خطاے اجتہادی

منسوب نتوانند شد زیراکه اجتهاد در مقابل خصوص نصوص جائز نباشد پس حکم ایشان در انکار یا تاویل نصوص امامت چون حکم ایشان در انکار یا تاویل نصوص معاد و صلوٰة و زکوٰة و حج است قطعاً **نور سابع** در بیان محارب است و محارب کسے را گویند که با اہل بیت عصمت و طہارت علیہم السلام جنگ و دعوے کند نزد عامه محاربین با علی و ابی عبد الله الحسین و غیرہما علیہم السلام اگر باجتہاد جنگ و دعوے کردند خاطی اند و متعصبین آنہا را مثاب میدانند و اگر حق دانسته جنگ و دعوے کردند باغی و طاغی اند بہر تقدیر نزد عامه کافر نمیشوند اما نزد فرقه ناجیه ناسبه امامیه باجماع اہل البیت و اصحاب ثابت است که محاربین با ائمه اطہار علیہم السلام در دنیا کافر و نجس اند و در آخرة ابدالآباد مخلد جہنم اند زیراکه حق تعالیٰ حضرت امیر علیه السلام را در قرآن مجید در آیه شریفه انفسنا نفس حضرت رسول صلعم قرار داده است اینست که رسالتمآب صلعم مکرر باںجناب میفرموده است یا علی لحمک لحمی ودمک دمی وعظمک عظمی حربک حربی **و لقوله** انا حرب لمن حاربکم یعنی اے علی گوشت و پوست و خون و استخوان تو از من است و از من از تو است جنگ با تو جنگ با من است پس یکه گوشت و خون و نفس رسول باشد جنگ کردن با وے بعینه جنگ با رسول باشد او بالضرورة کافر و مخلد در جہنم است لہذا معاویه و پسر وے یزید پلید علیہما اللعنه نزد بعض عامه خاطی در اجتہاد و طاغی و باغی اند و نزد امامیه بالاجماع کافر مطلق مخلد در جہنم اند زیراکه آنہا مع تبعه آنہا دیده و دانسته جنگ و دعوے کردند و اجتہاد آنہا در مقابل نصوص با لخصوص بمنزله آنست که مجتہدے بگوید نماز خواندن از روے اجتہاد روا نیست **واما خوارج** نزد جمہور امت کفار اند و داخل جہنم اند **نور ثامن** در مبغض است و آن کسی را گویند که دشمنی اہل بیت رسالت داشته باشد و چنین کسے عند الجمہور کفار و مخلد نار است زیراکه آیات و اخبار متواتره چون آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربیٰ وارد شده اند **و لقوله** صلعم انا مبغض لمن ابغضکم **و لقوله** صلعم من احبک یا علی کان مع النبیین فی درجتہم یوم القیمة **و من** مات یبغضک مات یہودیاً او نصرانیاً **و لقوله** صلعم من لم یعرف حق علی فہو احد من الثلاثة اما ولد الزانیه او حملته امه من غیر طہر او

در بیان محاربین اهل بیت

در تحقیق حال مبغضان

منافق **ولقوله** صلعم حب علی براءة من النار **ولقوله** صلعم حب علی یاکل الذنوب
کما تاکل النار الحطب **ولقوله** صلعم عن ابن عباس قال نظر النبی الی علی فقال انت سید
فی الدنیا وسید فی الاخرة من احبک فقد احبنی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی
وعدوی عدو الله تعالی والویل لمن ابغضک من بعدی **عن جابر** قال والله ما کنا
نعرف منافقینا فی عهد رسول الله الا ببغضهم علیا **وعن علی** علیه السلام قال قال
رسول الله صلعم بغض علی کفر وبغض بنی هاشم نفاق **وعنه** علیه السلام عن النبی صلعم
قال لا یحب علیا الا مومن ولا یبغضه الا کافر پس بغض اهل بیت عصمت وطهارت ونداوت
سوره ومحبت ایشان علیهم السلام کافرست قطعاً **اصل** در بیان **عفو وشفاعت
وتوبه است** ودران سه توضیح اند **توضیح** اول عفو وآن عبارت است از گذشتن
حق خود **معتزله بغداد** گویند عفو جایز است عقلاً **واما البصریون**
گویند جایز است سمعاً لکن فی الحقیقت اثبات جواز عفو بهر دو قسم تواند شد **اما عقلا**
پس ظاهر است که اگر کسے بکرم وفضل خود از حق خود بگذرد وعند العقلا ممدوح است ومستحسن
لہذا حق تعالی اگر از کرم خود از حق خود درگذرد جایز است **ایضا** درگذشتن از حق خود بر خلاوند
ضررے نیست بلکه بذاته بسبب غنی بودن وے عز اسمه اسقاط آن حسن است پس آنچه بذاته
حسن باشد وحق غیر در آن شامل نباشد پس عفو جایز است **ایضا** حق سبحانه جل شانه
فیاض مطلق است بذاته حاجتے وبخلے هم ندارد ودر ایجاد ایشان علت غائی اثابت ایشان
است معذلک وعده قطعی بعفو در قرآن مجید فرموده است پس عفو برائے اجراء وعده
خود واجب است زیراکه خلف وعده قبیح است وآن بر حق تعالی جایز نیست **اما نقلا** نیز ثابت است
چون آیه شریفه ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی حق تعالی
نمے بخشد شرک وما دون شرک را مے بخشد اگر مراد غفران شرک وما دون شرک بتوبه است پس
غفران مشترک است میان هر دو گناه پس بنا برین نفی واثبات وتقسیم معاصی درین جا
فایده ولغو است **و** اگر مراد عدم غفران هر دو بلا توبه است اینهم باطلست زیراکه شرک
بے توبه باجماع مغفور نیست **و** اگر مراد این است که یکے بے توبه ودیگر با توبه مغفور باشد البته

استدلال بر عفو وشفاعت وتوبه

صحیح است پس آنچه باجماع ثابت است که بلا توبه عفو نیست مراد از آن شرک است و ما دون شرک
بلا توبه مغفور است چنانچه علامه حلی ره در شرح تجرید ذیل آیه شریفه مزبوره میفرماید فاما ان
یکون هذان الحکمان مع التوبة او بدونها والاول باطل لان الشرك یغفر مع التوبة
فتعین الثانی وایضا المعصیة مع التوبة یجب غفرانها ولیس المراد فی الآیة المعصیة التی
یجب غفرانها لان الواجب لا یعلق بالمشیة فما كان یحسن قوله لمن یشاء فوجب عود
الآیة الی معصیة لا یجب غفرانها و آیه شریفه یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی ای بندگان من که اسراف
بر نفسهای خود کرده اید نا امید مباشید از رحمت حق تعالی جمیع گناهان شما را خواهد بخشید و آیه شریفه
ان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی خدای تو صاحب مغفرة است برای مردم بر آنکه
بر نفسهای خود ظلم کرده اند و آیه شریفه انه عفو غفور **تذکره** بعضی از فرقه وعیدیه
گویند این آیات بصغایر بلا توبه مأول اند و **بعضی** گویند بمعاصی با توبه مأول شده اند
زیرا که بدون توبه بخشیدن خلاف عدل است و آن جایز نیست و حال آنکه این قول خلاف
ظاهر و مخالف مذهب ایشان است زیرا که گذشت بنص قرآن مجید ثابت است که بسبب اجتناب از کبایر
صغایر مکفر میشوند و نزد ایشان غفران معاصی با توبه واجب است بنحویکه اگر با وجود توبه حق تعالی نه
بخشد البته اخلال واجب کرده خواهد بود و آن بر حق تعالی جایز نیست علاوه بر این در آیه شریفه
اول کلمه لمن یشاء افاده تبعیض مینماید و تعلیق غفران واجب و انحصار فرمودن بر مشیت عبث
و بی فایده و اخلال واجب لازم میآید و آن جایز نباشد با این همه در این آیات لفظ
توبه وارد نیست پس حمل آنها بر توبه خلاف قرآن است پس عفو عصات مؤمنین بلا توبه جایز است

توضیح ثانی در اثبات شفاعت محمد و آل محمد گوید

و مراد از آن طلب عفو است و در اینکه شفاعت حضرت رسول صلعم را تصدیق کردن از ضروریات
دین اسلام است شکی نیست لکن اختلاف در حقیقت آنست که آیا شفاعت بجهت زیادتی منافع ثواب
و منازل مؤمنین است یا بجهت اسقاط عقاب از عاصی است فقالت الوعیدیة انها عبارة
عن طلب زیادة المنافع للمؤمنین المستحقین للثواب و احتجاج میکنند باینکه چنانکه

استدلال بر عفو معاصی

در شفاعت محمد و آل محمد

برحق تعه ایفار بوعده ثواب واجبست همچنین ایفا ربوعده عقاب نیز واجب است خلاف وعده
خود فعلیست قبیح وصدور قبیح از حق تعه جایز نیست فالشفاعة لاتنفع فی اسقاطه واما العامه
فاکثرهم ذهبوا الی ثبوتها فی الموضعین واحتجاج میکنند بانکه چنانکه اسقاط عقاب عصاة
امت حسن است همچنین ازدیاد منافع مومنین نیز حسن است وصدور حسن از حق تعه بذاته احسن است
وذهبت التفضیلیة الی ان الشفاعة للفساق من هذه الامة فی اسقاط عقابهم
وهو الحق واحتجاج آنها بعقل ونقل است اما عقل پس ظاهر است که عقاب برای مکلف حق است
واسقاط ضرر عند العقل از مستحق ضرر امریست ممدوح ومستحسن وصدور حسن از حق تعه جایز است قطعا
ونیز عدم قبولیت شفاعت در جاے است که احتمال ضیاع حق غیر باشد زیرا که قبیح است هرگاه
متضمن قبیح نباشد جائز است واما نقل پس از قرآن مجید آیه شریفه ولسوف
یعطیك ربك فترضی باتفاق مفسرین نزول این آیه در شفاعت است زیرا که حق تعه
برسول گرامی مرتبت خود وعده حتمی فرموده است که آنچه میخواهی اینقدر بتو عطا کنم که راضی
شوی پس چون یوم قیمة شود اینقدر حق سبحانه تعه امت آنحضرت صلعم را وقت شفاعت مے
بخشد که حضرت رسول صلعم راضی خواهد شد چنانچه در بدور السافره فرموده عن علی
ابن ابیطالب ان رسول الله صلعم قال اشفع لامتی حتی ینادی ربی تبارك وتعالی ارضیت
یا محمد صلعم فیقول ای رب رضیت وآیه شریفه واستغفر لذنبك وللمومنین
والمومنات پس اگر خطاب امر واجب واند اخلال واجب از سید رسل وهادی سبل ممتنع ومحال است
واگر خطاب مندوب باشد نیز اخلال آن غیر ممکن زیرا که مخاطب باین خطاب معصوم صلعم است پس
استغفار آنحضرت صلعم کفاره گناهان امت عاصی میشود وکلمه مومنین ومومنات بجهت دخول الف
ولام افاده استغراق جمیع افراد اهل ایمان مینماید وغیر مومنین کائنا من کان من اهل الخلاف
را از این خطاب خارج میکند وآیه شریفه الا لمن اذن له الرحمن ورضی له قولا که ضمیر له اگر
راجع بطرف شفیع باشد مطلوب حاصل است زیرا که کدام شخص از گروه رسول گرامی مرتبت صلعم
عند الله تعه ارضی واحق بشفاعت میتواند بود واگر مرجع مشفوع است پس بالایقان من حقیقة
الایمان عند الله تعه است بهرد و تقدیر شفاعت جائز است وآیه شریفه ولا یشفعون الا

استدلال بر شفاعت

لی ارتضی در اینجا نیز ثبوت رسید که مومن مرتضی بجهت ایمان است پس شفاعت او ثابت است
و علامه حلی در **شرح تجرید** میفرماید قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا قیل انه شفاعة چنانچه مفسرین در ذیل آیه شریفه مینویسند که مقام محمود مقام شفاعت است
اما اخبار متواتره بسیار است منجمله آنها خاصه و عامه از حضرت رسول صلعم آورده اند که فرمود
ذخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی **و فی الخصال** عن ابی عبد الله علیه السلام
من انکر ثلثة فلیس من شیعتنا المعراج وسوال القبر والشفاعة یعنی نیست از شیعه ما منکر
از معراج و سوال قبر و شفاعة **صدوق** **المحدثین** از امیر المومنین علیه السلم آورده است
ان فاطمة قالت لابیها صلعم یا ابت این القیک یوم الموقف الاعظم والفزع الاکبر قال
یا فاطمة عند باب الجنة حین اشفع لامتی الی ربی فقالت یا ابت ان لم القک هناک این
القاک قال عند حوض الکوثر حین اسقی امتی قالت یا ابت ان لم القک هناک قال عند
الصراط اکون قائما واقول یا رب سلم امتی قالت ان لم القک هناک قال عند المیزان
ادعو لامتی قالت ان لم القک هناک قال عند جهنم حین ارد شرارتها و زبانیتها عن
امتی ففرحت فاطمة علیها السلام **بخاری** از عمران بن حصین از حضرت رسول صلعم آورده است
که فرمود یخرج قوم من النار بشفاعة محمد و یدخلون الجنة و یسمون الجهنمیین یعنی
بشفاعت آنجناب از آتش قومے را بر آورده داخل جنت خواهند فرمود و آنها را جهنمی خواهند گفت
و طبرانی در اوسط از جابر انصاری آورده که میگوید شنیدم حضرت رسول صلعم میفرمود
است انی لاشفع یوم القیمة لاکثر مما علی وجه الارض من حجر و مدر یعنی یوم قیامة بسیارے
مخلوق روئے زمین را شفاعة خواهم کرد **ابو نعیم** بروایت ابی امامه از حضرت رسول صلعم
آورده است که آنجناب فرموده نعم الرجل انا لشرار امتی قیل کیف یا رسول الله صلعم قال
اما شرار امتی فیدخلهم الله الجنة بشفاعتی واما خیارهم فیدخلهم الله الجنة باعمالهم
یعنی حضرت رسول صلعم فرموده من بهترین اشخاص برائے امت خود هستم گفته شد چگونه یا رسول الله
صلعم فرمود اما شرار است مرا حق سبحانه جل شانه بشفاعة من داخل جنت خواهد فرمود و اما خیار
امت مرا پس باعمال خود شان داخل جنت خواهد فرمود **و بیهقی** از انس آورده است

قال من کذب الشفاعة فلا نصیب له ومن کذب بالحوض فلیس له فیه نصیب یعنی
گفت هر آنکس که تکذیب شفاعت حضرت رسول صلعم کند ویرا از آن بهره نباشد و هر آنکس که تکذیب
حوض کوثر نماید نیز ویرا از آن بهره نباشد و مسلم از ابن عمرؓ آورده است که حضرت رسول صلعم
تلاوت فرمود قول حضرت ابراهیمؑ را رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه
منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و نیز تلاوت فرموده قول حضرت عیسیٰؑ را ان
تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم پس از آن دو دست مبارک
بلند کرده عرض نمود امتی امتی ثم بکی گریه بسیار کرد حق تعالی جبرئیل را بطرف آنجناب فرستاد
و فرمود قل سنرضیک فی امتک ولا نسوءک یعنی عنقریب اے محمد صلعم ترا در بار امت
تو راضی خواهیم فرمود و هرگز ترا فراموش نخواهیم کرد و احمد و نیز طبرانی از عبادہ بن صامت
از حضرت رسول صلعم آورده اند که حق تعالی فرمود یا محمد صلعم انی لم ابعث نبیا ولا رسولا
الا وقد سالنی مسئلة اعطیتها ایاه فسئل یا محمد تعط فقلت مسئلتی شفاعتی لامتی
یوم القیمة فقال ابو بکر یا رسول الله وما الشفاعة قال صلعم اقول یا رب شفاعتی
فیقول الرب نعم فیخرج ربی بقیة امتی من النار فیدخلهم الجنة خلاصه آنست که حق تعالی
فرمود اے رسول گرامی مرتبت من هیچ نبی و رسول را مبعوث نفرمودم مگر آنکه از من سوال کرده
مسئله را وعطا فرمودم پس سوال کن یا محمد صلعم عطا کرده خواهی شد پس عرض کردم که
سوال من شفاعت من برای امت من در یوم قیمة است پس ابو بکر عرض کرد یا رسول
شفاعت چیست و از برای کیست آنجناب فرموده چون روز قیامت شود عرض کنم خداوندا
شفاعت مرا قبول بفرما در جواب فرماید قبول فرمودم پس بقیه عصاة امت مرا از جهنم
بیرون آورده داخل جنت خواهد فرمود **تنبیه** چون شفاعت ثابت شد باید دانست
که انبیاء و مرسلین و ائمه هدیٰ و سیده نساء عالمینؑ که بالاجماع ثابت است شفاعت
عصاة امت خواهند کرد **اما شفاعت کردن علما و شهداء از**
احادیث ثابت است زیرا که عصمت شرط در شفاعت نیست بلکه بعد از ایمان
عمل و طاعت و عبادت و عدالت شرط است چنانچه بیهقی و ابن ماجه از عثمان بن عفان

آورده اند که حضرت رسول صلعم فرمود یشفع یوم القیمة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء
و در بهور الاسافره آورده که ابن ابی عاصم از ابی امامه آورده است که گفت که حضرت
رسول صلعم فرمود یجاء بالعالم والعابد فیقال للعابد ادخل الجنة ویقال للعالم قف حتی
تشفع و دیلمی از ابن عمر آورده یقال للعالم اشفع فی تلامذتک ولو بلغت عدد
نجوم السماء یعنی یوم قیمة عابد را داخل جنت خواهند فرمود و عالم را خواهند گفت شفاعت
کن شاگردهای خود را اگرچه بقدر نجوم آسمان باشند و در روایت دیگر وارد
شده است یقال للعابد کنت حسنا لکن کان همتک مصروفة علی نفسک اذهب
الی الجنة ویقال للعالم انت صرفت همتک علی هدایة عباد الله فاشفع لمن انتفع
من علمک وخذه الی الجنة خلاصه آنست که یوم قیمة عابد را گفته میشود همت تو محض
برای نفس خود است برو و داخل شو در جنت و عالم را گفته میشود همت تو صرف شده است
برهدایت بندگان خدا پس شفاعت کن کسے را که نفع برداشته است از علم تو و داخل فرما
ویرا در جنت در علل الشرایع آورده است اذا کان یوم القیمة یوتی بعالم و عابد
فاذا قاما عند الله یقال للعابد انطلق الی الجنة ویقال للعالم قف واشفع للناس الذین ادبتهم
بادبک الحسن خلاصه آنست که یوم قیمة عالم و عابد را آورده خواهد شد پس گفته میشود عابد را
داخل جنت شو و عالم را توقف داده شود و گفته شود شفاعت کن برای کسانیکه تادیب نیک ایشان
را فرموده هستی و در روایت شده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلم بدرستیکه حضرت رسول
صلعم فرمود ثلث یشفعون عند الله فیقبل شفاعتهم الانبیاء فالعلماء فالشهداء
یعنی از همه اول انبیاء و پس علما و پس شهداء عند الله تعالی شفاعت خواهند کرد و قبول خواهد
شد در مجمع البیان میفرماید الشفاعة ثابتة عندنا للرسول الله صلعم واصحابه
المنتجبین الذین علی سنته وللائمة من اهل بیته الطاهرین ولصالح المؤمنین و
ینجی الله تعالی بشفاعتهم کثیرا من العاصین ویوید هذا ما فی روایات اصحابنا ان رسول
الله صلعم قال اشفع یوم القیمة فتقبل شفاعتی ویشفع علی علیه السلم فتقبل ویشفع اهل بیتی
فتقبل واقل ما یشفع المؤمن لاربعین من اخوانه الذین استحقوا النار یعنی خلاصه آنست که نزد ما

در شفاعت عالم و شفاعت شاگرد کند

برائے حضرت رسول و ائمہ طاہرین علیہم السلام و صالح المؤمنین شفاعت ثابت است حق تعالیٰ بشفاعت
ایشان علیہم السلام نجات میدہد بسیارے از عصاۃ را حضرت رسول فرمودہ است یوم قیامت من
شفاعت خواہم کرد پس قبول خواہد شد و حضرت امیر علیہ السلام شفاعت میکند پس قبول خواہد
شد و اہل بیت من شفاعت میکنند پس قبول خواہد شد و اقل شفاعت یک مومن برائے چہل
نفر مستحق نار قبول خواہد شد و **علامہ مجلسی** رہ در حق الیقین عربی میفرماید و لا
یشفع الا من اذن اللہ لہ فی الشفاعۃ و ہم الانبیاء و الاوصیاء و الشہداء و العلماء
والمومنون و غیر از این احادیث بسیار و اخبار بے شمار در شفاعت نبی و ائمہ اطہار علیہم السلام
و علماء ابرار و شہداء اخیار وارد شدہ اند **سوال** اگر شفاعت بتفصیل مذکور ثابت باشد
پس آیات قرآنیہ کہ دلیل عدم شفاعت اند چہ معنی دارند چون آیہ شریفہ و لا یملکون
الشفاعۃ الا من اتخذ عند الرحمن عہدا و آیہ شریفہ و ما للظالمین من
انصار فما تنفعہم شفاعۃ الشافعین **جواب** اینچنین آیات مختص برائے کفار
و منافقین اند اکثر **مفسرین** در ذیل تفسیر آیہ اول مینویسند ان المراد بالعہد الایمان
پس ثابت است کہ عصاۃ غیر مومنین را از کفار و منافقین بلکہ جمیع مخالفین کائناً من کان
مخصوص بالخصوص احادیث و قرآن شفاعت در یوم قیامت نمیشود و علاوہ برآنکہ مفہوم
این آیات دلالت نمیکنند برانکہ حضرت رسول صلعم شفیع مومن عاصی نخواہند **تذکرہ**
نزد کسانیکہ شفاعت محض برائے زیادتی منافع و مدارج است نہ برائے اسقاط عقاب لازم میآید
کہ ما نیز شفیع حضرت رسول آخر الزمان و ائمہ اثنا عشر دوران علیہم السلام باشیم زیرا کہ ما نیز از خداوند
جل و علا برائے سید رسل و ائمہ ہداۃ سبل بصلوٰۃ فرستادن اللہم صل علی محمد و آلہ زیادتی منازل و مراتب
میخواہیم بنابرآن باید ہم شافع حضرت رسول صلعم و ائمہ عدول علیہم السلام بودہ باشیم و این جائز نیست
زیرا کہ شافع اعلیٰ از مشفوع باید باشد چنانچہ علامہ حلی در شرح **تجرید** رد آنہا نمودہ میفرماید
الشفاعۃ لو کانت فی زیادۃ المنافع لا غیر لکنا شافعین فی النبی صلعم حیث نطلب من اللہ
علو الدرجات والتالی باطل قطعا لان الشافع اعلی من المشفوع فیہ فالمقدم مثلہ انتہی
اللہم ارزقنا شفاعۃ محمد صلعم خاتم الرسل و الائمۃ الطاہرین ہداۃ السبل ان شاء اللہ ۳

شفاعت اسقاط عقاب عاصیان از ذنب علاج

توضیح ثالث در بیان توبه است مع الشرائط

و توبه از تاب است و تاب و اب و ناب و عاد و آمن و رجع همه بمعنی برگشتن اند و در اصطلاح شریعت مطهره توبه شش چیز را گویند حضرت امیر علیه السلم فرموده است اول ندامت بر افعال قبایح ماضیه دوم عزم کردن بر نکردن آن معصیت سوم ادا حق کسیکه بر و صرف است اگر ممکن باشد و اگر نه از وے حلال بگیرد چهارم قضا کردن عبادات واجبه که آنها را ترک کرده است پنجم قلب را محزون و مغموم بر کرده افعال قبیحه بعد ششم بقدریکه شیرینی معصیت را چشیده است همان قدر تلخی صبر عبادت را بچشد و استغفر الله گفتن نیز خوبست پس توبه بر دو قسم است اول توبه خواص که مراد از مقربین بارگاه رب العالمین اند و توبه ایشان از تغافل من الله یا التفات بطرف غیر خدا و ترک مندوبات و از ترک اولے و این است مدلول فقره مشهوره حسنات الابرار سیئات المقربین زیراکه ایشان مخصوص بعنایت مخصوصه اند لازم که اگر غفلتے رو دهد توبه نمایند دوم توبه عوام که بسبب عدم بصیرت و معرفت و خواهش نفسانی و غلبه شهوانی و وساوس شیطانی افعالے را مرتکب شده باشند که موجب کفر و شرک نباشد پس بر ایشان واجب است که بر هر معصیت توبه کنند و پشیمان باشند اما دلیل عقل بر وجوب توبه آنست که توبه عبارتست از ندامت بر افعال قبایح ماضیه و لازمه آن ندامت عزم بالجزم است بر عدم عود چنانچه گذشت پس چون که ندامت بر قبایح عقلا واجب است توبه نیز عقلا واجبست و دلیل دیگر برای اثبات وجوب توبه آنست که ارتکاب معصیت موجب عقاب است و عقاب مضر و صاحب ضرر است و عند العقلا عقل مقتضی دفع ضرر است و دفع این ضرر بدون توبه ممکن نیست پس وجوب توبه عقلا ثابت است دلیل دیگر آنچه سلطان المجتهدین آیة الله فی العالمین علامه حلی ره در شرح تجرید میفرماید انا نعلم قطعا وجوب الندم علی القبیح و الاخلال بالواجب اذا عرفت هذا فنقول انما یجب علی کل ذنب لانها یجب من المعصیة لکونها معصیة و من الاخلال بواجب لکونه کذلک انتهی اما دلیل نقل آیه شریفه توبوا الی الله جمیعا و آیه شریفه توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه کنید بخدا توبه خالص صیغه امر است و در علم اصول فقه ثابت است که اکثر خطابات قرآنیه افاده وجوب مینماید

در معنی توبه و اقسام آن گوید

پس وجوب توبه از روے قرآن ہم ثابت لکن اختلاف در معنی نصوح است از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است ان التوبة النصوح هی ان یکون سریرة الانسان کعلانیته وافضل و در کافی در معنی نصوح آورده یتوب العبد ثم لا یعود فیه یعنی از گناہیکه توبه کند باز و را رجوع نکند **وقیل** التوبة النصوح توبة تنصح فاعلها وتمنعه عن العود یعنی توبه نصوح آنست که نصیحت کند و مانع شود فاعل آنرا از اعادهٔ آن معصیت **وقیل** توبة تنصح غیره لیأتوا بمثلها یعنی نصیحت کند غیر او را از اتیان مثل آن معصیت **وقیل** توبة تقطع اسباب الشهوات من القلب وتزیل ظلمة المعاصی منه بنورها لان تاثیر الذنب لیس محض استحقاق العقاب لیزول بالندامة بل یسود القلب ویکدر الروح وینفر الملئکة ویحرم صاحبه من التاییدات والاحسانات الخاصة من الله تم خلاصه آنست که توبه نصوح از قلب قطع اسباب شهوات میکند وظلمت معاصی را بنور توبه مبدل مینماید زیراکه تاثیر گناه محض استحقاق عقاب نیست که بندامت زایل میشود بلکه دل را سیاه میکند و روح را مکدر و ملائکه را متنفر و صاحبش را از تاییدات و احسانات خاصه خداوندی محروم میگرداند پس ازینجا بوضوح رسید که ارتکاب قبیح یک معصیت است و تائب نشدن بران معصیت دیگر است **سوال** اگر تاخیر توبه معصیت است پس بجهت تاخیر توبه نیز توبه واجب است یا نه **جواب** البته واجب است زیراکه معصیت است بر قدر دقایق و ثوانیه تاخیر میشود معصیت زیاده شده میرود چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین چه بیانی خوش اینجا فرموده است **التوبة** لا خلاف فی وجوبها والاثم بتاخیرها لان الذنوب السموم القاتلة فکما یجب المبادرة الی رفع اذیة السم بعد الاکل لئلا یهلک یجب المبادرة الی معالجة الذنب بالتوبة قبل الاهلاک فیکون تاخیر التوبة ذنبا اخر یجب التوبة منه ایضا قبل الهلاک فاذا اخر یجب علیه التوبة من الذنبین وهکذا فتضاعف الذنوب فاذا قسمناها علی دقایق الساعة صار علیه الذنب الواحد فی الساعة ستین ذنبا ویضاعف مضاعفة الشطرنج فیبلغ فی الستین دقیقة حدا یعجز عنه الحساب الماهر فی الحساب ولامکان حصول التوبة فی اقل من دقیقة کالثانیة والثالثة والرابعة اذا قسمنا الذنوب علیها ولاحظنا هذا التفریق فی الذنوب بالمترتبة

التسعدة بلغت حدّ الا حصیها فیر الله جل وعز خصوصا اذا اخر التوبة ایاما واشهرا وسنین انتهی **اما اخبار متواتره** درباره توبه بسیار وارد شده اند **کما فی**
مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام ان التوبة حبل ممدود وسیلة بین الله تعالی و بین العبد وعون العنایة ولابد للعبد من المداومة علی التوبة فی جمیع الاحوال فتوبة الانبیاء من اضطراب الراس وتشویش البال من مرتبة القرب والوصال وتوبة الاصفیاء والمصطفین یعنی الاوصیاء عن النفس بغیر ذکر الله وتوبة اولیاء الله عن الخطورات المختلفة وتوبة الخواص عن الاشتغال بغیر الله تعالی وتوبة العوام عن المعاصی الخ یعنی خلاصه آنست که قرآن ناطق حضرت امام صادق آل محمد صلعم میفرماید توبه ریسمانیست کشیده شده و وسیله نجاة در میان حق تعالی و بندگان و چاره نیست برای بندگان از اینکه مداومت نمایند بر توبه در جمیع احوال پس توبه انبیاء علیهم السلام از اضطراب راس و تشویش بال است که از مرتبه قرب و وصال حضرت متعال عز اسمه حاصل میشود و توبه اوصیاء و اصفیاء علیهم السلام از نفسیست که بغیر ذکر خدا گذرانیده باشند و توبه اولیاء الله از خطورهای مختلفات و توبه خواص اشخاص از اشتغال بطرف غیر خداوند متعالست و توبه عوام الناس از ارتکاب معاصی است **و در کافی** از امام علیه السلام وارد شده است فرمود ان ادم علیه السلام قال یا رب سلطت علی الشیطان واجریته منی مجری الدم فاجعل لی شیئا فقال تعالی یا ادم جعلت لک ان من هم من ولدک بسیئة لم تکتب علیه شیء فان عملها کتبت علیه سیئة ومن هم منهم بحسنة فان لم یعملها کتبت له حسنة فان هو عملها کتبت له عشر حسنات قال یا رب زدنی قال جعلت لک ان من عمل منهم سیئة ثم استغفر غفرت له قال یا رب زدنی قال جعلت لهم التوبة حتی تبلغ النفس هذه خلاصه آنست که آدم علیه السلام عرض کرد خداوندا شیطان را بر من مسلط فرمودی در عوض آن چیزی برای من قرار فرمود قرار دادم برای تو اینکه کسیکه از اولاد تو قصد گناه کند نوشته نمیشود بروی چیزی و اگر کرد یک گناه مینویسیم برای آنها همان یک گناه و اگر قصد حسنه کند اگرچه عمل نیاورد برای وی یک حسنه مینویسیم و اگر عمل آورد ده حسنه برای وی مینویسیم آدم عرض کرد زیاده کن فرمود

اگر یک گناه کند و استغفار نماید خواهم بخشید آدم عرض کرد زیاده کن فرمود تا جان شان بحلق
شان برسد باب توبه برای شان مفتوح است پس آدم عرض کرد یا رب حسبی
و همین است معنی آیه من جاء بالحسنة الخ و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مرویست که فرمود ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج
فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد الخ خلاصه آنست که در قلب
هر بنده یک نکته سفید است پس چون معصیت را مرتکب میشود در آن نکتهٔ سفید سیاهی
نمایان میشود پس در این بین اگر توبه کند سیاهی برطرف میشود و اگر معصیت بکثرت کرده
برود این سیاهی نیز زیاده شده میرود تا اینکه سفیدی را برطرف میکند پس چون سفیدی
همه برطرف شد و سیاهی همه را فرا گرفت لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله تعالی کلا
بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و نیز از حضرت ابی جعفر علیه السلام وارد شده که فرمود
یا محمد بن مسلم مومن هر وقت که از گناهان خود توبه و استغفار میکند حق تعالی توبه وے را باجابت
مقرون میفرماید و الله ایشان خسته نگردد تعجب کبیر از اهل ایمان فقال قلت فان عاد بعد
التوبة والاستغفار من الذنوب و عاد فی التوبة فقال یا محمد بن مسلم تری العبد المومن
یندم علی ذنبه ویستغفر منه ویتوب ثم لا یقبل الله توبته قلت فانه فعل ذلک مرارا
یذنب ثم یتوب ویستغفر فقال کلما عاد المومن بالاستغفار والتوبة عاد الله علیه بالمغفرة
وان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السیئات خلاصه آنست که گفت عرض کردم
اگر بعد از توبه بمعصیت عود کند پس از آن باز توبه نماید قبول میشود حضرت علیه السلام فرمود
چگونه نشود بنده مومن بر معصیت نادم شده استغفار و توبه کند و حق تعالی میشود که قبول
نفرماید عرض کردم وقتیکه مکرر اصرار بر فعل معصیت نماید و بعد از آن توبه کند قبول میشود
حضرت فرمود هر وقت که بنده مومن عود کند باستغفار و توبه حق تعالی نیز عود میفرماید بسوی بمغفرة
چونکه حق سبحانه و تعالی غفور الرحیم است توبه وے را باجابت مقرون میفرماید و از سیئات و معاصی وے
میگذرد و در تفسیر امام علیه السلام وارد است که اعرابی خدمت حضرت رسول صلعم عرض کرد
اخبرنی الی متی یقبل التوبة قال صلعم باب التوبة مفتوح لابن آدم ولا یغلق الی ان تطلع الشمس

من مغربها خلاصه آنست که حضرت فرمود تا یوم قیمة دروازهٔ توبه مفتوح است از **مجمع البیان**
آورده که از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود تعجیل و سبقت کنید در توبه کردن قبل از ظهور شش
چیز طلوع آفتاب از مغرب و ظهور دجال و ظهور دخان و ظهور دابة الارض و حضور موت
و از امر عام یعنی یوم قیامت و نیز وارد شده قال رسول الله صلعم من تاب قبل ان یموت
بسنة تاب الله علیه ثم قال سنة کثیرة من تاب قبل ان یموت بشهر تاب الله علیه ثم قال
شهر کثیر من تاب قبل ان یموت بیوم تاب الله علیه ثم قال ویوم کثیر من تاب قبل
ان یموت بساعة تاب الله علیه ثم قال وساعة کثیرة من تاب وقد بلغت نفسه هذه
واومی بیده الی حلقه تاب الله علیه و همین روایت در **کافی** باختلاف بعض الفاظ
وارد شده است یعنی حضرت رسول صلعم فرمود کسیکه قبل از مردن یک سال توبه کند باجابت
مقرون است پس فرمود یک سال بیشتر است یک ماه قبل از مردن اگر توبه کند نیز باجابت
مقرون است پس فرمود یک ماه نیز زیاده است یک روز قبل از مردن اگر توبه کند نیز
باجابت مقرون است پس فرمود یک یوم نیز زیاده است کسیکه یک ساعت قبل از مردن توبه
کند نیز باجابت مقرون است پس فرمود یک ساعت نیز زیاده است کسیکه تا حلق جانش بیرون نشده
باشد و بدست اشاره کند توبه وی نیز مقرون باجابت است و علامه **مجلسی** ره بعد از نقل
این حدیث در حق الیقین میفرماید واکثر العلماء حملوا هذا الخبر علی النسخ قبل الفحص جائز فی ظنی
انه اشارة الی مراتب التوبة بان الکامل من التوبة ما وقعت قبل الموت بسنة فیتدارک فیها ما
قصر و یصلح حاله مدة سنة وان لم یتیسر هکذا الی ان یتبین بطلانها والاولی عدم التردد
فی البطلان الا عند من یعلم ان النسخ فی العبادات لا یوجب الفساد **لیرجعون** وجوب توبه ثابت
شد از عقل و قرآن و اخبار متواتره پس باید دانست که توبه در وقتی درست است که از تائب اثر توبه
ظاهر شود چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده است ان التائب اذا لم یظهر علیه اثر التوبة
لیس بتائب ینبغی ان یرضی الخصام ویقضی الصلوة و یتواضع بین الناس و یمنع نفسه من
الشهوات و یرقق رقبته بکثرة الصیام و یصفر لونه بالقیام و یضمر بطنه حتی ظهره خوفا من
عذاب یوم القیمة و یرق قلبه من خوف ملك الموت هذه اثر التوبة خلاصه آنست که حضرت

در قبولیت توبه در اوقات مختلفه

رسول صلعم فرمود که تائب بعد از توبه رضاء خصام و قضاء صلوة و تواضع میان مردم نماید و نفس خود را از شهوات منع کند و گردن خود را بکثرة صیام لاغر کند و رنگ خود را بقیام در نوافل زرد کند و شکم گنده خود را بنحوے کوچ کند که با پشت وے چسپیده باشد و بخوف ملک الموت تقیل القلب باشد ایها از جملهٔ آثار توبه اند پس از تا جنیکه این آثار ظاهر نباشند لیس بتائب و نیز وارد شده است که حضرت رسول گرامی مرتبت فرموده است تعلمون من التائب قالوا لا قال صلعم الذی یتوب ولا یرضی خصمائه لیس بتائب والذی یتوب ولا یزید فی العبادة لیس بتائب التائب الذی لا یغیر ثیابه لیس بتائب التائب الذی لا یغیر اصحابه لیس بتائب التائب الذی لا یغیر مجلسه لیس بتائب والتائب الذی لا یغیر طعامه لیس بتائب التائب الذی لا یغیر فراشه لیس بتائب التائب الذی لا یغیر خلقه ونیته لیس بتائب التائب الذی لا یبسط کفه لیس بتائب والتائب الذی لا یصون لسانه عن اللغو لیس بتائب والذی لا یرسل اکثر قوته الی الاخرة لیس بتائب فاذا استقام علی هذه الخصال فهو تائب فی توبته مقبولة خلاصه آنست که کسیکه توبه کند و خصام وے از وے راضی نشوند و زیادتی عبادة نکند و تغیر ثیاب نماید و تغیر اصحاب خود نکند و تغیر مجلس خود نماید و طعام خود را تغیر ندهد و فراش خود را تبدیل نکند و خلق و نیت خود را درست نکند و کف خود را بانفاق مبسوط نسازد و زبان خود را از لغوگوئی محفوظ ندارد و اکثر قوت خود را بآخرة نفرستد تائب نیست و چون بر این خصال استقامت حاصل نماید آنگاه تائب است و توبهٔ وے مقبول است **سوال** مومن عاصی اگر حقیقة توبه مع الشرائط نماید آیا بر حق سبحانه جل شانه اجابت توبهٔ وے واجب است یا نه **جواب** بدانکه مسئلهٔ محل خلاف است معتزله گویند بر حکیم عادل اجابت آن واجب عقلی است باین معنی که مرتکب معصیت معصوم نبوده است و اقتضاء عدم عصمت صدور معاصی است و اما **اشاعرة** و شیخ طوسی و مجلسی و علامه ره قایل بعدم وجوب به اند و نصیر الملة والدین در این مسئله در **تجرید** توقف فرموده است لکن حق آنست که اجابت توبه بر حق تعالے واجب نیست بلکه محض تفضل و رحمة آلهی است و قایل بوجوب اجابت شدن لیس بشیء زیرا که اگرچه مرتکب معصیت معصوم نبوده است و لے عقل که حـ

برحسن وقبح ونفع وضر است ونیز قاهر جمیع قواے نفسانی است در وے موجود است پس
چونکه مجرد اضافهٔ عقل کرده است حق آنست که اجابت توبه وے بجهت وجود عقل بر حق تعالی واجب
نیست اینست که مجانین بسبب فقدان مادهٔ عقل که عمده وار ممیزات است مرتکب هر معصیتے بشوند
یوم القیمة معذور اند ومصرح بهمین است آنچه سید الساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلم
در صحیفهٔ کامله فرموده است الحمد لله الذی دلنا علی التوبة التی لم نفدها الا من
فضله فلو لم نعتدد من فضله الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا وجل احسانه علینا وجسم
فضله علینا فما هکذا کانت سنته فی التوبة لمن کان قبلنا ونیز آنحضرت علیه السلم
در دعاء دیگر فرموده است یا الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی وانتحبت
حتی ینقطع صوتی وقمت لک حتی تنتشر قدمای ورکعت لک حتی ینخلع صلبی وسجدت
لک حتی تتفقا حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد اخر دهری
وذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی افاق السماء استحیاء منک
ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیاتی وان کنت تغفر لی حین استوجب
مغفرتک وتعفو عنی حین استحق عفوک فان ذلک غیر واجب باستحقاق ولا انا اهل
باستیجاب اذ کان جزائی منک فی اول ما عصیتک النار وبهمین مضمون احادیث و
اخبار بے شمار وارد شده اند که علانیه کلمات آنها دلالت صریحه بر عدم وجوب اجابت توبه وارد
پس چون عدم وجوب به ثبوت رسید میگوئیم که مثال تائب مانند کسے است که اموال و
اولاد شخصے را غارت کند پس از آن اعتذار کند عند العقل قبول اعتذار وے واجب نیست
لکن اگر قبول فرماید تفضل وترحم وے است چنانچه در قرآن مجید میفرماید الم
تعلموا ان الله یقبل التوبة یعنی حق تعالی قبول میفرماید توبه را ولقوله تعالی قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه
غفور رحیم خلاصه آنست که اے محمد صلعم بگو بجانیکه از بندگان من بر نفسهاے
خویش اسراف باصرار یعنی نه کرده اند چونکه من غفور ورحیم هستم از رحمت من نا
امید نباشید اگر معصیت شان کفر وشرک نباشد همه گناهان را خواهم بخشید ولقوله تعا

ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء **خاتمه** در تحقیق
توبه چند امر اند که ذیلاً مے نگاریم **اول** واجب است توبه تائب بجهت قبح قبیح باشد پس اگر بخوف
جهنم یا بطمع جنت یا بدنامی یا ضیاع عزت یا بر ترک شراب بجهت عدم لذة توبه کند صحیح نخواهد
بود **دویم** آنکه توبه تائب از اخلال واجب برائے وجوب آن و عدم اتیان آن لغة
در استقبال باید بکند و اگر نه صحیح نخواهد بود **سوم** در حقوق خلایق و در بعضے از حقوق
خالق در توبه با وجود ندامت بر ماضی و استقبال اتیان ما فات و ایصال حقوق نیز واجب است
چهارم باید توبه در زمانه تکلیف باشد اگرچه قدرے قبل از احتضار باشد پس
در حال احتضار یا در وقت ظهور آثار قیامت یا ظهور دابة الارض یا ظهور شمس از مغرب توبه
کند صحیح نخواهد بود **پنجم** آنکه توبه کردن واجب فوری است پس اگر عمداً موخر انداخته
بعد از زمانه توبه کند اقوے آنست که اگرچه بجهت تاخیر توبه معصیت کرده است لکن توبه
وے با جابت مقرون است **ششم** ثواب توبه اسقاط عقاب نمیکند و اگر نه احباط لازم
آید و آن باطل است قطعاً چنانچه بحث آن گذشت **هفتم** اگر معصیت حق خداوند است
پس اگر چون شرب خمر است ندامت بر فعلیت و عزم بر ترک آن در آئنده کافی است **و اگر**
ترک واجب است چون ترک صوم و صلوة و حج و زکوة وغیره پس با وجود توبه قضاے
آنها نیز واجب است **و اگر** حق الناس هم در آن داخل باشد چون اخذ اموال مردم پس
با وجود توبه رد کردن مال هم بصاحبش واجب است **و اگر** قتل غیر مستحق و قذف محصنات
باشد پس با وجود توبه نفس خود را بایشان یا بورثه شان تسلیم نماید پس ایشان در عفو
کردن یا قصاص گرفتن مختار اند **و اگر** اضلال خلایق است پس با وجود توبه اگر ممکن باشد
آنها را که بضلالت انداخته واجب است هدایت نماید و اگر ممکن نباشد پس در خواص و خواص
و نیز عوام انام عقیده قبل از تائب شدن را اظهار کند و آن را اعلام سازد که قبل
ازین بر ضلالت بوده است و اینک تائب شد **و اگر** غیبت مردم باشد پس با وجود
توبه از کسیکه غیبت وے شنیده یا کرده است حلالی بگیرد **تذکره** چند جا
توبه بهدف اجابت مقرون نمیشود **اول** وقت ظهور آثار موت چه در آن وقت

هباء و مضطرا ے التوبہ ے شود عبادت و توبہ ضروری مقصود نیست **دوم** وقت
ظهور دابة الارض مابین رکن و مقام در آخر الزمان **سوم** وقت نزول عقوبت یعنی
چنانچہ از امم سلف قبول نشد زیراکہ در آن وقت توبہ مجبوراً میشود و آن مقبول نیست
چهارم وقت ظهور آثار قیامت **پنجم** وقت ظهور دخان **ششم**
وقت طلوع شمس از مغرب **هفتم** نزد حاکم شرع انور بعد از ثبوت دعوے
نیز توبہ قبول نتواند شد و غیر از این مقامات همہ واجب است کہ هر عاصی از گناہ خود
بنهج مذکور توبہ کند انشاء اللہ العزیز باجابت مقرون است **اللّٰهمّ** اجعلنا من
التوابین والناجین من النار انک انت التواب الستار ثمّ الحمد للّٰه
الواحد الغفار خالق اللیل والنهار والماء والنار والجبال والبحار والصلوٰة
والسلام علی سیّد الابرار وسند الاخیار محمّد **و** اخیه و صنوه علیّ
صاحب ذی الفقار **و** باقی ائمة الاطهار الّذین صغارهم کالکبار فی
العزّة والوقار فاللّٰهمّ هذا دعائی فی اثناء اللیل وکل ثانیة من النهار
اجعلنی تحت لوائهم فی الدنیا وفی دار القرار و
کان ذلک فی ۱۵۔ شهر ذی حجة الحرام یوم الاربع
۱۳۱۶ھ ست عشر و ثلث مائة بعد الالف
من الهجرة المقدسة النبویة علی هاجرها
الف سلام والتحیة البهیة تمت فی
شهر اللاهور مبارک حویلی

تمّت وبالخیر عمّت

فہرست کتب مطبوعہ شیعہ مصنفہ معتمد اکبر کارموی السید علی الحائری لاہوری

(۱)	غایت المقصود جلد اول در تحقیق حالات امام مہدی موعود از ولادت تا وفات مع تردید مدعیان مہدویت	۱۲/-
(۲)	ایضاً جلد ثانی در صعود عیسیٰ و نزول از آسمان و حال دجال و یاجوج و ماجوج و رد مدعیان مہدویت ...	عہ/
(۳)	منہاج السلامۃ در علم کلام از اول توحید تا معاد با استدلال و براہین قاطعہ	عہ/
(۴)	سیف الفرقان در تحقیق فسق و نفاق و کفر و ارتداد و اسلام و ایمان و مدارج آنہا	۵/
(۵)	بشارات احمدیہ در اثبات نبوت محمدیہ و امامت ائمہ اثنا عشر و شہادت امام حسین علیہ السلام از انجیل و توراۃ و زبور ...	۴/
(۶)	تنقید در اثبات اجتہاد و تقلید از احادیث متفقہ و قرآن مجید ...	۱۰/
(۷)	رسالہ نور در بیان علت غسل جنابت و غسل مس میت و تحقیق مسئلہ اصل ماکول	۱/
(۸)	لمعۃ اللمعانی در اثبات استحباب سجود بر تربت حسینی ؑ ...	۱/
(۹)	تقلید المقلدین در مسایل ضروریہ تقلیدیہ شرعیہ فرعیہ ...	۳/
(۱۰)	احکام الشکوک در بیان شکیات از اول مقدمات تا توابع نماز	۱۰/
(۱۱)	تنبیہ المومنین در شرایط اجتہاد و غیرہ ...	۱/
(۱۲)	سوال و جواب تحقیق مسئلہ نکاح سیدہ با غیر سید از قرآن و سنت بر اہل تقلید	۲/
(۱۳)	خوارق البوارق در اثبات حقیت و اعجاز قرآن و تحقیق مسئلہ قرات	۳/
(۱۴)	حل ما لا ینحل در تحقیق احوال اطفال کفار و حکم ولد الزنا در دنیا و آخرۃ	۲/
(۱۵)	میزان الاعمال در تحقیق میزان قیامت مفصل معہ جمیع فرق اسلام	۲/
(۱۶)	تقریظات المشاہیر در خطوط و تقریظات در انشاء عربی	۴/
(۱۷)	رسالت غدیریہ در یوم غدیر [illegible]	۴/
(۱۸)	مناسک حج در واجبات و مستحبات و مکروہات و محرمات حج اسلام	۳/
(۱۹)	مقدمات و نماز شیعہ کہ در این رسالہ از اول تا آخر فقہ نماز شیعہ معہ نیت و غیرہ	۱/
(۲۰)	صورۃ الصلوۃ در ترکیب و ترجمہ نماز شیعہ ...	۰/

کتاب غایت المقصود فارسی

مصنفہ شمس الاسلام فخر الاعلام غرۃ الدہور والشہور والایام بدر التمام جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول شریعتمدار سرکار مولوی سید علی حایری
لاہوری مدظلہ العالی است کہ در آن باستقلال باستدلال تحقیق تفصیل
احوال حضرت حجۃ اللہ الاکبر امام ثانی عشر مہدی موعود منتظر علیہ السلام
از اول ولادت و وجود و غیاب و ظہور و اجوبہ اعتراضات ہر ملت و حل
اشکالات منقصد مخترعہ ہر مذہب ورد شصت کذاب مدعیان مہدویت کہ تا
زمانہ ظہور جنابش دعوائے امامت و مہدویت خواہند کرد خاصۃ برائے قلع
وقمع و اثبات کذب مدعی مہدویت و مسیحیت زمانہ کہ در تمام ملک ہندوستان
و پنجاب اسباب ضلالت و گمراہی فراہم آوردہ ضعفائے عقول و جہول پر فضول
را بسوے مہدویت و مسیحیت خود دعوت مینماید و صدہا گم گشتگان از جادۂ ہدایت
ویقین کہ بدام و فریب این فخر الجہلا والکافرین در آمدہ بودند بمطالعہ ہمین کتاب
عالمتاب بر طریقہ حقہ قدیمہ سلیمہ خود برگشتند علاوہ برین کتاب مذکور را بجہت
عبارات شائستہ و تحقیقات و تدقیقات بائستہ و مضامین جدیدہ و جامعیت
جمیع حالات بر کتب سلف ہم فوقیت حاصل است بہمین جہت جمہور اعلام مخالف و مؤالف
ایران و عربستان و پنجاب و ہندوستان نسبت باین کتاب رطب اللسان اند کہ الحق در
شدہ مجلدات مطابق خیالات آزادان این زمانہ بدلائل فلاسفانہ و براہین حکیمانہ یقینیہ
بجز این کتاب دیدہ نشدہ است جوانان زمانہ را البتہ مطالعہ این کتاب نایاب لازم بلکہ واجب است
ہر کس یکمرتبہ مطالعہ کند شوقے جدید تعمق دارد کہ بدون اختتام طبیعت سیر نمی شود
قیمت مجلد اول ۱۲ / قیمت مجلد ثانی صعم مجلد ثالث قریب الطباع است
ملنے کا پتہ العبد سید ابو الفضل غفر ذنوبہ القوی محلہ مبارک حویلی